

السلامة للجميع

طوبای هدايت  
پانچي به شہادت و ہابيت

احمد رضا آقادی



سرشناسه: آقا دادی، احمدرضا  
عنوان و نام پدیدآور: طوبای هدایت (پاسخی به شبهات وهابیت) احمدرضا آقاداتی  
مشخصات نشر: قم: کومه، ۱۳۸۸  
مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص شابک: 978-964-2598-81-6  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا یادداشت: واژه نامه  
موضوع: وهابیه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: شیعه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها  
رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹ ط ۶۶/آ/۲۳۸ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۲۷ شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۳۵۶۶۳



## فهرست مطالب

### موضوع اول

شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته‌اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه‌ای از خرافات شیعه است!

- ارتباط اهلبیت علیهم السلام با دستگاه خلافت ..... ۱۴
- روایاتی پیرامون لعن در منابع شیعه ..... ۱۹
- ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم ..... ۲۲
- همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۳۵
- کلامی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۱
- آیا خلیفه اول جدمادری امام صادق علیه السلام است ..... ۴۳
- نامه سلمان به عمر پس از این که به جای حذیفه بن یمان والی مداین شد ..... ۴۵
- آیا حضرت علی علیه السلام به خاطر ازدواج با کنیزی از دستگاه خلافت قصد تأیید ایشان را داشته‌اند؟ ..... ۴۷

### موضوع دوم

خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند!

- حقانیت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت ..... ۵۲
- چرا حضرت علی علیه السلام از قبول حکومت پس از عثمان اجتناب می‌کردند؟ ..... ۷۲
- شبهه پیرامون غدیر خم ..... ۷۹
- تذکره‌ای از نزدیکان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به حدیث اعلای غدیر ..... ۸۰
- چرا پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود برد؟ ..... ۹۱
- چرا امام علی علیه السلام حق خویش را از خلفا نستاند؟ ..... ۱۰۰
- اجماع بر خلافت خلیفه اول؟! ..... ۱۰۰
- علت جنگ حضرت علی علیه السلام با اصحاب جمل، معاویه و خوارج ..... ۱۱۱
- عهد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین ..... ۱۱۱
- دلالت حدیث منزلت بر خلافت امام علی علیه السلام ..... ۱۱۲
- آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام را پنهان نمودند؟ ..... ۱۱۷
- پیامبران خدا و ولایت امام علی علیه السلام ..... ۱۲۰
- بعضی از آیات ولایت در قرآن کریم ..... ۱۲۲
- ولایت در کتب سایر انبیاء ..... ۱۲۳
- سخنی پیرامون حدیث ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت الله ..... ۱۲۵
- امامت و ولایت جعل و قرارداد خداست ..... ۱۲۶





### موضوع سوم

- تبرئه خلفاء و عده‌ای از اصحاب و همسران رسول اکرم ﷺ از اعمال قبیحه‌ای که مرتکب شده‌اند
- ۱۲۸..... خداوند متعال خلفا را یاری کرده است!
- ۱۲۹..... فتوحات، افتخار یا ننگ؟
- ۱۳۵..... امر خدا و رسول درباره جنگ با نا کثین و قاسطین و مارقین
- ۱۳۹..... عایشه و نظر شیعه درباره او
- ۱۴۰..... نظر قرآن کریم درباره عایشه
- ۱۴۵..... ارتداد اصحاب پس از پیامبر ﷺ
- ۱۵۳..... آیه بیعت رضوان
- ۱۵۶..... رابطه خلفا با پیامبر ﷺ
- ۱۵۷..... موقعیت خلفا در زمان پیامبر ﷺ
- ۱۵۹..... انصار و اهل بیت
- ۱۶۵..... حدیث غدیر؛ سرپرستی یا دوستی
- ۱۶۶..... معنای حدیث غدیر

### موضوع چهارم

#### القاء شبهه در امامت ائمه دوازده گانه

- ۱۷۲..... امامت فریضه‌ای الهی است
- ۱۷۵..... حدیث کساء
- ۱۷۵..... شرایط امامت
- ۱۷۶..... نبوت عیسی و یحیی در کودکی
- ۱۸۰..... برای رفتن به بهشت اطاعت از امام واجب نیست
- ۱۸۴..... شیعه پس از پیامبر ﷺ بوجود آمده و ربطی به اسلام ندارد
- ۱۸۷..... پیشینه تاریخی شیعه
- ۱۹۰..... روایات اهل بیت دربارہ شیعه
- ۱۹۱..... آیا اهل بیت با اینکه از دنیا رفته‌اند سودی می‌رسانند؟
- ۱۹۱..... توسل، شرک یا توحید
- ۱۹۲..... توسل در قرآن کریم
- ۱۹۴..... توسل در سنت
- ۲۰۲..... فضائل امام حسن و امام حسین با فضائل بنی امیه فرقی ندارد
- ۲۰۷..... شیعه دلیلی بر امامت دوازده امام ندارد
- ۲۰۸..... دلائل شیعه بر امامت ائمه دوازده گانه از منابع اهل سنت
- ۲۰۹..... معرفی عمومی ائمه
- ۲۱۰..... روایت ائمه و خلفای اثنی عشر
- ۲۱۲..... روایاتی که صراحت به نام امامان دوازده گانه کرده است

### موضوع پنجم

انکار فضائل و مظلومیت‌های پاره تن پیامبر ﷺ حضرت فاطمه زهرا ﷺ

- عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها ..... ۲۱۶
- فضائل حضرت فاطمه زهرا ﷺ در کتب اهل سنت ..... ۲۲۰
- رابطه حضرت فاطمه ﷺ با خلفا ..... ۲۲۴
- آیا دختر گرامی رسول خدا ﷺ در زمان خلیفه اول مورد اهانت واقع شدند یا خیر؟ ..... ۲۲۵
- آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا ﷺ و فجایع دیگر از افسانه‌های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت به آن اشاره شده است؟ ..... ۲۲۹
- چرا امام علی ﷺ به یاری دختر پیامبر ﷺ نشنافت با اینکه او شجاع و دلیر بود؟ ..... ۲۳۷

### موضوع ششم

ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه ﷺ

- اثبات عصمت ائمه ﷺ توسط کتب اهل سنت ..... ۲۴۰

### موضوع هفتم

مهدویت

- مهدویت ..... ۲۴۹

### موضوع هشتم

شیعه از روی ترس و هرجا که به سود اوست تقیه می‌کند در حالیکه عقل و شرح تقیه را مردود می‌داند.

- معنای لغوی تقیه ..... ۲۵۷
- مبنای عقلی تقیه ..... ۲۵۷
- آیات و روایات در موضوع تقیه: ..... ۲۶۰
- تقیه در احادیث عترت طاهرة ﷺ ..... ۲۶۲
- اثبات تقیه به واسطه آیات قرآن کریم ..... ۲۶۳
- آیا تقیه از بزدلی نشأت می‌گیرد ..... ۲۶۷

### موضوع نهم

عزاداری از بدعت‌های شیعیان است

- صبر و عزاداری ..... ۲۷۱
- استحباب گریه و عزاداری بر حضرت سید الشهداء حسین بن علی ﷺ ..... ۲۷۵
- گریه‌های ائمه ﷺ بر مصائب اهلیت ﷺ مخصوصاً بر مصیبت‌های امام حسین ﷺ ..... ۲۷۸
- منابع ..... ۲۸۲



## مقدمه حضرت آیه الله مهدوی (زید عزه)

بسم الله الرحمن الرحيم

دین اسلام برای تسلیم نمودن انسان در برابر پروردگار از راه استدلال و برهان قوی آمده است. و چون انسان دارای حاکمی همچون عقل می‌باشد، وقتی که دلیل قوی و محکم را برای اثبات توحید و معاد و نبوت و امامت و صفات پروردگار همچون عدل یافت، معترف به حقانیت این اصول از دین می‌شود. از همین جهت فرمود: *لا اكره فی الدین، زیرا با وجود دلیلهای کامل و رسا و متین بر حقانیت ریشه و اساس دین اسلام، نیازی به تحمیل آن نیست بلکه می‌توان گفت خلاف حکمت و مصلحت الهی است که با وجود اختیار و اراده‌ی انسان که می‌تواند به فرمان عقل، استدلال بر حقانیت دین اسلام را درک کرده و آن را بپذیرد، او را مجبور به پذیرش دین بدون ذکر دلیلی نمایند.*

قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید، بگو که این راه من است که من و امامان بعد از من دعوت از روی بصیرت و آگاهی بسوی خدای متعال می‌کنیم. (یوسف / ۱۰۸)

اهل بیت علیهم السلام همین روش دعوت همراه با بصیرت را تعلیم یاران و اصحاب و شیعیان خود داده‌اند. و عالمان بزرگوار دین در طول قرن‌ها که از دین اسلام و تشیع می‌گذرد، همیشه با بیان دلیل و برهان محکم، مخالفین را مجاب کرده و آنها را دعوت به اسلام عزیز می‌نموده‌اند، که یک نمونه‌ی آن دعوت امام راحل عظیم الشان رحمة الله علیه از رئیس جمهور سابق شوروی برای تحقیق پیرامون توحید و پذیرش آن بعد از فهم دلیل عقلی آن بود.

خدای متعال هیچگاه حق را متعدد نیافریده است تا افراد در شناخت آن دچار سرگردانی شوند بخلاف باطل که متعدد است.

همچنانکه او هیچگاه برای باطل دلیل صحیح عقل پسند قرار نداده است و الا مردم در پذیرش حق و تشخیص آن از باطل دچار حیران می‌شدند.



همچنانکه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، بنابراین نبوده است که استدلالها برای اصول الدین کم یا مجمل و مبهم گردد، که این بر خلاف اراده پروردگار است که می‌خواهد انسانها در هر عصری دین حق را شناخته و آن را به فرمان عقل بپذیرند.

همچنانکه در آخر سوره‌ی عنکبوت ضمانت فرموده که اگر کسی تلاش خالصانه برای فهم حق نمود، حتماً حتماً او را به راههایی که منتهی به شناخت پروردگار است هدایت خواهد نمود. و در آیه ۱۲۵ سوره‌ی نمل اولین روش دعوت به حق و دین اسلام را روش حکیمانه و مستدلانه قرار داده است.

و بر همین اساس علمای شیعه و مراجع معظم تقلید، پذیرش اصول الدین را از راه تقلید جائز ندانسته یا کافی ندانسته‌اند. و این از امتیازات علمای شیعه در طول تاریخ بوده که آزادترین فکر را داشته و دارند.

و جناب فاضل ارجمند حجة السلام آقای آقاداتی با زحمتی که کشیده‌اند، کتابی مستدل در بیان برخی اشکالات وهابیون و جواب‌های آن نوشته که امیدوارم چنانچه بدون دیده‌ی تعصب خواننده شود باعث هدایت آنها گردد.

والسلام علی من اتبع الهدی

سید ابوالحسن مهدوی

۸۸/۱۰/۵



## مقدمه

## و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

از روزی که پیامبر خدا ﷺ در غدیر خم و در آن آخرین حج مسیر خلافت را برای امت پس از خویش ترسیم نمودند جریان‌های نفاق و یهودیان امت با یکدیگر پیمان بستند که هرگز نگذارند آل محمد و علی علیه السلام طلوع آفتابی را با خوشی دیده و با آرامش شبی را در بستر خواب سپری کنند.

از همان روز قسم خوردند که به هر قیمتی که هست امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خانه نشین کرده و اجازه ندهند که بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زند.

بر مبنای همین پیمان و قسم بود که دیگر اجازه ندادند پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت و سفارشی پیرامون ولایت و وصایت بنماید و حتی زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت احتضار افتاده و خواستند وصیتی برای مسلمانان به عنوان آخرین وصیت و آخرین کلام که عمل به آن ضامن هدایت و سعادت جامعه بوده بنمایند، بی‌ادبی که می‌دانست منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از این وصیت چیست مانع آخرین سفارشات آن حضرت شده و در حالیکه خود حتی از قرائت سوره‌های قرآن محروم بود با قطع نمودن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن توهین به آن حضرت صلی الله علیه و آله و هذیان گو معرفی کردن آن بزرگوار ندای حسبنا کتاب الله در داد. و ای کاش کسی مدعی کفایت قرآن برای هدایت امت شده بود که خود لااقل از خواندن ظاهر قرآن محروم نبود.

حال که توانسته بودند در نزد مسلمانان و مقابل چشم این همه صحابی! پیامبر صلی الله علیه و آله را آن هم در زمان حیات آن حضرت و در حضور ایشان انسانی هذیان‌گو و غیر قابل تبعیت معرفی کنند و دیدند که با چنین جسارتی آب از آب هم تکان نخورد، فهمیدند که در جامعه‌ای چنین مرده و بی‌عاطفه به راحتی خواهند توانست که حکومت را مانند لقمه‌ای بدون دردسر ببلعند و هیچ کس هم واقعه غدیر و دیگر موارد مشابه را اهمیتی نخواهد داد. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مانند کسانی که ماموریت الهی برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و بدون توجه به اینکه آن پیامبر که درود خدا بر او و خاندانش باد خود خلیفه خویش را







معرفی فرموده‌اند، در زیر سقفی جمع شده و جانشینی که هیچ مزیتی به دیگران نداشت را به امت تحمیل کردند.

حال که خیالشان از بحث حکومت و خلافت راحت شد باید کاری کنند که مبدا کسی غدیر را به یاد آورده و این لقمه چرب خلافت را از ایشان بریاید.

بهترین کار، شکستن قداست و حرمت بیت علی و آل علی علیهم‌السلام بود که شاید در ابتدای امر، کار بدین سهولت و سادگی نمود نمی‌کرد.

اما وقتی دوبار قنقد را به در خانه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جبرئیل بر آن بی‌اجازه وارد نمی‌شدند فرستادند و دیدند که خیر، مردم مدینه کاملاً خواب و غافلند و اصلاً برایشان اهمیتی ندارد که این خانه، خانه خدا و رسول و عترت اوست و این خانه از مصادیق «فی

بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» است و گویا فراموش کرده‌اند که در این خانه دختر پاک، پاکترین انسانها در فراق پدر عزادار است، با جرأت تمام در حالیکه به دستی آتش و هیزم و به دست دیگر تازیانه و شمشیر حمل می‌کردند و خود می‌دانستند که برای عرض تسلیت و سر سلامتی به تنها یادگاران رسول رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ احتیاجی به آتش و تازیانه نیست به پشت در خانه وحی رسیدند. چه بسا در راه به این فکر بودند که اگر مردم مدینه و انصار و اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این صحنه را ببینند چه عکس‌العملی از خویش نشان خواهند داد؟ اما هرچه جلوتر رفتند دیدند که مردم راه را برایشان باز گذارده و بلکه عده‌ای زودتر از ایشان به پشت در خانه فاطمه علیها‌السلام جمع شده‌اند که صحنه را خود از نزدیک مشاهده نمایند.

مهاجمین نیز چون چنین دیدند با خیالی راحت و بدون دغدغه فتوحات خویش را شروع و خانه رسالت را فتح و از هیچ عملی که قداست و عظمت این خاندان را در چشم‌ها خورد کند دریغ نکردند و چه خوب این مأموریت را به انجام رساندند در اثر این فتح الفتوح ایشان بود که یگانه یادگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا      صُبَّتْ عَلَيَّ الْإِيَّامُ صِرْنَ لِيَالِيَا

و چون بی‌وفایی این مردم را در عدم حمایت از خاندان رسالت مشاهده فرمود با عجله بار مفارقت را از امت بسته و با قلبی مجروح و پهلویی مضروب و داغی بر جگر در اثر قتل فرزندش محسن به پدر خویش ملحق شد تا شکایت منافقان را به ایشان بنماید.



آنهایی که حرمت غدیر را پاس نداشتند و از محمد و آل محمد علیهم السلام کینه بر دل داشتند در گلوئی حجت خدا استخوان و در چشم وی خاری فرو کرده و در نهایت فرق سرش را با تیغ کین شکافتند.

همان‌ها بودند که بر جگر نازنین مجتبی علیه السلام آن سبط اکبر الماس زهر ریختند و برای اینکه مبدا از مظلومیت پدر و مادر خویش چیزی کمتر داشته باشد جنازه بی جان و معصومش را آماج تیرهای حسادت و کینه کردند. و همیشان بودند که حسین غریب علیه السلام را چون گوسفندی ذبح کردند و عترتش را به اسارت برده و بدنش را پایمال سم ستوران نمودند.

و مارماه اذرمه و انمارماه من مهده  
سهم‌اتی من جانب السقیفه وقوسه علی ید الخلیفه

آری همان سقیفه نشینان بودند که در هر کجای عالم چه حجاز و چه ایران و چه عراق و چه افغانستان و... اولاد و ذراری محمد و علی علیهما و آلهما السلام را می‌یافتند از ترس اینکه مبدا ادعای مقام پدر و جد خویش را بکنند قبل از اینکه زبان به کلامی گشایند سرشان را بالای نیزه کرده و بدنهایشان را مثله و عده‌ای را نیز زنده زنده دفن نمودند.

تعجب مکن همه اینها به خاطر حب دنیا و حکومت دو روزه آن بود و عمل نکردن به آیه «قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» و دیگر آیات و روایات مشابه در راه رسیدن به آن حکومت سختی چندانی نداشت لکن نمی‌دانستند که انتقام خدا نزدیک است. اصحاب سقیفه یعنی همانها که به قول عده‌ای از پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله به حال امت دلسوزترند چون دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله دلش به حال امت پس از خویش نسوخت و ایشان را بی‌سرپرست رها کرد و رفت، چونان پدری شفیق به حال امت نگران شده و برای ایشان والی و سرپرستی معین نمودند و در واقع خویش را بر امت تحمیل نمودند. البته این سخن را نیز همان اصحاب سقیفه بر سر زبانها انداختند و مردم نیز که ایشان را از خدا و رسول صلی الله علیه و آله بیشتر دوست داشتند در ذهنشان بر این گفتار احمقانه لباس حق و حقیقت را پوشاندند.

سالها گذشت، مردی از آل علی علیه السلام در قم قیام کرد. انقلاب او صدای خفته سلمان‌ها و ابوذرها، مقدادها، عمارها و مالک اشترها را به گوش جهانیان و من جمله اصحاب سقیفه رسانید. اصحاب سقیفه که سرمست غصب حکومت بودند هیچ‌گاه گمان نمی‌کردند که



روزی آل علی علیهم السلام و اصحاب او با تأسی بر غدیر و ولایت مطلقه آل الله علیهم السلام و با ندای یالثارات الحسین علیهم السلام به قدرتی برسند، از هر راهی که گمان می نمودند که برای خفه کردن این صدا مناسب است وارد شده و به مبارزه با آن بازمانده آل علی علیهم السلام و آن مبشر قیام منتقم بزرگ پرداختند.

روزی دیوانه‌ای را که در همسایگی او بود چون قنفذ به در خانه او فرستادند و او را هشت سال تجهیز مالی کرده و تمام هزینه‌های جنگ را برای وی تامین کردند، پس از آن روزی زائران ایرانی را در حرم امن خدا با فجیع‌ترین وضعیتی که قابل تصور است به خاک و خون کشیده و بسیاری از زنانشان را.... آن چنان این جنایات هتاکانه بود که آن پیر خمین رحمة الله علیه فرمود: اگر از امریکا بگذریم و اگر از مسأله قدس چشم بپوشیم هرگز از آل سعود نخواهیم گذشت.

آری وهابیون آل سعود نام جدید اصحاب سقیفه بود که ایشان بر خود نهاده بودند. اصحاب سقیفه نزدیک به ۱۵ قرن است که فقط مشغول قتل و غارت و جنایتند اما امروزه به غیر از راهکارهای وحشیانه و ظالمانه به خاطر فضای فرهنگی دنیا کمی به خود حالت مدرنیزه داده و مانند یک عامی که به روی لباس‌های محلی خویش یک کت نیز پوشیده باشد و یا چون یک شخص نظامی که در یک پا بوتین و در پای دیگر نعلین کرده باشد، کتاب به دست در ردّ عقاید محمد و علی و آل ایشان علیهم السلام پا به میدان گذاشته و با دلایل پوچ و نابخردانه سعی در تزلزل عقاید پیروان محمد و آل محمد علیهم السلام دارند. اما جفاست که نگوییم تمام اقدامات مذبوحانه اینان از ترس آن پیرمرد مبارز نشأت گرفته هموکه از قم با یاران فراوان قیام کرد و بشارت ظهور بزرگ قائم و منتقم و آخرین بازمانده جبهه علی و آل علی علیهم السلام یعنی علی زمانه امام الحجة صلوات الله علیه در کلام او متجلی بود. راستی آن مرد خدا بود که لرزه بر قامت ایشان افکند که مبدا قیام شیعی او حکومت سقیفه‌ای‌ها را بر هم زند.

حال اینان که چنین ترسیده و به دامن مادر خویش یعنی یهود پناهنده شده‌اند اگر با ذوالفقار علی علیهم السلام در دست مردی از تبار علی علیهم السلام روبرو شوند چه خواهند کرد؟ و آن روز نزدیک است که قال الله تعالی: ایس الصبح بقریب.

## درباره کتاب

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات وهابیت



مدتی قبل کتابی بدستم رسید با عنوان سوالاتی که باعث هدایت جوانان شد این کتاب را که ترجمه کتاب اسئلة قادت شباب الی الحق می‌باشد یکی از نویسندگان وهابی در رد عقاید شیعه و سست نمودن پایه‌های اعتقادی جوانان نوشته و با کمال تأسف رایگان در بین حجاج و معتمرین ما در مکه و مدینه توزیع می‌گردد. حقیر را اعتقاد بر اینست که بر حجاج و معتمرین شیعه لازم است قبل از سفر به حجاز با شبهات وهابیون و جواب آنها آشنا شده و حتی در این عصر ارتباطات این امر بر دیگر طبقات جامعه نیز ضرورت دارد.

**اینجانب بر مبنای فرمایش رهبر انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای که فرمودند: انتشار کتاب‌های حاوی استدلال‌های مستحکم و منطقی همچنان که علمای شیعه در طول تاریخ انجام داده‌اند و انجام خواهند داد هیچ مانعی ندارد.**

و با صرف وقت کافی و استفاده از قرآن کریم و کتب صحاح و معتبره اهل سنت به جوابگویی به سوالات آن کتاب پرداخته و به این جهت که اصل آن کتاب در تیراژهای بالا در اختیار بسیاری از زوار و حجاج ایرانی مخصوصاً دانش آموزان و دانشجویان قرار گرفته بود از ذکر اصل سوال خودداری نکردم. البته ناگفته نماند که سوالات وی بیش از آن تعدادی است که شما در کتاب می‌بینید لکن بنده بعضی از سوالات را در یک سوال گنجانیده و بعضی را که اصلاً قابل ذکر نبوده است را متعرض نگردیده‌ام. در اینجا به شما خوانندگان عزیز گوشزد می‌نمایم که اگر در سئوالات نسبت به ائمه عليهم السلام بی ادبی مشاهده می‌فرمائید به این دلیل است که سعی شده الفاظ سوال کننده عیناً منتقل شود و تصرفی در الفاظ آن صورت نگیرد.

رجاء واثق دارم که این صغیره حقیر مقبول نظر ام الائمه النجبا حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها بیفتد. و رضایت آن بضعة الرسول مرضیهی زهرا عليها السلام را جلب نماید.

در پایان از دوستانی که نسبت به محتوای کتاب انتقاد و یا پیشنهادی دارند عاجزانه تقاضا می‌نمایم که این کمترین را از الطاف خویش محروم نسازند. والله المنة

اللهم انشکوا الیک فقد نبینا صلواتک علیه وآله وغیبه ولینا وقلة

عدونا وکثرة عدونا وتظاھر الزمان علینا.

نهم ربیع الاول ۱۴۳۰ قمری

برابر با هفدهم اسفند ۱۳۸۷ شمسی

اصفهان - احمد رضا

در صورت تمایل جهت تماس با مولف به آدرس مراجعه فرمائید:

[www.Ahmadreza-Aghadadi.ir](http://www.Ahmadreza-Aghadadi.ir)



## موضوع اول:

شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته‌اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه‌ای از خرافات شیعه است!





## ارتباط اهلبیت علیهم السلام با دستگاه خلافت

شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته‌اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه‌ای از خرافات شیعه است!

### جواب

یکی از ترفندهای دشمنان انکار واقعیت‌های تاریخی و حقایق آن و ساختن وقایع تاریخی کذب است. (البته آن واقعیت‌هایی را انکار می‌کنند که به حالشان ضرر دارد). حال برای روشن شدن واقعیت و در جهت اینکه مشخص شود بین ائمه علیهم السلام و بین خلفاء، دوستی بوده است یا دشمنی به مرور بعضی از مدارک در روایات صحیح می‌پردازیم.

در ابتدا از نویسنده کتاب اسئله قادت شباب الی الحق سؤال می‌کنیم که اگر به ادعای نادرست شما بین حضرت علی علیه السلام و خلفاء رابطه حسنه‌ای وجود داشته است پس این جملاتی که مسلم نیشابوری در کتاب صحیح که از نظر اهل سنت بسیار معتبر است آورده چگونه توجیه می‌شود. وی نوشته است که حضرت علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که بزرگان اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند به نزد خلیفه دوم رفته و از او طلب میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را کردند پس او، ایشان را از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله محروم کرده و گفت شما دو نفر در زمان ابوبکر همین درخواست را از وی کردید و او شما را اجابت نکرد و شما دو نفر او را دروغگو، گنه‌کار و خائن پنداشتید و الان نیز همین نظر را درباره من دارید.

(فرأیتما کاذباً آثماً غادراً خائناً... فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً)<sup>۱</sup>

۱- صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب ۱۵ حکم الفیء صفحہ ۷۸۷ البته بخاری نیز در چند جای کتاب صحیح خویش مانند کتاب الاعتصام باب ۵ حدیث ۷۳۰۵ صفحہ ۱۲۹۰ و کتاب النفقات باب ۳ حدیث ۵۳۵۸ صفحہ ۹۸۳ این روایت را ذکر کرده لکن مانند همیشه به سانسور روایت پرداخته و به جای کلماتی که عمر به حضرت علی علیه السلام و عباس گفته و نظر ایشان را نسبت به دستگاه خلافت بیان کرده است، کلمه کذا به معنی جمله‌ای مبهم آورده است.

شما خواننده عزیز خوب توجه کردید که خلیفه دوم درباره‌ی رابطه بین اهل بیت پیامبر ﷺ و دستگاه خلافت چگونه نظر داده و به اعتقاد او اهل بیت ﷺ که در رأس ایشان امیر مؤمنان علی علیه السلام وجود دارد اولی و دومی را دروغگو، گنه‌کار فریبکار و خائن می‌دانسته‌اند.

همچنین در تأیید این مطلب بخاری و مسلم در صحیحین به صراحت عدم وجود ارتباط حسنه بین اهل بیت ﷺ و دستگاه خلافت را متذکر شده‌اند، آنجا که نوشته‌اند:

﴿فارسل الی ابی بکر ان ائتنا ولا یأتنا احد معک کراهیة لمحضر عمر...﴾<sup>۱</sup>

یعنی علی علیه السلام به دنبال اولی فرستاده و فرمود به نزد ما بیا و هیچکس را با خود نیاور و منظور او این بود که عمر به همراه او نیاید زیرا حضور وی را دوست نداشت.

ابن قتیبه دینوری از علماء بزرگ سنی در کتاب معروف خویش الامامه و السیاسه درباره‌ی کیفیت بیعت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام با خلیفه اول آورده است: پس علی را به سمت ابابکر آوردند در حالی که می‌فرمود: من بنده خدا و برادر رسول الله هستم به او گفته شد: با ابابکر بیعت کن و او در جواب فرمود: من از شما بر امر خلافت سزاوارترم. من با شما بیعت نمی‌کنم در حالی که شما از من به بیعت کردن اولی‌ترید.

﴿فقال: انا احق بهذا الامر منکم، لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی﴾<sup>۲</sup>

او در ادامه می‌نویسد:

﴿وخرج علی کرم الله وجهه یحمل فاطمه بنت رسول الله ﷺ علی دابه لیلاً فی

مجالس الانصار تسألهم النصره﴾<sup>۳</sup>

یعنی: علی بن ابیطالب علیه السلام دختر پیامبر را در حالی که سوار بر چهار پای بود شبها در مجالس انصار یعنی نزد مردم مدینه حاضر فرموده و از ایشان طلب یاری می‌کرد.

حال سؤال اینجاست که آیا انسان در برابر دوست یاری می‌طلبد یا در مقابل دشمن؟

۱- صحیح بخاری کتاب المغازی باب ۴۰ غزوة الخبیر حدیث ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱ صفحه ۷۴۹ و صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب ۱۶

قول النبی صلی الله علیه و آله لانورث حدیث ۱۷۵۹ صفحه ۷۸۸.

۳- همان / ۱۲

۲- الامامة و السیاسة / ۱۱



ابن قتیبہ سپس اشاره به حمله خلیفہ دوم به خانہ حضرت زہرا (سلام اللہ علیہا) نموده و پس از ذکر خارج کردن امیرالمؤمنین علیہ السلام از منزل اینگونه ادامه می‌دهد:

﴿مضوا به الی ابی بکر فقالوا له: بایع فقال إن انالم افعل فمه؟ قالوا: اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال: اذا تقتلون عبدالله و أخوا رسوله قال عمر: اما عبدالله فنعم و اما اخوا رسوله فلا﴾<sup>۱</sup>

پس علی را به سمت ابابکر آوردند و به او دستور دادند که با ابابکر بیعت کن او در جواب فرمود: اگر نکنم چه؟ گفتند: به خدا قسم در این حال گردنت را خواهیم زد!! حضرت علی علیہ السلام نیز فرمودند: پس شما بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید. عمر نیز در جواب گفت: اما اینکه گفתי بنده خدا صحیح است ولی تو برادر رسول خدا نیستی.<sup>۲</sup>

این جملات که به عنوان نمونه بیان شد از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است نقل گردید و در همه آنها به صراحت وجود ارتباط حسنه بین اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علی علیہ السلام و دستگاه خلافت را انکار می‌کند.

خوانندگان عزیز، حال خود قضاوت کنید آیا از این جملات ردّ و بدل شده بین امیرمؤمنان علی علیہ السلام و عده‌ای از صحابه‌ی رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم دوستی برمی‌آید؟ اگر دوستی این است پس دشمنی چه می‌باشد؟ و یا اگر این عملها، اعمال دوستان است پس دشمنان چگونه‌اند؟

اما ادامه ماجرا نیز قابل بررسی می‌باشد آنجا که ابن قتیبہ می‌نویسد:

﴿قال عمر لا بی بکر انطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها فانطلقا جميعاً فاستأذنا علی فاطمه فلم تأذن لهما﴾<sup>۳</sup>

دومی به اولی گفت: بیا به دیدار فاطمه برویم زیرا که ما او را غضبناک کردیم. پس به در خانه او رفتند و او ایشان را به خانه راه نداد.

۱- همان/ ۱۳

۲- خوب بنگرید که انکار فضائل و مناقب امام العارفین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از کجا و توسط چه کسانی پایه گذاری شد. شما می‌توانید درباره موضوع برادری و اخوت بین پیامبر اکرم و امام علی بن ابیطالب علیهما و آلهما السلام به کتاب‌های کنز العمال جلد ۱۳ صفحه ۶۰۵ حدیث ۳۶۳۴۵. سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۲۱ حدیث ۳۷۲۹. ینابیع الموده قندوزی حنفی جلد ۱ صفحه ۱۷۷. مناقب ابن مغازی

۳- الامامة و السياسة/ ۱۳

صفحه ۳۸ حدیث ۶۰ که تمامی از منابع اهل تسنن است مراجعه فرمائید.



پس فاطمه علیها السلام به ایشان فرمود: شما را به خدا قسم آیا شنیده‌اید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: رضایت فاطمه از رضایت من و سخط او از سخط من می‌باشد. آن دو در جواب گفتند: آری این حدیث را از پیامبر خدا شنیده‌ایم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: من خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا غضبناک کردید و من از شما راضی نیستم و در صورتی که پیامبر خدا را ملاقات کنم (پس از مرگ) شکایت شما را به او خواهم کرد.<sup>۱</sup>

ای شیعیان غیرتمندی که الآن مشغول مطالعه این سطور هستید، بدانید که تمام این جملات عیناً از کتاب یکی از بزرگان سنی مذهب به نام ابن قتیبه دینوری نقل گردیده است و تعجب اینجاست که با وجود این وقایعی که در کتاب‌های اهل سنت ذکر شده چگونه عده‌ای از فریب خوردگان وهابی و یا مغرضین ایشان سعی در انکار تاریخ و حقایق آن را دارند.

حال ما از اهل تسنن سؤال می‌کنیم، با وجود چنین وقایعی که در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اید چگونه حقیقت را منکر می‌شوید و ادعای ارتباط حسنه بین عترت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خلفاء خویش را می‌کنید!

البته باید برای این عده متأسف بود که برای انکار حقیقت مشغول حذف این روایات و حقایق تاریخی از کتب خویش می‌باشند و یا اگر کسی از ایشان در کتاب خویش از این روایات و اخبار بهره ببرد او را متهم به تشیع کرده و اصلاً از دایره علماء خودشان خارج می‌کنند.

همانطور که نویسنده‌ی کتاب اسئله... که الآن مشغول پاسخگویی به شبهات او هستیم نام ابن ابی الحدید معتزلی را که از بزرگان سنی می‌باشد به خاطر ذکر بعضی از حقایق تاریخی و بعضی از فضائل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در کتاب خویش، (که به نفع اهل تسنن نمی‌باشد) در زمره‌ی علمای شیعه آورده است و البته این عمل او انکار تسنن او را نمی‌تواند بکند چون هر کس فقط جلد اول کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه نماید متوجه خواهد شد که او نیز سنی است لکن وهابی و منکر بعضی از مسلمات تاریخ نمی‌باشد.



مع هذا اگر بین اهلبیت علیهم السلام و بین خلفاء اختلافی نبوده است پس چرا بدن مطهر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکدانه یادگار او باید شبانه مدفون گردد و امروز قبر او مخفی بماند و چرا شیخین یعنی آن دو خلیفه بر جنازه او نماز نگذاردند و چرا سومین پسر او یعنی محسن سقط گردید و چرا...؟؟؟  
صلاح الدین شافعی در کتاب خود آورده است:

﴿إن عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعة حتى التقت المحسن من بطنها﴾<sup>۱</sup>

یعنی: عمر در روزی که برای ابابکر بیعت گرفته می شد چنان به شکم فاطمه علیها السلام ضربه ای زد که محسن از شکم او سقط گردید.

و همچنین بخاری و مسلم در کتاب های خویش که از مورد اعتمادترین کتب اهل تسنن می باشند آورده اند:

﴿فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ستة اشهر﴾<sup>۲</sup>

پس فاطمه دختر پیامبر غضبناک گردید، و از ابابکر روی گردانیده و قهر نمود و این قهر او تا زمانی که وفات یافت ادامه داشت.  
و در جای دیگر آورده اند:

﴿فلما توفيت دفنها زوجها علی لیلاً و لم يؤذن بها ابابکر و صلی علیها﴾<sup>۳</sup>

پس زمانی که فاطمه علیها السلام وفات یافت شوهرش علی بن ابیطالب رضی الله عنه او را شبانه دفن کرد، بر او نماز گذارد و ابابکر را خبردار نفرمود.

البته علت این کار را هم در جملات قبل بیان کرده و گفته است علت، ناراحتی حضرت صدیقه اطهر علیها السلام از دستگاه خلافت بوده است.

۱ - الوافی بالوفیات ۳۴۷/۵ ۲ - صحیح بخاری صفحه ۵۵۰، کتاب فرض الخمس باب ۱ حدیث ۳۰۹۲ و

صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب قول النبی صلی الله و علیه و آله، لانورث حدیث ۱۷۵۹ صفحه ۷۸۸ البته مسلم به جای کلمه فغضبت فاطمة آورده است: فوجدت فاطمة علی ابی ابکر که در معنا فرق چندانی ندارند.

۳ - صحیح مسلم صفحه ۷۸۹، کتاب الجهاد و السیر باب قول النبی (صلی الله و علیه و آله) لانورث حدیث ۱۷۵۹ و صحیح بخاری کتاب

المغازی باب ۴۰ غزوه خیبر حدیث ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱ صفحه ۷۴۹

حال از سلیمان خراشی نویسنده کتاب اسئله... سؤال می‌کنم آیا این اعمال دلیل بر ارتباط حسنه‌ی دختر رسول اکرم ﷺ و همچنین نزدیکترین افراد و خاندان او با دستگاه خلافت و شخص خلفاست؟

و جهت اطلاع به او می‌گوییم که سری به کتاب نهج البلاغه خطبه سوم بزن و ببین که چگونه مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام از ابن ابی قحافه (اولی)، دومی و شورای او و همچنین از عثمان بن عفان شکایت می‌کند و ایشان را چگونه معرفی می‌کند. البته اینکه او را به کتاب نهج البلاغه حواله کرده‌ام به این دلیل است که او در جای جای کتاب گمراه کننده خویش برای فریب ساده لوحان از خطبه‌ها و کلمات حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده کرده و بدان آدرس داده است. نکته قابل اشاره دیگری که باقی می‌ماند اینست که عده‌ای برای انکار برائت و دشمنی با اعداء اهل بیت علیهم السلام ادعا می‌کنند که در منابع شیعه چیزی درباره برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و لعن بر ایشان یافت نمی‌شود و بدون تحقیق و صرفاً با توجه به بعضی از روایات صادره از ذوات مقدسه ائمه علیهم السلام که با در نظر گرفتن شرایط تقیه وارد شده است به انکار بحث تبری و لعن روی آورده و همصدا با بلندگوهای وهابی داد حمایت از خلفاء و وجود رابطه حسنه بین ایشان را می‌زنند ما نیز در اینجا فرصت را غنیمت شمرده و برای پی بردن به وجود یا عدم وجود رابطه حسنه بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء، به ذکر چند روایت از منابع معتبر شیعه به عنوان مثنی نمونه خروار می‌پردازیم.

اولین روایت را از کتاب شریف تهذیب الاحکام انتخاب می‌کنیم. کتابی که درباره‌ی عظمت آن که از کتب اربعه شیعه است و همچنین بزرگ مؤلف آن یعنی شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه نیازی به توضیح نیست.

راوی روایت حارث بن مغیره النصری است که در وصف او جمله ثقة ثقة صادر شده است.<sup>۱</sup>

او می‌گوید بر امام باقر علیه السلام وارد شده و در محضر ایشان نشستم و عرض نمودم:

«ما تقول فی فلان و فلان؟» نظر شما درباره‌ی اولی و دومی چیست؟

امام علیه السلام در جواب فرمودند:

﴿هما و الله اول من ظلمنا حقنا في كتاب الله و اول من حمل الناس على رقابنا و دماؤنا في اعناقهما الى يوم القيامة بظلمنا اهل البيت﴾<sup>۱</sup>

یعنی: این دو نفر اولین کسانی هستند که نسبت به حق ما که در قرآن کریم آمده است به ما ظلم کردند و اولین کسانی هستند که مردم را برگردن‌های ما سوار کردند و خون ما تا روز قیامت به خاطر آن ظلمی که به ما اهل بیت نموده‌اند به گردن ایشان است.

روایت دیگر از کتاب شریف کافی که آن هم از کتب اربعه و از کتب معتبر شیعه می‌باشد انتخاب شده است. راوی روایت، کمیت بن زید الاسدی است که او نیز از جلالت قدری در نزد ائمه علیهم السلام برخوردار بوده و در کتب رجالی از او به خوبی یاد شده است.

کمیت می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

﴿خبرني عن الرجلين﴾: درباره‌ی خلیفه اول و دوم به من خبر دهید.

﴿قال و الله يا كميت: ما اهریق محجمه من دم و لا اخذ مال من غير حله و لا قلب

حجر عن حجر الا ذلك في اعناقهما﴾<sup>۲</sup>

امام علیه السلام فرمودند: ای کمیت به خدا سوگند هیچ خونی (به ظلم) ولو به اندازه‌ی خون حجامت (کنایه از کمی آن) ریخته نمی‌شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی‌شود و هیچ سنگی از سنگ دیگر جابجا نمی‌شود (کنایه از کمترین ظلم) مگر اینکه گناه آن به گردن آن دو نفر است. روایت دیگر از کتاب ثمین بحار الانوار اثر گرانقدر علامه مجلسی اعلی الله مقامه انتخاب شده است.

راوی روایت جناب ابو حمزه ثمالی رحمة الله علیه می‌باشد که نام اصلی او ثابت بن دینار واز بزرگان اصحاب چهار تن از ائمه معصومین علیهم السلام ما یعنی امام زین العابدین، حضرت باقر العلوم، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم (صلوات الله علیهم اجمعین) است.<sup>۳</sup>

۲- الکافی ۱۰۲/۸

تهذیب الاحکام ۱۴۵/۴

۳- جامع الرواة ۱۳۴/۱



«عن ابی حمزه الثمالی قال قلت لعلی بن الحسین علیه السلام و قد خلا: أخبرنی عن هذین الرجلین قال: هما اول من ظلمنا حقنا و اخذا میراثنا و جلسا مجلساً کنا احقّ به منهما لا غفر الله لهما و لارحمهما، کافران، کافر من تولّاهما.»<sup>۱</sup>

ابوحمزه ثمالی می گوید: در خلوت از امام زین العابدین علیه السلام درباره‌ی آن دو نفر ظالم اول سؤال کردم. حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: آن دو، اولین کسانی بودند که به حق ما ظلم کردند و ارث ما را گرفتند و در جایی که ما سزاوارتر بودیم نشستند (یعنی اریکه خلافت و حکومت) خداوند ایشان را نیامرزد و به آن دو رحم نکند. هر دو کافر بودند و دوستان ایشان نیز کافرند.

محدث نوری رضوان الله تعالی علیه در کتاب مستدرک الوسائل آورده است:

«قال امیر المؤمنین علیه السلام إنّ فلانا و فلانا غصبونا حقنا...»<sup>۲</sup>

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: دو خلیفه اول حق ما را غصب کردند.

اگر چه این روایات در برابر آنچه در کتب ما مذکور است چیزی جز قطره در برابر دریا نمی باشد لکن جهت رد ادعای ارتباط حسنه بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء به همین اندازه اکتفا می کنیم.<sup>۳</sup> آن ادعای غلطی که مؤلف کتاب اسئله... آن را توهم کرده و از طریق همین توهم نیز قصد تضعیف مذهب تشیع را نموده است چیزی جز وهم و خیالی بیش نبوده است او در واقع می خواهد اثبات کند که اختلافی بین ایشان نبوده است و این اختلاف ادعای شیعیان بوده و در واقع ایشان پیرو اهل بیت علیهم السلام نیز نمی باشند.

در حقیقت با ذکر همین چند روایت و واقعیت تاریخی از کتب و منابع شیعه و سنی می توان قضاوت کرد که کدام یک خرافه پرداز و دروغگو هستند آیا منکر این همه سند و مدرک خیال پرداز است یا آن کس که تسلیم دلیل و منطق می باشد. سلیمان خراشی برای اثبات ادعای خویش مبنی بر دوستی اهل بیت علیهم السلام با خلفاء به رشته های سستی چنگ زده که بیان و نقد آنها خالی از لطف نیست.

۱- بحار الانوار ۲۱۸/۲۰

۲- مستدرک الوسائل ۳۰۳/۷

۳- محققین گرامی برای بررسی بیشتر موضوع لعن و تبری به کتاب های

کافی جلد ۱ صفحه ۴۱۳ به بعد و جلد ۳ صفحه ۳۴۲، تهذیب الاحکام جلد ۴ صفحه ۱۴۵، وسایل الشیعه جلد ۶ صفحه ۴۶۲،

بحار الانوار جلد ۲۹-۲۸-۲۷، تفسیر عیاشی، تفسیر نور الثقلین و تفسیر البرهان و نجات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت اثر

محقق کرکی و ... مراجعه فرمایند.



## ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم

۱- اگر بین علی و خلیفه ثانی اختلافی وجود داشت چرا او دخترش ام کلثوم را به عقد عمر در آورد یا اینکه علی معصوم نیست که دخترش را به عقد کافری در آورده و یا دومی مسلمان بوده و علی دوست داشته که دومی داماد او بشود؟

جواب

در بعضی از کتب روایی ما روایاتی مبنی بر ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم وارد شده است کتاب‌هایی چون کافی جلد ششم صفحه ۱۱۵، تهذیب جلد هشتم صفحه ۱۶۱ و کتب دیگری همچون مناقب آل ابی طالب علیه السلام.

البته در ابتدا ما از نویسندگان کتاب استله... سؤال می‌کنیم که عصمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام چه ارتباطی به ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم دارد؟

در واقع این چه نتیجه ایست که شما گرفته‌اید که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دخترشان را به نکاح خلیفه شما درآورده‌اند، این عمل به معنای عدم وجود اختلاف بین اهل بیت علیهم السلام و دستگاه غضب خلافت است و یا اینکه حضرت علی علیه السلام اصلاً دارای عصمت نبوده که دخترش را به کسی که به او ظلم کرده و به قول مؤلف وهابی کتاب از نظر عده‌ای کافر می‌باشد داده است. در نتیجه یا اینکه خلیفه دوم بر خلاف اعتقاد شیعه انسان خوبی بوده است و یا اگر هم مطابق نظر شیعه انسان سالمی نبوده ایراد به حضرت علی علیه السلام گرفته می‌شود که چرا دخترشان را به چنین شخص فاجری تزویج نموده‌اند.

او با این شبهه می‌خواهد القا کند که بین ائمه علیهم السلام و خلفاء مشکلی نبوده و اگر این را قبول نکنید و بگویید اینها به اهل بیت علیهم السلام ظلم نموده و در نتیجه کافر شده‌اند پس ائمه شما معصوم نیستند زیرا دخترشان را به کافری تزویج نموده‌اند در حالی که تزویج مسلمان به کافر حرام بوده و خلاف عصمت است.

اما ما در جواب می‌گوییم اولاً ممکن است حقیقت مطلب چیز دیگری باشد و علت این ازدواج مصلحتی بوده که باید بررسی شود، از آن مصالحی که حتی حضرت مولا علیه السلام بالاتر از آن را در راهش فدا نموده است. امام علی بن ابیطالب علیه السلام به خاطر حفظ امر خدای عزوجل و به خاطر رعایت مصالح، از اصل خلافت خویش

به ظاهر صرف نظر نموده و دست بیعت با خلیفه دوم داد آیا این بیعت کردن مهم‌تر است یا تزویج ام‌کلثوم به دومی؟

بله اگر کسی تاریخ را انکار کند و عدم رضایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلفاء بپوشاند می‌تواند به ظاهر این تزویج برای وجود ارتباط حسنه بین ایشان حکم کند.

در حالی که حضرت علی علیه السلام برای حفظ آن مصالح که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله ایشان را بدان سفارش کرده بودند از خیلی چیزها صرف نظر فرمودند، که یکی از آنها بیعت کردن با کسی بود که به هیچ عنوان لیاقت امر خلافت را نداشت. حال بیعت با او مهم‌تر است یا تزویج دختر به او؟

ثانیاً از نظر شما (اهل سنت) مقام امامت و خاصه مقام امیرالمؤمنین علیه السلام از مقام نبوت و انبیاء نازل تر است و همچنین می‌گوئید امامت با نبوت قابل قیاس نیست و خود مؤلف در کتابش به عصمت انبیاء اقرار کرده در حالی که عصمت ائمه را انکار نموده است.<sup>۱</sup>

به هر حال، بر این مبنا (که با نظر شیعه متفاوت است) از مؤلف کتاب و جمیع همفکران او سؤال می‌کنم آیا مقام حضرت لوط علیه السلام بالاتر است یا مقام امیرمؤمنان علی علیه السلام؟ ایشان در جواب می‌گویند مسلماً لوط پیامبر به علت نبوتش از امام علی بن ابی طالب علیه السلام برتر است.

باز ما سؤال می‌کنیم آیا خلیفه دوم پست‌تر است یا قوم لوط؟ ایشان در جواب می‌گویند مسلماً قوم لوط.

حال که طبق اعتقاد شما لوط پیامبر از امیرمؤمنان علی علیه السلام بالاتر است چرا حاضر شد دخترانش را به تزویج عده‌ای کافر، خدا شناس و... در آورد.

﴿و جاءه قومه یهرعون الیه و من قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هولاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و لاتخزون فی ضیفی ألیس منکم رجل رشید﴾<sup>۲</sup>

و چون فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه‌ی لوط در آمدند «قوم لوط» آگاه شده به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند لوط به آنان



گفت این دختران من برای شما پاکیزه و نکوترند از خدا بترسید و مرا نزد مهمانان به عمل زشت خود خوار مکنید آیا در میان شما یک مرد رشید خدا پرست نیست؟

و در جای دیگر می‌فرماید: «قال هولاء بناتی إن كنتم فاعلین»<sup>۱</sup>  
لوط به ایشان گفت: من این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید.

و درباره‌ی قوم لوط نیز می‌فرماید: «كذبت قوم لوط بالنذر»<sup>۲</sup>  
قوم لوط نیز کتاب و رسول حق را تکذیب کردند.

از نظر سنی‌ها بین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت لوط که پیامبر خداست درجات زیادی فاصله است. البته کفه ترازوی ایشان به نفع حضرت لوط علیه السلام می‌چربد به خلاف نظر شیعه که دلیل این مدعی در منابع مفصل موجود است. و همینطور بین خلیفه و قوم لوط اگر در بعضی جهات اشتراک هست لکن از جهاتی اختلاف نیز وجود دارد و آن هم این است که قوم لوط رسماً کفر به خدای خویش ورزیده و به این مطلب اظهار می‌کردند ولی خلیفه به زبان خویش اقرار به توحید و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌کرده و همین اقرار زبانی جواز ازدواج یک نفر را با مسلمانی دیگر چه زن و چه مرد باشد صادر می‌کند. و اگر کسی دخترش را به تزویج او در آورد ولو اینکه او در دل چیز دیگری مانند کفر را پنهان نموده باشد شرعاً بی‌اشکال است و اصلاً ملاک در ازدواج ما فی الضمیر و درون افراد نیست و نیت ایشان ولو اینکه بر کفر باشد تأثیری در صحت و سقم ازدواج ندارد. حال اگر کسی با این مطلب مخالفت کرده به او جواب داده می‌شود که طبق آیات قرآن مگر شما ندیدید که حضرت لوط حاضر شد دخترانش را به ازدواج قومی که علناً اهل کفر و تکذیب آیات خداوند بودند در آورد و این امر را با عصمت خود در تضاد ندید پس اگر امیرمؤمنان علیه السلام نیز در واقع دخترشان ام‌کلثوم رضی الله عنها را به تزویج خلیفه دوم در آورده باشند و خلیفه نیز در باطن خلاف ادعای خویش بر اسلام را داشته باشد باز هم رضایت به این تزویج خلاف عصمت امام علی علیه السلام را اثبات نمی‌کند زیرا همانطور که



طبق مصلحتی، لوط برای جلوگیری از گناه زشتی حاضر به تزویج دخترانش با قوم کافر شد همان مصلحت و یا شبیه آن می‌تواند جواز تزویج ام‌کلثوم علیها السلام به عمر را توجیه کند البته تکرار می‌کنم که اصلاً در ازدواج یک مسلمان با دیگری صرف شهادت زبانی به توحید و نبوت کفایت کرده و جواز آن را امضاء می‌کند که این شهادت زبانی را خلیفه داشته است. در اینجا ممکن است کسی بگوید دختران لوط نیز چون قوم او کافر بوده‌اند.

در جواب می‌گوییم خداوند متعال غیر آن را فرموده است:

﴿فاسر باهلك بقطع من الليل و لا یلتفت منكم احد الا امرأتک ...﴾<sup>۱</sup>

تو با اهل بیت خود شبانه از این دیار بیرون شو و از اهل خود هیچ کس جز آن زن کافرت که آن هم با قوم باید هلاک شود را وا مگذار.

با توجه به این آیه دریافت می‌شود که فقط زن لوط با بدکاران بوده و دیگر افراد اهل بیت او جزء نجات یافتگان می‌باشند.

در تکمیل این بحث می‌توان به روایت امام صادق علیه السلام که در آن به اعجازی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون یک جنیه و تمثیل او به شکل ام‌کلثوم اشاره کرد<sup>۲</sup> و لذا ما به خاطر غرابت معنوی آن بر عموم افراد از ذکر آن خودداری می‌کنیم. از این روایت مشخص می‌شود که در حقیقت ازدواجی بین دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم صورت نگرفته است و حتی ممکن است گفته شود که آن ام‌کلثومی که در روایات کافی و... به تزویج عمر در آمده و پس از قتل او توسط حضرت مولا علیه السلام از خانه عمر خارج شده همان جنیه بوده و امام طبق گمان مردم در آن مسأله فقهی تکلم فرموده و در آن مسأله ظاهر را بیان نموده‌اند. البته ناگفته نماند که درباره موضوع این ازدواج نظرات گوناگونی ارائه شده که به طور اجمال بدان اشاره می‌کنم. اول اینکه عده‌ای از محققین در اصل اینکه حضرت علی علیه السلام دختری به نام ام‌کلثوم داشته باشند تردید کرده و ام‌کلثوم را کنیه حضرت زینب علیها السلام می‌دانند و می‌گویند او نیز به ازدواج عبدالله بن جعفر درآمده است.



دوم اینکه آن ام‌کلثومی که خلیفه‌ی دوم درخواست ازدواج با او را داشت دختر خلیفه اول بوده نه دختر امام علی علیه السلام، و پس از ازدواج حضرت علی علیه السلام با همسر ابابکر به منزل مولا رفته و همانند محمد بن ابابکر تحت تربیت آن حضرت قرار گرفته است و در اصطلاح ربیبه یعنی دختر همسر ایشان بوده است.

مطلب آخر اینکه مدعیان ازدواج ام‌کلثوم با عمر معتقدند که پس از عمر، محمد بن جعفر و پس از او عون بن جعفر و سپس برادر سوم ایشان عبدالله بن جعفر با ایشان ازدواج کرده است. که این سخن از چند جهت مورد تردید است اولاً دو برادر اول یعنی محمد و عون هر دو در زمان حیات عمر در جنگی به شهادت رسیدند پس امکان ندارد که پس از مرگ او وجود داشته و با ام‌کلثوم همسر وی ازدواج کنند و ثانیاً عبدالله بن جعفر که برادر سوم بوده با زینب علیها السلام ازدواج کرده و معقول نیست که با خواهر زینب یعنی ام‌کلثوم نیز پیمان زناشویی ببندد زیرا همه می‌دانند که جمع بین اختین یعنی ازدواج همزمان با دو خواهر شرعاً پذیرفته نیست و حرام است.<sup>۱</sup>

مؤلف کتاب الوهمی و الحقیقی فی سیرة عمر بن الخطاب باتمسک به دو امر موضوع

این ازدواج را از افسانه‌های باور نکردنی می‌داند. **اول:** چگونه ممکن است که حضرت علی علیه السلام دختر خویش را به کسی تزویج کنند که بر اساس منابع معتبر شیعه و سنی مادر وی در حالی از دنیا رفته که بر آن مرد غضبناک و ساخط بوده است.<sup>۲</sup>

**دوم:** همه می‌دانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وجود اینکه می‌فرمودند اگر مردی که دین و اخلاقش را می‌پسندید از شما دختر خواست او را رد نکنید خواستگاری عمر از حضرت زهرا علیها السلام را رد کردند و در عرب قبیح است که کسی با وجود اینکه جواب رد از زنی شنیده است باز به خواستگاری دختری از خانواده‌ی او برود.<sup>۳</sup>

حال با وجود این همه تردید و نظرات مختلف، در پایان بحث به عنوان خلاصه جواب گفته می‌شود که اولاً با فرض چنین ازدواجی به هیچ عنوان نمی‌توان وجود محبت و دوستی بین اهلبیت علیهم السلام و خلفاء را اثبات نمود و چگونه می‌شود با این فرض به عصمت ائمه علیهم السلام خدشه وارد کرد؟ و ثانیاً در اصل وجود چنین تزویجی تردید وجود دارد.<sup>۴</sup>

۱- حیاة فاطمة الزهرا علیها السلام / ۲۱۹ باقر شریف قریشی

۲- در صفحه ۲۲۵ به بعد همین کتابی که در دست دارید منابع اهل سنت این مطلب آمده است.

۳- الوهمی والحقیقی فی سیرة عمر بن الخطاب / ۳۹۰

۴- آقای علی حسینی میلانی کتابی با عنوان تزویج ام‌کلثوم من عمر تألیف نموده‌اند که جهت استفاده به محققین گرامی معرفی می‌شود.

## بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا

۲ - شیعه می گوید که شیخین کافر بوده‌اند و از آن طرف هم می بینیم که علی علیه السلام را معصوم می دانند اما همین علی علیه السلام با هر دو آنها بیعت نموده است از این لازم می آید که علی علیه السلام معصوم نباشد زیرا با دو نفر فاجر ستمگر بیعت کرده است و یا اینکه کار امام علی علیه السلام درست بوده و ابابکر و عمر دو خلیفه مؤمن و صادق و عادل بوده‌اند. از طرف دیگر او پس از به خلافت رسیدن از شیخین انتقاد نکرد و نگفت که ایشان خلافت را غصب کرده‌اند، فدک را باز نگردانید و... بدعت‌هایی را که شما به عمر نسبت می دهید حذف نکرد. و علی علیه السلام کسی است که از جان عثمان در برابر شورش‌ها حفاظت کرد و فرزندان‌ش را برای حفاظت او از منزل خارج کرد و همه اینها دلالت بر دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام با خلفاء می کند!!

### مورد

مؤلف با طرح چند سؤال قصد دارد که مسلمات تاریخ را انکار کرده و با چنگ زدن به چند مورد که جواب آنها کاملاً واضح است درصدد انکار اصول مسلمه شیعه برآمده است.

در ابتدا درباره‌ی بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفاء به کتاب‌ها و نوشته‌هایی از بزرگان اهل سنت اشاره می کنیم. کتاب الامامه و السیاسة نوشته ابن قتیبہ دینوری.

﴿و إن ابابکر تفقد قوماً تخلفوا عن بیعته عند علیّ کرّم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علیّ فابوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لا حرقنها علی من فیها، فقیل له یا ابا حفص إن فیها فاطمه! فقال و إن..﴾<sup>۱</sup>

همانا خلیفه اول سراغ گروهی را که در نزد امام علی بن ابیطالب علیه السلام جمع شده و از بیعت با او سرپیچی کرده بودند را گرفته و عمر را به سمت ایشان روانه ساخت. او نیز ایشان را که در خانه حضرت علی علیه السلام اجتماع کرده بودند صدا زد (و از ایشان خواست تا از خانه خارج شوند) ولیکن آن گروه از خروج از خانه خودداری کرده و این کار سبب شد که عمر همیزم طلبیده و بگوید: قسم به آن کسی که جان عمر به دست اوست باید از خانه خارج شوید و گرنه





خانه را با اهلش می‌سوزانم به او گفته شد در این خانه فاطمه زندگی می‌کند او نیز جواب داد حضرت فاطمه علیها السلام را نیز آتش می‌زنم!!

البته ماجرا به این جا ختم نمی‌شود ابن قتیبه پس از ذکر مفصل ماجرا که شامل بیرون آوردن اجباری و زوری اهل بیت از جمله امیرمؤمنان علی السلام از خانه و تهدید به قتل ایشان توسط عمر و... است این عبارت را متذکر می‌شود:

﴿فلم یبایع علیّ کرّم الله وجهه حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها ولم تمکث بعد ابیها الاّ خمساً و سبعین لیله﴾<sup>۱</sup>

یعنی حضرت علی السلام تا زمانیکه حضرت فاطمه علیها السلام زنده بود با ابابکر بیعت نکرد و او نیز هفتاد و پنج روز پس از پدر از دنیا رفت.

سند دوم کتاب تاریخ یعقوبی نوشته احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی است این نویسنده در کتاب خویش پس از ذکر خارج کردن افرادی که پناهنده به خانه حضرت علی السلام شده بودند و در واقع قصد بیعت کردن با خلیفه اول را نداشتند آورده است:

﴿ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع و لم یبایع علیّ الاّ بعد سته اشهر و قبل اربعین یوماً﴾<sup>۲</sup>

یعنی ایشان یکی پس از دیگری با ابابکر بیعت کردند ولی امیرالمؤمنین علی السلام تا شش ماه و یا چهل روز بیعت نکرد.

ای خوانندگان منصف حالا شما قضاوت کنید آیا در این بیعت که با آتش و زور، تهدید شمشیر و سقط جنین پس از شش ماه و یا چهل روز و یا هفتاد و پنج روز صورت پذیرد علامتی از رضایت و دوستی می‌بینید یا اینکه سر تا سر نفرت و غضب و دشمنی را احساس می‌کنید و این بیعت را نشأت گرفته از ظلم می‌دانید؟

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی نیز در کتاب خود پس از اینکه می‌نویسد حضرت علی السلام را به اجبار به نزد ابابکر آوردند از قول آن حضرت نقل می‌کند:

﴿انا احقّ بهذا الامر منکم لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی﴾<sup>۳</sup>

یعنی اینکه من درباره خلافت از شما اولی ترم و شما در اینکه با من بیعت کنید از من اولی ترید.

۲- تاریخ یعقوبی ۱۱/۲

۱- الامامة و السياسة ۱۴/

۳- شرح نهج البلاغه ۱۰/۶

خوانندگان محترم آیا احساس نارضایتی از جملات مولا علیه السلام روشن نمی‌باشد. آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اختیار با خلفاء بیعت کرده است که این شخص وهابی قصد دارد از این بیعت نقض عصمت ایشان را اثبات کند؟ بله آنها با غضب خلافت، ستمکار شدند لکن بیعت حضرت مولا علیه السلام از روی جبر و زور و تهدید بوده و نه از روی اختیار فلذا هیچ منافاتی با عصمت ایشان ندارد. در کتاب صحیح بخاری نیز پس از ذکر ناراحتی حضرت فاطمه علیها السلام از ابی بکر و دفن شبانه آن حضرت آمده است که امام علی علیه السلام تا شش ماه با خلیفه اول بیعت نکردند.<sup>۱</sup>

البته عادتاً عین همین روایت را در صحیح مسلم نیز می‌توانیم ببینیم.<sup>۲</sup>

اما در مورد قسمت دیگر شبهه که امام علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت از خلفاء انتقاد نکرده و متذکر حق خود نشده است این ادعا نیز گزافه‌ای بیش نیست. ما در جواب به یکی از خطبه‌های معروف نهج البلاغه به نام خطبه شقشقیه که خطبه سوم نهج البلاغه می‌باشد اشاره می‌کنیم. در این خطبه انتقادهای امام علی علیه السلام از خلفای پیشین ذکر شده است، ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه این خطبه را ذکر نموده است<sup>۳</sup> از دیگر بزرگان اهل سنت که این خطبه را در کتاب خویش آورده است و نسبت آن را به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تأیید کرده ابن جوزی است که در کتاب تذکره الخواص این خطبه را نگاشته و برخی از ظرائف آن را شرح نموده است<sup>۴</sup> ما نیز در اینجا به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

(آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان و تاریکی که به وجود آورده‌اند صبر پیشه سازم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. و با چشم خویش می‌دیدم که میراث من را به غارت می‌برند.

۱- صحیح بخاری / کتاب المغازی باب ۴۰ (غزوه خیبر) حدیث ۴۲۴۱ و ۴۲۴۰ صفحه ۷۴۹

۲- صحیح مسلم / کتاب الجهاد و السیر باب ۱۶ حدیث ۱۷۵۹ صفحه ۷۸۸

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۰۱/۱

۴- تذکره الخواص ۴۹۳/۱



تا اینکه خلیفه اول از دنیا رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذر او را بپذیرند چگونه در هنگام مرگ خلافت را به دیگری سپرد هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند شدند سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد و به دست کسی سپرد (عمر) که مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود و من در این مدت طولانی محنت‌زا و عذاب آور چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم تا آنکه روزگار عمر هم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم. **﴿فيا لله و للشورى﴾**: پناه بر خدا از این شورا، در کدام زمان در برابر اولی در خلافت مورد تردید بودم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ تا آنکه سومی به خلافت رسید دو پهلویش از پرخوری باد کرده همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود...

و در نهایت نیز فرمودند: این سخنان شعله‌ای از آتش دل بود زبانه کشید و فرونشست.<sup>۱</sup> نتیجه این سخنان این است که حضرت علی علیه السلام تا آنجا که می‌توانست هم در ایام حیات خلفاء و هم پس از ایشان نارضایتی خویش را از غضب شدن حقش بیان می‌فرمود و این از واضحات تاریخ اسلام است.

همچنین درباره علت عدم برگرداندن فدک و اصلاح نکردن خیلی از بدعت‌ها که در زمان خلیفه گذاشته شده بود نیز باید گفت: منظور سؤال کننده ایجاد شک و شبهه بر این مطلب است که در واقع حضرت علی علیه السلام موافق اعمال خلفاء بوده و در اصل اعمال ایشان بدعت محسوب نمی‌شود و اگر هم بدعت بوده چرا حضرت علی علیه السلام این بدعت‌ها را پس از رسیدن به خلافت باطل نکرد.

ابراهیم کرخی می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت مردم رسید فدک را به حال خود رها کرد (و به اهلش بازنگرداند)؟ حضرت فرمودند: او به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرد زیرا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کردند عقیل قبل از آن، خانه حضرت را که در مکه بود فروخته

۱- نهج البلاغه خطبه ۳ و الارشاد / ۲۷۷ و الجمل / ۱۲۶ و علل الشرايع / ۵۰۰/۱ و بحار الانوار، ۲۷۱/۲۹- منابع اهل سنت این خطبه در

بود پس به رسول خدا ﷺ عرض شد: یا رسول الله آیا به خانه خویش که در مکه دارید بر نمی گردید؟

حضرت در پاسخ فرمودند: آیا عقیل برای ما خانه‌ای گذاشته؟ ما خاندانی هستیم که اگر چیزی به صورت ظلم و ستم از ما گرفته شود به آن بر نمی گردیم (و آن را طلب نمی کنیم) پس به همین دلیل علی بن ابیطالب علیه السلام فدک را باز نگرداند.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگر ابا بصیر از حضرت صادق علیه السلام چنین سؤالی را پرسید امام نیز در جواب فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدای عزوجل وارد شوند و خداوند، مظلوم را اجر داده و ظالم را عقاب فرماید لذا حضرت کراهت داشتند چیزی را که خدای متعال غاصبش را عقاب و مغضوب را اجر داده به خود بازگرداند.<sup>۲</sup>

و همچنین این سؤال از وجود نازنین حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء شد امام علیه السلام نیز در جواب فرمودند: به این جهت که خداوند عزوجل سرپرستی ما اهل بیت را خود بر عهده گرفته و خود اوست که حق ما را از ستمکاران می گیرد و جز او کس دیگری چنین نکند و ما نیز صاحب اختیار و ولی مؤمنانیم پس درباره حقوق ایشان حکم می کنیم و حقوق ایشان را از ظالمین باز می ستانیم اما حقوق غصب شده خویش را باز پس نستانیم.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از سؤالاتی که در این مرحله باید به جواب آن بپردازیم درباره بدعت‌های خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام می باشد بدین عنوان که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت این بدعت‌ها را اصلاح نفرمود؟ بدعت‌هایی چون حذف جمله «حی علی خیر العمل» از اذان‌ها و اضافه کردن جمله «الصلاه خیر من النوم» به اذان، تمام خواندن نمازهای شکسته، اقامه نماز تراویح و تحریم ازدواج موقت، ممنوعیت تمتع در حج و... موارد متعددی که بعضی از آنها را خود شبهه انداز ذکر نموده است. در واقع او و بلکه جمیع اهل سنت چون نمی توانند منکر وجود این بدعت‌ها بشوند می خواهند ادعا کنند که حضرت علی علیه السلام نیز با این اعمال و بدعت‌ها موافق بوده و این خود دلالت بر دوستی بین خلفاء و حضرت علی علیه السلام می نماید.

۲- همان

۱- علل الشرایع ۱/۵۱۴، بحار الانوار ۲۹/۲۰۷

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۶۵ و بحار الانوار ۲۹/۲۰۸



در اینجا برای اینکه به علت کار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پی ببریم باید به یک روایت که در کتاب تهذیب شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی که از کتب اربعه ماست به خوبی توجه کنیم.

حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد کوفه شدند به امام حسن مجتبی علیه السلام امر فرمودند که در بین مردم ندا دهد که در ماه رمضان نماز جماعت (مستحبی) در مساجد اقامه نمی‌شود.<sup>۱</sup> پس وقتی حضرت مجتبی علیه السلام امر پدر را اطاعت کرده و فرمان ایشان را به مردم ابلاغ فرمودند مردم فریاد زدند و امر او را فرمودند که از فرزندشان پرسیدند این چه صدایی است؟ ایشان عرض کردند: مردم با شنیدن دستور شما به فریاد در آمدند و به جهت اعتراض می‌گویند: و امر حضرت نیز فرمودند: به آنها بگویید مانند قبل نماز بخوانید و از دستور خویش صرف نظر کردند.<sup>۲</sup>

همانطور که ملاحظه فرمودید، مردم آنقدر نسبت به بدعت‌های خلفاء خو گرفته و عادت کرده بودند که زمانی که حضرت علی علیه السلام اراده فرمود یکی از این بدعت‌ها را ریشه کن کند نزدیک بود اصل حکومت ضایع شده و مردم بر علیه حضرت شورش کنند. همان مردمی که در برابر پایمال شدن سنت‌های اصیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سفارشات ایشان نسبت به وصایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و توصیه‌های ایشان در مورد دختر و یگانه یادگار خویش و همچنین وصایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فرزندان این دختر هیچگاه و محمدا نگفته و گویا خاک مرده بر سرشان ریخته شده و زبانشان از تکلم باز مانده بود!! عجیب است که هیچ کس در برابر حمله به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها آهی از دل برنکشید و اعتراض نکرد!! عجیب است کسی در برابر غصب خلافت شورش به پا ننمود و حتی چشمی به علامت غضب خیره نکرد!! عجیب است احدی از این مردم در برابر حذف سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی بر زبان جاری نکرده و از آن عجیب‌تر آنکه پس از این همه واژگونی در سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و... ایشان نام

۱- منظور نماز تراویح است که امروزه نیز در مساجد اهل سنت شبهای ماه رمضان اقامه می‌گردد و این نماز مستحبی را به جماعت می‌خوانند این در حالی است که همه می‌دانند این نماز بدعت عمر و انحرافی است که او به وجود آورده است. بخاری در کتاب صحیح خود با آوردن این مطلب که نماز تراویح تا زمان عمر اقامه نمی‌شده و او بوده که این بدعت را گذاشته است به این جمله عمر هم اشاره می‌کند که می‌گفت: نعم البدعه هذه (صحیح بخاری کتاب صلاه التراویح حدیث ۲۰۰۹ صفحه ۱۳۵۱) یعنی: چه بدعت خوبی است در واقع خود عمر نیز به بدعت بودن این گونه رفتار معتقد بوده است.



خویش را اهل همان سنت گذاشتند و گروهی که پایبند به این سنت‌ها و دستورات بودند را به شرک و کفر و الحاد متهم نمودند! شما گمان می‌کنید اگر حضرت علی علیه السلام اراده می‌فرمودند که بدعت‌های گذشتگان را نابود و کجی‌های ایشان را اصلاح کنند چه اتفاقی در جامعه مسلمین می‌افتاد مسلماً به جای یک نفر عبدالرحمن ابن ملجم مرادی (علیه اللعنه) امتی ابن ملجم شده و همه بر علیه او شورش می‌کردند.

ما امید داریم با مطالعه این کتاب و پاسخگویی به شبهات اهل سنت آنها بیاد آورند که مشغول پیروی از هوای نفس خویش هستند و به دنبال حقیقت و پیروی از آن نیستند. البته امکان دارد باز هم سؤال کنند که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام با بدعت‌ها نجنگید و اگر او نتواند این بدعت‌ها را اصلاح کند اصلاً به درد خلافت نمی‌خورد.

در جواب گفته می‌شود او با بدعت‌های خطرناک‌تری مشغول جنگ بود بدعتی چون دنیا طلبی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خلافت موروثی در خاندان بی‌لیاقت بنی‌امیه و پرورش یافتن عابدان تهی مغز که این سه بدعت نیز از بدعت خلفای گذشته بود.

همان خلفاء بودند که برای بعضی از اصحاب به خاطر درک حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حقوق‌ها و مقرری‌های سنگین از بیت المال مشخص کردند و این باعث دنیا طلبی اصحاب گردید و همینان بودند که امثال معاویه را به حکومت رساندند و ایشان بودند که مردم را عابدانی دور از حقیقت پرورش دادند.

امام علی علیه السلام برای مبارزه با این بدعت‌های بزرگ ناچار به جنگ‌های طولانی گردید. جنگ‌های بزرگی که نگذاشتند امیر مؤمنان علی علیه السلام در این مدت محدود به مشکلات کوچکتر سامانی ببخشد و اگر ایشان می‌خواستند بدعت‌هایی چون نماز تراویح و تحریم متعه... را اصلاح بخشند از اصلاح بدعت‌های بزرگی که نام بردم فرو می‌ماندند. زیرا که همین مردم قلیل نیز از دور او پراکنده می‌شدند.

اعلام حذف یک نماز تراویح چنان جنجالی برپا نمود که نزدیک بود کودتایی بر علیه امام علی علیه السلام برپا شود، حال شما تصور کنید که حضرت علی علیه السلام بخواهند اذان را از لوث بدعت پاک کنند چه اتفاقی می‌افتد؟

البته پوشیده نماند اگر ایشان بلافاصله بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حکومت می‌رسیدند دیگر نه بدعتی بود که بخواهد اصلاح شود و نه کسی با ایشان سر جنگ داشت که



بخواهد بجنگد و نه الآن جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر با هم دیگر اختلاف و نزاع و کشمکش داشتند.

و خلاصه مقصر در تمام این موارد کسانی هستند که حق مسلم ایشان را به دیگران داده و به غضب حق ایشان رضایت دادند.

مطلب آخری که ما به جواب آن می‌پردازیم این است که چرا حضرت علی علیه السلام از عثمان در برابر شورشیان دفاع کرده و حتی فرزندان خویش را برای حفاظت او بسیج نمودند؟

پاسخ بسیار واضح است طبق نقل‌های صریح تاریخی حضرت ابا الحسن علی علیه السلام از عثمان بن عفان در برابر شورشیان دفاع کرد و حتی به او در اوج محاصره و تشنه کامی آب رسانید و فعالیت‌های دیگری نیز در حمایت از او انجام دادند که نیاز به بیان آن نیست همه‌ی این اقدامات را مرتکب شدند و لکن چند روز بعد ایشان را متهم به قتل عثمان کردند و همین اتهام سه جنگ بزرگ برای آن حضرت به ارمغان آورد. طلحه و زبیر که خود از تحریک کنندگان بر علیه عثمان بودند به همراه عایشه که عثمان را نعتل می‌نامید و از مسلمین درخواست قتل او را می‌کرد، با این بهانه غائله‌ی جمل را به راه انداختند، معاویه نیز به خونخواهی عثمان جنگ صفین را برپا کرد و در ادامه این دو جنگ نبرد نهروان شکل گرفت. تمام اقدامات حضرت علی علیه السلام به این خاطر بود که همه بدانند او در مورد قتل عثمان مُبرّی است با این اوصاف تمام وقت خلافت خویش را صرف جنگ با کسانی کرد که به غیر از اینکه خود عامل قتل عثمان بودند به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تهمت قتل عثمان را زده و بر علیه او شوریدند. علاوه بر این ایشان درباره‌ی خلیفه کشی و باب شدن این مطلب نیز کراهت داشتند.

عثمان بن عفان بارها با کلمات درشت بامولای متقیان حضرت علی علیه السلام سخن می‌گفت و حتی او را دو مرتبه از مدینه تبعید نمود.<sup>۱</sup> حال با وجود این مدارک تاریخی آیا کمک حضرت علی علیه السلام به عثمان به جز بیان مذکور در سطور قبل و یا بیاناتی از این قبیل علت دیگری دارد؟ آیا از این کمک می‌توان به عنوان مدرکی برای وجود رابطه حسنه بین حضرت علی علیه السلام و عثمان استفاده نمود؟

## همسران پیامبر ﷺ

۳ - اگر بین اهل بیت پیامبر ﷺ و اصحاب اختلافی بوده چرا بین ایشان این همه ازدواج صورت گرفته است؟ ازدواج رسول خدا ﷺ با دختران خلیفه اول و دوم و تزویج نمودن رسول خدا ﷺ دخترانش را یکی پس از دیگری به عثمان و ازدواج‌هایی از این قبیل و همچنین چرا اسم‌های بعضی از فرزندان ائمه علیهم‌السلام و بعضی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام اسم خلفای سه‌گانه بوده و چرا نسل مادر حضرت صادق علیه‌السلام به خلیفه اول برمی‌گردد و چرا بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام چون سلمان و عمار (رحمه الله علیهما) در حکومت عمر صاحب منصب بوده‌اند؟

همه اینها دلالت بر وجود دوستی ما بین اهل بیت علیهم‌السلام و خلفاء می‌نماید و مشخص می‌شود که بزرگان شیعه سالهای سال دروغ گفته و خیال پردازی نموده‌اند!!

### جواب

در پاسخ کفایت بگوئیم حتی کسانی که کمی اهل تحقیق بوده و ذره‌ای انصاف در وجودشان موجود می‌باشد فوراً حکم می‌کنند که ذکر موارد فوق جز زیاده‌گویی چیزی بیش نیست و از ذکر این شبهات جز اتلاف وقت کار دیگری بر نمی‌آید. اگر ما در تاریخ، مستندات قوی بر وجود عداوت و ظلم توسط عده‌ای از خلفاء نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام را نداشتیم باز هم نمی‌شد برای اثبات ادعای محبت خلفاء نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و بالعکس به این موضوعات چنگ بزنیم. اگر عده‌ای از خلفاء دشمن اهل بیت علیهم‌السلام نبودند پس چه کسی به خانه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها‌السلام حمله نمود؟

چه کسی سه‌جنگ بر علیه حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام اقامه کرد؟ چه کسی با امام حسن علیه‌السلام جنگید و ایشان را مسموم نمود؟ چه کسی حسین بن علی علیه‌السلام و عده‌ی کثیری از بنی هاشم را با آن وضع اسف بار به خاک و خون کشید؟ از اینها گذشته، بگوئید: قبر پاره تن پیامبر صدیقه اطهره علیها‌السلام کجاست؟ آیا در کتاب تاریخی معتبری درباره این مطلب کلمه‌ای نوشته شده است؟ آیا قبور دیگر دختران پیامبر اکرم ﷺ نیز مخفی‌اند؟ آیا قبر عایشه، ام سلمه و خدیجه و... نیز نامعلوم است؟ چه شده که قبر تنها یادگار پیامبر ﷺ نامعلوم است؟





و بگوئید چه شده است که قبرهای هر یک از اولاد رسول اکرم ﷺ چه از طریق امام حسن ﷺ و چه از طریق امام حسین ﷺ اینقدر پراکنده‌اند؟ یکی در مدینه و یکی در مکه یکی در ایران و یکی در افغانستان و...؟! چه شده که بعضی ایشان دسته جمعی مدفونند؟ عده‌ای در بیابان و عده‌ای بالای قله کوه؟! راستی اگر اصحاب رسول خدا ﷺ نسبت به اهل بیت ﷺ محبت داشتند و خلفاء نیز ایشان را دوست داشتند چرا بین قبر حسن بن علی و برادرشان حسین بن علی ﷺ این همه فاصله افتاده است؟ یکی در حجاز و دیگری در عراق. **أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟** این ابناء الحسین؟ آیا می‌توان همه این مسلمات تاریخی را انکار کرد و روی آنها را با ادعاهای مسخره‌ای مانند آنچه سلیمان خراشی در کتابش آورده است پوشانید؟ او در سؤال باطل خویش به سه چیز متذکر شده است اول اینکه چون رسول اکرم ﷺ از خلفاء زن گرفته‌اند و به ایشان دختر داده‌اند پس این علامت وجود محبت و علاقه بین اهل بیت و خلفاء بوده است.

ما در جواب او می‌گوییم که این مطلب هیچ دلالتی بر مدعای مذکور شما نمی‌کند زیرا ما پیامبرانی داشته‌ایم که با عده‌ای ازدواج کرده‌اند ولی خداوند آن زنان را مذمت کرده است:

﴿ضرب الله مثلا للذين كفروا امرات نوح و امرات لوطٍ كاتتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتا هما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا و قيل ادخلا النار مع الداخلين﴾<sup>۱</sup>

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت (فرمان) دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو شخص نتوانستند آنها را از (قهر) خدا برهانند و به آنها حکم شد که با دوزخیان در آتش در آیدند.

خدای مهربان در این آیه از حضرت نوح و لوط به عنوان دو بنده صالح خویش نام برده است ولی از دو زن ایشان به عنوان کافر، خائن، جهنمی اسم برده و بدتر از همه، ایشان را الگوی کفار معرفی کرده است پس صرف خویشاوندی با صالحین نمی‌تواند ارزشی برای انسان در برداشته باشد و ملاک در این آیه، تقوی و پرهیزکاری است نه خویشاوندی با رسولان و انبیاء و صالحین.

البته ناگفته نماند طبق نقل‌های صحیح تاریخ مهم‌ترین چیزی که ابابکر و عمر در غائله سقیفه برای کسب خلافت برای خویش به آن استناد کردند همین خویشاوندی با رسول خدا ﷺ بود و این قرابت سببی را علتی برای سزاوارتر بودن خویش برای تولیت امر مسلمین و جانشینی رسول خدا ﷺ معرفی کرده‌اند.

البته حضرت امام علی علیه السلام در این مورد نیز از ایشان به رسول اکرم ﷺ نزدیک‌تر است چرا که حضرت چه سببی و چه نسبی با پیامبر اعظم ﷺ خویشاوند است. خلاصه کلام اینکه ازدواج رسول اکرم ﷺ با دختران دو خلیفه اول فضیلتی برای ایشان به حساب نمی‌آید و همین‌طور ازدواج عثمان با دختران پیامبر اکرم ﷺ به او نوری نمی‌بخشد.

در اینجا باید بگوییم که در کتب معتبر اهل سنت روایاتی درباره نحوه ازدواج پیامبر ﷺ با بعضی از این زنان ذکر شده که چهره حقیقت را روشن‌تر می‌نماید<sup>۱</sup> و از آن مهم‌تر این است که در قرآن کریم درباره همسران رسول خدا ﷺ تعبیر گوناگونی وجود دارد که در اینجا جا دارد به بعضی از این آیات اشاره کنیم.

خداوند عزوجل در سوره‌ی احزاب این گونه می‌فرماید:

ای پیامبر به زنان بگو اگر شما اراده دنیا و زیور آنرا کرده‌اید بیائید تا مهر شما را بدهم و همه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم.

و اگر طالب خدا و رسول او هستید و مشتاق آخرت می‌باشید پس همانا خدا به نیکوکاران شما زنان اجر عظیم عطا خواهد کرد.

ای زنان پیغمبر هر کس از شما به کار زشتی اقدام کند او را دو برابر از دیگران عذاب کنند و این بر خدا آسان است.

و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکوکار شود پاداشش را دو بار عطا کنیم و برای او روزی نیکوئی فراهم کنیم.

۱- در جلد ۹ کتاب جامع الاصول ابن اثیر صفحه ۳۳۹ و ۳۴۰ حدیثی از قول خلیفه دوم آورده است که کسی حاضر به ازدواج با حفصه دختر عمر نبوده و حتی خلیفه اول نیز پیشنهاد ازدواج با حفصه را رد کرده است و در آخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالاچاره و از روی عطف با او ازدواج کرده اند و حتی این مطلب را هم آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله یکبار حفصه را طلاق داده و دوباره به او رجوع کرده‌اند. ابن اثیر در جلد ۲ همین کتاب صفحه ۱۸۲ نیز درباره ملامت کردن عمر نسبت به عایشه و حفصه جملاتی آورده و در نهایت از قول او می‌نویسد: و قوله لحفصه، والله لقد علمت ان رسول الله لا یحبک و لولا اننا لطلقک یعنی ای حفصه به خدا قسم می‌دانم که پیامبر تو را دوست ندارد و اگر من نبودم تو را طلاق داده بودند.



ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید اگر پرهیزکار باشید.<sup>۱</sup>

بررسی چند نکته در آیات:

۱ - در بین زنان پیامبر ﷺ افراد گوناگونی بوده‌اند. عده‌ای دنیا طلب و عده‌ای طالب خدا و رسول و سرای آخرت.<sup>۲</sup>

۲ - ایشان معصوم از گناه بلکه فحشاء و گناهان زشت نبوده‌اند زیرا در آیه کریمه سی احزاب فرموده است که «من یأت منکن بفاحشه مبینه» یعنی ممکن است زنان پیامبر ﷺ مرتکب گناهان زشت و ناروایی گردند که در این صورت دو برابر دیگران عذاب می‌شوند و موقعیت چنین افرادی کی می‌تواند قابل قیاس باشند با کسانی که خدا در شأن آنها فرموده است:

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾<sup>۳</sup>

۳ - ملاک برتری ایشان نسبت به زنان دیگر و سایر بانوان در تقوی الهی است زیرا در آیه سی و دو فرمود: ﴿یا نساء النبی لستن کاحد من النساء إن اتقین﴾ یعنی شما مانند دیگر زنان نیستید اگر تقوی پیشه کنید.

و در آیه بیست و نه نیز از کلمه «للمحسنت منکن» می‌توان فهمید که ملاک اصلی در برتری ایشان همان قانون و سنت لایتغیر خدا یعنی تقوی و نیکوکاری است و البته اگر چنین باشند همسری با رسول خدا ﷺ برای ایشان فضیلتی محسوب می‌شود حال خود قضاوت کنید هنگامی که صرف ازدواج این زنان با رسول خدا ﷺ برای ایشان ملاک فضیلت نیست چگونه برای پدرانشان و دیگر افراد فضیلتی محسوب می‌شود؟

در سوره مبارکه تحریم، آیه ۳ نیز درباره‌ی بعضی از همسران پیامبر ﷺ آمده است: وقتی که پیامبر با بعضی از زنان خود رازی گفت و آن زن چون خیانت کرده و دیگری را بر سر پیامبر آگاه ساخت خدا به رسولش خبر داد و او بر آن زن بعضی را اظهار کرد و برخی را از کرم پنهان نمود و پرده داری کرد آن زن گفت ای رسول چه کسی تو را بر این مطلب واقف ساخت؟ رسول گفت مرا خدای دانای آگاه خبر داد.

۱- ترجمه آیات ۲۲۶ تا ۲۲۸/سوره احزاب ۲- بلکه به اعتراف منابع اهل سنت عده‌ای از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از ایشان مرتد شدند و ازدین برگشتند، و این خود دلیلی محکم است مبنی بر اینکه صرف همسری با پیامبر صلی الله علیه و آله کمال و فضیلتی محسوب نمی‌شود (کنز العمال جلد ۱۳ صفحه ۷۰۸ حدیث ۳۷۸۱۱)

۳- ۲۳/ احزاب این آیه درباره‌ی رسول اکرم، امیرالمومنین، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم افضل صلوات المصلین نازل شده است.

اینک اگر ای هر دو زن به درگاه خدا توبه کنید رواست که البته دل‌های شما میل (به کفر) پیدا کرده است و اگر با هم بر آزار او اتفاق کنید باز خدا یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح و فرشتگان حق یار و مددکار اویند.

امید است که اگر پیغمبر، شما را طلاق داد خدا زنانی بهتر از شما به جایان با او همسر کند که با مقام تسلیم و ایمان و خضوع اطاعت کنند و اهل توبه و عبادت باشند.<sup>۱</sup> چند نکته درباره‌ی این آیات:

۱ - بعضی از زنان رسول اکرم ﷺ به او خیانت کرده همانطور که زنان لوط و نوح به او خیانت کردند و این ارتباط آیات اول سوره‌ی تحریم با آیات آخر همین سوره است. در ابتدای سوره، خیانت بعضی از همسران رسول اکرم ﷺ و در انتهای آن خیانت زنان لوط و نوح را متذکر شده است پس در نتیجه همه زنان پیامبر ﷺ افراد مقدسی نبوده‌اند.

۲ - در آیات اشاره به گناه بزرگی کرده که بعضی از زنان رسول اکرم ﷺ مرتکب شده‌اند و باید از آن توبه کنند گناهی که نتیجه آن تهدید شدن آنها به جدایی از رسول اکرم ﷺ می‌باشد.<sup>۲</sup>

و اگر این آیات را با آیه بیست و هشت تا سی سوره‌ی احزاب بسنجیم می‌یابیم که این دو زن عوض محبت به خدا و رسول ﷺ اراده دنیا نموده و زینت‌های آنرا نموده‌اند. ۳ - خداوند متعال خبر از گناه ایشان داده است و ایشان را امر به توبه کرده است. اما ما نه از طریق قرآن کریم و نه از طریق سنت از توبه ایشان خبردار نشده‌ایم یعنی در مورد گناه یقین داریم ولی درباره‌ی توبه شک پس به یقین خود می‌مانیم تا زمانی که شک ما تبدیل به یقین شود.

محمد بن اسماعیل بخاری صاحب ارزشمندترین کتاب اهل سنت یعنی کتاب صحیح در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که او از عمر درباره‌ی معنای چهارمین آیه سوره‌ی تحریم سؤال کرده و پرسیده که منظور از این دو زن چه کسانی می‌باشند.

﴿فقلت يا امير المؤمنين من المرأتان اللتان تظاهرتا؟ قال ابن عباس فما اتممت كلامي حتى قال: عايشه و حفصه.﴾<sup>۳</sup>

۱- ترجمه آیات ۳ تا ۵ سوره تحریم

۲- تحریم/آیه ۵

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر حدیث ۴۹۱۵ صفحه ۹۰۰



ابن عباس می گوید از خلیفه دوم پرسیدم: آن دو زنی که بر آزار پیامبر همدست شده بودند چه کسانی بودند؟ هنوز کلام من تمام نشده بود که گفت: عایشه و حفصه.<sup>۱</sup>

و جالب است بدانیم که قندوزی حنفی نیز در کتاب خویش ینابیع الموده پس از ذکر این روایت و نام بردن از عایشه و حفصه درباره‌ی قسمت دیگر آیه چهار یعنی (صالح المؤمنین) روایتی از رسول اکرم ﷺ آورده و در آن صالح المؤمنین را تفسیر به علی بن ابیطالب علیه السلام کرده است.<sup>۲</sup>

یعنی طبق منابعی از کتب خود اهل سنت آن دو زنی که در این آیات مذمت شده‌اند همان دو زنی هستند که مؤلف کتاب اسئله... وجود آنها را برای خلفاء فضیلتی به حساب آورده است!! و آن مؤمنی که در آیه به عنوان یار پیامبر اکرم ﷺ نامش در کنار خدا و جبرئیل و ملائکه آمده است امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد.

آیا واقعاً چنین خویشاوندی آن هم با بررسی کامل آیات و روایات فضیلتی برای کسی به شمار می‌آید که شخصی بگوید چون خلفاء دختر به پیامبر اکرم ﷺ داده‌اند، پس پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام از ایشان راضی بوده‌اند و اگر بد بودند پیامبر اکرم ﷺ با ایشان فامیل نمی‌شدند.

اگر کسی چنین بگوید باید به خداوند و رسولان دیگر او هم ایراد بگیرد زیرا خداوند در کتاب خویش، زنان لوط و نوح را هم به عنوان کافر نام برده است.

اما واقعاً اگر پیامبر اکرم ﷺ علاقه‌ی خاصی به آن دو زن داشتند چرا از ایشان اولادی برای پیامبر علیه السلام به دنیا نیامد؟ هیچ کس ادعا نکرده است که عایشه و حفصه برای پیامبر خدا علیه السلام فرزندی ولو مرده به دنیا آورده باشند در حالی که خدیجه که حدود بیست سال از پیامبر علیه السلام پیرتر بود برای ایشان چند فرزند آورد و این در حالیست که حفصه که جوان‌تر بود و عایشه که در اوج جوانی و بکارت به خانه پیامبر علیه السلام وارد شد هیچ فرزندی به دنیا نیاوردند.

حتی زنان دیگر پیامبر علیه السلام مانند ماریه که در همان دوران عایشه با پیامبر علیه السلام ازدواج کرده و با توجه به این مطلب که پیامبر اکرم علیه السلام همه را در سن پیری خود به عقد خویش در آوردند برای پیامبر پسری به دنیا آورده و صاحب اولاد گردید. یعنی



اینکه عدم اولاد دار شدن ایشان ربطی به پیروی پیامبر ﷺ نیز نداشته زیرا رسول خدا ﷺ در سن پیروی با ماریه ازدواج فرمودند و او برای ایشان پسری به دنیا آورد. واقعاً اگر این همه علاقه که ادعای آن را می‌کنند ما بین رسول خدا ﷺ و عایشه وجود داشت نباید از او فرزندی برای رسول اکرم ﷺ به دنیا می‌آمد؟ در بعضی روایات ما در تبیین این امر مطالب لطیفی است که متعرض آن نمی‌شویم؟

### کلامی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی یکی از زنان پیامبر علیه السلام

﴿و اما فلانه فادرکها رأی النساء وضعن غلا، فی صدرها کمرجل القین ولودعیت لتتال من غیری ما أتت الیّ لم تفعل و لها بعد حرمتها الا ولی والحساب علی الله تعالی﴾<sup>۱</sup>

اما فلان زن (عایشه) پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه‌ها در سینه‌اش چون کوره آهنگری شعله‌ور گردید اگر از او می‌خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می‌زد به هر حال حرمت نخستین او برقرار و حساب اعمال او با خدای بزرگ است.

تمام شارحین و مترجمین نهج البلاغه منظور حضرت علی علیه السلام از این جملات را عایشه دختر خلیفه اول دانسته‌اند که یکی از ایشان ابن ابی الحدید معتزلی حنفی است وی در کتاب خود آورده است:

و فلانه کنایه عن ام المؤمنین عایشه ابوها ابوبکر.<sup>۲</sup>

فلانی کنایه از ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر است.

او پس از تصریح به نام عایشه مقداری از کینه‌های او را نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شمرد و همو در جای دیگر کتاب درباره حالات استادش ابوالقاسم بلخی آورده است:

هرگاه نام عبدالله بن زبیر در مقابل او برده می‌شد می‌گفت: ﴿لا خیر فیہ﴾ خیری در او نیست و نماز و روزه او برای من اهمیت ندارد زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده‌اند:



﴿ لا یبغضک الا منافق ﴾ یعنی بغض و کینه تو را ندارد مگر انسان منافق.<sup>۱</sup>

و در واقع استاد ابن ابی الحدید چون عبدالله بن زبیر دشمن حضرت علی علیه السلام بوده و در جنگ بر ضد آن حضرت شرکت کرده است او را منافق دانسته است، آیا جز این است که عبدالله در جنگی با امام علی علیه السلام رو در رو شد که سر قافله آن عایشه دختر ابابکر بوده است؟ پس چرا عبدالله که از سربازان آن جنگ بوده منافق نامیده شده ولی کسی که جنگ را بر پا کرده عامل شرافت و فضیلت برای خلفاء؟؟؟.

مطالب دوم درباره‌ی عثمان است آیا ازدواج او با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی برای او محسوب می‌شود و آیا این دلیلی بر حقانیت او و ارتباط حسنه او با اهل بیت علیهم السلام است؟

اولاً همان جوابی که برای تزویج ام‌کلثوم دختر امام علی بن ابیطالب علیه السلام به عمر بیان شد در این موضع نیز صحیح است و آن آیه مربوط به عرضه‌ی دختران حضرت لوط به عده‌ی کافر که خداوند وعده عذاب به ایشان داده بود در این جا نیز مصداق پیدا می‌کند.

ثانیاً در امر ازدواج حکم به ظاهر می‌شود نه به باطن افراد، که کسی بگوید چون عثمان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است پس این فضیلتی برای او محسوب می‌شود زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو داماد به نام‌های عتبه بن ابی لهب فرزند ابولهب و ابوالعاص بن ربیع نیز داشته‌اند که هر دو در زمان کافر بودنشان داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند پس اگر دامادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای کسی فضیلت و نوری محسوب شود این دو نفر از افضل خلق خدایند؟

و از طرف دیگر ممکن است که خداوند متعال حال باطنی این چنین افرادی را بر رسول خویش پنهان کرده باشد همانطور که در سوره توبه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم﴾.<sup>۲</sup>

و بعضی از اهل مدینه بر نفاق ثابت و ماهرند و تو از نفاق ایشان آگاه نیستی ولی ما بر سیرت نفاق ایشان علم داریم و آنان را دوبار عذاب می‌کنیم و عاقبت هم به عذاب سخت دوزخ برمی‌گردند.

## طوبای هدایت

پس در واقع علاوه بر اینکه در ازدواج حکم به ظاهر می‌شود نه به باطن بلکه ممکن است خداوند عزوجل باطن عده‌ای را از پیامبر ﷺ محجوب کند.

اما همه اینها به یک طرف، از همه مهمتر ما در منابع معتبر اخباری موثق از کشته شدن دختر پیامبر ﷺ و یا همان همسر خلیفه سوم به دست خود عثمان بن عفان داریم همان قتلی که به خاطر دفاع از یک مشرک و محارب توسط عثمان صورت گرفت. او به این علت که رسول خدا ﷺ مغیره بن ابی العاص عموی او را که در جنگ خندق از سپاه کفر جا مانده بود با شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام به هلاکت رساندند، دختر پیامبر ﷺ را به شدت کتک زد و سبب مرگ دختر پیامبر ﷺ نیز همان ضربات کتک عثمان بود.<sup>۱</sup>

آیا واقعاً یک چنین دامادی و خویشاوندی سبب افتخار است؟ و آیا این گونه ازدواج علامت علاقه رسول اکرم ﷺ به کسی خواهد بود؟

اگر این ازدواج علامت دوستی بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء بود چرا عاقبت آن به چنین ماجرای شومی منجر شد؟

### آیا خلیفه اول جدمادری امام صادق علیه السلام است؟

سخن دیگر ما پیرامون نسل مادر حضرت ابا عبدالله الصادق علیه السلام است در این باره نیز همان جواب‌هایی که درباره‌ی ازدواج ام‌کلثوم با خلیفه دوم و ازدواج عثمان با دختران رسول خدا ﷺ و ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با عایشه و حفصه گفته شد کفایت می‌کند. به علاوه اینکه خبث ولادت و حرام زادگی از پدر و یا مادر به فرزندان منتقل نمی‌شود یعنی اگر کسی خودش العیاذ بالله حرام‌زاده باشد این حرام زادگی به اولاد او منتقل نمی‌شود بلکه اگر او از طریق صحیح شرعی ازدواج کند اولاد او همگی حلال زاده‌اند و نباید کسی اشکال کند که اگر نسل مادر حضرت صادق علیه السلام به بعضی از ظالمین برمی‌گردد، پس تکلیف آن مادر چه می‌شود زیرا





جواب می‌دهیم که آن مادر با واسطه‌های زیاد به آن ظالم می‌رسد و در صورت اثبات حرامزادگی آن ظالم فقط آن ظالم دچار خبث ولادت است و اولاد او همه اگر از طریق شرعی ازدواج کرده باشند طیب ولادت دارند.

همچنین ما در زیارتنامه‌های ائمه علیهم‌السلام می‌خوانیم:

«شهد انکم کنتم نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهرة»<sup>۱</sup>

شهادت می‌دهم که شما اهل بیت علیهم‌السلام نوری در صلب‌های بزرگ و رحم‌های پاک بوده‌اید. بدین معنی که نور حضرت صادق علیه‌السلام از پدرشان حضرت باقر العلوم علیه‌السلام و جدشان حضرت سجاد علیه‌السلام تا به حضرت آدم علیه‌السلام همگی در صلب‌های افراد حلال زاده وجود داشته و این نور در زمان انتقال در یک رحم پاک و حلال قرار می‌گیرد و هرگز آن رحمی که نور امام بدان منتقل می‌شود دارای خبثات و العیاذ بالله حرامزادگی نمی‌باشد و دیگر مهم نیست که پدر این زنی که مادر امام می‌شود آیا دارای طیب ولادت بوده و یا خبث ولادت، چون این نور ربطی به پدران و مادران این رحم ندارد، و این نور در اصلاب پدران پاک قرار داشته است و دیگر نیاز نیست که مثلاً جد دهم مادری این نور نیز دارای طیب ولادت باشد زیرا اولاً خبث ولادت جدّ اعلائی آن زن در حلال زادگی او تأثیری ندارد و ثانیاً نور آن امام ربطی به اباء و اجداد آن زن حلال زاده ندارد. ناگفته نماند که مادر امام صادق علیه‌السلام اگر چه با چند واسطه به خلیفه اول منسوب می‌شود لکن به مصداق آیه یخرج الحی من المیت از زنان فوق العاده زمان خویش بوده است. در بین فرزندان خلیفه اول افرادی چون محمد بن ابی‌بکر نیز یافت می‌شود که از یاران و سربازان نزدیک امام علی علیه‌السلام بوده و نظر خوبی درباره دستگاه غاصبانه خلافت نداشته است.

نکته آخر درباره‌ی نام فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که عده‌ای از ایشان هم نام خلفاء بوده‌اند و همچنین کمک سلمان و عمار (رحمه الله علیهما) به عمر در اداره حکومت است که باید در جواب گفت: این مطلب کی می‌تواند دلیلی برای اثبات حقانیت خلفاء باشد درست است حضرت علی علیه‌السلام به این خلفاء مشاوره می‌دادند و در مشورت‌هایی که با حضرت می‌کردند به ایشان کمک می‌نمودند و حتی در بعضی از جنگ‌های دوران خلیفه فرزندانشان را عازم جنگ می‌نمودند. لکن ما با

اثبات وجود دشمنی عده‌ای از خلفاء با اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌توانیم با تمسک به اموری این چنین حقایق مسلم تاریخ را انکار کنیم.

بلکه چنین اعمالی از جانب حضرات معصومین علیهم‌السلام یا اصحاب نزدیک ایشان اولاً به خاطر نصرت اصل اسلام بوده و یا مانند علی بن یقظین برای خدمت به شیعیان و محبین آل الله بوده است و ثانیاً بر طبق اصل صحیح تقیه چنین رفتاری دلیل بر نیت حقیقی شخص مبنی بر کمک به ظالمین نمی‌باشد. ابو منصور طبرسی از اعلام قرن ششم در کتاب احتجاج با آوردن متن نامه سلمان به خلیفه دوم بسیاری از ابهامات موجود درباره‌ی قبول حکومت مدائن را که توسط سلمان محمدی صورت گرفته جواب داده است ما در اینجا به ایراد ترجمه این نامه قناعت می‌کنیم:

### نامه سلمان به عمر پس از این که به جای حذیفه بن یمان والی مداین شد

بسم الله الرحمن الرحيم، از سلمان غلام و بنده آزاد شده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عمر بن خطاب، اما بعد، ای عمر نامه تو به دست من رسید، نامه‌ای که در آن مرا مورد سرزنش و توبیخ خود ساخته و در آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن مبعوث نمودم و به من امر نمودی که پیروی از روش حذیفه نموده و درباره افعال خوب و بدش که در گذشته مرتکب شده به تو گزارش دهم.

ولی ای عمر خداوند عزوجل مرا از این کار نهی کرده در آنجا که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید زیرا بعضی از این بدگمانی‌ها گناه می‌باشد و هرگز تجسس نکنید و غیبت یکدیگر را ننمائید...» و من هرگز با اطاعت تو معصیت خدا را مرتکب نخواهم شد.

و اما اینکه گفتم من زنبیل بافی را شغل خود ساخته‌ام و مدام نان جوتناول می‌کنم این دو کار، عملی نیست که فرد مؤمن کسی را بر آن سرزنش و توبیخ نماید و به خدا سوگند ای عمر که زنبیل بافی و خوردن نان جو و بی‌نیازی به واسطه این دو از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های فوق العاده از غصب حق مؤمن و ادعای چیزی که مال او نیست در نزد خدا افضل و محبوب‌تر است و به تقوی نیز نزدیک‌تر.

به تحقیق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که هر گاه نان جو می‌یافت آن را میل می‌فرمود و ضمن ابراز شادی، از آن آزرده نبود.



و اما اینکه اشاره به عطا و احسان من نمودی پس بدان که من اینکار را برای روز نداری خویش و روزی که بدان محتاج هستم یعنی روز قیامت فرستاده‌ام و به خدای عزیز قسم مرا اصلاً نظر به خوبی مطاعم و مشارب نیست و باک از نیک و بد آن ندارم زیرا غذایی که از حلق به گلو رسد و سد رمق گشته و نیروی بندگی حضرت حق به هم رسد همان کافی و بسنده است، خواه آن آرد گندم باشد، یا مغز گوسفند و یا جوی تو خالی. و اما اینکه گفتی: تو با این اعمال موجب ضعف سلطنت خدا و سستی آن شدی، می‌گویم: من نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا امیر ندانند بلکه مرا مثل پلی بدانند که باید از آن عبور کنند و هرگونه بار و سنگینی که دارند بر من حمل کنند، گویا زعم تو آن است که این‌گونه اعمال موجب وهن و ذلت سلطانت حضرت حق می‌گردد. پس بدان که تذلل در طاعت خدا نزد من محبوب‌تر از عزت در معصیت اوست.

... با اینکه ذکر نمودی که من نفس خود را ذلیل و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم پس چگونه است ای عمر حال کسی که ولایت و سرپرستی امت را پس از رسول خدا ﷺ بر عهده گرفته، که از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: «خانه آخرت را قرار دادیم برای کسانی که اراده برتری و فساد در زمین نکرده و عاقبت از آن اهل تقوی است» ای عمر بدان که من عهده دار ولایت اهل مدائن نشدم مگر اینکه به سیره رسول خدا ﷺ اقامه حدود الهی را از روی ارشاد و دلیل نمایم و به طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم.

و این را بدان که اگر خداوند خیر و خوبی امت را اراده کرده باشد یا ارشاد و هدایت این گروه را داشته باشد بی‌شک عالم‌ترین و بالاترین ایشان را برایشان حاکم گرداند و اگر این امت از خدا ترسان و تابع رسول خدا ﷺ بوده و به حق عمل می‌نمودند هرگز تو را امیر المؤمنین نام نمی‌نهادند، ﴿ولو كانت هذه الامة من الله خائفين و لقول نبی الله متبعين و للحق عاملين ما سموک امیر المؤمنین﴾<sup>۱</sup>

## آیا حضرت علی علیه السلام به خاطر ازدواج با کنیزی از دستگاه خلافت قصد تأیید ایشان را داشته‌اند؟

۴ - حضرت علی علیه السلام در زمان خلفاء در برخی از جنگ‌ها به نفع ایشان شرکت می‌کرد و حتی کنیزی از افراد دستگیر شده را که بعداً مادر محمد حنفیه شد از خلفاء دریافت کرد.

اگر علی علیه السلام ایشان را به حق نمی‌دانست نه در جنگ‌هایشان شرکت می‌نمود و نه غنیمتی از جنگ‌هایشان دریافت می‌کرد زیرا خلفاء همانطور که در حکومت غاصب بودند حق جنگ و اخذ غنیمت نیز نداشتند.

پس در نتیجه علی علیه السلام نه تنها نسبت به حکومت خلفاء راضی بوده بلکه دوست و مددکار آنها نیز بوده است.

### جواب

اما درباره شرکت امام علی بن ابیطالب علیه السلام در بعضی از جنگ‌ها به نفع خلفاء، باید گفت ما که چیزی در منابع معتبر تاریخی نیافتیم همچنین خود سلیمان خراشی نیز در کتاب خود بر این مدعا دلیل و مدرکی اقامه نکرده است لکن اگر حقیقتاً چنین موضوعی واقعیت داشته باشد شرکت حضرت در جنگ کنار خلفاء در حمایت از دستگاه خلافت بالاتر از بیعت با ایشان و واگذاری امر خلافت به آنها نیست. حضرت علی علیه السلام به خاطر مصالح اسلام اصل خلافت را به آنها واگذار نمود پس دیگر جنگیدن ایشان و یا اصحاب و اولادشان در کنار خلفا مطلبی قابل اشاره و مورد اعتنا نیست علاوه بر اینکه همیشه در کنار ظالمین بودن دلیل بر رد عصمت معصومی نمی‌باشد زیرا خیلی از مواقع مصالحی ایجاب می‌کند که یک انسان عادل معصوم به یک ظالم کافر کمکی بکند.

مگر در سوره یوسف علیه السلام نخوانده‌اید که آن پیامبر معصوم و مخلص خدا (انه من عبادنا المخلصین)<sup>۱</sup> چگونه از کافر می‌خواهد او را در مقام و منصبی در کنار خود قرار بدهد.

قال اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم.<sup>۲</sup>

یوسف به پادشاه گفت مرا به خزانه داری مملکت منصوب‌دار که من در حفظ آن دانا هستم.





به طور قطع و یقین پادشاه آن زمان کافر بوده ولی حضرت یوسف علیه السلام از او درخواست می‌کند که به او منصب و مقام مملکتی عطا کند.

پس اگر خدمت به کفار منافات با عصمت دارد پس العیاذ بالله باید گفت یوسف به نفی عصمت از امیرمؤمنان علیه السلام اولی‌تر است زیرا اگر حضرت علی علیه السلام به فرض در جنگی کمک خلفاء کرده باشند اولاً به اختیار نبوده و ثانیاً خلفاء شهادتین به زبان جاری می‌کردند ولی یوسف علیه السلام خود درخواست مقام کرده و آن پادشاه، هم زبانی و هم قلبی کافر بوده است.

باید دقت کرد که همین جواب را می‌توان در مورد کمک سلمان و عمار (رحمهما الله) به دستگاه خلافت بیان کرد.

اما درباره مادر محمد حنفیه که به دست خلفاء اسیر شده بود و حضرت او را از ایشان قبول فرمود این هم به دلایل گذشته و به دلیل حدیثی که علامه محمد باقر مجلسی (اعلی الله مقامه) از حضرت باقر العلوم محمد بن علی (صلوات الله علیهما) در کتاب بحار از قول کتاب خرایج راوندی نقل کرده است نمی‌تواند دلیلی بر حقانیت ایشان باشد.

دعبل خزاعی از امام ثامن الحجج ابی الحسن الرضا (صلوات الله علیه) و ایشان از قول پدران بزرگوارشان از امام پنجم حضرت محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که عده‌ای از شیعیان از جمله جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند آیا پدرتان علی علیه السلام به امامت اولی و دومی راضی بودند؟ حضرت فرمودند: خدا می‌داند که نه. باز ایشان پرسیدند: پس اگر راضی نبودند چرا با آن زنی که به دست ایشان سپرده شده بود (خوله حنفیه) ازدواج فرمودند؟ حضرت به دنبال جابربن عبدالله انصاری صحابی خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و به این گروه فرمودند که از او سؤال کنید (زیرا او شاهد عینی ماجرا بوده و انکارش کار آسانی نمی‌باشد).

آن گروه نیز از او سؤال کرده و جابر جواب ایشان را اینگونه داد:

﴿آه آه لقد ظننت انی اموت و لا اسأل عنی هذا ان سألتمونی فاسمعوا و عوا﴾

آه آه گمان می‌کردم که بمیرم و کسی در این باره از من سؤال نکند حالا که پرسیدید پس خوب بشنوید و حفظ کنید.



وقتی که اسیران (جنگی در زمان خلیفه اول) وارد شدند آن زن حنفیه نیز در بین ایشان بود وقتی چشمش به مردم افتاد به سمت قبر رسول خدا ﷺ رفته و با گریه گفت «السلام علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک من بعدک». این امت تو هستند که ما را به اسارت گرفتند همانطور که کفار دیلم را به اسارت می‌گیرند به خدا قسم ما هیچ گناهی در نزد ایشان به جز میل و علاقه به اهل بیت تو نداریم پس بنگر که حسنات به سیئه و بدی‌ها به حسنه تبدیل شده و ما به اسارت گرفته شدیم.<sup>۱</sup>

سپس رو به مردم کرد و گفت چرا ما را در حالی که شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد ﷺ می‌دهیم به اسارت گرفته‌اید؟

مردم گفتند: زیرا شما زکاتتان را به ما نمی‌دادید.

او گفت: باشد، مردانمان زکات ندادند چه ربطی به زنان دارد؟

مردم که گویی سنگی در گلو دارند از جواب فرو ماندند.

در این شرایط طلحه و خالد لباسهایشان را بر سر او انداختند و با اینکار قصد تصاحب وی را کرده بودند ولی او گفت من که عریان نیستم که مرا می‌پوشانید. به او گفته شد ایشان قصد خریدن تو را دارند پس هر کدام که بیشتر بخرد او مالک توست.

گفت: هیهات این اتفاق هرگز نخواهد افتاد و هیچ کس نمی‌تواند به نحوه‌ی ملکیت مرا به چنگ آورد و هر کس هم که بخواهد شوهر من شود باید خبر از آن سخنی که در هنگام ولادت به زبان جاری ساخته‌ام بدهد و آن را بگوید.

پس مردم همه سکوت کرده و به یکدیگر از روی تعجب نگاه می‌کردند، خلیفه اول گفت: شما را چه می‌شود که به یکدیگر نگاه می‌کنید تا آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سخن او در حال ولادت خبر دادند و فرمودند تمام اینها در لوحی که به همراه

۱- علت برخی از جنگ‌های پس از پیامبر با اعراب به خاطر وفاداری ایشان نسبت به اهل بیت علیهم السلام بوده است همان‌هایی که می‌گفتند ما در غدیر با علی (علیه السلام) بیعت کرده‌ایم و زکات خویش را نیز به او می‌دهیم پس خلفاء ایشان را مرتد اعلام کرده در حالی که ایشان نماز می‌خواندند و عبادت خدا را بجای می‌آوردند و جالب است که الآن امثال مؤلف کتاب اسئله در کتابش به چنین جنگ‌هایی افتخار می‌کند. لکن عده زیادی از علمای اهل سنت این نبردها را خطا می‌شمردند جنگ‌هایی مانند نبرد خالد بن ولید با مالک بن نویره شیعه و قتل او و زنا با همسر او و این واقعه از بس فجیع بود که حتی عمر به او اعتراض کرده و وعده حد به او داد. لکن ابوبکر عمل خالد را توجیه کرده و او را مجتهدی که خطا نموده است نامید؛ تاریخ خلیفه بن خیاط / ۶۸.



اوست نوشته شده است در اینجا آن زن لوح مذکور را خارج کرده و به سمت مردم انداخت و آنها نیز تمام آنچه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده بود را در آن یافتند. پس اولی (با یک حالت منت آمیزی) گفت: ای ابا الحسن این زن را بردار که مبارکت باشد سلمان و مقداد و ابذر و عمار به او اعتراض کرده و گفتند هیچ کس حق منت گذاشتن بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ندارد.

پس علی علیه السلام خوله حنفیه (همان زن) را به منزل اسماء بنت عمیس فرستادند و او آنجا بود تا وقتی که برادرش به خدمت حضرت رسید پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زن را به نکاح خویش در آوردند (و او را به عنوان کنیز به منزل نبردند بلکه به عنوان همسر و عیال با او معاشرت نمودند) سخن جابر به اینجا که رسید آن گروه شیعه گفتند: ای جابر خداوند تو را از آتش جهنم نجات دهد همانگونه که ما را از آتش شک نجات دادی.<sup>۱</sup>

پس همان طور که در حدیث ملاحظه فرمودید، حضرت مولا علی علیه السلام خوله یعنی همان زن حنفیه را به عنوان کنیز از خلفاء دریافت نمودند که کسی گمان کند ایشان تأیید کار خلفاء را کرده‌اند بلکه حضرت با آن زن آزاد ازدواج کرده و به وسیله آن کرامت، او را از دست خلفاء نجات دادند.

به هر حال اگر کسی به این روایت ایراد وارد کند جواب نخست ما برای اقناع او کافی است.



## موضوع دوم

**خلافت و جانشینی رسول اکرم ﷺ در واقع حق علی  
بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را  
وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند!**





**خلافت و جانشینی رسول اکرم ﷺ در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند!**

شبهه انداز برای اثبات مدعی خویش به دلایلی پوچ چنگ زده که ما قبل از بررسی آن دلایل به گوشه‌ای از روایات اهل سنت در باب جانشینی و خلافت بی‌شک و تردید حضرت ابا الحسن المرتضی علی بن ابیطالب (صلوات الله علیه) می‌پردازیم و سپس به شبهات سلیمان خراشی جواب خواهیم گفت.

### حقانیت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت

#### کتاب صحیح مسلم، نوشته مسلم بن حجاج نیشابوری

- ۱- ﴿قال رسول الله ﷺ لعلی: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی﴾<sup>۱</sup>  
رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز آنکه پس از من پیامبری نیست.
- ۲- ﴿قالت عایشه: خرج النبی صلی الله علیه و آله غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾<sup>۲</sup>  
عایشه روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز صبح در حالی که بُرد یمنی سیاه رنگی به بر داشتند

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه صفحه ۱۰۴۱، حدیث ۲۴۰۴

۲- همان صفحه ۱۰۴۹، حدیث ۲۴۲۴

خارج شدند پس حسن بن علی علیه السلام آمدند و پیامبر او را داخل فرمودند سپس حسین علیه السلام آمدند پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل فرمودند سپس فاطمه سلام الله علیها آمدند پس او را نیز داخل فرمودند سپس علی علیه السلام آمدند و او را نیز داخل کردند و سپس فرمودند: «همانا خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت پلیدی را محو گرداند و شما را به گونه‌ی خاصی تطهیر نماید»  
از این حدیث مشخص می‌شود که علی علیه السلام از کسانی است که خدا ایشان را تطهیر کرده است.

ابن قتیبه دینوری در الامامه و السیاسة نوشته است که حضرت علی علیه السلام در روزی که به اجبار از او بیعت گرفته‌اند به خلفاء فرموده است من از شما به خلافت سزاوارترم.<sup>۱</sup>

با توجه به این دو روایت که از منابع اهل سنت نقل شده می‌توان دریافت که چون امام علی علیه السلام از خانواده‌ای است که تطهیر شده‌اند پس مسلماً دروغ نمی‌گوید و حضرت فرموده است که من به خلافت سزاوارترم، نتیجه چه می‌شود؟

### صحیح بخاری نوشته محمد بن اسماعیل بخاری

۳ - «قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی: أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی علیه السلام»<sup>۲</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی باشی.

### ذخایر العقبی فی مناقب ذوی القربی نوشته محب الدین طبری

۴ - «قال النبی صلی الله علیه و آله انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.»<sup>۳</sup>

جایگاه تو نسبت به من، مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جز اینکه همانا بعد از من نبی دیگری نیست.

۵ - «قال النبی صلی الله علیه و آله: علی منی بمنزلتی من ربی.»<sup>۴</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جایگاه علی علیه السلام نسبت به من، مانند جایگاه من نسبت به خداست.

۲ - صحیح بخاری: کتاب الفضائل صفحه ۶۵۹، حدیث ۳۷۰۶

۱- الامامة و السیاسة / ۱۱

۴- همان / ۶۴

۳- ذخائر العقبی / ۶۳



۶ - ﴿قال النبي ﷺ: ما من نبي الا وله نظير في امته و علي نظيري﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هیچ پیامبری نیست مگر آنکه در میان امت خودش یک نظیر و مانند دارد و علی علیه السلام نظیر و مانند من است.

۷ - ﴿عن البراء بن عازب رضی الله عنهما قال كنا عند النبي ﷺ في سفر فنزلنا بغدير خم فنودی فينا الصلاه جامعه و كسح لرسول الله ﷺ تحت شجره فصلى الظهر و اخذ بيد علي و قال الستم تعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى فاخذ بيد علي و قال اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه قال فلقبه عمر بعد ذلك فقال هنيئاً لك يا بن ابي طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مومنه.﴾<sup>۲</sup>

براء بن عازب رضی... عنهما گوید: در سفری نزد رسول خدا ﷺ بودیم که به غدیر (خم) رسیدیم پس در بین ما ندای شرکت در جماعت دمیده شد و برای رسول خدا ﷺ زیر درختی را پاکیزه کردند پس پیامبر نماز ظهر را بجا آوردند و دست علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا نمی دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم، گفتند: بلی، پس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: بار خدایا هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که دشمن اوست با او دشمنی کن، راوی ادامه داد که: پس بعد از آن واقعه، عمر او را ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت باد ای پسر ابی طالب، تو مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گردیدی.

۸ - ﴿عن عمر و قد جاءه اعرابیان يختصمان فقال لعلي افض بينهما يا ابا الحسن فقضى علي بينهما فقال احدهما هذا يقضى بيننا؟ فوثب عمر و اخذ بتليبيه و قال و يحك ما تدرى من هذا، هذا مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنه و من لم يكن مولاه فليس بمؤمن.﴾<sup>۳</sup>

از عمر روایت شده که دو اعرابی در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کردند نزد او آمدند او نیز آنها را به سراغ امام علی علیه السلام فرستاد و گفت حکم کن ای ابا الحسن، پس علی علیه السلام بین آن دو حکم کردند پس یکی از آنها گفت: این شخص بین ما قضاوت کند؟ پس عمر برخاست و یقه اش را گرفت و گفت: وای بر تو آیا می دانی این کیست؟ این مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن است و هر که او مولایش نباشد مؤمن نیست.



۹- ﴿عن النبي ﷺ: انّ علياً مني و انا منه و هو وليّ كلّ مؤمن بعدى﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم و پس از من او ولی همه مؤمنان است.

۱۰- ﴿عن علی انّ النبی ﷺ لما راجعه ابابکر قال له جبرئیل جاء نى فقال لن یؤدی

عنک الا انت اورجل منک﴾<sup>۲</sup>

علی علیه السلام فرمودند: هنگامی که پیامبر ﷺ ابوبکر را از ابلاغ سوره توبه برگرداندند به او فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت این سوره را جز خودت و یا مردی از خودت نباید به مردم برساند.

۱۱- ﴿قال رسول الله ﷺ ليله اسرى بي انتهيت الى ربي عزوجل فاوحى الىّ في

علی ثلاثا انه سيد المسلمين و ولی المتقين و قائد الغر المحجلين﴾<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: در شب معراج که سیر من به پروردگار عزوجل منتهی شد سه بار در مورد علی علیه السلام به من وحی گردید که او سید مسلمانان و ولی متقین و پیشوای پیشانی سفیدان است.

۱۲- ﴿قال النبي ﷺ: وصی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب

رضی الله عنه﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی بن ابیطالب علیه السلام وصی من و وارث من است و قرض مرا ادا می کند و وعده های مرا محقق می کند.

۱- ذخائر العقبی / ۶۸

۲- همان / ۶۹

۳- همان / ۷۰

۴- همان / ۷۱

## تذكرة الخواص نوشته سبط بن جوزی

- ۱۳- ﴿عن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله ﷺ... الى ان قال: اخذ بيد علي بن ابيطالب فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه فلقبه عمر بن الخطاب... الى آخر الرواية﴾<sup>۱</sup>
- براء بن عازب گفت: با رسول خدا ﷺ بودیم.. تا اینکه روایت کرد: دست علی بن ابیطالب را گرفته و فرمودند: بار خدایا هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست، پس عمر بن خطاب با او ملاقات کرد... تا آخر روایت...
- ۱۴- ﴿ان ابابکر قال على منبر رسول الله ﷺ: اقبلوني فلست بخيركم و على فيكم﴾<sup>۲</sup>
- همانا ابابکر بر منبر رسول خدا ﷺ گفت: بیعت با من را رها کنید، من بهترین شما نیستم در حالی که علی ﷺ در بین شماست.
- ۱۵- ﴿قال رسول الله ﷺ لعلي ﷺ: الا ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى غير انه لا نبي بعدى﴾<sup>۳</sup>
- رسول خدا ﷺ به علی ﷺ فرمودند: آیا راضی نیستی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز آنکه پیامبری پس از من نیست.
- ۱۶- ﴿عن انس قال قلنا لسلمان الفارسی: سل رسول الله ﷺ من وصيه فسأل سلمان رسول الله ﷺ فقال من كان وصي موسى بن عمران قال: يوشع بن نون قال ان وصيي و وارثي يقضى ديني و منجز وعدى علي بن ابيطالب﴾<sup>۴</sup>
- انس گوید به سلمان فارسی گفتیم: از رسول خدا ﷺ در مورد وصیتش بپرس پس سلمان از رسول خدا ﷺ پرسید و پیامبر فرمودند: وصی موسی بن عمران که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون، پیامبر فرمودند: همانا وصی و وارث من که قرض مرا ادا می کند و وعده مرا محقق می کند علی بن ابیطالب ﷺ است.
- از این حدیث برمی آید وصایت حضرت مولا ﷺ برای پیامبر ﷺ مانند وصایت یوشع برای موسی می باشد.



۱- تذكرة الخواص ۲۶۲/۱

۲- همان ۳۵۸/۱

۳- همان ۲۰۰/۱

۴- همان ۳۰۸/۱



## ینابیع المودّه نوشته سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی

۱۷- ﴿قال النبی ﷺ لعلیّ ﷺ: انت منی بمنزله هارون من موسیٰ اّ اانه لا نبی بعدی﴾<sup>۱</sup>  
پیامبر ﷺ به علیّ ﷺ فرمودند: جایگاه تو نسبت به من، مانند جایگاه هارون نسبت به موسیٰ است، جز اینکه همانا بعد از من نبی دیگری نیست.

۱۸- ﴿عن زید بن ارقم قال: إنّ النبی ﷺ قال: من كنت مولاه فعلی مولاه.﴾<sup>۲</sup>

زید بن ارقم گفت: همانا پیامبر ﷺ فرمودند: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

۱۹- ﴿عن النبی ﷺ: اما انت یا علی فمنی وانا منک وانت ولیّ کلّ مؤمن بعدی﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولی همه مؤمنان هستی.

۲۰- ﴿قال رسول ﷺ: إنّ اخی و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی

یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب.﴾<sup>۴</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا برادر و وزیر و جانشین من در اهل و خاندان من و بهترین کسی که پس از خود بجا می‌گذارم و قرض مرا ادا می‌کند و وعده مرا محقق می‌کند علی بن ابیطالب ﷺ است.

۲۱- ﴿قال النبی ﷺ: إنّ الله اصطفانی و اصطفاک فاخترنی للنبوه و اختارک

للامامه فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی.﴾<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: همانا خداوند من را برای نبوت و تو را برای امامت برگزید پس هر که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

۲۲- ﴿عن النبی ﷺ: انّ علیاً منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن.﴾

پیامبر ﷺ فرمودند: همانا علی از من و من از او هستم و او ولی همه مؤمنان است.

۲۳- ﴿عن النبی ﷺ: انا المنذر و علی الهادی و یک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی﴾<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: من منذر (بیم دهنده) و علی هادی (هدایت کننده) است و به واسطه تو ای علی، پس از من، هدایت شوندگان هدایت می‌شوند.

۱ - ینابیع المودّه ۱۵۶/۱

۲ - همان ۹۸/۱ و ۹۹ و ۱۰۲ و ۱۰۶

۳ - همان ۴۲/۱

۴ - همان ۲۹۹/۲

۵ - همان ۱۶۷/۱

۶ - ینابیع المودّه ۷۳/۲





۲۴- ﴿عن النبی ﷺ: انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاوصیاء.﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: من خاتم پیامبران و تو ای علی خاتم اوصیاء هستی.

۲۵- ﴿عن النبی ﷺ: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر.﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی بهترین بشر است و هر که نپذیرد کافر شده است.

۲۶- ﴿عن النبی ﷺ: من قاتل علیاً علی الخلافه فاقتلوه کائناً من کان.﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که با علی علیه السلام بر سر خلافت بجنگد بکشیدش، هر که باشد.

۲۷- ﴿عن ابن عباس رضی الله عنه قال: دعانی رسول الله ﷺ فقال لی: ابشرک انّ

الله تعالی ایدنی بسید الاولین و الاخرین و الوصیین علی فجعله کفو ابنتی فان اردت

أن تنتفع فاتبعه.﴾<sup>۴</sup>

ابن عباس رضی ... عنه گفت: رسول خدا ﷺ مرا خوانده و فرمودند: ترا بشارت می‌دهم که

خداوند متعال مرا به سید اولین و آخرین و وصیین تائید فرمود و او را کفو و هم شأن دخترم

قرار داد پس اگر می‌خواهی منتفع گردی از او پیروی کن.

۲۸- ﴿عن حذیفه رفعه: لو علم الناس انّ علیاً متی سمی امیرالمؤمنین ما انکروا

فضله و سمی امیرالمؤمنین و آدم بین الروح و الجسد.﴾<sup>۵</sup>

حذیفه روایت کند: اگر مردم می‌دانستند که علی علیه السلام از چه زمانی امیرمؤمنان نامیده شده

است فضل او را انکار نمی‌کردند او زمانی امیر مؤمنان نامیده شد که آدم بین روح و جسد بود.

۲۹- ﴿عن ابی هریره قال قیل یا رسول الله متی وجبت لک النبوه؟ قال: قبل أن

یخلق الله آدم و نفخ الروح فیهِ و قال و اذ اخذ ربک من بنی آدم ... قالت الارواح

بلی. قال الله تعالی: انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم.﴾<sup>۶</sup>

ابی هریره گفت: به رسول خدا ﷺ گفته شد: چه زمانی نبوت شما واجب شد؟ پیامبر

فرمودند: قبل از آفرینش آدم و دمیدن روح در او، آن هنگامی که پروردگار از بنی آدم عهد

گرفت که... و ارواح گفتند: بله. خداوند متعال فرمود: من پروردگار شما، محمد ﷺ پیامبر

شما و علی علیه السلام امیر شماست.

۱- همان ۲/۸۲

۲- همان ۲/۷۸

۳- همان ۲/۷۳

۴- همان ۲/۲۷۹

۵- همان ۲/۲۷۹

۶- همان ۲/۲۷۹



۳۰- «عن عتبه بن عامر الجهنی قال: بايعنا رسول الله ﷺ على قول: «ان لاله الا الله

وحده لا شريك له وان محمداً نبیه و علیاً وصیّه» فای من الثلاثه تركناه كفرنا.»<sup>۱</sup>

عتبه بن عامر جهنی گوید: با رسول خدا ﷺ بر این سخن بیعت کردیم «همانا هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست، شریکی ندارد و محمد پیامبر او و علی وصی او است.» و هر یک از این سه را ترک کنیم کافر شده‌ایم.

۳۱- «عن علی بن ابی طالب رفعه: إن الله تعالى جعل لكلّ نبی وصياً جعل شیث وصی آدم

و یوشع وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علیاً وصی و وصی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضى»<sup>۲</sup>

از علی بن ابی طالب روایت می‌کنند که فرمودند: همانا خداوند متعال برای هر پیامبری وصی قرار داده است، شیث وصی آدم، یوشع وصی موسی، شمعون وصی عیسی و علی بن ابی طالب وصی من است، و وصی من بهترین اوصیاء در آفرینش است و من دعوت می‌کنم و او اجرا می‌کند.

۳۲- «عن علی بن ابی طالب رفعه: یا علی انت تبرئ ذمتی و انت خلیفتی علی امتی.»<sup>۳</sup>

از علی بن ابی طالب روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی تو ذمه مرا بری می‌کنی و جانشین من بر امت من هستی.

۳۳- «قال رسول الله ﷺ: كنت انا و علی نوراً عن یمین العرش... الى ان قال انا و

علی شی واحد حتی افترقنا، فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الامامه.»<sup>۴</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: من و علی نوری در سمت راست عرش بودیم... تا اینکه فرمودند: من و علی، یکی بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب جدا شدیم پس نبوت در من و امامت در علی قرار گرفت.

۳۴- «قال رسول الله ﷺ: یا علی انت اخی و انا اخوک انا المصطفى للنبوه و انت

المجتبی للامامه انت وصی و وارثی.»<sup>۵</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی بن ابی طالب تو برادر من و من برادر تو هستم من برای نبوت برگزیده شدم و تو برای امامت انتخاب شدی، تو وصی و وارث من هستی.

۱- همان ۲/۲۸۰

۲- همان ۲/۲۸۰

۳- همان ۲/۲۸۰

۴- همان ۱/۳۷۰

۵- همان ۱/۴۷



۳۵- ﴿عن ابی هریره قال: قال رسول الله ﷺ (فی حدیث): لا تتعوا فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیّ و وصیّ من بعدی.﴾<sup>۱</sup>

ابو هریره نقل می کند که: رسول خدا ﷺ فرمودند: غیبت علی علیه السلام را نکنید همانا او از من و من از او هستم، او ولی و وصی من، پس از من است.

۳۶- ﴿عن رسول الله ﷺ قال: یا علی انت حجه الله و انت باب الله و انت الطریق الی الله و انت النبا العظیم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی و انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و خیر وصیین و سید الصدیقین.

یا علی انت الفاروق الاعظم و انت الصدیق الاکبر و انّ حزبک حزبی و حزبی حزب الله و ان حزب اعداءک حزب الشیطان.﴾<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی علیه السلام تو حجت خدا و باب خدا هستی، تو راه رسیدن به خدا و تو خیر عظیم و صراط مستقیم و مثل اعلی و امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهتر وصیین و سید صدیقین هستی. ای علی علیه السلام تو فاروق (جدا کننده حق از باطل) اعظم و صدیق اکبر هستی و همانا حزب تو، حزب من و حزب من، حزب خدا است و همانا حزب دشمنان تو، حزب شیطان است.

### کنز العمال نوشته متقی هندی

۳۷- ﴿عن النبی ﷺ قال: ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ انّ علیاً منّی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: از علی علیه السلام چه می خواهید؟ از علی علیه السلام چه می خواهید؟ از علی علیه السلام چه می خواهید؟ همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم، و او ولی همه مؤمنان، پس از من است.

۳۸- ﴿عن النبی ﷺ قال: یا علی اما ترضی ان تکون منّی بمنزله هارون من موسی الّا انه لیس بعدی نبی.﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی علیه السلام آیا راضی نمی شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

۲- همان ۴۰۲/۳

۱- همان ۲۳۴/۲

۴- همان ۵۹۹/۱۱ ح ۲۲۸۸۶

۳- کنز العمال ۵۹۹/۱۱ ح ۲۲۸۸۳



۳۹- «عن النبی ﷺ قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.»<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که من مولای اویم پس علی ﷺ مولای اوست.

۴۰- «عن النبی ﷺ قال: من كنت وليه فعلى وليه.»<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که من ولی اویم پس علی ﷺ ولی اوست.

۴۱- «عن النبی ﷺ قال: على امام البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول

من خذله.»<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی ﷺ پیشوا و امام نیکوکاران و قاتل بدکاران است هر که او را یاری کند پیروز است و هر که او را رها کند خوار می شود.

۴۲- «عن النبی ﷺ قال: على منى و انا من على و لا يؤدى عنى الا انا او على.»<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی ﷺ از من است و من از علی ﷺ هستم و از جانب من ادا نمی شود مگر توسط خودم یا بواسطه علی.

۴۳- «عن النبی ﷺ قال: على بن ابيطالب مولى من كنت مولاه.»<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی بن ابیطالب ﷺ مولى هر کسی است که من مولای او هستم.

۴۴- «عن النبی ﷺ لفاطمه علیها السلام قال: اما علمت ان الله عزوجل اطلع على اهل

الارض فاختر منهم اباک فبعثه نبياً ثم اطلع الثانيه فاختر بعلک فاوحى الیّ فانکحته و اتخذته وصياً.»<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا می دانی که خداوند عزوجل بر اهل زمین نگاهی کرد و سپس از میان آنها پدرت را به عنوان پیامبر برگزید و در نگاه دوم شوهرت را برگزید و به من وحی کرد که (تو را) به نکاح او درآورم و او را وصی خود قرار دهم.

۴۵- «عن النبی ﷺ لفاطمه علیها السلام قال: اما ترضین یا فاطمه ان الله اطلع على وجه

الارض فاختر منهم رجلین فجعل احدهما اباک و الاخر بعلک.»<sup>۷</sup>

۱- همان ح ۲۲۹۰۹

۲- همان ح ۲۲۹۰۶

۳- همان ۲/۱۱ ح ۲۲۹۰۵

۴- همان ۱۱/۶۰۴ ح ۲۲۹۲۳

۵- همان ح ۲۲۹۱۶

۶- همان ۳/۱۱ ح ۲۲۹۱۳

۷- همان ۱۱/۶۰۵ ح ۲۲۹۲۵



پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا راضی نیستی ای فاطمه که خداوند بر زمین نگاهی کرد و از بین آنها دو مرد را انتخاب کرد که یکی از آنها پدر تو و دیگری شوهر توست.

۴۶- ﴿عن النبي ﷺ قال لعلي عليه السلام: اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من

موسى الا انك ليس بنبي انه لا ينبغي لى ان اذهب الا و انت خليفتى.﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه تو پیامبر نخواهی بود و سزاوار نیست که من بروم مگر آنکه تو جانشین من باشی.

۴۷- ﴿عن النبي ﷺ لعلي عليه السلام قال: ان المدينة لا تصلح الا بى وبك.﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمودند: مدینه اصلاح نمی شود مگر به واسطه من و تو.

۴۸- ﴿عن النبي ﷺ قال: ألا إن الله وليى وانا وليّ كل مؤمن من كنت مولاه فعلى مولاه﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: بدانید که خداوند ولی من و من ولی هر مؤمنی هستم هر که من مولای اویم پس علی عليه السلام مولای اوست.

۴۹- ﴿عن النبي ﷺ قال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و

عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه.﴾<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: بار خدایا هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا هر که او را ولی خود قرار دهد ولی او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش و هر که او را یاری کند یاریش کن و هر که به او کمک کند او را کمک کن.

۵۰- ﴿عن النبي ﷺ قال: من يكن الله و رسوله مولاه فان هذا مولاه. يعنى علياً.﴾<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که خدا و رسولش مولای اویند، این علی عليه السلام مولای اوست.

۵۱- ﴿عن النبي ﷺ قال: يا بريده الست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ من كنت

مولاه فعلى مولاه.﴾<sup>۷</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای بریده، آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم، هر که من مولای او هستم پس علی عليه السلام مولای اوست.

۱- عبارت به همین شکل وارد شده است. ۲- همان ۶۰۶/۱۱ ح ۳۲۹۳۱ ۳- همان ۶۰۶/۱۱ ح ۳۲۹۳۳  
 ۴- همان ۶۰۸/۱۱ ح ۳۲۹۴۵ ۵- همان ۶۰۹/۱۱ ح ۳۲۹۴۶ ۶- همان ۶۰۹/۱۱ ح ۳۲۹۴۸  
 ۷- همان ۶۰۹/۱۱ ح ۳۲۹۴۹



۵۲ - ﴿عن النبي ﷺ قال: إن وصيي و موضع سري و خير من اترك بعدى و ينجز عدتي و يقضى ديني على بن ابيطالب.﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: همانا وصی و موضع سرّ من و بهترین کسی که پس از خود وامی گذارم که وعده‌های من را محقق می‌کند و دیونم را ادامی کند علی بن ابیطالب رضی الله عنه است.

۵۳ - ﴿عن النبي ﷺ قال: اوصي من آمن بي و صدقني بولاية علي بن ابيطالب فمن تولاه تولاني و من تولاني فقد تولّى الله...﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: کسانی را که به من ایمان دارند و مرا تصدیق می‌کنند به (پذیرش) ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه سفارش می‌کنم پس هر که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته.

۵۴ - ﴿عن النبي ﷺ قال: لا تقل هذا، فهو، اولي الناس بكم بعدى يعني علياً.﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: این را نگو، پس او یعنی علی رضی الله عنه سزاوارترین مردم به شما پس از من است.

۵۵ - ﴿عن النبي ﷺ قال: يا بريده إن علياً وليكم بعدى فاحب علياً فانه يفعل ما يؤمر﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای بریده، همانا علی رضی الله عنه ولی شما پس از من است پس او را دوست می‌دارم همانا او کاری را می‌کند که بدو امر شده است.

۵۶ - ﴿عن النبي ﷺ قال: انا المنذر و علي الهادي و بك يا علي يهتدي المهتدون من بعدى.﴾<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: من منذر (بیم دهنده) و علی رضی الله عنه هادی است و به واسطه‌ی تو، ای علی رضی الله عنه، پس از من کسانی که خواهان هدایت باشند، هدایت می‌شوند.

۵۷ - ﴿عن النبي ﷺ قال: تكون بين الناس فرقه و اختلاف فيكون هذا و اصحابه علي الحق. يعني علياً.﴾<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: در بین مردم تفرقه و اختلاف می‌افتد و علی رضی الله عنه و اصحابش بر حق هستند.

۵۸ - ﴿عن النبي ﷺ قال: من لم يقل عليّ خير الناس فقد كفر.﴾<sup>۷</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که نگوید که علی رضی الله عنه بهترین مردم است کافر است.

۳- همان ۱۱/۶۱۲ ح ۲۲۹۶۱

۲- همان ۱۱/۶۱۰ ح ۲۲۹۵۲

۱- همان ۱۱/۶۱۰ ح ۲۲۹۵۲

۶- همان ۱۱/۶۲۱ ح ۲۳۰۱۶

۵- همان ۱۱/۶۲۰ ح ۲۳۰۱۲

۴- همان ح ۲۲۹۶۳

۷- همان ۱۱/۶۲۵ ح ۲۳۰۴۵

## جامع الاصول نوشته محمد بن اثیرالجزری

۵۹ - «البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله ﷺ في حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاة جامعه فاخذ بيد علي فقال الست اولي بالمومنين من انفسهم؟ قالوا بلى قال الست اولي بكل مومن من نفسه؟ قالوا بلى، قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.»<sup>۱</sup>

براء بن عازب گفت: به همراه رسول خدا ﷺ مشرف به حج شدیم پس در نقطه‌ای از مسیر توقف کرده و امر به نماز جماعت فرمودند. و سپس دست امام علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ پاسخ دادند بلی، مجدداً پرسیدند آیا من از همه مؤمنان سزاوارتر به آنها از خودشان نیستم؟ پاسخ دادند بلی، سپس فرمودند: پس این علی علیه السلام ولی هر کسی است که من مولای او هستم بار خدایا هر که ولایت او را بپذیرد ولی او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش.

۶۰ - «قال رسول الله ﷺ لعلی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی»<sup>۲</sup>  
رسول خدا ﷺ به علی فرمودند: جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جزء آنکه پس از من پیامبری نیست.

۶۱ - «عن النبی ﷺ علی منی وانا من علی ولا یودی عنی الا انا او علی.»<sup>۳</sup>  
پیامبر ﷺ فرمودند: علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام هستم و از جانب من ادا نمی‌شود مگر توسط خودم یا توسط علی علیه السلام.

۱- جامع الاصول ۲۳۷/۷  
۲- همان ۲۳۷/۷

۳- همان ۲۴۰/۷





## سنن ترمذی نوشته محمد بن عیسی الترمذی

۶۲ - ﴿قال النبی ﷺ: ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی انّ علیاً منی و انا منه و هو ولیّ کلّ مومن من بعدی.﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: از علی علیه السلام چه می خواهید، از علی علیه السلام چه می خواهید، از علی علیه السلام چه می خواهید، همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم و او پس از من ولی همه مؤمنان است.

۶۳ - ﴿عن النبی ﷺ قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست.

۶۴ - ﴿عن النبی ﷺ قال: رحم الله علیاً اللهم ادر الحق معه حيث دار.﴾<sup>۳</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند علی علیه السلام را رحمت کند بار خدایا حق را با او هر کجا که باشد جاری کن.

۶۵ - ﴿عن النبی ﷺ قال: علی منی وانا من علی ولا یودّی عنی الاّ انا وعلی.﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام هستم و ادا نمی شود از جانب من مگر توسط خودم یا علی علیه السلام.

۶۶ - ﴿عن النبی ﷺ لعلى قال: اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى

الاّ انه لا نبی بعدی.﴾<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ به علی فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.



۱- سنن الترمذی، کتاب المناقب باب ۲۰ حدیث ۳۷۲۱ صفحه ۹۷۷

۲- همان، حدیث ۳۷۲۳ صفحه ۹۷۸

۳- همان، حدیث ۳۷۲۲ صفحه ۹۷۸

۴- همان، حدیث ۳۷۲۳ صفحه ۹۸۰

۵- همان، باب ۲۱ حدیث ۳۷۲۸ صفحه ۹۷۹



سنن ابن ماجه نوشته محمد بن يزيد قزوینی معروف به ابن ماجه  
 ۶۷- ﴿عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله ﷺ في حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاة جامعه فاخذ بيد علي فقال: الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست اولى بكل مومن من نفسه؟ قالوا بلى قال: فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.﴾<sup>۱</sup>

براء بن عازب گفت: با رسول خدا ﷺ مشرف به حج شدیم پس در نقطه‌ای از مسیر پیامبر ﷺ به نماز جماعت امر فرمودند پس دست علی عليه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا من از مومنین به آنها سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، فرمودند: آیا من به هر مومنی از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، فرمودند: پس این (علی) ولی کسی است که من مولای او هستم، بار خدایا هر که ولایت او را بپذیرد، ولی او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش.

۶۸- ﴿عن النبي ﷺ قال لعلي: الا ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى﴾<sup>۲</sup>.

پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی.

۶۹- ﴿عن سعد بن ابی وقاص قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من كنت مولاه فعليّ مولاه﴾<sup>۳</sup>

سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

۲- همان / حدیث ۱۱۵

۱- سنن ابن ماجه / باب ۱۱ حدیث ۱۱۶ صفحه ۳۰

۳- سنن ابن ماجه باب ۱۱ حدیث ۱۲۱ صفحه ۳۱

تاریخ الامم و الملوک معروف به تاریخ طبری نوشته محمد بن جریر طبری  
 ۷۰ - «عن علی بن ابی طالب لما نزلت هذه الایه علی رسول الله ﷺ: و انذر  
 عشیرتک الاقربین... الی ان قال: قال رسول الله ﷺ: فایکم یوازرنی علی هذا الامر  
 علی ان یكون اخى و وصیى و خلیفتی فیکم قال فاجم القوم عنها جمیعاً و قلت:...انا یا  
 نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی ثم قال: ان هذا اخى و وصیى و خلیفتی فیکم  
 فاسمعوا له و اطیعوا...»<sup>۱</sup>

علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کند: زمانی که این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد «خاندان  
 نزدیکت را انذار (بیم) ده...» تا آنجا که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کدامیک از شما مرا  
 بر این امر پشتیبانی می کند تا برادر و وصی و جانشین من در بین شما گردد پس همه از آن باز  
 ایستادند و من عرض کردم: ای پیامبر خدامن در این امر وزیر تو می باشم پس پیامبر دست  
 برگردن من گذاشته و فرمودند: همانا این (علی) برادر و وصی و خلیفه من در بین شما می باشد  
 پس حرف او را گوش کنید و مطیع او باشید.

۷۱ - «عن النبی ﷺ: افلا ترضی یا علی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی  
 الا انه لا نبی بعدی.»<sup>۲</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا راضی نیستی ای علی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی  
 باشی جز آنکه پیامبری پس از من نیست.

۱- تاریخ طبری جزء ۲ صفحه ۲۱۷

۲- همان ۳/۱۴۴





## شواهد التنزیل نوشته حافظ عبید الله بن عبد الله حاکم حسانى

۷۲ - ﴿عن ابى هريره قال: من صام يوم ثمانيه عشر من ذى الحجه كتب الله له الصيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خمّ لَمَّا اخذ رسول الله ﷺ بيد على بن ابى طالب فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن خطاب: بخ بخ لك يا بن ابى طالب اصبحت مولای و مولا كلّ مومن و انزل الله: اليوم اكملت لكم دينكم.﴾<sup>۱</sup>

ابى هريره مى گوید: هر که روز هيجدهم ذى الحجه را روزه بگیرد خداوند ثواب روزه شصت ماه را برای او مى نویسد و آن روز غدیر خم است که رسول خدا ﷺ دست على بن ابى ابيطالب را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم على مولای اوست، پس عمر بن خطاب گفت: به به، به توای على بن ابى طالب ﷺ که مولای من و مولای همه مؤمنین گردیدی و خداوند آیه زیر را نازل فرمود: (امروز دینتان را تکمیل نمودم)<sup>۲</sup>

۷۳ - ﴿عن ابن عباس فى قوله: انما وليكم الله ورسوله قال نزلت فى على خاصة و قوله و من يتول الله ورسوله والذين آمنوا فى على نزل وقوله: بلغ ما انزل اليك، نزلت فى على، أمر رسول الله ان يبلغ فيه فاخذ بيد على وقال: من كنت مولاه فعلى مولاه.﴾<sup>۳</sup>

ابن عباس در مورد سخن خداوند (جز این نیست که ولی شما خدا و رسول اوست و...) گفته است که این آیه در شأن على ﷺ نازل شده و این سخن خداوند (وهر که خدا و رسول خدا و مؤمنین را ولی خود قرار دهد)<sup>۴</sup> در مورد على ﷺ نازل شده و این سخن خداوند (آنچه که بر تو نازل شده تبلیغ کن)<sup>۵</sup> در مورد على ﷺ نازل شده. و به رسول خدا ﷺ امر کرده است که آنرا تبلیغ کند پس او دست على ﷺ را گرفت و فرمود: هر که من مولای او هستم على ﷺ مولای اوست.

۷۴ - ﴿عن ابن عباس و جابر بن عبدالله قالوا: امر الله محمداً ان ينصب علياً للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله ان يقولوا حابا ابن عمه وان يطعنوا فى ذلك عليه

۱- شواهد التنزیل ۱/۱۵۸

۲- شواهد التنزیل ۱/۱۸۴

۳- همان ۵۶/

۴- سوره مائده آیه ۳/

۵- سوره مائده آیه ۵۵/

۶- همان ۶۷/

فاوحی الله الیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» الایه فقام رسول الله بولایتہ یوم غدیر خم<sup>۱</sup>.

## طوبای هدایت

۳- ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کردند: خداوند به محمد ﷺ امر فرمود که علی ﷺ را برای مردم (به امامت) نصب کند تا آنها را به ولایت او خبر دهد پس رسول خدا ﷺ می‌ترسید که بگویند پسر عمویش را آورده و در این مورد از او سرپیچی کنند پس خداوند به او وحی فرمود: ای رسول (آنچه که از پروردگارت بر تو نازل شده است را تبلیغ کن)<sup>۲</sup> پس رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم به ولایت او قیام فرمود.

۷۵- «عن ثابت بن انس قال: انقض کوکب علی عهد رسول الله فقال النبی ﷺ انظروا الی هذا الکوکب فمن انقض فی داره فهو الخلیفه من بعدی. فنظرنا فاذا هو انقض فی منزل علی بن ابیطالب فقال جماعه من الناس: قد غوی محمد فی حبّ علی فانزل الله والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی.»<sup>۳</sup>

ثابت بن انس گفت: در زمان رسول خدا ﷺ ستاره‌ای (از آسمان) فرو افتاد پس رسول خدا ﷺ فرمود: به این ستاره نگاه کنید و ببینید در منزل هر کسی فرو افتد او جانشین من است پس نظر کردیم و دیدیم که در منزل علی ﷺ فرود آمد پس گروهی از مردم گفتند محمد در محبت علی ﷺ گمراه شده است و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: سوگند به ستاره آنگاه که فرو افتد، صاحب شما گمراه نشده و فریب نخورده و از روی هوی سخن نمی‌گوید، نیست آن مگر وحی ای که بر او وارد می‌گردد.<sup>۴</sup>

۷۶- «عن ابن عباس فی قوله: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم... یعلمهم الکتاب والحکمه قال: الکتاب القران والحکمه ولایة علی بن ابی طالب.»<sup>۵</sup>

ابن عباس در مورد این سخن خداوند (او کسی است که در میان مردم امی، فرستاده‌ای از خودشان برگزید تا به آنها کتاب و حکمت را تعلیم کند)<sup>۶</sup> گفت: منظور از کتاب قرآن و از حکمت ولایت علی بن ابی طالب ﷺ است.



۱- شواهد التنزیل ۱/۱۹۲

۲- شواهد التنزیل ۱/۲۰۲

۳- شواهد التنزیل ۲/۲۵۳

۴- سوره مائده / ۶۷

۵- آیات اول سوره نجم

۶- سوره جمعه آیه ۲/



مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته ابی الحسن جلابی شافعی مشهور به ابن مغزلی ۷۷ - «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من ناصب علياً، الخلافه بعدى فهو كافر وقد حارب الله ورسوله و من شكّ فى علي فهو كافر.»<sup>۱</sup>

رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: هر که پس از من به خاطر خلافت با علی علیه السلام نزاع کند کافر است و با خدا و رسول او جنگیده است و هر که در علی علیه السلام شک کند کافر است.

۷۸ - «عن ابن عباس قال: كنت جالساً مع فتية من بنى هاشم عند النبي صلى الله عليه وسلم اذا انقضّ كوكب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انقضّ هذا النجم فهو الوصى من بعدى فقام فتية من بنى هاشم فنظروا فاذا الكوكب قد انقضّ فى منزل علي علیه السلام...»<sup>۲</sup>

ابن عباس گفت: با جمعی از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم نشسته بودم که ناگاه ستاره‌ای فرو افتاد پس رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: این ستاره در منزل هر کسی افتاده باشد او پس از من وصی من است پس عده‌ای از جوانان بنی هاشم برخاستند و دیدند که آن ستاره در منزل علی علیه السلام افتاده است.

۷۹ - «عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عادته.»<sup>۳</sup>

ابی سعید خدری گوید رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: هر که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای اوست بار خدایا هر که او را ولی خود قرار دهد ولی او باش و با هر که دشمن اوست دشمن باش.

تمامی روایات فوق که قطره‌ای از دریای نصوص نبوی صلى الله عليه وسلم است از بعضی کتب اهل سنت انتخاب شده که خلافت قاطع حضرت ابوالحسن المرتضی امیرالمومنین علی علیه السلام را به اثبات می‌رساند که اگر کسی بخواهد تمام آن روایات را از کتب اهل سنت استخراج کند علاوه بر نیاز به وقتی طولانی و زمانی طویل مستلزم نوشتن ده‌ها جلد کتاب قطور می‌باشد و این از افتخارات شیعه است که اگر هم اکنون جمیع کتب شیعه را بسوزانند و یا امحاء کنند مذهب حق شیعه می‌تواند منحصرأ

۲- همان ۳۱۰/ حدیث ۳۵۳

۱- مناقب ابن مغزلی ۴۶/ حدیث ۶۸

۳- همان ۲۰/ حدیث ۲۶

با استفاده از کتب اهل سنت حقایق خویش و بطلان ایشان را اثبات کرده و خلافت الهیه حضرت مرتضیٰ علیه السلام را از همان کتب و منابع اهل سنت تبیین نماید، ولله المنه. حال با وجود همه این مطالب باز عده‌ای مریض دل، با طرح شبهاتی در صدد انکار این حق و خلافت برآمده، و نمی‌دانند که همه شبهات ایشان در برابر ادله‌ای که از کتب خودشان اقامه شده است چون پشه‌ای است که اسیر گرد بادهای و طوفان‌های شدید شده است.

در واقع باید گفت: اگر به فرض محال تمام شبهات کتاب اسئله... صحیح باشد و تمام مواردی که سلیمان خراشی در کتابش آورده حقیقت داشته باشد باز تمام آن شبهات قادر به مقاومت در برابر یکی از این هزاران حدیث که اینجانب تعداد اندکی از آنها را متذکر شده‌ام نیست. ولی به هر حال به لطف حضرت باری تعالی برای اتمام حجّت به شبهات پوچ او نیز پاسخی در خور توجه خواهیم داد.





چرا حضرت علی علیه السلام از قبول حکومت پس از عثمان اجتناب می‌کردند؟

۱- اگر علی بن ابیطالب علیه السلام برای خلافت سزاوارتر بود و خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله دانستند چرا زمانی که مردم پس از قتل عثمان خواستند با او بیعت کنند فرمود:  
 دعونی و التمسوا غیری: مرا رها کنید و به دیگری چنگ زنید.  
 در حقیقت با این جمله مذهب شیعه باطل می‌شود زیرا ایشان معتقدند که علی علیه السلام از جانب خدا به خلافت رسیده است پس اگر چنین است چگونه او از پذیرفتن آن امتناع فرمود.

جواب

ما برای قضاوت درباره جمله‌ای که از آن به عدم حقانیت حضرت علی علیه السلام برای خلافت استناد شده لازم است ابتدا تمام کلام حضرت را بررسی نموده و به قبل و بعد آن توجه نمائیم.

مرحوم سیدرضی (رحمه الله علیه) در نهج البلاغه آورده است که امام علی علیه السلام فرمودند:

دعونی و التمسوا غیری: مرا واگذارید و دیگری را به دست آورید. زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و چهره‌های گوناگون دارد و دلها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‌ماند ﴿لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول﴾ چهره افق حقیقت را در دوران خلافت سه خلیفه ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته مانده. آگاه باشید اگر دعوت شما را بپذیرم بر اساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی‌دهم. اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر شما گردم.<sup>۱</sup>

این جملات ترجمه تمام خطبه ۹۲ بود که اگر کسی خوب به این جملات دقت کند می‌تواند جواب شبهه مذکور را بدهد، و خوب متوجه می‌شود که اگر کسی



انصاف داشته و در مقام بررسی علمی یک موضوع کاملاً کنکاش کرده باشد، مطلب را به طور دقیق و به همراه جملات قبل و بعدش نقل خواهد کرد.

در این خطبه چند نکته هست که باید در کنار هم به آن توجه شود:

۱ - حضرت علی علیه السلام از مردم می‌خواهند که ایشان را واگذاشته و به دیگری روی آورند.

۲ - حضرت علی علیه السلام درباره علت این دستور به چند دلیل اشاره می‌فرمایند اولاً روی آوردن حوادث ناگوار آینده. ثانیاً عدم ثابت قدمی افراد بر این بیعت. ثالثاً تحمل نکردن عدالت و حکومت حضرت، توسط مردم. رابعاً فساد ایجاد شده در جو جامعه به خاطر حکومت خلفای قبلی.

۳ - آنچه از متن خطبه فهمیده می‌شود بیعت مردم برای حکومت حضرت علی علیه السلام است که قاعدتاً حکومت نیاز به همکاری مردم و بیعت ایشان دارد همان‌طور که خود ایشان در آخر خطبه سه به این مطلب اشاره فرموده‌اند ولی خلافت با بیعت مقرر نمی‌شود خلیفه یعنی جانشین، و خلیفه‌ی هرکس نیز باید توسط همان شخص انتخاب شود مثلاً جانشین شما باید توسط شما انتخاب شود همان‌طور که عمر توسط ابابکر انتخاب شد و او یعنی عمر خلیفه ابابکر است (در ماجرای سقیفه زمانی که به حضرت علی علیه السلام گفته شد خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی ابابکر) تو را می‌طلبند فرمودند چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید، و این اشاره به همین مطلب است که اگر او خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است باید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به عنوان جانشین انتخاب می‌فرمود که به اجماع همه مسلمین چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود.) پس در واقع حضرت علی علیه السلام خلافت را رد نفرمود زیرا خلافت با بیعت محقق نمی‌شود بلکه ایشان حکومت را آن هم به دلایل فوق الذکر ناپسند داشته و قبول نمی‌فرمود.

پس از مطالعه دقیق خطبه و دقت در مضامین آن هر انسان آزاده‌ای به صحت این نکاتی که اشاره شد حکم نموده و شبهه‌ای برایش نخواهد ماند لکن در تکمیل مطالب ذکر شده نیاز به بیان چند جمله از حضرت علی علیه السلام درباره خلافت، بیعت و حکومت محسوس است.



خطبه یکصد و سی و ششم نهج البلاغه: ﴿لم تکن بیعتکم ایای فلتہ و لیس امری و امرکم واحد انی اریدکم للہ و انتم تریدوننی لانفسکم﴾  
 بیعت شما مردم با من بدون تحقیق و ناگهانی نبود و کار من و شما یکسان نیست من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.

### نکات این خطبه:

- ۱ - بیعت مردم با حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام ناگهانی و بدون توجیه منطقی صورت نپذیرفته است و این درست در مقابل بیعت با خلیفه اول است که به اجماع شیعه و سنی عملی غافلگیرانه و بدون مطالعه بوده و مردم در کاری انجام شده و غیر منتظره قرار گرفته بودند. حتی این جمله به کرات از خلیفه دوم نقل شده که گفته است بیعت با ابابکر فلتة (یعنی ناگهانی) <sup>۱</sup> بوده و مردم به طور ناگهانی با آن روبرو شده‌اند.
- ۲ - حضرت علی علیه السلام قبول حکومت را از جانب خویش به خاطر خدا و از جانب مردم به خاطر منافع شخصیشان معرفی کرده‌اند.

### خطبه سوم نهج البلاغه:

در پایان خطبه پس از انتقاد از حکومت‌های غاصب پیشین می‌فرمایند:  
 قسم به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر (حکومت را) بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم... آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش تر است.

۱- صحیح بخاری کتاب المحاربین باب ۱۷ حدیث ۶۸۲۰ صفحه ۱۲۰۷ - کنز العمال ۶۵۱/۵ ح ۱۴۱۲۷

## نکات این خطبه:

۱ - بحث، پیرامون قبول حکومت است زیرا در پایان خطبه حضرت حکومت را به آب بینی بزغاله بلکه پست‌تر شبیه فرموده‌اند و مشخص است که جانشینی رسول خدا ﷺ در چنین جایگاهی نیست.

۲ - این حکومت به دلایل زیر برای حضرت مطلوب است:  
الف) بیعت کردن مسلمین با حضرت.  
ب) وجود یاران.

ج) عهد خدا مبنی بر جلوگیری از تعدی ستمگران بر مستضعفان.  
سه مورد فوق همان چیزهایی است که در زمان سه خلیفه پیشین وجود نداشت در واقع نه کسی حاضر بود با ایشان بیعت کند و نه یاری برای پس گرفتن حکومت از دستگاه غاصب داشتند.

حال که شرایط موجود است، حضرت ابالحسن المرتضیٰ علیه السلام حکومت را می‌پذیرند. در واقع حضرت علی علیه السلام می‌دانستند که این بیعت دوامی ندارد و یاران نیز استقامتی نشان نخواهند داد ولی اولاً برای اتمام حجت و اینکه کسی در آینده ایرادی نگیرد که چرا حضرت از قبول حکومت سر باز زدند و ثانیاً به دو دلیل بعدی یعنی جلوگیری از ستم ظالم و دفاع از مظلوم، حکومت را قبول فرمودند. در اینجا باید گفت که (دعونی و التمسوا غیری) از حضرت مولا علی علیه السلام با گذاشتن در کنار جملات دیگرشان قابل فهم است اما با جملاتی که در ذیل خواهد آمد چه باید کرد:

۱ - ﴿لَمَّا وَلَّى ابوبکر خطب الناس فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: اما بعد ايها الناس قد ولىت امرکم و لست بخيرکم﴾<sup>۱</sup>

ابوبکر هنگامی که به خلافت رسید برای مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم همانا من متولی امر شما شدم، ولی بهترین شما نیستم.





۲- «ثم ان ابابکر قام خطيبا و قال ... و ما انا إلا کاحدکم فاذا رأیتمونی قد استقمتم فاتبعونی و إن زغت فقومونی و اعلموا ان لی شیطانا یعتربنی احياناً.»<sup>۱</sup>  
 سپس ابوبکر در خطبه‌ای گفت: من مانند شما هستم پس هنگامی که دیدید به راه راست می‌روم از من پیروی کنید و اگر لغزیدم به راه راست هدایت‌م کنید و بدانید که من شیطانی دارم که گاهی مرا می‌فریبد.

۳- «جاء الحسن بن علی الی ابی ابکر و هو علی منبر رسول ﷺ فقال انزل عن مجلس ابی قال صدقت اِنَّهٗ مجلس ابیک و اجلسه فی حجره و بکی فقال علی و الله ما هذا عن امری فقال صدقت و الله ما اتهمک.»<sup>۲</sup>

حسن ابن علی رضی الله عنه در حالی که خلیفه اول بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود آمد و فرمود: از جایگاه پدرم پائین آی، ابابکر گفت: راست می‌گویی همانا این جایگاه پدرت است و او را در دامان خود نشانند و گریست و...

۴- «خطب ابوبکر الناس فقال: یا ایها الناس انی قد ولیتکم و لست بخیرکم فلعلکم أن تکلفونی أن اسیر فیکم بسیره رسول الله ﷺ. ان رسول الله کان یعصم بالوحي و انما انا بشر اصیب و اخطی.»<sup>۳</sup>

ابوبکر مردم را خطاب کرد و گفت: ای مردم من در حالی ولایت شما را پذیرفتم که بهترین شما نیستم پس شاید شما مرا مکلف کنید که به سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان شما عمل کنم. همانا رسول خدا به واسطه وحی معصوم بودند ولی من بشری هستم که ممکن است راه درست و یا راه اشتباه را طی کنم.

۵- «ان ابابکر قال علی منبر رسول الله ﷺ اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم.»<sup>۴</sup>  
 خلیفه اول بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که علی رضی الله عنه در میان شماست.

۱- الامامة و السیاسة / ۱۶

۲- کنز العمال / ۱۱ / ۶۱۶ ح ۱۴۰۸۵ و بنایع الموده ۲ / ۴۶۵

۳- کنز العمال / ۱۱ / ۶۳۶ ح ۱۴۱۱۸

۴- تذکره الخواص / ۱ / ۳۵۸

۶ - «قال ابابکر لما بویع: ایها الناس فانی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم فان

احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی»<sup>۱</sup>

وقتی با ابوبکر بیعت شد گفت: ای مردم همانا من والی امر شما شدم و بهترین شما نیستم پس اگر نیکی کردم یاریم کنید و اگر بدی کردم هدایتم کنید.

ای کسی که در حال مطالعه‌ی این کتاب هستی از جملات فوق چه برداشتی می‌کنی؟ باز می‌پرسم از این جملات چه می‌توان فهمید، آیا می‌توان منکر حقیقت شد؟؟؟ تمامی این جملات، از کتب معتبر اهل سنت آورده شده است، این جملات حقانیت چه کسی را به اثبات می‌رساند؟؟؟

سبط بن جوزی از اعلام اهل سنت در کتاب معروف خویش یعنی تذکره الخواص آورده است:

«ثم قال الغزالی: ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول الله ﷺ: اقیلونی فلسنت بخیرکم و علی فیکم أفعال ذلک هزلأ اوجداً او امتحاناً؟ فان کان هزلأ فالخلفاء منزهون عن الهزل و إن کان جدأ فهذا نقض للخلافه و إن کان امتحاناً فالصحابه لایلیق بهم الامتحان لقوله تعالی «و نزعنا ما فی قلوبهم من غل»<sup>۲</sup>

غزالی گفته است: اینکه ابابکر بر منبر رسول خدا ﷺ گفته است مرا واگذارید زیرا که بهترین شما نیستم در حالتی که علی در بین شماست آیا از روی شوخی گفته است که خلفاء (در این موارد) شوخی نمی‌کنند و یا اینکه قصد او جدی بوده و چنین چیزی را حقیقتاً اراده کرده است که این خلافتش را نقض می‌کند و یا برای امتحان کردن اصحاب بوده که این کار در شأن اصحاب نیست.

در جواب باید گفت جناب غزالی، شوخی که نبوده است، امتحان هم که نبوده، پس ثابت می‌شود که او این سخن را جدأ بر زبان جاری ساخته است.

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی در کتاب خود نوشته است:

(راویان درباره سخن ابابکر اختلاف دارند و بیشتر آنها روایت نموده‌اند که او گفته است:





اقیلونی فلسط بخیرکم: مرا رها کنید که بهترین شما نیستم. و عده‌ای از ایشان روایت کرده‌اند که او گفته است: و لیتکم و لست بخیرکم: سرپرستی شما را پذیرفتم در حالی که بهترین شما نبودم.

و ایشان با این جمله ادعا کرده‌اند که شرط افضلیت در امامت اهمیت ندارد. و البته راویان این حدیث، عذرهایی نیز برای ابابکر تراشیده‌اند و مقصود او را امتحان مردم درباره‌ی بیعت خویش بیان نموده‌اند یعنی در حقیقت او با این سخن قصد داشته است ببیند آیا همه موافق خلافت او هستند یا خیر؟ و در ضمن آورده‌اند که این سخن بر ابابکر عیب نیست زیرا که علی علیه السلام هم فرموده است: دعونی و التمسوا غیری.

ولی شیعه‌ی امامیه این‌گونه جواب می‌دهد که این دو سخن با هم فرق می‌کند زیرا امام علی علیه السلام هرگز نفرمودند که من صلاحیت خلافت و حکومت را ندارم بلکه با این جمله کراهت خویش را از فتنه بیان نمودند (همانطور که از ادامه خطبه هم بر می‌آید) ولی ابابکر کلامی را گفته است که متضمن این معناست که من برای خلافت صلاحیت ندارم و این از جمله (من بهترین شما نیستم) برمی‌آید و هر کس که صلاحیت خلافت را از خویش نفی کند جایز نیست که به دیگران در مورد آن سفارش کند (و به دیگران امر به بیعت با خویش را کند).<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید از این جواب زیبای شیعه نتوانسته است عبور کند همچنین او با این که قدرت پاسخگویی به آن را نداشته و جوابی نیز برای آن مطرح نکرده ولی اصل ایراد شیعه‌ی امامیه را ذکر نموده است.

سلیمان خراشی نیز عوض اینکه جواب ایراد شیعه را نسبت به کلام خلیفه‌ی اول بدهد (که البته جوابی نخواهد داشت) اشکالی بی‌اساس را به حقانیت حضرت ابالحسن المرتضی علیه السلام مطرح کرده و این نشانگر روحیه پر از تعصب او نسبت به معتقدات پوچ اوست.

## شبهه پیرامون غدیر خم

۲ - شیعه می‌گوید که هزاران صحابی در واقعه غدیر حضور داشته و حتی سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیده‌اند پس چرا هیچ کدام از ایشان نسبت به حدیث غدیر به خلیفه اول تذکر ندادند و به او نگفتند که چرا خلافت علی علیه السلام را غصب می‌کنی پس معلوم می‌شود شیعه دروغ می‌گوید.

### جواب

شاید هیچ یک از علمای دینی گمان نمی‌کردند زمانی برسد که عده‌ای حدیث غدیر را انکار کرده و با چنین استدلال پوچی آن را تکذیب کنند.

در اصل ماجرای غدیر هیچ جایی برای تشکیک نیست، زیرا راویان زیادی چه از شیعه و چه از اهل سنت این واقعه را به طور متواتر نقل کرده‌اند که ما نیز در پایان همین بخش به اسامی ایشان اشاره خواهیم کرد. اما درباره اینکه چرا اصحاب هیچ یک متذکر این بیعت و این رخداد مهم به غاصبین حق امام علی علیه السلام نشدند، باید به دو نکته مهم توجه کافی نمود.

اولاً: پس از اثبات وقوع اصل غدیر و اعلان عمومی خلافت بلا فصل حضرت ابوالحسن المرتضی علیه السلام نمی‌توان به خاطر علاقه به اصحاب و یا بعضی از خلفاء، ایراد گرفت که چرا ایشان این واقعه مهم را کتمان کرده‌اند؟ زیرا با وجود اثبات غدیر کتمان کنندگان آن هرکس که بوده‌اند مشمول آیات کتمان حق شده و معصیت کرده‌اند و نمی‌توان گفت که ایشان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه مجاهدت‌هایی که نکرده و چه اموالی را در راه خدا خرج نکرده و چه جان‌هایی که فدا نکرده‌اند زیرا که خدای متعال افراد زیادی را در قرآن کریم نام می‌برد که مدت مدیدی از عمرشان را به عبادت و صلاح گذرانده‌اند ولی در نهایت به کفر از دنیا رفته‌اند به عنوان مثال به داستان بلعم با عورا که در سوره اعراف آیات ۱۷۵ تا ۱۷۷ بدان اشاره شده است، رجوع کرده تا حکم کنید که ملاک، حال کنونی افراد است نه گذشته ایشان و در حقیقت اشکالی که شیعه به اصحاب می‌گیرد همین است که با وجود نقل متواتر حدیث غدیر چرا ایشان به این حدیث مهم عمل نکرده و در مقابل ظلم سکوت پیشه کرده‌اند.





ثانیاً: عده زیادی از اصحاب خاص رسول اکرم ﷺ که درباره ایشان فضایل زیادی ذکر شده است به ماجرای سقیفه اعتراض کرده و غیر از یاد آوری حدیث غدیر و دیگر نصوص وارده درباره خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، تا حد توان از بیعت با خلفاء خودداری کرده‌اند و این در منابع معتبر اهل سنت مانند الامامه و السیاسه<sup>۱</sup>، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی حنفی<sup>۲</sup>، تاریخ طبری<sup>۳</sup> و منابع دیگر موجود است.

## تذکر عده‌ای از نزدیکان و اصحاب رسول خدا ﷺ نسبت به حدیث اعلای غدیر

### حضرت علی علیه السلام:

۱ - ابن مغزلی از اعلام اهل سنت که در قرن پنجم می‌زیسته در کتاب مناقب آورده است که حضرت علی علیه السلام در روز شوری به جمعی که حاضر بودند فرمودند: امروز با چیزی به شما اقامه حجت می‌کنم که هیچ عرب و عجمی از شما نتواند آن را تغییر دهد و سپس یکی یکی فضائل خویش را شمردند تا رسید به اینجا که فرمودند: ﴿فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ «من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه لیبلغ الشاهد منکم الغائب» غیری؟ قالوا: اللهم لا.﴾<sup>۴</sup>

شما را به خدا قسم آیا در بین شما کسی جز من هست که پیامبر درباره‌ی او فرموده باشند: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست، خدایا هر کس را که دوست دار علی است دوست بدار و با دشمن او دشمن باش، این را هر کس که اینجاست به کسانی که غایبند برساند؟» همگی گفتند که نه جز تو کسی به چنین افتخاری نرسیده است.

۲ - پس از انکار خلافت اولی و رد ادعای او و احتجاج بر فضیلت خویش مردی از انصار به ایشان عرض کرد: ﴿یا ابا الحسن لوکان هذا الکلام سمعته منک الانصار قبل بیعتها لابی بکر ما اختلف فیک اثنان﴾.

یعنی اگر انصار این سخنان را قبل از اینکه با ابابکر بیعت کنند از شما شنیده بودند حتی دو نفر درباره شما اختلاف نمی‌کردند. (او در پی توجیه عملکرد خویش بود) با این حال امام

۲- جلد ۲ صفحه ۵۶

۱- صفحات ۸ الی ۱۲

۴- مناقب ابن مغزلی حدیث ۱۵۵، صفحه ۱۱۲

۳- جلد ۲ صفحه ۱۹۸



علی علیه السلام جواب او را دادند و فرمودند: ﴿فقال علی علیه السلام... لا علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله ترک یوم غدیر خم لاحد حجه و لا لقاتل مقالاً فانشد الله...﴾

باور نمی‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای کسی عذر و بهانه و حرفی باقی گذاشته باشد. پس شما را به خداوند قسم که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: ﴿من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله﴾ را شنیده از جایش برخیزد.

زید بن ارقم می‌گوید: از میان ایشان دوازده نفر برخاستند که همه از بدریون بوده و همگی بر این مطلب گواهی دادند. من نیز این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم ولی آن روز کتمان کردم.

و به همین جهت به نفرین علی علیه السلام دو چشمم نابینا شد. در نهایت، خلیفه دوم از خوف تمایل مردم به حضرت علی علیه السلام مجلس را منحل و با بد دهنی به امام متقین و یعسوب دین علی بن ابیطالب علیه السلام جلسه را پایان داد.<sup>۱</sup>

### حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ - محمودبن لبید در حدیثی طولانی می‌گوید که از حضرت زهرا علیها السلام پرسیدم ﴿هل نص رسول الله صلی الله علیه و آله قبل وفاته علی علیه السلام بالامامه؟﴾ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خویش نصی بر امامت علی علیه السلام فرموده‌اند؟

﴿قالت: واعجابه أنسیتم یوم غدیر خم؟﴾ مایه تعجب است آیا روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟<sup>۲</sup> کسی ایراد نگیرد که چگونه مردم از کنار این واقعه مهم با بی‌توجهی گذشته و گویا آن را فراموش کرده‌اند؟ زیرا چیزهای مهمتر از آن را نیز به باد فراموشی داده و می‌دهند: ﴿ولا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم﴾<sup>۳</sup> فراموشی خدا و خویشتن. و گویا حقیقتاً

۱- احتجاج طبرسی ۱/۱۶۷

۲- عوالم المعارف ۱/۲۲۸ بنقل از کتاب فاطمه الزهرا سلام الله علیها بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله / ۲۸۱

۳- حشر/۱۹



ایشان مردگانی بودند که ﴿انک لاتسمع الموتی﴾<sup>۱</sup>

۲- زمانی که فدک را از سیده نساء عالمیان غصب کردند حضرت فاطمه طاهره علیها السلام خطبه‌ای فرمودند که در نهایت، انصار به سخن در آمده و گفتند: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله اگر ما این کلام را پیش از اینکه با ابابکر بیعت کنیم از شما شنیده بودیم هیچ کس را برعلی مقدم نمی‌انداختیم و به دیگری میل پیدا نمی‌کردیم.   
﴿قالت: و هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحدٍ عذراً﴾

آیا پدرم برای کسی در روز غدیر خم عذری باقی گذاشت؟؟؟<sup>۲</sup>

۳- در روزی که عمر به همراه عده‌ای به خانه حضرت فاطمه طاهره علیها السلام حمله کرده و قصد سوزاندن آن را داشتند حضرت صدیقه اطهره علیها السلام به پشت درآمده و فرمودند:

﴿کأنکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم و الله لقد عقد له یومئذٍ الولاة لیقطع منکم بذلک منها الرجاء و لکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم و الله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخره﴾<sup>۳</sup>

گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر خم نداشتید به خدا قسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همان روز آن چنان امر ولایت را برای علی علیه السلام محکم ساخت که جای هیچ طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه‌ای را با پیامبرتان قطع نمودید. البته خداوند متعال میان ما و شما حکم خواهد فرمود.

۱- نمل / ۸۰

۲- الخصال ۱۷۳/۱ بنقل از کتاب فاطمه الزهرا علیها السلام بهجه قلب المصطفی (صلی الله علیه و آله) / ۳۰۰

۳- احتجاج طبرسی ۱۸۷/۱

## اصحاب راستین رسول خدا ﷺ

ابان بن تغلب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا در بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی درباره غصب مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله با ابابکر مخالفت کرد؟ حضرت فرمودند: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن العاص که أموی بود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی.

و از انصار: ابو الهیثم بن تیّهان، سهل و عثمان پسران حنیف، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری.

ایشان در نظر داشتند که ابابکر را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پائین بیاورند ولی پس از مشورت با امام علی بن ابیطالب علیه السلام تصمیم به تذکر به ابابکر نسبت به حق مسلم حضرت امام علی علیه السلام را گرفته و در آن روز که روز جمعه بود به دور منبر جمع شده و یکی یکی به ایراد سخن پرداختند.

### خلاصه کلام اصحاب:

خالد بن سعید: پس از انذار ابابکر، این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیان نمود که حضرت فرمودند: الا انّ علی بن ابیطالب علیه السلام امیرکم بعدی و خلیفتی فیکم بذلک اوصانی ربی...

همانا پس از من امیر و خلیفه شما علی ابن ابیطالب علیه السلام است، پروردگارم مرا به این سفارش کرده است ...

سلمان فارسی: او بلند شده و با زبان فارسی گفت (کردید و نکردید و ندانید که چه کردید) و سپس ادامه داد: ای ابابکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد و چون از جواب پرسش درمانده شوی به چه پناه می‌بری و در تقدم بر کسی که از تو داناتر و به پیامبر نزدیکتر و به تأویل قرآن و سنت پیامبر عالم‌تر است چه عذر و بهانه‌ای داری؟ ...





**ابوذر غفاری:** او نیز گفت: همه شما می‌دانید که رسول خدا ﷺ فرمودند: خلافت پس از من از آن علی بن ابیطالب علیه السلام و پس از او متعلق به دو فرزند او حسن و حسین و سپس به فرزندان پاک و طاهر نسل من خواهد رسید...

**مقداد بن اسود:** ای ابابکر از ظلم و تجاوز دست بردار و بر گناهت گریه نما و کار خلافت را به صاحب اصلی آن واگذار، تو خود از بیعتی که پیامبر ﷺ از تو و ما و سایر امت گرفته با خبری...

**بریده اسلمی:** انالله و انا الیه راجعون، این چه صدمه‌ای است که حق از باطل تحمل می‌کند ای ابابکر آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ آیا به یاد نمی‌آوری که رسول خدا ﷺ در زمان حیاتش ما را امر فرمود که: علی بن ابیطالب علیه السلام را به لقب امیرالمؤمنین بخوانیم؟...

**عمار بن یاسر:** ای گروه مسلمانان اگر می‌دانید که هیچ‌وآلاً بدانید که اهل بیت پیامبر ﷺ به کار خلافت سزاوارترند خصوصاً علی علیه السلام که از همه به پیامبر نزدیکتر، و ولی و سرپرست شماست.

**ابی بن کعب:** ای ابابکر حقی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن و پیش از دیگران با رسول خدا ﷺ درباره وصی و برگزیده او مخالفت منما.

**خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین:** ای مردم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ شهادت مرا به جای دو نفر می‌پذیرفت گفتند آری. گفت: پس بدانید که شهادت می‌دهم که خود از زبان رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: اهل بیت من میان حق و باطل را جدا می‌کنند و آنان ائمه و پیشوایان شمایند که باید به ایشان اقتدا شود.

**ابوالهیثم بن تیهان:** ای ابابکر من شهادت می‌دهم که رسول خدا ﷺ چون علی را در غدیر خم به مردم معرفی فرمود، گروهی از انصار گفتند: منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده و برخی دیگر گفتند: منظور پیامبر این بوده که پس از وی علی عهده‌دار موالی (بردگان آزاد شده) او باشد، و در این باب بحث بالا گرفت، تا اینکه ما مردمانی از خودمان را نزد رسول خدا ﷺ فرستادیم تا منظور ایشان را جويا شوند، پس فرمود به ایشان بگوئید: «علی سرپرست همه اهل ایمان بعد از من است و او خیر خواه‌ترین مردم برای امت من است» این بود تمام آنچه من شاهد و

گواه آن بودم، پس هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد انکار نماید، همانا روز جدایی و داوری وعده گاه ما است.

سهل بن حنیف: من شهادت می‌دهم که رسول خدا ﷺ را در همین مکان (مسجد النبی ﷺ) دیدم در حالی که دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته بود می‌فرمود: ای مردم این علی پس از من امام شما و وصی من در زمان حیات و بعد از مرگم می‌باشد، او است ادا کننده بدهکاری‌هایم و برآورنده وعده‌هایم و هموست که از همه زودتر در کنار حوض با من مصافحه می‌کند پس خوشا به حال کسی که از او پیروی نموده و یاریش کند و وای بر کسی که از او تخلف نموده و وی را تنها گذارد.

عثمان بن حنیف: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند اهل بیت من ستارگان اهل زمینند پس بر ایشان مقدم نشوید تنها ایشان سرپرستان شمایند. مردی به پا خاسته و گفت: ای رسول خدا ﷺ اهل بیت شما کیانند؟ فرمود: ﴿علی و الطاهرون من ولده﴾ علی و پاکان از فرزندان او ...

ابو ایوب انصاری: ای بندگان خدا در رعایت حق اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند بپرهیزید، شما بارها از رسول خدا ﷺ شنیده‌اید که می‌فرمودند: اهل بیت من بعد از من امامان شمایند و در این حال اشاره به علی بن ابیطالب می‌فرمودند... امام صادق علیه السلام فرمودند: پس ابابکر که جوابی نداشت گفت: سرپرست شما شدم در حالی که بهترین شما نبودم، مرا رها کنید، مرا رها کنید.

عمر نیز با کلامی تند ابابکر را از منبر پایین آورده و تا سه روز هیچکدام به مسجد نیامدند تا اینکه عمر و خالد بن ولید و سالم مولی خدیفه و معاذ بن جبل همراه چند هزار نفر با شمشیرهای برهنه ابابکر را به مسجد آورده و عمر رو به اصحاب حقیقی رسول خدا ﷺ کرده و گفت: ای یاران علی اگر کسی از شما مانند روز گذشته حرفی بزند سرش را از تن جدا خواهیم کرد...<sup>۱</sup>

۲- ابی بن کعب در دفاع از مقام خلافت حقه حضرت اسدالله علی بن ابیطالب علیه السلام و رد غاصبین در میان خطبه ابابکر قیام کرده و شروع به صحبت کرد و این جملات خلاصه دفاع ابی بن کعب است:



ای گروه مهاجرین و انصار آیا فراموش کرده‌اید و یا خود را به نسیان زده‌اید آیا نمی‌دانید رسول خدا ﷺ علی را به عنوان جانشین برای ما قرار دادند و فرمودند:

﴿من كنت مولاه فهذا علي مولاه و من كنت نبيه فهذا اميره﴾

هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست و هر که من پیامبر اویم علی ﷺ امیر اوست.

و در ادامه فرمودند: ای علی تو برای من چون هارون برای موسی هستی، اطاعت از تو بر همه بعد از من واجب است همان طور که اطاعت از من در حیاتم واجب است. همچنین فرمودند: شما را نسبت به اهل بیتم سفارش خیر می‌کنم، از ایشان جلو نیفتید و ایشان را امیر کرده و برایشان امیر نشوید.

و در پایان فرمودند: که ای علی تو هدایت کننده گمراهانی ...<sup>۱</sup> از این احادیث به جز اینکه متوجه اعتراض عده‌ای از اصحاب راستین رسول اکرم ﷺ نسبت به دستگاه خلافت می‌شویم این نکته را نیز به خوبی درمی‌یابیم که ایشان نه تنها حدیث غدیر را برای خلفاء و دیگر اصحاب متذکر شده‌اند بلکه از احادیث و روایات گوناگون در صدد راست نمودن کجی صدر اسلام و به هدایت در آوردن گمراهی عظیم اصحاب، استفاده کرده‌اند و بی‌تردید ایشان آن اصحاب حقیقی پیامبر اکرم ﷺ بودند که در شأنشان نازل شده است محمد رسول الله والذین آمنوا معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم<sup>۲</sup> و درباره ایشان است الذین یتبعون الرسول النبی الامی<sup>۳</sup> و به ایشان باید دعا کرد و گفت ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان.<sup>۴</sup> ایشان تلاش خویش را در هدایت جامعه به عمل آوردند ولیکن سودی به حال مردم غفلت زده و دل مرده نبخشید.

البته این تذکره، یاد آوری و راهنمایی کردن، فقط منحصر به زمان سقیفه و خلافت ابابکر نمی‌شود بلکه در شورایی که به خلافت عثمان منجر شد حضرت علی ﷺ فضایل و حقانیت خویش را بر امر خلافت بیان فرمود ولی آنجا هم گوش‌ها کر و چشم‌ها کور و قلب‌ها مَهْر خورده بود.

۲- فتح ۲۹/

۱- بحار الانوار ۴۰/۲۹

۴- حشر ۱۰/

۳- اعراف ۱۵۷/

حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام فرمودند: امام علی علیه السلام در شورا یک یک فضایل خویش را برشمردند و فرمودند:

شما را به خدا قسم آیا در بین شما کسی جز من یافت می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به امر خدا در غدیر خم به خلافت منصوب کرده باشند آن زمان که فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» همگی به اتفاق گفتند: نه.<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه این موضوع (غدیر خم) در نظر علمای اهل سنت نیز ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمات است.<sup>۲</sup> و ما اینک نام راویان حدیث غدیر را بصورت کاملتر از قول علامه امینی از کتاب شریف الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج یک بخش اول، صفحه چهل برایتان نقل می کنیم: لازم به ذکر است تمامی این اسامی با مشخصات کامل و با نقل منابع که عمدتاً از منابع معتبر اهل سنت است در کتاب آمده است و ما اینک صرفاً به نقل اسامی اکتفا می کنیم.

۱- احتجاج طبرسی ۲۷۹/۱

۲- احمد بن حنبل این حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق و جزری مقرئ از هشتاد طریق و ابن عقده از یکصد و پنج طریق و ابو سعید سجستانی از یکصد و بیست طریق و ابوبکر جعابی از یکصد و بیست و پنج طریق و در تعلیق (حاشیه) هدایت العقول ص ۳۰ از امیر محمد یمنی (یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم هجری) یکصد و پنجاه طریق برای آن ثبت گردیده است.



### راویان حدیث غدیر خم از صحابه پیغمبر ﷺ

۱. ابوهریره دوسی
۲. ابو فضالہ الانصاری
۳. ابو الہیثم بن التیہان
۴. ابو بکر بن ابی قحافه
۵. اسعد بن زرارہ انصاری
۶. ام ہانی بنت ابی طالب سلام اللہ علیہما
۷. بریدہ بن خصیب ابو سہل اسلمی
۸. جبلہ بن عمرو الانصاری
۹. جریر بن عبداللہ بن جابر بجلی
۱۰. حَبَّہ ابن جویں ابوقدامہ عُرَنی
۱۱. حدیفہ بن اسید ابو سریقہ غفاری
۱۲. امام مجتبیٰ حضرت حسن السبسط صلوات اللہ علیہ
۱۳. ابوسلیمان - خالد بن ولید بن مغیرہ المخزومی
۱۴. رفاعہ بن عبدالمنذر الانصاری
۱۵. یزید - یزید بن شراحیل انصاری
۱۶. سعد بن عبادہ انصاری خزرچی
۱۷. سعید بن سعد بن عبادہ انصاری
۱۸. ابو سلیمان سمرہ بن جندب فزاری
۱۹. ابو امامہ صدی ابن عجلان
۲۰. عامر بن عمیر نمیری
۲۱. ابو الطفیل عامر بن وائلہ
۲۲. عبدالرحمن بن یعمر الدیلی
۲۳. عبداللہ بن بشیر مازنی
۲۴. عبداللہ بن حنطب القرشی، المخزومی
۲۵. عبداللہ بن ابی اوفی علقمہ اسلمی
۲۶. عبداللہ بن یامیل
۲۷. ابو طریف عدی بن حاتم
۲۸. ابو یقظان عمار بن یاسر
۲۹. عبداللہ ابن ابی عبدالاسد مخزومی
۳۰. عبداللہ بن ثابت انصاری
۳۱. عبداللہ بن ربیعہ
۳۲. عبداللہ بن عمرو بن الخطاب
۳۳. عثمان بن عفان
۳۴. عقبہ بن عامر جہنی
۳۵. عمارہ الخزرچی الانصاری
۳۶. ابو نجید عمران بن حصین خزاعی
۳۷. عمرو بن عاص
۳۸. فاطمہ بنت حمزہ بن عبدالمطلب
۳۹. ابو محمد کعب بن عجرہ انصاری
۴۰. ناجیہ بن عمرو خزاعی
۴۱. ہاشم مرقان ابن عتبہ ابن ابی وقاص زہری مدنی
۴۲. ابو حجیفہ وہب بن عبداللہ الشوائی
۴۳. ابو زینب بن عوف الانصاری
۴۴. ابو عمرہ بن عمرو بن محسن انصاری
۴۵. ابو ذویب خویلد (یا خالد) پسر خالد بن محرت
۴۶. ابی بن کعب انصاری
۴۷. ام سلمہ - زوجہ پیغمبر ﷺ
۴۸. براء بن عازب انصاری
۴۹. جابر بن عبداللہ انصاری
۵۰. جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی
۵۱. ابوجنیدہ جندع بن عمرو بن مازن الانصاری
۵۲. حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی
۵۳. حسان بن ثابت
۵۴. ابو ایوب خالد بن زید انصاری
۵۵. ابوشریح خویلد (بنابر مشہور) ابن عمرو الخزاعی
۵۶. ابو سعید زید بن ثابت
۵۷. سعد بن جنادہ عوفی (پدر عطیہ عوفی)
۵۸. عمر بن الخطاب
۵۹. عمرو بن شراحیل
۶۰. فاطمہ صدیقہ (سلام اللہ علیہا)





۶۱. قیس بن سعد بن عباده انصاری خزر جی  
 ۶۲. مقداد ابن عمرو کندی زهری  
 ۶۳. نعمان بن عجلان انصاری  
 ۶۴. وهب بن حمزه  
 ۶۵. ابو یعلی انصاری  
 ۶۶. ابو قدامه انصاری  
 ۶۷. ابو رافع قبطی  
 ۶۸. اسامه بن زید بن حارثه کلبی  
 ۶۹. اسماء بنت عمیس الخثعمیّه  
 ۷۰. ابو حمزه انس بن مالک انصاری خزر جی  
 ۷۱. ابو سعید ثابت بن ودیعہ انصاری خزر جی مدنی  
 ۷۲. جابر بن سمره بن جناده، ابوسلیمان السوائی  
 ۷۳. ابوذر جندب بن جناده غفاری  
 ۷۴. حبشی ابن جناده السلولی  
 ۷۵. حذیفه بن الیمان الیمانی  
 ۷۶. امام حسین شهید علیه السلام  
 ۷۷. خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین  
 ۷۸. زید بن ارقم انصاری  
 ۷۹. ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص  
 ۸۰. ابو سعید سعد بن مالک الانصاری  
 ۸۱. ابو عبدالله سلمان فارسی  
 ۸۲. سهل بن حنیف انصاری  
 ۸۳. ضمیره الاسدی  
 ۸۴. عامر بن لیلی بن ضمیره  
 ۸۵. عایشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه  
 ۸۶. سعید بن زید القرشی
۸۷. ابو مسلم سلمه بن عمرو بن اکوع  
 ۸۸. ابو العباس سهل بن سعد الانصاری، الخزر جی، الساعدی  
 ۸۹. طلحه بن عبیدالله  
 ۹۰. عامر بن لیلی غفاری  
 ۹۱. عباس بن عبدالمطلب بن هاشم عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 ۹۲. عبدالله بن بدیل بن ورقاء سید خزاعه  
 ۹۳. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی  
 ۹۴. عبدالله بن عباس  
 ۹۵. ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود  
 ۹۶. عبید بن عازب انصاری (برادر براء بن عازب)  
 ۹۷. امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه  
 ۹۸. عمر بن ابی سلمه بن عبدالاسد مخزومی ربیب پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 ۹۹. عمرو بن حمق خزاعی  
 ۱۰۰. عمرو بن مره الجهنی ابوطلحه (یا - ابو مریم)  
 ۱۰۱. قیس بن ثابت بن شماس انصاری  
 ۱۰۲. ابو سلیمان مالک بن حویرث  
 ۱۰۳. ابو برزه فضلہ بن عتبہ اسلمی  
 ۱۰۴. ابو وسمه وحشی بن حرب حبشی حمصی  
 ۱۰۵. ابو مرزم (بضم میم) یعلی بن مره بن وهب ثقفی  
 ۱۰۶. زبیر بن عوام قریشی  
 ۱۰۷. زید بن عبدالله انصاری  
 ۱۰۸. عبدالرحمن بن عبد رب انصاری  
 ۱۰۹. عبدالرحمن بن عوف قریشی  
 ۱۱۰. عطیة بن بسر

این اسامی که در کتاب ثمین و قیّم الغدیر ذکر گردیده است نام کسانی است که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند.



علامه امینی در ادامه کلماتشان پس از ذکر این نامها می‌فرمایند: اینها یکصد و ده تن از بزرگان یاران (صحابه) پیغمبر ﷺ هستند که روایت آنها را درباره داستان غدیر خم یافته‌ایم و شاید آنچه بدست نیآورده‌ایم خیلی بیشتر از اینها باشد و طبیعت حال (نظر بخصوصیاتی که در اجتماع غدیر خم وجود داشته) ایجاب می‌کند که راویان حدیث مزبور چندین برابر نامبردگان باشند. زیرا آنان که در آن روز باین داستان گوش فرا داده و آنرا درک نموده‌اند زیاده بر یکصد هزار تن بوده‌اند و بالطبع این گروه عظیم پس از بازگشت به سرزمین‌های خود همه از این واقعه سخن رانده‌اند، همانطور که هر مسافری پس از عود به وطن آنچه از حوادث مهم و غیر عادی در طی مسافرت دیده به کسان و دوستان خود بیان می‌کند، آری این گروه عظیم هم چنین بوده‌اند. و این داستان تاریخی و مهم را همگی بازگو کرده‌اند. منتهی آنانی که کینه‌هایی در دل داشته‌اند حقد درونی آنها مانع بوده از اینکه این داستان مهم را از آن گروه بسیار نقل و اشاعه دهند! بنابراین، این تعداد که نام آنها برده شد، از جمله اشخاصی هستند که این واقعه را از آنجماعت نقل نموده‌اند، و چه بسیار کسانی هم که پس از درک این مجمع بزرگ و شنیدن این امر هم قبل از آنکه بوطن و مسکن خود برسند و یا پیش از آنکه موفق به بیان مشهودات و مسموعات خود شوند دست حوادث آنها را نابود ساخته یا در بیابان‌ها و پهنه صحرای حجاز مرگ گریبانشان را گرفته است.<sup>۱</sup>

آیا این جواب‌ها شبهه مذکور را پاسخ نمی‌دهد؟

جمله آخر: امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خویش فرمودند:

وه که چقدر غصب حق علی بن ابیطالب علیه السلام عجیب است!!! او کسی بود که برای دفاع از حق خویش ده هزار نفر شاهد داشت ولی نتوانست حق خویش را بگیرد در حالی که هر کس حق خویش را با دو شاهد از دیگران می‌گیرد.<sup>۲</sup>



چرا پیامبر ﷺ امام علی ﷺ را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود به غار برد؟  
 ۳ - پیامبر اکرم ﷺ در زمانی که از مکه به سمت مدینه هجرت فرمود ابابکر را با خود برده و علی ﷺ را در جای خویش در بستر خوابانید. اگر وصی حقیقی رسول خدا ﷺ علی ﷺ بوده است چرا پیامبر اکرم ﷺ او را در معرض مرگ قرار داده و ابابکر را از آنجا دور می‌کنند!! کدام یک سزاوارتر بر وصایت رسول خدا ﷺ هستند؟

### جواب

پاسخ این شبهه با کنار هم گذاشتن چند مطلب واضح می‌شود:  
**مطلب اول:** برای وصایت حضرت علی ﷺ آن قدر روایت در منابع سنی هست (آنچه در صفحات قبل گذشت) که چنین دستاویزهای سستی به جز افراد نادان، کس دیگری را به خود مشغول نمی‌کند.

**مطلب دوم:** باید بررسی کرد که آیا رسول خدا ﷺ خلیفه دوم را با خود بردند و یا اینکه او به همراه پیامبر ﷺ روانه شد؟ در فرض اول پیامبر ﷺ با برنامه قبلی ابابکر را به همراه خویش برده ولی در فرض دوم او خود بدون نظر پیامبر ﷺ به دنبال ایشان روانه شده است.

آنطور که طبری نوشته است نه تنها ابابکر از هجرت و سفر رسول خدا ﷺ مطلع نبوده بلکه به اصرار، خویش را به همراه رسول خدا ﷺ روانه کرده است: او می‌نویسد که ابابکر مرتباً از رسول خدا ﷺ درخواست می‌کرد که شما نیز به مدینه مهاجرت کنید ولی پیامبر اعظم ﷺ که گویا منتظر امر خدا بودند او را به آینده حواله می‌دادند تا اینکه امر خدا می‌رسد پس ایشان به ابابکر می‌فرمایند:

﴿قد اذن لی بالخروج الی المدینه فقال ابوبکر: یا رسول الله الصحابه الصحابه قال

الصحابه ...﴾<sup>۱</sup>

یعنی: به من اجازه هجرت و خروج از مکه داده شده ابابکر گفت: یا رسول الله همراهی همراهی (درخواست همراهی با رسول خدا ﷺ را می‌کند) پیامبر نیز به او اجازه می‌دهند. اما همین طبری در صفحاتی قبل آورده است:



وقتی که مشرکین درب خانه رسول خدا ﷺ اجتماع کردند و قصد قتل ایشان را داشتند. قال لعلی بن ابی طالب نم علی فراشی ...<sup>۱</sup>  
خود به حضرت علی علیه السلام دستور می دهند که به جای من بخواب و بدان که آسیبی به تو نخواهد رسید.

و در همان جا آورده است که پیامبر خدا ﷺ را از هجرت و مکان غاری که می خواستند در آن پنهان شوند آگاه کرده بودند. در واقع ابوبکر از مکان غار مطلع نبوده ولی امام علی علیه السلام به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبردار شده بودند.

**مطلب سوم:** اهل سنت معتقدند که رسول خدا ﷺ چهار خلیفه به ترتیب؛ ابابکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام داشته اند. حال اگر ایشان بگویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بردن ابابکر (که بردن نبوده بلکه او خود رفته) قصد نجات جان ابابکر را داشته اند پس چرا عمر، عثمان و... را نبرده و حتی مهمتر از همه یکی از ایشان را در معرض خطر شمشیرها قرار داده اند؟ در حالی که همه می دانند نقش خلیفه دوم در به خلافت رسیدن ابابکر از همه امت و بلکه از خود ابابکر هم بیشتر است. پس حقیقتاً قضیه طور دیگری بوده است.

**مطلب چهارم:** عده ای از علمای اهل سنت چون ابوالقاسم ابن صباغ در کتاب النور و البرهان علت به همراه بردن او توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خوف از خبر کردن قریش توسط او بیان کرده اند:

حسان بن ثابت می گوید از قریش شنیدم که می گفتند:

﴿امر رسول الله ﷺ علیاً فناً فی فراشه و خشی من ابن ابی قحافه أن یدلهم علیه

فاخذه معه و مضی الی الغار.﴾

رسول خدا ﷺ به علی امر فرمودند که در بستر آن حضرت بخوابد و از ابابکر ترسیدند که مبادا خبر هجرت را به کفار بدهد، پس او را به همراه خود به غار بردند.

اگر حقیقت چنین باشد این قضیه فضاحتی عظیم برای ابابکر خواهد بود که هیچ فضیلتی (در صورت وجود) این فضیحت را پاک نخواهد کرد.

**مطلب پنجم:** در موارد مشابهی رسول خدا ﷺ امام علی علیه السلام را از معرض جنگ و کشته شدن رهانیده و ابابکر و دیگران را در معرض شمشیرها قرار می‌دادند.

به عنوان مثال در جنگ تبوک رسول خدا ﷺ اصحاب را به جنگ برده و همه را در معرض مرگ قرار داده ولی علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خویش در مدینه به جای گذاشتند و این اشاره به همان واقعه‌ای دارد که امام علی علیه السلام از آن گریان شد و رسول خدا ﷺ خبر از افتخار مهمی برای ایشان دادند و فرمودند: ﴿اما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسیٰ انا انک لست بنبی﴾<sup>۱</sup>

آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه تو پیامبر نیستی. حال شیعه هم می‌تواند بگوید که در معرض شمشیر قرار دادن ابابکر و عمر و عثمان دلالت به عدم احتیاج به ایشان بوده و حفظ جان حضرت امام علی علیه السلام در آن برهه علامت ارزش جان حضرت مرتضی علیه السلام است.

علاوه بر این، چنین نصّ و امری کی درباره ابابکر وارد شده و کجا رسول خدا ﷺ از او درباره این مصاحبت و همراهی‌اش با آن حضرت در غار تعریفی کرده و حتی جمله‌ای در آن باره فرموده‌اند.

این در حالی است که هم درباره خوابیدن امام علی علیه السلام در بستر پیامبر ﷺ زمانیکه ابوبکر با آن حضرت به غار خزیده بود و هم درباره‌ی ماندن ایشان در مدینه به جای پیامبر ﷺ و تبعیت از امر رسول خدا ﷺ، افتخاراتی هم در قرآن و هم در احادیث در مورد آن حضرت نقل شده که همگان آرزوی فضیلتی چون آن را دارند.

او به خاطر خوابیدن در جای رسول اکرم ﷺ در لیله المبیت مفتخر به مدال ﴿ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد﴾<sup>۲</sup>

و بعضی از مردم از جان و نفس خویش به خاطر کسب رضایت الهی می‌گذرند و خدا با چنین بندگانی رؤوف و مهربان است.

۱- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۱۱۲/۱

۲- بقره ۲۰۷، منابعی که شأن نزول این آیه را خوابیدن حضرت علی (علیه السلام) در فراش پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند از این قرارند (البته فقط منابع اهل سنت) مناقب خوارزمی (صفحه ۱۲۷، فصل ۱۲، حدیث ۱۴۱) مستدرک حاکم، (جلد ۳، صفحه ۴) فرائد السمطين (جلد ۱، صفحه ۳۳۰، باب ۶۰) ترجمه الامام علی لابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۱۵۳ و ... به نقل از ینابیع الموده

قندوزی حنفی جلد ۱، صفحه ۲۷۴



و در هنگام ماندن در مدینه به جای پیامبر اکرم ﷺ در جنگ تبوک مفتخر به مدال انت منی بمنزله هارون من موسی گردید.<sup>۱</sup>

در حالی که درباره هجرت پیامبر اکرم ﷺ و ورود ایشان به غار به همراهی ابابکر آیه ۴۰ سوره توبه نازل گردید که خود در واقع از مثالب خلیفه به شمار می‌رود.

﴿الا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه و ائده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله عزيز حكيم.﴾<sup>۲</sup>

اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری کرده است آنگاه که کافرین او را خارج کردند و دومی آنان هنگامی که در غار بودند به آنکس که همراهش بود گفت محزون نباش همانا خداوند با ماست. پس خداوند سکینه‌اش را بر پیامبر نازل کرد و با سپاهسانی که آنان را نمی‌دید تأیید فرمود و کلمه کافرین را پست قرار داد و کلمه خداوند، بلند مرتبه است و خداوند عزیز و حکیم است.

شیخ مفید می‌گوید: در عالم خواب، عمر بن خطاب را دیدم از او پرسیدم از کجای آیه ۴۰ سوره توبه فضیلتی برای ابابکر اثبات می‌شود؟ گفت: فضیلت او در این آیه از شش راه است:

اول اینکه: خداوند پیامبر را یاد کرده و سپس از ابابکر یاد نموده که در واقع آنها را با یکدیگر ذکر کرده است.

دوم اینکه: هر دو تن یکجا بودند.

سوم: او را به پیامبر ﷺ اضافه کرده و به عنوان صحابی او، وی را معرفی نموده است.

چهارم: شفقت پیامبر نسبت به او چون فرموده لا تحزن.

پنجم: اینکه فرموده خدا با ماست.

ششم: نزول سکینه بر ابابکر بوده ﴿فانزل الله سکینه علیه﴾

شیخ مفید علی‌الله مقامه فرمود به او گفتیم: اینکه خداوند ابابکر را دومی پیامبر ﷺ ذکر کرده این فضیلتی برای او نیست بلکه این صرف یک شمارش است (اولی و دومی) و اما اجتماع ایشان در یک مکان نیز فضیلتی برای خلیفه اول نیست زیرا ممکن است

۱- منابع سنی این حدیث در صفحات قبل ذکر شده است.

۲- توبه / ۴۰

مؤمن و کافری با همدیگر در یک مکان جمع شوند و همه می‌دانند که مسجد النبی از غار با فضیلت‌تر است. و در آن جا نیز مؤمن و منافق و کافر گرد هم می‌آمدند که می‌توان به آیات منافقین و همچنین به آیه ۳۶ و ۳۷ سوره معارج استشهاد کرد. که در این آیات اجتماع کفار با پیامبر ﷺ و بلکه نزدیک شدن آنها به آن حضرت را در یک مکان بیان کرده است.

و همین‌طور کشتی نوح که محل اجتماع رسول (نوح)، شیطان، حیوانات و حتی سگ در کنار یکدیگر بوده است. (مؤلف اضافه می‌کند و همین‌طور زندان محل اجتماع یوسف نبی با عده‌ای کافر و مشرک بوده است آیا این که کافری با مسلمان و بلکه با پیامبری در یک مکان جمع شوند فضیلتی برای آن کافر است؟)

اما اینکه گفתי خداوند او را به عنوان صاحب و همراه پیامبر ﷺ معرفی کرده این افتخاری نیست زیرا به صراحت قرآن امکان دارد که انسان مؤمن با شخص کافر مصاحب باشند: ﴿قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب...﴾<sup>۱</sup> یار (با ایمان) او در مقام گفتگو به آن کافر گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک خلق نمود کافر شدی؟

حتی در عرب به حیوان و انسانی که در کنار یکدیگر باشند نیز مصاحب گفته و به آن حیوان صحابی آن انسان می‌گویند.

إِنَّ الْحَمَارَ مَعَ الْحَمَارِ مَعْلِيهِ      فاذا خلوت به فبئس الصاحب.

همانا خر همراه خر دیگر ... پس هنگامی که با او خلوت کنی بد مصاحبی است. پس از این جهت نیز افتخاری برای ابوبکر نیست و اما اینکه گفתי رسول خدا ﷺ از روی مهربانی به او فرمودند ﴿لا تحزن﴾ (غصه مخور) این نیز قباحتی برای او شمرده می‌شود زیرا پیامبر اکرم ﷺ یا اینکه او را از کار خوبی نهی کرده‌اند و در واقع حزن و اندوه او خوب بوده که معاذ الله چگونه ممکن است پیامبر ﷺ کسی را از کار خوبی نهی کنند؟ و یا اینکه او را از کار بدی نهی کرده‌اند که چنین است پس در واقع نهی رسول خدا ﷺ از معصیتی بوده که آن مرد دچارش شده بود و این آیه دلالت به عصیان او دارد.



و اما اینکه گفتمی لفظ «ان الله معنا» دلالت بر فضیلت ابابکر دارد چون پیامبر فرموده است، خدا با من و ابابکر است. اینگونه نیست چون اولاً رسول خدا ﷺ با لفظ جمع تعبیر از نفس شریف خود کرده مانند اینکه خداوند تعبیر از خود می کند با لفظ جمع:

«انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون».

همانا ما ذکر را نازل می کنیم و ما حافظ آن هستیم.

و ثانیاً گفته شده که ابابکر به پیامبر ﷺ عرض کرد یا رسول الله من برای علی غصه می خورم (که الآن با شمشیرهای برهنه قریش چه می کند؟) پیامبر خدا ﷺ فرمودند: غصه مخور، خدا با ماست یعنی با من و برادرم علی ﷺ و اما اینکه گفتمی خداوند آرامش را بر ابابکر نازل فرموده است «فانزل الله السکینه علیه» اگر چنین باشد پس باید ادامه آیه نیز بر او دلالت کند یعنی کمک کردن خداوند به او به وسیله سپاهیان که مردم نمی بینند «و ایده بجنود لم تروها» یعنی اگر او صاحب سکینه باشد باید صاحب سپاهیان هم باشد (زیرا این دو جمله با هم آمده است) و این انکار نبوت رسول خدا ﷺ است زیرا این جنود متعلق به اوست نه شخص دیگری.<sup>۱</sup>

و باید گفت اگر این مطلب را کتمان می کردی برای تو و رفیقت بهتر بود زیرا در این آیه مسلماً سکینه و آرامش بر وجود نازنین پیامبر ﷺ نازل شده و حرفی از آن مصاحب و یار غار در آیه نیست یعنی سکینه بر او نازل نشده و اگر خداوند مؤمن دیگری را غیر پیامبر ﷺ در غار به همراه رسول خودش ﷺ سراغ داشت حتماً سکینه را بر او هم نازل می کرد زیرا در دو موضع دیگر که مؤمنینی در کنار پیامبر ﷺ هستند خداوند می فرماید: سکینه را بر ایشان نیز نازل کردیم:

«فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمه التقوی»<sup>۲</sup>

پس خدا آرامش را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوا ملازم نمود.

«ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لن تروها»<sup>۳</sup>

آنگاه خدا آرامش را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل فرمود و لشکریایی که شما نمی بینید فرستاد.

۱- مفسر جلیل القدر علامه طباطبائی رحمه الله علیه در ذیل آیه ۴۰ توبه در تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ۳۷۵ پیرامون رجوع

ضمیر علیه بر وجود گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بحثی وافی آورده اند که برای استفاده محققین توصیه می شود.



و اینکه خداوند در آیه غار فقط سکینه را مخصوص پیامبرش کرده و کس دیگری را شامل نکرده است یا دلالت بر این دارد که کسی همراه او نبوده که این مخالف صریح خود آیه است زیرا نفر دومی را همراه پیامبر ﷺ ذکر کرده و یا اینکه آن همراه، مؤمن نبوده که سکینه شامل حال او شود. ﴿هذا هو الحق﴾

شیخ مفید می‌فرماید: عمر نتوانست جوابی بدهد و من از خواب بیدار شدم.<sup>۱</sup>  
**مطلب پنجم:** ما وقتی به سراغ انبیاء گذشته ﷺ و اوصیاء ایشان مخصوصاً حضرت موسی و هارون (علی نبینا و آله و علیهما السلام) می‌رویم موارد مشابه زیادی را می‌یابیم که اگر کسی بگوید در معرض خطر قرار دادن حضرت امام علی علیه السلام و او را در برابر شمشیرها قرار دادن به خاطر کم اهمیت بودن وجود او و عدم نیاز مسلمین در آینده به اوست باید در مورد آن موارد مشابه هم، چنین بگوید که بیان آن، نیاز به انکار حقایق بیشتری از قرآن و سنت دارد.

به عنوان مثال حضرت موسی، هارون را به عنوان خلیفه خویش در قومش قرار داد:  
 ﴿و قال موسی لا خیه هارون اخلفنی فی قومی﴾<sup>۲</sup>

و موسی به برادرش هارون گفت: در قوم من خلیفه باش.

اما این قوم نیت قتل هارون را داشتند همان طور که خود هارون به موسی گفت:  
 ﴿قال یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی﴾<sup>۳</sup>

هارون گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ضعیف پنداشتند تا آنجا که خواستند مرا به قتل برسانند.

آیا این که موسی هارون را به جای خود در بین قومی کافر و خونریز قرار داد علامت بی‌ارزشی هارون است؟ در حالی که خداوند او را به عنوان وزیر و خلیفه موسی معرفی کرده است.

مطلب آخر اینکه درباره اصل همراهی ابوبکر با پیامبر ﷺ در غار تردیدهایی جدی وجود دارد که باید بدان پاسخ داد. در اینکه کسی همراه پیامبر اکرم ﷺ در غار بوده است به خاطر صراحت قرآن شکی نیست لکن در این مورد که آیا او ابوبکر بن ابی قحافه

۱- احتجاج طبرسی ۲ / ۶۵۷

۲- اعراف / ۱۴۲

۳- همان / ۱۵۰



یعنی همان خلیفه اول بوده باشد تردیدهایی وجود دارد. ما در این جا فهرست وار به این حرف و حدیث ها اشاره کرده و قضاوت را بر عهده‌ی شما می‌گذاریم.

۱- هیچگاه از پیامبر اکرم ﷺ و یا از ابابکر و یا حتی اولاد او حدیثی در کتب صحاح اهل سنت و غیر آن کتب از منابع سنی مبنی بر همراهی ابابکر با پیامبر ﷺ در غار ذکر نشده است.

۲- بنابر نقل صحیح ترین کتاب اهل سنت یعنی صحیح بخاری مادر ایشان عایشه دختر ابابکر گفته است:

هیچ آیه‌ای به جز آیه افک<sup>۱</sup> درباره‌ی ما نازل نشده است.

قالت عایشه: ما انزل الله فینا شیئاً من القرآن الا ان الله انزل عذری<sup>۲</sup> و منظور عایشه از کلمه ما، خاندان ابوبکر است زیرا منظور او نمی‌تواند زنان پیامبر ﷺ باشد چون درباره‌ی زنان پیامبر ﷺ آیات زیادی از جمله آیات سوره‌ی احزاب نازل شده است. حال که عایشه دختر ابابکر گفته هیچ آیه‌ای درباره‌ی ما نازل نشده است به چه دلیلی اهل سنت اصرار دارند که بگویند منظور از مصاحب پیامبر ﷺ در آیه ۴۰ سوره‌ی توبه خلیفه اول بوده است؟

۳- در کتاب صحیح بخاری روایاتی است که صریحاً مهاجرت ابابکر از مکه به مدینه را با پیامبر ﷺ ندانسته و او را یار و همسفر عمر بن خطاب در این سفر می‌داند و طبق این روایات او اصلاً زودتر از پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت کرده است و قاعدتاً نمی‌توانسته است که در سفر هجرت آن حضرت از مکه به مدینه به همراه آن حضرت بوده باشد و به غار وارد شود. روایات از این قبیلند: ابن عمر نقل می‌کند: سالم مولی ابن حذیفه در مسجد قبا به عنوان امام جماعت اولین گروه مهاجرین که بین ایشان ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع قرار داشتند نماز را بر پا کرده است کان سالم مولی ابی حذیفه یوم المهاجرین الاولین و اصحاب النبی ﷺ فی مسجد قبا فیهم ابوبکر و عمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیع<sup>۳</sup>

۱- منظور آن آیه است که برائت عایشه را از تهمتی که به او زده بودند اعلام کرد. و آن آیه ۱۱ سوره نور است.

۲- صحیح بخاری . کتاب التفسیر حدیث ۴۸۲۷ صفحه ۸۸۱

۳- صحیح بخاری کتاب الاحکام باب ۲۵ حدیث ۷۱۷۵ صفحه ۱۲۶۸

و از این روشن تر همان ابن عمر گفته است: هنگامی که اولین گروه مهاجرین به موضع قبا رسیدند قبل از آنکه رسول خدا ﷺ بیایند سالم مولی ابی حذیفه بر ایشان امام جماعت شد زیرا او از همه بیشتر قرآن را می دانست.

عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون العصبه - موضع قبا - قبل مقدم رسول الله ﷺ كان يؤمهم سالم مولی ابی حذیفه و كان اكثرهم قراناً<sup>۱</sup>

این روایت نیز که به خاطر قرائن فراوان از جمله اینکه گفته است گروه اول مهاجرین و دیگر اینکه موضع نماز را در قبا معرفی کرده و امام را هم سالم مولی ابی حذیفه و راوی هم یکی است مشخص می شود که همان روایت قبل است و دلالت می کند که ابوبکر یار غار پیامبر ﷺ نبوده است.

حال با وجود تردیدهای جدی درباره ی یار غار پیامبر ﷺ نمی دانم چرا اهل سنت و عده ای از بزرگان شیعه معتقدند که ابوبکر یار غار پیامبر ﷺ بوده است.

در پایان باید جواب خویش را در این جمله خلاصه کنم که اولاً در همراهی ابوبکر با پیامبر ﷺ حرف و حدیث هایی وجود داشته و ثانیاً در صورت اثبات اصل ماجرا به دلایلی که گذشت نمی توان گفت که هدف پیامبر اکرم ﷺ از بردن ابابکر حفظ جان او بوده است.



## چرا امام علی علیه السلام حق خویش را از خلفا نستاندند؟

۴- شیعه و سنی اجماع بر این مطلب دارند که علی علیه السلام فردی شجاع بوده است آیا بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله شجاعت او تمام شد و به این خاطر با ابابکر بیعت کرد و سپس با دو خلیفه دیگر؟ چرا علی علیه السلام با اینکه فردی شجاع و دلیر بود و یاوران و دوستان زیادی داشت با خلفاء جنگ نکرده بلکه با ایشان بیعت نمود؟ در حقیقت خلیفه بر حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابابکر است زیرا اصحاب بر او اتفاق و اجماع کردند و علی علیه السلام هم با او مخالفت نکرده و ن جنگید و این ن جنگیدن او با خلیفه اول از روی ترس نبوده زیرا که او شجاع بود و یاران زیادی داشت و اگر کسی بگوید از ترس فتنه ن جنگیده است باید گفت پس چرا با معاویه جنگید؟

جواب

باید گفت آنچه که تمام منابع سنی و شیعه بر آن اجماع دارند این است که عده‌ای از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه با خلفاء مخصوصاً خلیفه اول و دوم بیعت نکرده و تعدادی از ایشان نیز به اجبار و اکراه پس از مدتی با ایشان بیعت نموده‌اند پس در واقع بر سر خلافت خلیفه اول هیچ گونه اجماعی از اصحاب تشکیل نشده که کسی بگوید او خلیفه بر حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

## اجماع بر خلافت ابابکر!؟

ابن قتیبه دینوری به مخالفت عده زیادی از اصحاب جهت بیعت با ابوبکر اشاره کرده که بزرگترین ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است. و این جمله را آورده که:

«فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها.»<sup>۱</sup>

علی علیه السلام بیعت نکرد تا اینکه فاطمه علیها السلام وفات یافت.

طبری نیز آورده است که اصحاب بزرگی چون علی علیه السلام طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین از بیعت با اولی اباء کرده و دومی به منزل علی علیه السلام حمله ور شده و گفت:

لا حرقنّ علیکم او لتخرجن الی البیعه.<sup>۱</sup>

شما را می‌سوزانم مگر آنکه بسوی بیعت خارج شوید.

او در صفحات دیگری از کتاب خویش آورده است: که نه تنها علی علیه السلام بلکه هیچ یک از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند، ﴿فلما رأى علی انصراف وجوه الناس عنه ضرع الی مصالحه ابابکر﴾.

پس هنگامی که علی علیه السلام دید مردم از او روی می‌گرداندند مصالحه با ابابکر را (از روی اکراه) پذیرفت.<sup>۲</sup>

از این جملات کمی یاران حضرت علی علیه السلام که مشخص می‌شود (بر خلاف ادعای واهی شبه انداز که گفته است علی علیه السلام که یاران زیادی داشت چرا با خلفاء نجنگید) و همچنین عدم وجود اجماع بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر خلافت ابابکر واضح می‌گردد همه می‌دانند که در بین بنی‌هاشم (طبق نقل طبری که از اعظام اهل سنت است) اصحاب کباری چون عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و دو فرزند او عبدالله و عبیدالله (مخصوصاً عبدالله که از جلالت قدری در نزد مسلمین به ویژه اهل سنت برخوردار است) و بزرگان دیگری از اصحاب وجود دارند که با ابوبکر بیعت نکرده و بلکه مخالفت نیز نموده‌اند حال چگونه می‌توان خلافت ابابکر را مبتنی بر اجماع اصحاب دانست؟

پس زمانی که مدرک خلافت خلیفه اول در نزد اهل سنت اجماع اصحاب است و به قول خود ایشان این اجماع حاصل نشده و فقط عده‌ای از ایشان که اطلاع کافی از منابع خودشان ندارند و یا مغرض بوده و نیت صالحی نیز ندارند ادعای اجماع می‌کنند باید گفت که خلافت او بدون اجماع بوده و از اساس باطل است و به همین منوال به طریق اولی خلافت عمر و عثمان نیز بر باد است.

ولیکن شیعه ملاک خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نصّ نبوی صلی الله علیه و آله دانسته و بر آن نسبت به حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام اقامه دلیل می‌نماید.

البته بیان عدم وجود اتفاق و اجماع بر خلافت خلیفه اول فقط منحصر به کتب تاریخی مهم اهل سنت نیست.

بلکه در کتب روایی معتبره ایشان نیز مذکور است:





صحيح بخارى و مسلم: كان لعلىّ من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر  
علىّ وجوه الناس فالتمس مصالحه ابابكر و مبايعته و لم يكن بايع تلك الاشهر<sup>۱</sup>.

صحيح بخارى و مسلم: در زمان حیات حضرت فاطمه عليها السلام مردم به على عليه السلام احترام می‌گذاشتند پس هنگامی که حضرت زهرا سلام الله عليها وفات یافتند مردم از على عليه السلام روی گردانند پس على مصالحه و بیعت با ابابکر را پذیرفتند، در حالی که در آن ماه ها (قبل از آن) با او بیعت نمودند. بخاری در قسمت دیگر کتابش به صراحت از قول خلیفه دوم به عدم وجود اجماع بر خلافت اولی تأکید کرده و نوشته است:

إلا ان الانصار خالفونا و اجتمعوا باسرههم فى سقيفه بنى ساعدة و خالف عنا علىّ و  
الزبير و من معهما<sup>۲</sup>  
عمر گفته است:

انصار در امر خلافت با ما مخالفت کرده و همگی در سقیفه بنی ساعده جمع شدند در همین امر على و زبیر و کسانی که با این دو همراه بودند با ما مخالفت کردند.  
از جمله خلیفه دوم اینگونه برمی آید که عده زیادی با خلافت اولی مخالفت می نمودند.  
مسعودی نیز در کتاب مروج الذهب آورده است:

خرج سعد بن عباده و لم يبایعه فصار الى الشام ... و لم يبایعه احد من بنى هاشم  
حتى ماتت فاطمة رضى الله عنها.<sup>۳</sup>

سعد بن عباده بزرگ انصار هرگز با خلفاء بیعت نکرده و احدی از بنی هاشم نیز تا زمان حیات حضرت صدیقه اطهر عليها السلام با ابابکر بیعت نکردند.  
احمد بن ابی یعقوب در کتاب خویش که معروف به تاریخ یعقوبی است نوشته است:  
و كان فيمن تخلف عن بيعة ابابكر ابوسفیان بن حرب.<sup>۴</sup>

۱- صحيح بخارى، كتاب المغازى صفحه ۷۴۹، حديث ۴۲۴۱، صحيح مسلم، باب قول النبى (صلى الله عليه و آله) لانورث صفحه ۷۸۸.

حدیث ۱۷۵۹ ۲- صحيح بخارى كتاب المحاربين باب ۱۷ حديث ۶۸۳۰ صفحه ۱۲۰۷

۳- مروج الذهب ۲/۳۰۸ ۴- تاريخ يعقوبى ۱۰/۲

یکی از کسانی که از بیعت با ابابکر سر پیچی کرد ابوسفیان بن حرب بود (که باید گفت برای او در کتب اهل سنت فضایلی ذکر شده است).

ابن ابی الحدید نیز اسماء بعضی از کسانی که از بیعت با ابابکر سر پیچی کردند را این گونه آورده است:

علی علیه السلام، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، عباس بن عبد المطلب و پسرانش عبدالله و عبیدالله، ابوسفیان و همه بنی هاشم، عده قابل توجهی از انصار و بزرگ ایشان سعد بن عباد<sup>۱</sup>.

این منابع به جز کتاب مروج الذهب که مشترک بین شیعه و سنی بوده دیگر همگی از منابع معتبر و اساسی اهل سنت می باشند و همه این منابع نیز بر این مطلب اجماع داشتند که بر بیعت ابابکر اجماعی از اصحاب نبوده بلکه کبار اصحاب چون بنی هاشم، زبیر و اسامه بن زید و... با ابابکر بیعت نکردند حال چه شده است که این آقایان حجیت خلافت خلیفه خویش را بر اجماع اصحاب بنا کرده اند، نمی دانم و اگر این را نگویند چه بگویند؟

این از اجماع پوچی که ایشان ادعا می کنند.

حال که اجماع نقض شد پس چرا حضرت علی علیه السلام با خلیفه اول ابابکر و دیگر خلفاء بر سر خلافت جنگ نکردند؟

آنچه که از سطور نگاشته شده از کتب اهل سنت بر می آید علت، کمی یاران حضرت مرتضی علیه السلام است.

دقت در عبارات صحیحین که علت بیعت حضرت را با خلیفه اول روی گردان شدن مردم از ایشان بیان می کنند و همچنین سخنان طبری که بی توجهی مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به صراحت نوشته است و می گوید به همین دلیل علی علیه السلام با ابابکر بیعت کرده است،<sup>۲</sup> این امر را به خوبی اثبات می کند.

آیا شما گمان می کنید اگر مولای ما حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام آن شیر غالب خدا تنها چهل یار وفادار داشتند اجازه می دادند چنین انحراف عظیمی در اسلام پیدا شود؟ و چونان کجی در این عالم احداث گردد که تا امروز و تا ظهور عدل محض مهدی منتظر (سلام الله علیه) این انحراف و کجی ادامه داشته باشد؟



اگر آن شیر خدا (علیه افضل صلوات المصلین) بر گرفتن حق خویش و همچنین حق همسرشان یاری یافته و یا امری از جانب خدا و رسول ﷺ به ایشان رسیده بود آیا اجازه می‌دادند کسانی که از لحاظ منقبت، سبقت و خویشاوندی و حتی از حیث قبیله و عشیره در پست‌ترین مکان ممکن بودند حق او را غصب کرده و خویش را امیر المؤمنین!!! بخوانند و بر منبر برادر و پسر عم و موصی خویش یعنی رسول الله ﷺ جای گیرند؟!<sup>۱</sup>

اگر واقعاً اهل سنت از جمله سلیمان خراشی معتقدند که حضرت علی علیه السلام یاران زیادی داشتند پس منظور این است که افراد زیادتری از بیعت با خلیفه اول سر پیچی کرده‌اند که ما نام آنها را نمی‌دانیم؟ و این برای سلیمان خراشی و دیگر تابعین او برای نقض خلافت خلیفه اول کفایت می‌کند زیرا او حرفی دو پهلو می‌زند در اول شبهه اشاره به اجماع بر خلافت ابابکر می‌کند و در آخر حرف از کثرت یاران علی علیه السلام می‌زند!!

کدام یک از این دو صحیح است؟ باید گفت که هیچ یک زیرا اجماع با وارد نشدن حتی یک نفر می‌شکند یعنی اگر حتی یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت ابابکر راضی نبوده باشد (که تعداد بیش از اینهاست) دیگر اجماعی تشکیل نشده و در عین حال طبق نقل صریح تاریخ، امام علی علیه السلام نیز دارای یاران و انصار فراوانی برای اخذ حق خویش از خلفاء نبوده‌اند.

حتی اهل سنت در کتب خویش نوشته‌اند که حضرت علی علیه السلام از انصار طلب یاری کرده ولی هیچ یک حاضر به یاری ایشان در پس گرفتن حق خویش از ابابکر نشده‌اند.<sup>۲</sup>

این همان چیزی است که در منابع حقه شیعه نیز بر آن پای فشاری شده است به عنوان مثال مرحوم طبرسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب خویش به نام احتجاج چنین آورده:

۱- گفتار ابوسفیان در پستی نسب خلفاء و گفتار ابن ابی الحدید درباره افضل و مفضول را در کتاب تاریخ طبری جلد ۳ صفحه

۲- الامامة و السياسة صفحه ۱۲

۲۰۲، و شرح نهج البلاغه، مقدمه جلد یک بنگرید.



حضرت علی علیه السلام پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بودند و در آن مجلس از جریان امور گذشته مذاکره می‌شد. تا اینکه از حضرت سؤال شد چرا با ابابکر و عمر جنگ نکرده ولی با زبیر و معاویه جنگیدید؟<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام فرمودند: من از روز نخست زندگی، پیوسته مظلوم واقع شده و حقوق خود را مورد دستبرد دیگران می‌یافتم.

اشعث بن قیس برخاسته و گفت: یا امیرالمؤمنین چرا دست به شمشیر نبرده و حق خویش را نستاندید، حضرت فرمودند: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش فرا ده و به خاطر بسپار، و به حقیقت کلام و حجت من توجه کن که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیت و پیروی نمودم:

اول از حضرت نوح علیه السلام، که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿فدعا ربه أني مغلوب فانتصر﴾<sup>۲</sup>.

پس پروردگارش را خواند و گفت: من شکست خورده و مغلوب هستم پس مرا یاری کن. پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته، منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

دوم از حضرت لوط علیه السلام، که خداوند درباره او می‌فرماید:

﴿لو أن لي بكم قوة أو آویی الی رکن شدید﴾<sup>۳</sup>.

ای کاش بر شما قوه و توانایی داشتم و یا در کنار ستون و رکن محکم و استواری پناه می‌گرفتم. پس اگر کسی بگوید: لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلماً کافر است و گرنه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند.

سوم از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در این آیه که:

﴿و أعتز لکم و ما تدعون من دون الله﴾<sup>۴</sup>.

از شما و از آنچه که غیر از خدا می‌خوانید عزلت جسته و کناره گیری می‌کنم.

۱- این عین همان سؤالی است که مؤلف کتابی که در صدد جواب آن بر آمده‌ایم در جایی از کتاب پرسیده و گفته است چرا علی علیه السلام با ظالم اولی نجنگید و با ظالم های بعدی مقابله نمود پس معلوم می‌شود عمل او صحیح نیست و یا اینکه اولی ها یعنی ابابکر و عمر

ظالم نبوده و حق او را غصب نکرده اند.

۲- قمر/ ۱۰

۳- مریم/ ۴۸

۴- هود/ ۸۰



پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته، کافر است، و گر نه وصی رسول خدا ﷺ معذورتر است.

چهارم از حضرت موسی ﷺ، در این آیه: «ففررتُ منکم لما خفتکم»<sup>۱</sup> به خاطر ترس، از شما فرار کردم.

پس اگر کسی با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است و گر نه وصی معذورتر است.

پنجم از سخن هارون برادر آن حضرت در این آیه که گفت:

﴿ابن امّ إنّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی﴾<sup>۲</sup>

ای پسر مادرم (برادرم) همانا این قوم مرا ضعیف و خوار شمردند و نزدیک بود مرا بکشند. اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلماً کافر است و گر نه وصی رسول خدا ﷺ معذورتر است.

و ششم از برادرم محمد ﷺ خیر البشر پیروی و تبعیت نمودم که به خاطر احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده و خود از مکه هجرت نموده و در غار مخفی شدند، اگر کسی منکر ترس آن حضرت از دشمنان باشد کافر است و گر نه وصی او معذورتر است.

در این وقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حق است و ما جاهل و گناهکاریم و ما می‌دانیم که شما در ترک دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذور می‌باشی.<sup>۳</sup> در واقع حضرت مرتضیٰ ﷺ با این بیان می‌خواهند بفرمایند: که نجنگیدن ایشان با خلفاء چون انبیاء گذشته است که در برهه‌ای از زمان مقهور دشمنان خویش می‌شدند یعنی کسی نمی‌تواند ادعا کند که نباید امیرالمؤمنین ﷺ از دشمنان خوف داشته و بلکه باید با ایشان با وجود نداشتن یار و ناصر کافی با دشمن خویش مقاتله می‌کردند زیرا آن حضرت شش تن از رسولان خدا را نام می‌برند که هر یک در مقطعی از زمان به واسطه ترس از دشمن مخفی شده و یا

۱- شعرا/۲۱

۲- اعراف/۱۵۰

۳- احتجاج طبرسی ۴۱۱/۱، بحار الانوار ۲۳۱/۲۹

اینکه دعوت خویش را پنهان می‌کنند پس امام علی علیه السلام که وصی رسول صلی الله علیه و آله هستند در این باره معذورترند. آنچه در اینجا بیانش حائز اهمیت است این است که، اهل سنت این حدیث را زیاد نقل کرده‌اند که امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله همچون هارون نسبت به موسی است.

قرآن کریم درباره موسی و هارون آورده است که موسی، هارون را جانشین خویش در بین قومش قرار داد ولی آن مردم گوساله پرست شده و هارون نیز نتوانست جلو ایشان را بگیرد تا آنجا که آن مردم قصد کشتن هارون را داشتند، حال کسی نمی‌تواند به این پیامبر خدا اعتراض کند که چرا هارون با قوم خویش نجنگید! پس وقتی پیامبر خدا و جانشین پیامبر خدا یعنی هارون که هم پیامبر و هم خلیفه پیامبر است چنین کرد کسی نمی‌تواند به عدم جنگ حضرت علی علیه السلام با خلفاء ایراد بگیرد. این یکی از آن شش پیامبری است که حضرت علی علیه السلام برای اثبات حجیت فعل خویش به عملکرد آن اشاره می‌کند و در مورد پنج نبی دیگر نیز وضع به همین منوال است. «خوب دقت بفرمایید»

اگر چه طبق احادیث آینده علت واقعی عمل مولا ترس و خوف از دشمنان نبوده است، لکن امام علی علیه السلام با این بیان در اصطلاح با دلیلی جدلی و با ذکر مثالهایی از موضع گیریهای انبیاء گذشته به اسکات مخاطب پرداخته‌اند. ما در ضمن نقل احادیث دیگر به بیان دلیل اثنائی و حقیقی آن خواهیم پرداخت. در حدیث دیگری حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام علت نجنگیدن خویش با خلفاء را اینگونه بیان می‌فرمایند:

به خدا سوگند که منع از گرفتن حق خویش نه از روی ترس بود و نه کراهت از مرگ، آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا داشتم زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که:

﴿ان الامة ستغدر بک و تنقض عهدی و انک بمنزلة هارون من موسی﴾.

این اامت نسبت به تو جفا و مکر روا می‌دارند و پیمان و وصیت مرا درباره تو نقض می‌کنند و این را بدان که تو نزد من بمنزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی. پس من عرض کردم ای رسول خدا در آن زمان وظیفه من چیست؟ فرمودند: اگر یار و یاور یافتی با آنان مبارزه کن و





حق خود را بگیر، در غیر این صورت سکوت کرده و خون خود را حفظ کن تا آن زمانی که مظلومانه به من ملحق شوی.<sup>۱</sup>

ذکر حدیث اول به خاطر این بود که سؤال کننده بداند چنین واقعه‌ای در امت‌های قبل هم اتفاق افتاده و به عنوان مثال امت موسی پس از رفتن او از بین ایشان قصد قتل هارون خلیفه موسی را کرده و عوض اینکه به سخنان او گوش فرا دهند رو به سامری آورده و به گوساله او توجه پیدا نمودند و هارون نیز با ایشان مقاتله نکرد و این ماجرا عیناً در امت اسلام حادث شد و کسی نمی‌تواند بگوید که چرا حضرت علی علیه السلام با منحرفین قتال نفرمود زیرا جواب داده می‌شود به همان دلیل که هارون نبی با مرتدین قتال نکرد.

حدیث دوم اشاره به دلیل دیگر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، برای نجات‌بخیدن و بیعت کردن اجباری با خلفاء می‌کند و آن دلیل، عهد و پیمانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام بسته است مبنی بر اینکه اگر یاری یافتی نبرد کن و حقت را بگیر و آلاً سکوت کرده و خودت را حفظ کن.

در روایت دیگری از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی از ایشان سؤال شد که: مگر امام علی علیه السلام انسان قوی و قدرتمندی نبوده که درباره‌ی امر خدا نیز محکم و به عمل کردن آن مقید باشد؟ حضرت فرمودند: بلی، سؤال کننده ادامه داد: پس چه چیز مانع شد که ایشان از حق خویش گذشته و غاصبین را دفع نکنند؟ حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام فرمودند: آیه‌ای در کتاب خدا علی علیه السلام را از این کار منع می‌نمود. عرض کرد: کدام آیه؟ فرمودند: آیه‌ی، «لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیماً»<sup>۲</sup>

اگر مؤمنین و کافرین (در نسل) از هم جدا می‌شدند ما کافرین ایشان را عذابی دردناک می‌کردیم. همانا خداوند عزوجل امانت‌هایی مؤمن را در پشت کافرین و منافقین قرار داده و علی علیه السلام چنین نبود که پدران کافر و منافق را بکشد زیرا می‌خواست که آن ودایع و امانت‌ها خارج گردند.<sup>۳</sup>

در این حدیث اشاره به دلیل سومی شده و آن وجود انسان‌ها و اولادهای صالح در

۲- فتح/۲۵

۱- احتجاج طبرسی ۴۱۳/۱، بحار الانوار ۲۲۲/۲۹

۳- بحار الانوار ۲۲۸/۲۹، مانند این حدیث احادیث مشابهی در کتاب علل الشرایع ۴۸۸/۱ و تفسیر فرات کوفی/۴۲۲ آمده است

اصلاب و پشت‌های افرادی منافق و چه بسا کافر است و حضرت علی علیه السلام با نکشتن پدران کافر امکان به دنیا آمدن فرزندان پاک و صالح را از بین نمی‌برد. و این سنتِ همیشگی مولا علی علیه السلام بوده همان‌طور که کسی به حضرت مولا علیه السلام عرض کرد ما در جنگ‌ها هر کس را که ببینیم می‌کشیم ولی شما گویا افرادی را برای چشیدن طعم ذوالفقار انتخاب می‌کنید و عده‌ای را نمی‌کشید؟ حضرت اسدالله علی مرتضی علیه السلام فرمودند: آری چنین است من در نسل‌های آینده او می‌نگرم پس اگر در نسل او هیچ مؤمنی نباشد او را کشته و آلا برای دنیا آمدن آن فرزند مؤمن این پدر و یا جد را باقی می‌گذارم.

خلاصه کلام اینکه اگر بنا بود حضرت علی علیه السلام به مقاتله با آن منافقین و غاصبین که حق ایشان را غصب کرده بودند برآیند لازم می‌آمد که عده زیادی از مردم به یاری ایشان پردازند در حالی که یاران حضرت همان چند نفر معدود که در روایت آمده می‌بودند و اگر ایشان می‌خواستند با قدرت الهی با آن قوم غاصب نبرد کنند پس فرزندان مؤمنی که در نسل آن گروه غاصب بوده و هنوز به صلب و یا رحم دیگری منتقل نشده بودند نیز تماماً نابود می‌شدند پس حضرت بهترین کار را عمل فرموده و آن، عمل نمودن به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی جنگ نکردن با این قوم غاصب بوده است.

در خبر دیگر علت دیگری آمده و آن نابودی ریشه اسلام نوپا و کافر شدن مسلمانان تازه مسلمان شده می‌باشد.

﴿عَنْ ابْنِ أَبِي عمير عن بعض اصحابنا قال قلت لابي عبدالله علیه السلام لم كفّ علی علیه السلام

عن القوم؟ قال مخافة ان يرجعوا كفاراً﴾<sup>۱</sup>

ابن ابی عمیر از بعضی یاران امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می‌گویند به امام علیه السلام عرض کردم: چرا حضرت علی علیه السلام از مبارزه با آن قوم غاصب چشم پوشیدند؟ حضرت فرمودند: زیرا می‌ترسید که مردم به کفر برگردند.

همه اینها به علاوه‌ی عدم وجود یاران با وفا ماجرا را به چنان سرانجامی می‌کشاند که نالایق‌ترین افراد برمسند رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زده و صالح‌ترین ایشان به کنج خانه عزلت خزیده و از حق خویش محروم گردند.



ممکن است کسی بگوید: چرا حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به تنهایی و یا با اکتفا به همان چند نفر یار معدود به ضد خلفاء قیام نکردند؟ نهایت امر این بود که او در این راه کشته می‌شد، مگر قتل و شهادت در راه خدا و حق برای انسان مؤمنی کراهت دارد و مگر حضرت حسین بن علی علیه السلام که فرزند همین امام است چنین نکرد؟ در جواب این مطلب روایتی که محدث جلیل القدر ابی نصر عیاشی در کتاب تفسیر خویش آورده است را متذکر می‌شویم:

امام صادق علیه السلام فرمودند: تنها کسی که مأمور بود ولو بدون وجود یار و ناصر با دشمن بجنگد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند به دلیل آیه: ﴿قاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسك﴾<sup>۱</sup>

پس تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز که جز شخص تو بر آن مکلف نیست. ولی دربارهی دیگران اگر یار و یآوری یافتند قتال واجب می‌شود به دلیل:

﴿الا متحرفا لقتال او متحيزاً الی فئته﴾<sup>۲</sup>

و باید دانست که امام (سلام الله علیه) نیز به امر خداوند کار می‌کند.

﴿لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون﴾

اما دربارهی حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام باید گفت که اولاً ایشان نیز به امر خداوند عمل کرده و همین طور تمام ائمه علیهم السلام وظیفه‌ای از جانب خداوند بر عهده دارند که آن وظیفه از طریق پدرشان و از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان منتقل می‌شود و ثانیاً، ایشان نیز به جهت دعوت عمومی مردم کوفه، شهر جد خویش مدینه را رها کرده و در واقع یاور ظاهری ایشان را به سمت کوفه کشاند و اگر بگویید چرا زمانی که بی وفایی یاران خویش را دیدند هم چون برادر خویش امام مجتبی علیه السلام که با معاویه بیعت کرد و بالاتر هم چون پدرشان که با ابابکر بیعت کرد چرا با یزید بیعت نکردند؟ گفته می‌شود که در آن زمان همان اثری که در عمل حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و امام حسن بن علی علیهما السلام بود و اسلام و شیعه را حفظ نمود در این زمان در شهادت حضرت حسین بن علی علیه السلام بوده و به قول خود ایشان *إن کان دین جدی لا یتقیم الا بقتلی فیا سیوف خذینی*.

۱- نساء ۸۴

۲- تفسیر عیاشی ۵۶/۱ - انفال / ۲۶

## علت جنگ حضرت علی علیه السلام با اصحاب جمل، معاویه و خوارج

در اینجا باید گفت که علت‌های پیشین که باعث دست برداشتن از قتال با غاصبین گردیده بود درباره ناکثین (اصحاب جمل) قاسطین (معاویه و یارانش)، مارقین (خوارج) دیگر صدق نمی‌کند.

اولاً: که ایشان یاران زیاد و فراوانی برای جنگ با این سه گروه داشتند. ثانیاً: در زمان جنگ توجه به اصلاب و نسل‌های آینده نموده و اگر کسی در نسلش مؤمنی وجود دارد او را به قتل نمی‌رساندند.

ثالثاً: از همه مهم‌تر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر جنگ با این سه دسته که درست عکس عهد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جنگ با خلفاء است، آن حضرت را ترغیب به جنگ با ایشان می‌کند.

### عهد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین

متقی هندی در کنز العمال<sup>۱</sup> و سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از اعلام اهل سنت در کتاب ینابیع الموده و دیگر بزرگانی از اهل سنت روایت کرده‌اند:

﴿علی علیه السلام قال: عهد الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی قتال الناکثین و القاسطین و المارقین﴾<sup>۲</sup>

حضرت علی علیه السلام فرمودند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جنگ با ناکثین (اصحاب عایشه در جنگ جمل) قاسطین (اصحاب معاویه در صفین) و مارقین (یعنی خوارج) از من عهد گرفتند. البته روایات شیعه در این باره نیز به کثرت رسیده است لکن ما به همین یک روایت از کتب اهل سنت اکتفا می‌کنیم.

پس نجنگیدن حضرت علی علیه السلام با خلیفه اول و دوم برای پس گرفتن حق خویش علامت تأیید ایشان و حکومت جائزانه آنها نیست بلکه به دلایلی که ذکر شد باعث دست کشیدن از حق و بیعت کردن با خلفاء بود که همان دلایل در جنگ با معاویه و دیگران موجود نبود.

۱- کنز العمال جلد ۱۳ صفحه ۱۱۰ حدیث ۳۶۳۶۱ و صفحه ۱۱۲ حدیث ۳۶۳۶۷

۲- ینابیع الموده ۱/۲۳۸۵. ابن مغازی نیز در کتاب مناقب در چند جا به این مطلب اشاره کرده است، صفحات ۵۳، ۲۹۸ و ۴۰۶ مناقب ابن مغازی

دلالت حدیث منزلت بر خلافت امام علی علیه السلام

۵ - شیعه می گوید علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستحق خلافت بوده است به این دلیل که پیامبر فرمود: علی نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی است اما می بینیم که هارون جانشین موسی نشد و قبل از او وفات یافته و جانشین موسی یوشع بن نون بوده است. پس در واقع این دلیل شیعه بر باد است.

## جواب

همان طور که قبلاً هم گذشت روایت منزلت یعنی همین روایت مذکور در سؤال، علاوه بر نقل در تمام کتب روایی شیعه با اختلاف کمی در اکثر بلکه تمام کتب روایی اهل سنت نیز ذکر شده است.

منابعی چون صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد حنبل، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، جامع الاصول ابن اثیر، کنز العمال، ینابیع الموده، مناقب ابن مغزلی و... همگی این روایت را نقل کرده اند.

متن روایت:

﴿خرج رسول الله صلی الله علیه و آله مع الناس فی غزوه تبوک فقال له علی: اخرج معک؟ فقال له نبی الله لا فبکی علی فقال له: اما ترضی أن تكون منی بمنزلة هرون من موسی الّا انک لست بنبیّ انه لا ینبغی ان اذهب الّا و انت خلیفتی.﴾<sup>۱</sup>

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به همراه مردم برای غزوه تبوک خارج شدند علی علیه السلام عرض کردند: آیا من هم با شما همراه شوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ندادند در این حال حضرت علی علیه السلام (به علامت حزن) گریه کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: آیا راضی نمی شوی که برای من مانند هارون برای موسی باشی و تنها فرق تو با هارون اینست که تو پیامبر نیستی. بدان سزاوار نیست که من به جایی بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.

۱- این حدیث با عبارات مختلف در منابعی چون: صحیح مسلم کتاب الفضائل الصحابه صفحه ۱۰۴۱ حدیث ۲۴۰۴، صحیح بخاری کتاب الفضائل صفحه ۶۵۹ حدیث ۲۷۰۶ سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۲۱ حدیث ۲۷۳۳ صفحه ۹۸۰ و بسیاری از کتب معتبر اهل سنت، یافت می شود.



## وجه دلالت حدیث منزلت بر خلافت حضرت علی علیه السلام

۱ - باید گفت همان طور که هارون در زمان حیات موسی خلیفه او بر قومش بود امام علی علیه السلام خلیفه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر مسلمین باقی مانده در شهر در زمان جنگ تبوک شدند حال کسی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین ایشان می‌گردد و چنان مدال افتخاری را دریافت می‌کند (منظور حدیث منزلت است) آیا از همه بر جانشینی ایشان در زمان وفاتشان سزاوارتر نیست.

۲- درست است که کسان دیگری هم در بعضی از نبردها خلیفه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه می‌شدند لکن تنها کسی که مفتخر به حدیث (انت منی بمنزله هرون من موسی) گشته امام علی علیه السلام می‌باشند و همچنین در جنگ‌های دیگر وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام مورد نیاز بوده و هیچ‌گاه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به غیر از جنگ تبوک در مدینه نماندند.

۳- جانشینی امام علی علیه السلام به همراه حدیث (انت منی بمنزله هارون من موسی) دلیل بر حق بودن ایشان برای خلافت است و این اثر در جانشینی بدون این حدیث نمی‌باشد. بله افراد دیگری نیز به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه جانشین شده‌اند اما هیچ یک به این چنین نصی مفتخر، نشده‌اند. که کسی بگوید دیگران هم در مواقعی به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه مانده‌اند.

۴- آیا کسی که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه خلافت می‌کند آن هم در زمان حیات ایشان و حدیث منزلت برای او صادر می‌شود از کسی که حتی برای رساندن سوره براءت لیاقت ندارد برای جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله سزاوارتر نیست، و اصلاً بگوئید آیا در منبعی یافت می‌شود که ابابکر و یا عمر حتی برای یک بار هم که شده به جای پیامبر خلافت کرده باشند؟ به جان رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کتابی چنین دروغی را ثبت نکرده است.

۵- مطلب دیگری که در بررسی آیات حضرت موسی و هارون به فضل خدا به آن اشاره می‌کنیم این است که موسای پیامبر هارون را به عنوان خلیفه خویش در زمان حیات خود معرفی می‌کند حال علت اینکه او پس از موسی به خلافت نمی‌رسد این بود که زودتر از موسی از دنیا رفت و پس از موسی نبود که اگر بود مسلماً پس از مرگ موسی نیز خلیفه‌ی او می‌شد اما حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هارون





که در حیات موسی خلیفه او بود در زمان حیات پیامبر ﷺ خلیفه و جانشین ایشان شدند و به علاوه پس از وفات پیامبر ﷺ زنده بودند پس در اصطلاح مانع مفقود بوده ولی عده‌ای حق او را غصب کرده و از مقام الهیش منع کردند.

در واقع کسی که در زمان حیات شخصی به خلافت او برسد از آنکس که پس از مرگ او به خلافت برسد افضل است و در اصل خلافت تفاوتی نمی‌کند که آن رسول زنده باشد ولی غایب و یا اینکه از دنیا رفته باشد، پس نمی‌توان ایراد گرفت که حدیث، نصّ بر خلافت حضرت علی رضی الله عنه نیست به دلیل اینکه هارون زودتر از موسی از دنیا رفته است زیرا هارون در زمان غیبت موسی که در حکم با مرگ او تفاوتی نمی‌کند خلیفه او شده است.

۶ - هارون از نظر آیات قرآنی دارای مناصب زیر بوده است:

الف - نبی خدا: ﴿و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیاً﴾<sup>۱</sup>

و از لطف و مرحمتی که داشتیم برادرش هارون را مقام نبوت عطا کردیم.

ب - وزیر موسی: ﴿واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی﴾<sup>۲</sup>

و از اهل من هارون، برادرم را وزیر و معاون من قرار بده.

ج - اهل موسی: ﴿واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی﴾<sup>۳</sup>

و از اهل من هارون، برادرم را وزیر و معاون من قرار بده.

د - مورد سلام خدا واقع شده: ﴿سلام علی موسی و هرون﴾<sup>۴</sup>

سلام و تحیت بر موسی و هارون باد.

ه - برادر موسی: ﴿ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون بآیاتنا﴾<sup>۵</sup>

پس آنگاه موسی و برادرش هارون را با آیات مان فرستادیم.

و - خلیفه موسی: ﴿و قال موسی لآخیه هرون اخلفنی فی قومی﴾<sup>۶</sup>

و موسی به برادرش هارون گفت: تو جانشین من در قوم من باش.

۱- مریم ۵۳

۲- طه ۲۹ و ۳۰

۳- طه ۲۹ و ۳۰

۴- صافات ۱۲۰

۵- مؤمنون ۴۵

۶- اعراف ۱۴۲

ز- یار و مددکار موسی: ﴿و اخی هرون هو افصح منی لساناً فارسله معی ردءاً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون قال سنشد عضدک بأخیک.﴾<sup>۱</sup>  
 و برادرم هارون که فصیح‌تر از من سخن می‌گوید را با من بفرست تا پشتیبان من باشد و مرا تصدیق کند و همانا من می‌ترسم این فرعونیان مرا تکذیب کنند خداوند فرمود (که ما تقاضای تو را پذیرفته) و به همدستی برادرت هارون بازویت را قوی می‌گردانیم.  
 ح- شریک در تبلیغ رسالت:

﴿ثم بعثنا من بعد هم موسی و هرون الی فرعون و ملأیه.﴾<sup>۲</sup>  
 آنگاه بعد از آن رسولان، موسی و هارون را به سوی فرعون و اشراف مملکت او فرستادیم.  
 ﴿إذهب الی فرعون انه طغی﴾<sup>۳</sup>  
 بروید به سوی فرعون که او سخت به راه کفر و طغیان شتافته است.

پس از اثبات این ۸ مقام برای حضرت هارون باید دانست که فقط یکی از این مقامات از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام سلب شد و با سلب آن یک مقام می‌توان دیگر مقامات را اثبات کرد.  
 ﴿انت منی بمنزله هرون من موسی﴾ یعنی تمام مقامات هارون نیز در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد.

﴿إلا انه لا نبی بعدی﴾ با این استثناء و کلمه آلا فقط نبوت را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سلب کرده پس در واقع تمام آن منصب‌ها در وجود نازنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت است که یکی از این منصب‌ها خلافت و جانشینی موسی است ولو اینکه این خلافت در زمان حیات او باشد.

۷- مطلب دیگر اینکه روایت «منزلت» تنها یکی از دلایل و نصوص وارده بر خلافت حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام بوده و صدها روایت دیگر در کتب خود اهل سنت موجود است که هر کدام به تنهایی دلیلی محکم بر خلافت الهیه حضرت مولا علیه السلام خواهد بود.

۲- یونس ۷۵

۱- قصص ۲۴ و ۲۵

۳- طه ۴۳



۸ - به اتفاق شیعه و سنی حدیث «منزلت» در واقعه تبوک صادر شده است و در این غزوه نیز جنگی صورت نیافته است یعنی رسول اکرم در آن جنگ‌هایی که نیاز به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بوده (یعنی تمام غزوات) او را به همراه خویش خارج می‌کردند ولی در این نبرد به این علت و به علت اینکه عده زیادی از مسلمین در مدینه مانده بودند و در بین ایشان تعداد زیادی از منافقین هم حضور داشتند وجود امام علی علیه السلام در مدینه الزامی<sup>۱</sup> بوده، در دیگر جنگ‌ها نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه‌ای در مدینه می‌گذاشتند لکن هیچ کدام مفتخر به حدیثی چون حدیث منزلت نشده‌اند، لکن وجود این خلیفه‌ها در مدینه ابطال قول کسانی است که می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند و خلیفه‌ای معلوم نکردند! زیرا ایشان در زمان حیات خویش برای مدتی که از شهر خارج می‌شدند خلیفه معلوم می‌کردند چگونه برای پس از مرگشان چاره‌ای نیندیشیده است؟

۹- اهل سنت برای اثبات خلافت ابابکر به نمازی که او به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان خوانده است استناد می‌کنند اما اولاً در صورت وقوع چنین حادثه‌ای از روایات طبری مشخص می‌شود که این نماز به اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اطلاع از نماز ابابکر با همان حالت مریضی به مسجد رفته و او را عقب زده و در حالت نشسته نماز را اقامه کرده‌اند.<sup>۲</sup>

و ثانیاً اگر چنین فضیلتی برای ابابکر ثابت شود بالاتر از آن برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت است زیرا اگر ابابکر یک نماز نصفه و نیمه به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است حضرت علی علیه السلام طبق حدیث منزلت و واقعه جانشینی ایشان در مدینه در غزوه تبوک نمازهای متعددی را به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله اقامه نموده و مسلمین باقی مانده در مدینه به ایشان اقتدا کرده‌اند طبری مدت این نمازها را بیش از ده روز نوشته است.<sup>۳</sup>

حال شما خواننده گرامی با انصافی که خود دارید به شبهه و جوابهای داده شده که شامل ۹ مطلب است توجه کرده و راه حق را انتخاب نمائید.

۲- همان ۱۹۵/۲

۱- تاریخ طبری ۱۴۴/۲

۳- تاریخ طبری ۱۴۷/۲

## آیا اصحاب پیامبر ﷺ نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام را پنهان نمودند؟

۷ - به شیعه گفته می‌شود: اگر اصحاب، نصّ خلافت علی علیه السلام را پنهان کرده بودند فضایل او را نیز پنهان می‌کردند و چیزی در مورد فضایل علی علیه السلام روایت نمی‌کردند و این بر خلاف واقعیت است پس معلوم می‌شود که اگر نصّی در مورد خلافت علی علیه السلام وجود داشت اصحاب آن را نقل می‌کردند چون که نصّ بر خلافت واقعه بزرگی است و رخدادهای بزرگ باید خیلی معروف و مشهور باشند.

### جواب

درباره پنهان کردن نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام باید گفت که ایشان در آن برهه زمانی خاصی (سقیفه) نصّ را پنهان کرده و عده زیادی از ایشان پس از غصب خلافت نصّ را ظاهر کرده ولی دیگر سودی نمی‌بخشید همان طور که الآن ما نصوص زیادی را در کتب اهل سنت می‌یابیم که همه‌ی این نصوص در مواقع لازم برملا نشده و پس از خلافت ابابکر بیان گردیدند.

با این حال خیلی از نصوص نیز برای همیشه توسط ایشان مخفی مانده و هیچ‌گاه از پس پرده‌ی کتمان خارج نگردید.

این اصحاب درباره‌ی فضایل امام علی علیه السلام نیز مشکلی نداشتند زیرا بسیاری از ایشان بر خلاف حکم فطرت و عقل و حتی شرع معتقدند که برای خلافت نیاز نیست که افضل مردم زمان به عنوان خلیفه منصوب گردد و چه بسا که مفضول بر افضل مقدم شود همان طور که ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خویش بر این مطلب تصریح کرده است.<sup>۱</sup>

و دیگر مطلب آنکه فضایل حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام آن قدر زیاد است که عده‌ای با اینکه بسیاری از آنها را کتمان کرده‌اند در مورد این مقدار فضایل نتوانستند سکوت کنند.

البته زمانی بر امت اسلام گذشت که حتی ذکر همین مقدار فضایل محدود که در کتب اهل سنت ذکر شده توسط حکومت بنی امیه ممنوع گردید و بلکه سبّ و دشنام به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر فراز منابر و مأذنه‌ها

۱- مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید



رسمیت یافت و اصحاب نیز از ترس حکومت معاویه بن ابی سفیان در مقابل آن سکوت کردند و عده‌ای نیز به آن عمل نمودند.<sup>۱</sup> **ألا لعنة الله على القوم الظالمين** البته ناگفته نماند که عده‌ای از اصحاب واقعی رسول اکرم ﷺ چون سلمان و ابذر و... نه تنها نصّ را مخفی نکردند بلکه در جلسات متعدد آن را به خلفاء متذکر شده‌اند. با توجه به این نکات اهل سنت باید یکی از این سه را بپذیرند: یکی اینکه عموم اصحاب رسول خدا ﷺ این نصوصی را که الآن در کتب شما نسبت به خلافت حضرت علی رضی الله عنه موجود است به خلفاء تذکر داده و با ایشان مبارزه کردند که اگر کسی بگوید چنین بوده به شهادت تمام کتاب‌های تاریخ و حدیث دروغ گفته است زیرا ایشان چنین نکرده‌اند.

دومین چیزی که آنها می‌توانند قبول کنند اینکه این نصوص در زمان غضب خلافت پنهان شده و بعداً کمی از آن آرام آرام مکشوف گردیده است. و سوم اینکه اصلاً این نصوص باطل بوده و بعداً در کتب اهل سنت وارد شده است که چنین چیزی ممکن نبوده بلکه محال است زیرا این کتب در دست اهل سنت بوده و شیعه در آن دخلی نداشته است. و اگر کسی در صدد اثبات این مدّعی برآید شین و زشتی آن بر اهل سنت غیر قابل تحمل خواهد بود. به علاوه اینکه عده‌ای معتقدند بعضی از روایاتی که تأیید شیعه را می‌کند از آن حذف گردیده است.

حال آنکه مورد اول و سوم ممکن نیست، فقط مورد دوم باقی می‌ماند که این نظر شیعه است یعنی عده‌ی زیادی از اصحاب در زمانیکه لازم بود نصوص وارد بر خلافت حضرت علی رضی الله عنه را کتمان کردند.

اگر کسی خوب با کتب تاریخی اهل تسنن و ماجرای سقیفه آشنا باشد به وضوح می‌یابد که در واقعه غضب خلافت چگونه تمام فضایل حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را منکر شدند و آن به این دلیل بود که مبدا کسی به نصّی از نصوص وارد دربار خلافت حضرت اشاره نماید.

۱- روایاتی که دال بر سب امام علی بن ابی طالب علیه السلام توسط عده‌ای از اصحاب است در کتب معتبر اهل سنت چون صحیح مسلم / کتاب فضایل الصحابه صفحه ۱۰۴۲ حدیث ۳۲ و کتاب تذکره الخواص ابن جوزی ۱/۱۲۹ و دیگر کتب آمده است.

آن زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به اجبار به مسجد وارد کردند و از ایشان درخواست بیعت با ابابکر را نمودند، و حضرت ابا کرده و دومی قصد کشتن حضرت را نمود، ایشان به او فرمودند اگر مرا بکشید بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید، در آنجا بلافاصله عمر این فضیلتی که الآن در کتب اهل سنت موجود است را انکار کرده و اعلام داشت که شما برادر رسول خدا نیستید و این انکار از این روی صورت گرفت که مبدا نصوص صریحی که بر خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است رو شده و خلافت را از چنگ غاصبین به در آورد. یعنی در آن شرایط فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز مورد انکار قرار گرفت چه برسد به نصوص وارده بر خلافت ایشان.<sup>۱</sup> و جداً اگر این کار دومی و دیگر افراد حاضر در آن جا کتمان نیست پس به چه کاری کتمان گفته می‌شود.

### نتیجه

عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفاء پس از ایشان نصوص وارده بر خلافت حضرت علی علیه السلام را در بدو امر غصب خلافت کتمان و بلکه انکار کردند و سپس وقتی خیالشان از غصب راحت گردید بعضی از آن را بیان نمودند. درباره فضایل نیز باید گفت که تمام فضایل حضرت علی علیه السلام توسط ایشان آشکار نشد بلکه بسیاری از آنها همچنان مکتوم مانده و این مقدار کم هم به دلیل زیادی فضایل حضرت از پس پرده برون افتاده و اصحاب نیز به جز در زمان بنی امیه با این فضایل مشکلی نداشتند زیرا با این فضایل به خلافت این اصحاب خللی وارد نمی‌آمد. شاید یکی از عللی که باعث می‌شد خلفا برخی از فضائل امام علی علیه السلام را نقل کنند آن بود که ایشان از پاسخ دادن به سئوالات مردم و بسیاری از موارد دیگر وامی‌ماندند و در این شرایط به حضرت امام علی علیه السلام روی آورده و برای توجیه کار خویش و پوشاندن جهلشان به نقل فضائل آن مولا می‌پرداختند که کسی نگوید: چرا از آن حضرت سوال می‌کنید؟

۱- منابع و مآخذ تاریخی اهل سنت برای حدیث اخوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با امیرالمؤمنین علی علیه السلام عبارتند از سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۲۱ حدیث ۳۷۲۹ صفحه ۹۷۹، کنز العمال ۶۰۵/۱۳، حدیث ۳۶۳۴۵ مناقب ابن مغزلی/۳۸ و انکار این فضیلت توسط عمر در کتاب الامامة و السیاسة ابن قتیبہ صفحه ۱۳ ذکر شده است.



## پیامبران خدا و ولایت امام علی علیه السلام

۸ - شیعیان می‌گویند که هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه به ولایت علی علیه السلام دعوت کرده است به شیعه گفته می‌شود که انبیاء به توحید و اخلاص دعوت می‌کرده‌اند نه به ولایت علی علیه السلام و اگر این ولایت، حق است چرا خداوند متعال در قرآن به آن امر نفرموده همان طور که به نماز و روزه ... امر فرموده است.

### جواب

در کتب روایی ما احادیث زیادی مانند حدیث‌های ذیل آمده است:

- ۱ - ابی سعید خدری می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمودند: ای علی خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه او را به ولایت تو راهنمایی کرده است.<sup>۱</sup>
  - ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند در شب معراج از رسولان قبل پرسیدم بر چه چیزی مبعوث گردیده‌اید؟ جواب دادند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامان از ذریه شما.<sup>۲</sup>
  - ۳ - از امام هفتم حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام روایت است که فرمودند: ولایت علی علیه السلام در جمیع صحف انبیاء گذشته نوشته شده است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت وصیش علی علیه السلام.<sup>۳</sup>
- البته این روایات منحصر به کتب شیعه نیست در کتب اهل سنت نیز به وفور یافت می‌شود. به عنوان مثال در کتاب شواهد التنزیل نوشته حاکم حسکانی آمده است:
- «عن ابن مسعود قال: قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: لَمَّا اسرى بی الی السماء اذاً ملک قد اتانی فقال لی یا محمد سل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا؟ قلت: معاشر الرسل و النبیین علی ما بعثکم الله؟ قالوا: علی ولایتک یا محمد و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام»<sup>۴</sup>

۲- بحار الانوار ۳۰۱/۲۶

۱- اختصاص مفید / ۳۴۳ و بحار الانوار ۶۰/۱۱

۴- شواهد التنزیل ۱۵۸/۲

۳- اختصاص مفید / ۱۸ و بصائر الدرجات / ۱۰۷



ابن مسعود روایت کند که رسول خدا ﷺ به من فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد از رسولانی که قبل از تو مبعوث شده‌اند بپرس به چه چیزی مبعوث شده‌اند؟ من از رسولان و پیامبران پرسیدم: بر چه چیزی خداوند شما را مبعوث کرده است؟ همگی پاسخ دادند: خداوند ما را بر ولایت تو ای محمد و بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام مبعوث کرده است.

ناگفته نماند که ذکر این روایت و امثال آن فقط منحصر به این کتاب اهل سنت نیست و شما در کتاب‌های دیگر اهل سنت چون مناقب خوارزمی، و ینابیع الموده قندوزی حنفی نیز به این روایت برخورد می‌کنید.<sup>۱</sup>

اما معنای این روایات چیست؟

باید گفت که وقتی سخن از ولایت حضرات معصومین علیهم السلام مخصوصاً حضرت ابی الحسن المرتضی علی بن ابیطالب علیه السلام به میان می‌آید عده‌ای گمان می‌کنند که حرف و حدیثی تازه و بدعتی جدید گذارده شده و این در حالی است که این ولایت در کتب دیگر انبیاء علیهم السلام و همین طور در قرآن کریم نیز آمده است.





## بعضی از آیات ولایت در قرآن کریم

۱ - ﴿انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة

و هم راعون﴾

بی شک ولی و سرپرست شما خداوند و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز گذارده و در حالت رکوع زکات می‌پردازند.

به طور واضح ولی و سرپرست اولاً خدا و بالعرض رسول او و عده‌ای از مؤمنین هستند.

درباره خدا و رسول ﷺ که ان شاء الله تردیدی نیست لکن ممکن است کسی بگوید از این آیه چگونه ولایت حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه را می‌توان فهمید؟ در جواب باید گفت: به غیر از اینکه شیعه و سنی درباره شأن نزول این آیه که مخصوص حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است اتفاق دارند،<sup>۲</sup> این نکته نیز قابل تأمل است که اکثر احکام خدای عزوجل در قرآن به گونه‌ی مجمل بیان شده و رسول الله ﷺ آن را تفصیلاً تبیین فرموده‌اند.

مثلاً قرآن کریم امر به نماز و زکات و حج و... کرده است اما رسول خدا ﷺ توضیح داده‌اند این نماز به چه کیفیتی باید اقامه گردد و یا زکات به چه نصابی باید پرداخت گردد و یا اینکه یک حج مقبول چه شرایطی داشته و از چه ارکانی برخوردار است. به همین قیاس قرآن کریم ولیّ سومی را در کنار خدا و رسول ﷺ به مردم معرفی کرده و این رسول خدا ﷺ هستند که مصداق این ولیّ را مشخص می‌کنند. همان طور که در احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام که در آینده به طور مفصل خواهد آمد رسول اکرم ﷺ به تعریف مصداق این آیه پرداخته و اسم تمام سرپرستان مؤمنین را به طور واضح بیان کرده‌اند.

۱- مانده ۵۵/

۲- حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بیش از ۲۴ حدیث با سندهای متفاوت ذکر کرده است که تماماً دلالت بر نزول این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کند. شواهد التنزیل ۱/۱۶۱، ابن مغزلی نیز با ذکر پنج حدیث با اسناد مختلف شأن نزول این

آیه را امام علی علیه السلام ذکر کرده است مناقب ابن مغزلی/ ۳۱۱

۲ - ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾<sup>۱</sup>

از خدا و رسول او و سرپرستان امر اطاعت کنید.

این آیه نیز اثبات ولایت را برای کسی غیر از خدا و رسول ﷺ بیان نموده که عیناً توضیح آیه قبل درباره این آیه نیز صادق است.<sup>۲</sup>

جداً اگر این آیات امر به ولایت نیست پس امر به چه چیزی می باشد؟

### ولایت در کتب سایر انبیاء

اما این ولایت چگونه در کتب سایر انبیاء ذکر شده و بیان گردیده است؟ خواننده گرامی باید دقت داشته باشد که منظور از ولایت اهل بیت ﷺ جز ولایت خدا چیز دیگری نیست یعنی هر کجا گفته شود ولایت حضرت علی بن ابیطالب ﷺ یعنی ولایت خدا، همان طور که شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب امالی از رسول اکرم ﷺ روایت کرده اند که حضرت فرمودند: ولایة علی بن ابی طالب ولایة الله<sup>۳</sup>

که در این صورت در کتب انبیاء گذشته و حتی در قرآن کریم هر کجا سخن از ولایة الله به میان آید، ولایت حضرت علی بن ابیطالب ﷺ را نیز بیان نموده است. توضیح این مطلب این است که چون خدا ولی و سرپرست شماست پس همو هم فرموده که حضرت علی بن ابی طالب ﷺ ولی و سرپرست شما می باشد.

و فرق شیعه و سنی نیز همین جا معلوم می شود که شیعه می گوید چون خداوند متعال حضرت علی بن ابی طالب ﷺ را ولی قرار داده است ما از او پیروی می کنیم و اگر خدای عزوجل به جای حضرت علی بن ابی طالب ﷺ کس دیگری را مثلاً ابابکر و یا عمر را ولی قرار داده بود شیعه می پذیرفت لکن سنی با وجود روایات زیادی که خود در منابع معتبرش نقل کرده و می داند که خداوند حضرت علی بن ابی طالب ﷺ را

۱- نساء/ ۵۹

۲- ینابیع المؤده قندوزی ۳۴۱/۱ و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ۱۴۸/۱ در ذیل این آیه روایاتی آورده اند که منظور از اولی الامر را ائمه علیهم السلام دانسته اند.

۳- امالی صدوق/ ۵۶



ولیّ قرار داده است<sup>۱</sup>، مع الاسف نه تنها به ولایت ایشان دل نمی‌دهد بلکه کس دیگری را به جای ایشان نشانده و با مؤمنینی که این امر خدا را استماع کرده و ولیّ او را ولیّ خویش قرار داده‌اند دشمنی می‌کند.

آه! کجاست کسی که به دنبال حقیقت باشد و در کدام زمین است آنکه تعصب کورکورانه نداشته باشد؟؟

نتیجه کلام اینکه ولایت علی علیه السلام جز ولایت خدا نیست. و هر پیامبری که مأمور به ولایت الله شده باشد مأمور به ولایت حضرت علی علیه السلام شده است. و این همان فرمایش حضرت ابو جعفر باقر العلوم محمد بن علی علیه السلام است که فرمودند: (خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به ولایت ما و بیزاری و برائت از دشمنان ما و این همان سخن خداست که در کتابش فرموده: و لقد بعثنا فی کل امه رسولا منهم ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت.)<sup>۲</sup>

وهمانا در میان هر اقلیتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

یعنی امام محمد باقر علیه السلام عبادت خدا را، ولایت ائمه علیهم السلام و اجتناب از طاغوت را، برائت از دشمنان ایشان تفسیر فرموده‌اند و این سخن به این معنا است که کسی جز از راه ولایت ائمه علیهم السلام نمی‌تواند خدا را بپرستد و عبادت کند پس اگر گفته می‌شود که خداوند انبیاء گذشته را نیز به ولایت ائمه علیهم السلام رهنمود فرموده است، یعنی به ایشان دستور پرستش خدا را داده و این همان ولایت ائمه علیهم السلام است، که جز به عبادت خدا به چیز دیگری منجر نمی‌شود و این ولایت با سرپرستی کسانی که در مقابل نصّ قرآن و سنّت بر مردم ولایت کرده و حتی به غیر آنچه که خداوند فرموده حکم می‌کنند و در دین خدا بدعت‌ها روا داشته و تغییر احکام او را فرمان می‌دهند یکی نبوده و حقیقتاً این ولایت، ولایت خدا و آن ولایت، ولایت شیطان و طاغوت است.

۱- روایات من کنت مولاة فعلی مولاة که در صفحات قبل گذشت

۲- بحار الانوار ۲۴/۳۳۰/۳ آیه ۳۶ سوره نحل

## سخنی پیرامون حدیث ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام ولایة الله

همان‌طور که عرض شد ولایت حضرات معصومین و مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان ولایت خدا است زیرا معنای ولایت ایشان پرستش خالصانه خدا و اطاعت از اوست در این‌باره نظر شما را به دو آیه جلب می‌کنم. آیه اول در سوره حمد که خدای متعال می‌فرماید: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ ما را به راه راست هدایت فرما.

شیعه و سنی منظور از صراط مستقیم را حضرت مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته و روایاتی نیز ذکر کرده‌اند: قندوزی از علمای اهل سنت از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿یا علی انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت مولا من انا مولا و انا مولی کل مؤمن و مؤمنة لا یحبک الا طاهر الولادة و لا یبغضک الا خبیث الولادة﴾<sup>۱</sup> ای علی تو راه روشن و صراط مستقیم و مولای هر کس که من مولای اویم هستی و من مولای هر مرد و زن مؤمن هستم و تو را دوست ندارد مگر کسی که حلال زاده است و با تو دشمن نیست مگر آن کسی که حرام زاده است.

البته این یکی از صدها روایت مذکور در کتب شیعه و سنی است که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان صراط مستقیم معرفی کرده است.<sup>۲</sup> با این اوصاف خداوند در سوره یس همین صراط مستقیم را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿ألم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم﴾<sup>۳</sup>

ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نبستم که شیطان را پرستید زیرا او دشمن آشکار شماست و مرا پرستید که این راه مستقیم است. به این صورت عبادت خدای عزوجل و نپرستیدن شیطان معنای صراط مستقیم است و این با حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله که در کتب شیعه و سنی به فراوانی ذکر شده و در آن صراط مستقیم را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی فرموده تنازعی ندارد

۱- قسمتی از حدیث، ینابیح المؤده قندوزی حنفی ۱/۳۹۷

۲- حاکم حسکانی حدوداً ۲۰ روایات با سندهای مختلف در تأیید این مطلب در کتاب خویش یعنی شواهد التنزیل آورده است.

۳- یس ۶۰ و ۶۱

شواهد التنزیل ۱/۵۷.



زیرا حقیقت ولایت امام علی علیه السلام یعنی عبادت خدا و نپرستیدن شیطان و اگر کسی چنین باشد ولو اینکه خود نداند در راه ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. این سخن را در اینجا آوردم تا کلام قبل واضح تر و روشن تر گردد و آن کس که این سطور را می خواند بداند که چه کسی در ولایت الله و چه کسی در ولایت الشیطان است و آن کس که در دایره ولایت امام علی علیه السلام نیست نیز بداند هر چه قدر که به زعم خود خداوند را بپرستد چون از راه آن وارد نشده حقیقتاً در ولایت شیطان و طاغوت بوده و این عبادت ها جز بُعد و دوری برای او اثری ندارد، عبادتی که منشأ آن بدعت های نفسانی عده ای نا آشنا به احکام دین و قرآن است.

عبادت بی ولایت حقه بازیست      اساس مسجدش بت خانه سازیست  
چرا منکر نمی خواهی بداند      وضوی بی ولایت آب بازیست

### امامت و ولایت جعل و قرارداد خداست

آخرین سخن در این بخش اینست که امامت و ولایت و خلافت در قرآن کریم مفاهیمی هستند که نیاز به جعل یعنی قرارداد الهی داشته و مردم در این مقوله ها باید تابع این جعل خداوند باشند.

﴿وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا﴾<sup>۱</sup> ما از ایشان امامانی که به امر ما هدایت می کنند قرار دادیم.

﴿يا داود انا جاعلك خليفة في الارض﴾<sup>۲</sup> ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم.

﴿انی جاعل فی الارض خلیفه﴾<sup>۳</sup> من در زمین خلیفه قرار می دهم.

﴿انی جاعلك للناس اماماً﴾<sup>۴</sup> من تو را ای ابراهیم امام قرار دادم

﴿واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی﴾<sup>۵</sup> خدایا از اهلم هارون که برادر من است تو

به عنوان وزیرم قرار بده.

با توجه به آیات فوق و دیگر آیات مشابه می توان به این نتیجه رسید که مقام امامت و خلافت مقامی جعلی از طرف خداست و بر سقیفه نشینان نیست که بخواهند امام و یا خلیفه ای مشخص کرده و مردم را امر به پیروی از آن شخص کنند.

۲- ص / ۲۶

۱- سجده / ۲۴

۴- بقره / ۱۲۴

۳- بقره / ۳۰

۵- طه / ۲۹



## موضوع سوم:

**تبرئه خلفاء و عده‌ای از اصحاب و همسران رسول**

**اکرم صلی الله علیه و آله از اعمال قبیح‌های که مرتکب شده‌اند.**





### دفاع از انحرافات عده‌ای از خلفا و همسران پیامبر ﷺ

مؤلف کتاب اسئله... با تمسک به بعضی از آیات قرآن و قضایای تاریخی و همچنین بعضی از امور ذوقی خویش در پی اثبات حقانیت خلفاء و عده‌ای از اصحاب در غصب خلافت و یا تبرئه بعضی از همسران رسول اکرم ﷺ در مورد اذیت و آزار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جنگ با ایشان بوده و نهایت سعی خویش را در این زمینه به خرج داده است تا آنجایی که بیش از ۳۰ دلیل برای اثبات مدعی خویش اقامه نموده که البته بعضی از این دلایل تکرار سخن قبل او با بیانی دیگر و بعضی نیز بسیار بی‌ارزش و فاقد اصول علمی است لذا ما در اینجا به مهم‌ترین سخنان او پاسخ داده و از خداوند منان استعانت می‌جوئیم.

### خداوند متعال خلفا را یاری کرده است!

۱ - شیعه می‌گوید که خلفاء کافر بودند پس چرا خداوند ایشان را یاری می‌کرد و به دست ایشان فتوحاتی عظیم صورت می‌گرفت و این در حالی است که در زمان حضرت علی علیه السلام نه تنها فتوحاتی صورت نگرفت بلکه جامعه دچار اختلاف گردید، آیا این با سنت الهی که بر یاری صالحان و نابودی کافران و منافقان استوار است سازگار می‌باشد.



## فتوحات، افتخار یا ننگ؟

در مورد فتوحاتی که خلفاء پس از رسول اکرم ﷺ انجام داده و کشور گشائی‌هایی که نموده‌اند چند سؤال اساسی مطرح است که برای متفکرین و عقلا جواب‌های آن واضح است.

### سؤال اول:

آیا در زمان رسول اکرم ﷺ هیچ کشور، شهر، روستا و حتی قبیله‌ای از طریق جنگ ابتدائی دعوت به اسلام شدند و آیا رسول اکرم ﷺ در طول زمان حیات خویش و حتی در زمان قدرت اسلام برای گسترش اسلام و تبلیغ آن با گروهی ابتداءً به جنگ و نزاع پرداخته‌اند؟ آیا حتی یک مورد یافت می‌شود که سپاه اسلام به جز برای دفاع مجهز شده باشد؟<sup>۱</sup>

### سؤال دوم:

مگر این نبوده که رسول اکرم ﷺ برای تبلیغ دین موظف شده‌اند که یکی از این سه راه را استفاده نمایند:

﴿ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن﴾<sup>۲</sup>

ای رسول ما خلق را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با آنها مجادله کن.

دعوت به اسلام فقط از راه حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن مشروع است و مگر آیه کریمه‌ی (لا اکراه فی الدین)<sup>۳</sup> از مسلمان کردن اجباری مردم منع نمی‌کند.

۱- فتح مکه نیز به خاطر پیمان شکنی مشرکین مکه صورت گرفت. همان پیمانی که معروف به صلح حدیبیه بود توسط مشرکین به کرات نقض شد و این نقض پیمان در نهایت منجر به فتح مکه گردید علاوه بر این در آن فتح هیچ خونی ریخته نشد و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس در خانه خدا، یا خانه ابوسفیان و یا خانه خویش مانده بود در امان اسلام بود.





### سؤال سوم:

اگر فتوحات و کشور گشایی‌ها مورد پسند بود آیا نباید که ولو در یک مورد سیره عملی رسول خدا ﷺ بر آن قرار گرفته و شخصاً با توسل به زور و اجبار و جنگ و خونریزی به تبلیغ اسلام بپردازد؟ و یا اینکه لااقل یک روایت صحیح چه در منابع سنی و چه در کتب شیعه از آن حضرت در تأیید کشور گشائی‌هایی که الآن سنی‌ها در مورد آن به خلفاء خویش افتخار می‌کنند به ما رسیده باشد؟ روایتی که ضعیف آن هم وجود ندارد. پس خلفاء با استناد به چه آیه و روایت و یا سیره‌ای به مردم حمله کرده و با اجبار و خونریزی ایشان را دعوت به اسلام کرده‌اند؟ در حالی که همین رسول اکرم ﷺ در تأیید جنگ‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایات زیادی را انشاء فرموده‌اند که الآن در کتب شیعه و سنی موجود است. که به این ترتیب اگر نبردهای خلفاء نیز مورد تأیید بود باید همانطور که درباره‌ی جنگ‌های امیرالمؤمنین پس از رحلت پیامبر ﷺ از زبان نبی اکرم ﷺ روایات تأییدی رسیده است درباره ایشان و فتوحاتشان احادیثی به ما رسیده باشد. و ایشان را تأیید کرده باشد.

### سؤال چهارم:

روش رسول اکرم ﷺ در دعوت اقوام و ملل به دین اسلام نوشتن نامه و دعوت ایشان به توحید و یگانه پرستی بوده است یعنی در واقع همان امر خدا که فرمود:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم با لتی هی احسن<sup>۱</sup>

ای رسول ما خلق را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با آنها مجادله کن.

لکن خلفاء به جای پیروی از این آیه و دستور الهی با خوی تند عربی قبل از اسلام خویش به کشورها حمله کرده و حتی بدون احترام به فرهنگ و تمدن آن ملل به سوزاندن کتاب‌های با ارزش و نابود کردن آثار فرهنگی آن اقوام می‌پرداختند آیا این اعمال با سنت رسول اکرم ﷺ که در جنگ‌ها حتی از قطع کردن درختان نیز مانع می‌شدند یکسان می‌باشد؟ و این در شرایطی است که

جنگ‌های رسول اکرم جنگ‌های دفاعی بوده ولی جنگ‌های خلفاء نبردهایی ابتدایی و بدون هیچ حجت شرعی می‌باشد.

### سؤال پنجم:

به نظر شما قصد اصحاب از کشور گشائی‌ها تبلیغ اسلام بوده است یا دنیا طلبی و اضافه کردن به محدوده حکومتی خویش به بهانه‌ی اسلام؟  
با مراجعه سطحی به کتب تاریخی معتبر می‌توان به دنیا طلبی اصحابی چون طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و غیره... دست یافت که علت این دنیا طلبی‌ها را در کشور گشائی‌های بدون حجت شرعی می‌توان جستجو کرد.  
طبری نیز در تاریخ خود جمله‌ای از خالد بن ولید نقل می‌کند که منشأ این فتوحات را دنیا طلبی معرفی کرده است.<sup>۱</sup> درباره ثروت‌های نجومی برخی از اصحاب چون طلحه و زبیر... که همه در اثر این فتوحات بوده است مسعودی به تفصیل در مروج الذهب سخن رانده است.<sup>۲</sup>

### سؤال ششم:

آیا خلفاء در فتوحاتی که داشتند اسلام را رواج داده یا اینکه سنت خویش را ترویج می‌دادند؟ در تمام فتوحات خلفاء جز ترویج سنت و روش خویش و دین دست کاری شده اسلام و اجتناب از تبیین اسلام ناب و دین اهل بیت علیهم‌السلام چیز دیگری یافت نمی‌شود.

### سؤال هفتم:

اگر خلفاء حق حضرت مولی‌الکونین علی بن ابی طالب علیه‌السلام را غصب نمی‌کردند و ایشان به مقام الهی خویش می‌رسیدند خود، اسلام ناب و حقیقی را به تمام دنیا رسانده و حقیقت را بر ایشان نمایان نمی‌کردند؟  
این گرفتاری که الآن در تمام کشورهای اسلامی هست تماماً ثمره فتوحات خلفاست. فسادهایی که در کشورهای عربی به ظاهر مسلمان این مناطق را به چالش کشانده است و این عقب ماندگی کشورهای به ظاهر اسلامی از ثمرات زحمات خلفاست.





حتی این کمبودی که در تدین عده‌ای از مردم ایران محسوس است به همین خاطر است.

و اگر اجازه داده بودند که صاحب امر، خود به تبلیغ دین پرداخته و دین را به دنیا معرفی کند آیا این نصفه و نیمه اسلامی که به بعضی کشورها به اجبار تحمیل گردید کامل ارائه نمی‌شد؟!

### سؤال هشتم:

آیا عمده علت نفرت کشورهای غیر مسلمان از اسلام، این فتوحات، خونریزی‌ها و کشور گشایی‌ها نمی‌باشد؟ چهره خشنی که ایشان از همان روز اول پایه گذار آن بودند هنوز مایه سوء استفاده دولت‌های کفر برای نشان دادن صورتی زشت از اسلام است.

### سؤال نهم:

آیا یکی از علت‌هایی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ یک از این فتوحات شرکت نکرده و در زمان خویش هم رو به این اعمال شنیع نیاوردند این نیست که این گونه تبلیغ زوری و اجباری را تاب نیاورده و تأیید نکرده‌اند؟

### سؤال دهم:

آیا خلفاء برای چنین فتوحات و گسترش اسلام از طرف خدا و یا رسول او مفتخر به امری عمومی و یا خصوصی گشته‌اند؟ (مسلمان در تمام امورش نیاز به اجازه و دستوری از خدا و رسول صلی الله علیه و آله دارد) اگر کسی بگوید آری بدانند که دروغ می‌گوید. قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و اگر بگوید خیر، ما می‌گوئیم مگر چنین جنگ‌هایی نیاز به امر و اجازه خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ‌هایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت خویش با آن روبرو می‌شود امر و نصّ وارد فرموده و با ایشان پیمان بستند که با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد کنند.<sup>۱</sup>

۱- کنز العمال ۱۱۲/۱۱ ح ۲۶۳۶۷ و ینابیع الموده ۳۵۸/۱ و در روایات دیگر از منابع اهل سنت آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: در آینده پس از من قومی به قتال با علی علیه السلام می‌پردازند حقی لازم از جانب خداست که با ایشان جهاد شود پس هر کس نتوانست با دستش جهاد کند پس با زبان و اگر با زبان هم معذور بود با قلبش در کنار علی باشد و دیگر پس از این مرحله، رخصتی نیست (کنز العمال ۶۱۳/۱۱ ح ۳۲۹۷)



و او به خاطر امر نبوی ﷺ به جنگ با این سه گروه پرداخت. آیا چنین خونریزی‌های عظیم، نبردهای سنگین، غارت‌های فراموش نشدنی، کتاب سوزی‌های فجیع و از همه دردناک‌تر تجاوز به نوامیس، دختران و زنان این کشورها به اسم کنیز نیاز به امر و یا اشاره‌ای از رسول رحمت ندارد؟

### سؤال یازدهم:

ارتباط این فتوحات با جنگ‌های صلیبی دولت‌های مسیحی چیست؟

### سؤال دوازدهم:

آیا دین پیامبری که خداوند متعال ایشان را به عنوان رحمة للعالمین معرفی کرده سزاوار است که اینگونه با خشونت و خونریزی معرفی شده و دین پر از رحمت او با اجبار و زحمت، ناقص و تحریف شده منتشر شود؟

### سؤال سیزدهم:

در بسیاری از روایات اهل سنت تنها کسی که اجازه جنگیدن به دلیل تنزیل قرآن را دارد رسول اکرم ﷺ و تنها کسی که اجازه نبرد و قتال بر مبنای تأویل قرآن را خواهد داشت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام معرفی شده است.<sup>۱</sup> بر این اساس جمیع نبردها و جنگ‌ها یا باید به خاطر تنزیل قرآن باشد و یا بر اساس تأویل قرآن، درباره تنزیل رسول اکرم ﷺ و درباره‌ی تأویل امام علی علیه السلام رخصت دارند آیا می‌توان گفت که جنگ‌های خلفاء و فتوحات ایشان نه مبنای تنزیل قرآن را داشته است و نه مبنای تأویل بلکه جدای از دین و قرآن عمل شده و بناءً دلیل شرعی نداشته است؟

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: در بین شما کسی است که همانطور که من بر اساس تنزیل قرآن جنگیدم او بر اساس تأویل خواهد جنگید، گفته شد: آیا او ابابکر و یا عمر می‌باشد فرمودند: خیر او کسی نیست جز علی بن ابی طالب علیه السلام. این روایت و مشابه آن که در بسیاری از کتب اهل سنت به فراوانی دیده می‌شود علاوه بر تأیید نبردهای امام علی علیه السلام فتوحات و جنگ‌های خلفاء را مردود دانسته و با کمترین تأملی در آن می‌توان متوجه این مسأله شد که نبردهای ابوبکر و عمر مورد تأیید رسول اکرم نبوده است. (کنز العمال ۱۱/۱۳۱-۱۳۲ حدیث ۳۲۹۶۷ تا ۳۲۹۷۱)

## و دهها سؤال دیگر؟؟؟

با این وجود آیا این فتوحات شرم آور مایه‌ی افتخار است یا اسباب ننگ و سرافکنندگی؟؟؟

اما درباره‌ی اختلافات موجود در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جنگ‌های داخلی آن زمان باید به این نکته اشاره نمود که علاوه بر این که در تمام این جنگ‌ها حضرت علی علیه السلام مظلوم واقع شده و در همه آنها نیز پیروز گردیدند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا حد ممکن از بروز جنگ جلوگیری کرده و تا آنجایی که امکان داشت از ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی پرهیز داشتند.

برای پی بردن به صدق این مطلب به کتاب‌های منبع تاریخی رجوع کنید تا دریابید که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تا چه اندازه با فرستادن قاصدها و ارسال نامه‌ها هم برای عایشه و سپاهش، معاویه و عمرو عاص و لشکر شام و هم به جهت خوارج در صدد هدایت ایشان بر آمده و آنها را از سرکشی امتناع می‌فرمود. کسی نمی‌تواند منکر نامه‌های فراوانی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام با دست خویش برای سپاه عایشه و معاویه و خوارج می‌نوشت و ایشان را به بازگشتن به آغوش ملت اسلام فرا می‌خواند بشود.<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که همین اقدامات اسباب هدایت عده زیادی هم گردید. همه اینها یک طرف و امتثال امر خداوند و رسول او درباره‌ی این جنگ‌ها توسط حضرت ولی امر ابی الحسن المرتضی علیه السلام نیز یک طرف.

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات وهابیت



۱- جهت اطلاع بیشتر به نامه‌های امام علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه مراجعه فرمائید.

## امر خدا و رسول درباره جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین

عمل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ‌های پیش آمده هم مطابق امر خداوند متعال و هم مطابق احادیث رسیده توسط رسول رحمت صلی الله علیه و آله می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: اگر دو دسته از مؤمنین با هم بجنگند بین ایشان صلح برقرار کنید. پس اگر گروهی بر دیگری سرکشی کند با گروه سرکش بجنگید تا زمانی که به امر خدا بر گردد.<sup>۱</sup>

طلحه و زبیر و عایشه به همراه گروه ناکثین و پیمان شکنان نسبت به امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سرکشی کردند، امارتی که هیچ یک از خلفاء پیشین سزاوار آن نبوده حتی از بیعتی عمومی چون بیعتی که با حضرت انجام شد نیز بر خوردار نبودند ابابکر که با بیعتی ناگهانی با تهدید آتش و قتل جنین به خلافت رسید، عمر نیز توسط مسلمین انتخاب نشد بلکه ابابکر او را خلیفه خویش قرار داد، عثمان نیز توسط شورایی شش نفری به خلافت رسید لکن تنها کسی که مردم با او بیعتی عمومی و از روی اختیار کردند خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی حضرت ابی الحسن المرزضی علیه السلام بود با این حال گروه پیمان شکنان یعنی سپاه عایشه و طلحه و زبیر بیعت با او را شکسته و با حمله به بصره شروع به فساد کردند حضرت علی علیه السلام نیز با پیروی از آیه ۹ سوره حجرات با ایشان جنگید تا ریشه فساد را قطع کند.

معاویه و عمروعاص و لشکرش نیز به همین ترتیب بوده و نهایتاً خوارج نیز به علت سرکشی، کشتار و فساد به استناد همین آیه مقابل شمشیر حضرت قرار گرفتند. پس در واقع طبق این آیه قرآن عمل امام علی علیه السلام بر مبنای وحی بوده است. بر همین اساس در منابع شیعه و سنی درباره‌ی امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر مبنای تأویل جنگ خواهد کرد و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ایشان عهد گرفته‌اند که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند احادیثی به طور فراوان یافت می‌شود.<sup>۲</sup>

آیا جنگی که مورد تأیید امر قرآن کریم و حدیث اعلای نبوی است با آن نبردهای دنیا طلبانه بدون حجت شرعی و دلیل قرآنی و روایی یکی است؟





﴿أجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستون عند الله﴾<sup>۱</sup>

آیا رتبه سقایت و آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با مقام آنکس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده یکسان می‌شمیرید هرگز آن در نزد خدا یکسان نیست. مطلب آخر اینکه در صورتیکه گوینده‌ای بگوید اگر خلفاء بد بودند چرا خداوند ایشان را یاری فرمود؟ و این نصرت الهی و این فتوحات علامت خوبی ایشان است زیرا خداوند کافران را یاری نمی‌فرماید.

جواب داده می‌شود اگر نصرت یعنی کشور گشایی و خونریزی، پس بخت النصرها و در زمان حال امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها و... همه مورد تأیید خداوند قرار گرفته‌اند. زیرا ایشان نیز در دنیا با جنگ و خونریزی پیروز می‌شوند و اگر عدم نصرت خدا و یاری او یعنی شکست، پس این همه پیامبری که به شهادت قرآن به قتل رسیده و کشته شدند همه شکست خورده و خداوند ایشان را یاری نفرموده است.

خدای متعال درباره قوم‌های مؤمنی که توسط ظالمین کشته شده‌اند آورده است:

﴿و کاین من نبی قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم و ما ضعفوا﴾<sup>۲</sup>

چه بسیار رخ داده که همراه پیامبری، جمعیت زیادی از پیروانش جنگیده‌اند و به خاطر آنچه در راه خدا به آنها رسید سست و ضعیف نشده‌اند.

یعنی زیاد بودند یاران انبیائی که کشته و مجروح گردیده‌اند. لکن اگر معنای این شکست عدم نصرت الهی باشد که وا مصیبتا ...

آیا رسول اکرم ﷺ که در جنگ احد به ظاهر شکست خوردند و بسیاری از کبار اصحاب خویش چون حمزه را از دست دادند به این خاطر بود که خدا یاریشان نکرد؟ اگر ملاک خوب و بد بودن افراد، شکست و پیروزی ایشان بر دشمنانشان باشد باید گفت که بسیاری از انبیاء خدا العیاذ بالله از بدترین بندگان بودند (زیرا یا کشته شده و یا تکذیب گشته‌اند)<sup>۳</sup> و همچنین بسیاری از کفار و منافقین از بهترین بندگان بوده زیرا در موارد زیادی بر بندگان مؤمن خدا پیروز شده‌اند.

۱- آل عمران ۱۴۶

۲- توبه ۱۹

۳- یقتلون النبیین بغیر الحق / بقره ۶۱، یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس / آل عمران ۲۱، فرفیقاً کذبتم و فریقاً تقتلون / بقره ۸۷



بله نصرت نهایی از آن خدا و یاران خداست و وعده ما برای مشاهده این یاری خدا و پیروزی، پس از ظهور حضرت حجة بن الحسن (صلوات الله علیهما) در کنار مسجد النبی و علنی نمودن پیروزی حق بر باطل باشد. در آن زمان که او حق را اقامه کرده و باطل را بسوزاند. ولكن این پیروزی‌های مقطعی دلیل بر نصرت خدا نیست و الا... آیا کشته شدن یحیی و زکریا و بسیاری از انبیاء عظام گذشته دلیل بر این است که ایشان باطل بوده و آن قاتل کافر به حق بوده است؟ آیا قتل سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام توسط یزید علامت بدی امام حسین علیه السلام و العیاذ بالله علامت صالح بودن یزید شراب خوار است؟

اما باید گفت که این پیروزی‌های مقطعی بعضی از خلفاء در جنگ‌ها دلیل بر یاری کردن خدا بر ایشان نیست زیرا خیلی از ظالمین نیز بر دشمنان خود بلکه بر اقوام مؤمن و صالح پیروز می‌شدند ولی اگر شما بخواهید بدانید پیروزی‌های ظاهری خلفاء به کدام یک از سنت‌های خداوند مربوط است به این آیه توجه فرمایید:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون واملی لهم إن كیدی متین﴾<sup>۱</sup>

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به زودی از جایی که نمی‌دانند آنها را به عذاب و هلاکت می‌افکنیم. روزی چند به ایشان مهلت می‌دهیم، همانا که مکر شدید ما به آنها می‌رسد. و همچنین آیه:

﴿ولقد استهزیء برسل من قبلک فاملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب﴾<sup>۲</sup>

رسولان پیش از تو هم استهزاء شدند پس به کافرین فرصت دادم تا آنگاه که به عقوبت گرفتار و با عقاب سخت به کیفر رساندیم.

﴿و اصحاب مدین و کذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر﴾<sup>۳</sup>

و نیز اصحاب مدین همه رسولان خود را تکذیب کردند و موسی نیز تکذیب شد و ما هم کافران را مهلت داده و سپس به عقوبت گرفتیم و چقدر مؤاخذه من از کافران سخت خواهد بود.

﴿و کأین من قریه املیت لها و هی ظالمه ثم اخذتها والی المصیر﴾<sup>۴</sup>

۲- رعد ۲۲

۱- اعراف ۱۸۲، ۱۸۳

۴- حج ۴۸

۳- حج ۴۴



و بسا شهر و دیاری که با آنکه ستمکار بودند مهلت دادیم تا روزی که آنها را به انتقام گرفتیم و بازگشت خلق به سوی من است.

﴿ولا يحسبنّ الذین کفروا أنّما نملی لهم خیر لانفسهم أنّما نملی لهم لیزدادوا اثماً و

لهم عذاب مهین﴾

و البته کافران گمان نکنند که مهلت دادن ما به حالشان برای آنها بهتر است. همانا ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بر سرکشی و گناه خود بیفزایند و آنها را عذابی رسد که به سبب آن سخت خوار و ذلیل شوند.

سنت استدراج، یعنی که خداوند به قومی که ایشان را دوست ندارد مهلت می‌دهد تا بار اعمال ننگین خویش را سنگین‌تر کنند، و خیال کنند که خداوند ایشان را عذاب نمی‌کند. و این به خاطر کثرت نعمت‌هایی است که به ایشان داده و بلکه بر دشمنانشان به ظاهر پیروز کرده است. ولی ناگهان تازیانه عذابش را بر سر ایشان فرود آورد و از جایی که گمان نبرند بدن‌هایشان را بسوزاند و بدعت‌هایشان را نابود کند. سلیمان خراشی اگر به دنبال سنتی الهی برای پیروزی خلفای خویش بر دیگران می‌گردد نمی‌تواند به سنت نصرت او چنگ زند زیرا که هنوز نصرت نهایی خدا نازل نشده و منصور به عرصه عالم بانگ زده است آن سنتی که خلفاء را به ظاهر پیروز می‌کرد سنت استدراج است و لا غیر.

## عایشه

۲ - شیعه برای عایشه احترامی قائل نیست و بلکه او را به خیانت متهم می‌کند در حالی که خداوند او را در قرآن کریم از خیانت مبری دانسته و در ضمن اگر او بد بود چرا پیامبر ﷺ در حجره او دفن گردیدند؟ و همچنین ابابکر و عمر نیز که توسط شیعه مورد مذمت واقع می‌شوند نیز اگر انسان‌های خوبی نبودند چرا در جوار رسول اکرم ﷺ به خاک سپرده شده‌اند؟

## جواب

بنگرید که این جاهل برای اثبات فضیلتی درباره آن کسانی که نسبت به آنها تعصب دارد چگونه مبتلا به اراجیف و کلمات خنده داری شده است. آیا دفن پیامبر ﷺ در خانه‌ای که اهل سنت آن را ملک عایشه می‌دانند و دفن دو خلیفه اول در کنار رسول اکرم ﷺ برای ایشان فضیلت است؟ جداً تعصب کار انسان را به جایی می‌رساند که فضایل غیر قابل انکار حضرات معصومین علیهم‌السلام مخصوصاً حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را انکار کرده و چنین مطالب خنده‌داری را به عنوان فضیلت برای خلفاء خویش بیان کند. و با امثال این فضایل بخواهد خلیفه‌ای جعلی برای رسول اکرم ﷺ بتراشد!!!

اما شبهه مذکور دارای چند قسمت است که باید کاملاً بررسی شود.

## عایشه و نظر شیعه درباره او

از نظر شیعه عایشه زنی پاکدامن است و هرگز او را زنی فاجره به همان معنا که قرآن کریم او را از آن ببری دانسته نمی‌داند بلکه همان گونه که خدای عزوجل او را از ماجرای افک و تهمتی که به او زده شده بود مبری دانسته شیعه نیز او را پاک می‌داند. و هر کس که غیر این را به شیعه نسبت دهد دروغ می‌گوید و لعنت خدا و رسول ﷺ بر او باد.

اما، ایرادی که شیعیان به او وارد می‌دانند اینست که وی به وظایفی که خدای عزوجل برای او تعریف فرموده و او را به آن موظف گردانیده، عمل ننموده است. شیعه نسبت به کسی تعصب بی‌جا ندارد و هر کس را به همان اندازه‌ای که خداوند گفته دوست داشته و احترام می‌کند. لکن عده‌ای در مذاهب غیر شیعه





افراد را تعصباً دوست داشته و از همین جهت نیز تمام معایب و زشتی‌ها و حتی مذمت‌هایی که خداوند متعال از ایشان در کتاب خویش فرموده را نادیده می‌گیرند و به خاطر محبت به این افراد در حق خدا و رسول او ﷺ جفا می‌کنند.

دو تن از همسران رسول خدا در قرآن کریم مذمت شده‌اند و علت عدم احترام شیعه نیز به این دو از همین حیث است. باید متذکر شد که عده‌ای صرف همسری این دو، با رسول خدا ﷺ را فضیلتی برایشان می‌دانند که این منطبق از نظر قرآن کریم مردود است. منطبق قرآن کریم از این جا به دست می‌آید که، دو زن از زنان انبیاء گذشته را مذمت کرده که آن دو، همسر لوط و همسر نوح هستند، البته قرآن به صرف مذمت ایشان اکتفا نکرده بلکه ایشان را از جهنمیان شمرده است.<sup>۱</sup>

### نظر قرآن کریم درباره عایشه

۱ - در سوره تحریم آیات ۳ تا ۵ سخن از دو زن رسول خدا ﷺ است که به ایشان در سری از اسرار خیانت کرده و خداوند عمل ایشان را معصیت دانسته و به همین سبب ایشان را با لحنی تند امر به توبه می‌نماید. (بحث مفصلی در این باره گذشت).<sup>۲</sup> به نقل از روایات شیعه و سنی این دو زن، عایشه و حفصه بوده‌اند که روایات آن قبلاً ذکر شده است.<sup>۳</sup>

۲ - در سوره احزاب خدای متعال به عایشه و دیگر زنان رسول اکرم ﷺ امر می‌کند:

﴿و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و اقمن الصلاة و آتین الزکاة و اطعن الله و رسوله﴾<sup>۴</sup>

و ای زنان پیامبر در خانه هایتان قرار بگیرید و بنشینید و مانند دوران جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید و نماز به پا دارید و زکات مال را به فقیران بدهید و از امر خدا و رسول اطاعت کنید.

هر انسانی که کمی از تاریخ اسلام آگاه باشد می‌داند که عایشه به این آیه عمل نکرده و از طرفی به ضد عثمان بن عفان جانشین عمر قیام کرده و مردم را بر علیه او شورانده

۲- صفحه ۴۱

۱- سوره تحریم / آیه ۱۰

۴- احزاب ۳۳

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر حدیث ۴۹۱۵ صفحه ۹۰۰

است و بالاتر از آن به مخالفت و حرب و جنگ کسی کمر بسته که جنگ با او جنگ با رسول خدا<sup>۱</sup> یعنی خلیفه پیامبر<sup>ص</sup> امام المتقین علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> بوده است. ابن ابی الحدید به این معصیت او اقرار کرده ولی سپس اضافه کرده است که عایشه پس از این اقدام توبه نموده و از عمل خویش پشیمان شده است.<sup>۲</sup>

در جواب گفته می‌شود اگر بر شیعه اثبات شود که عایشه واقعاً توبه کرده شیعه به عنوان مادر مؤمنین به او احترام می‌گذارد و حرمتش را پاس می‌دارد مگر در بین اصحاب ابی عبدالله الحسین چشم ما به حر بن یزید ریاحی نمی‌افتد همان کسی که اول در سپاه مخالف بود لکن چون توبه کرد و برگشت شیعیان به او احترام گذاشته و به زیارتش می‌روند لکن ما در مورد عایشه به طور حتم به اصل گناه او یقین داریم ولیکن چیزی که حتی تلویح و اشاره به توبه او بکند در تاریخ به ما نرسیده است.

پس عقل سالم حکم می‌کند که به یقین سابق خود بمانیم و این در حالی است که به ما نه تنها از توبه او خبری نرسیده بلکه اخباری از باقی ماندن او بر دشمنی با اهل بیت<sup>ع</sup> وارد شده که ذکر آنها مو را بر بدن هر انسان آزاده‌ای راست می‌کند و قلب هر راد مردی را می‌لرزاند روایاتی که ما با وجود اطمینان به صحت آن همیشه آرزو می‌کنیم که ای کاش این اخبار غلط بوده و صحت نداشته باشد. به نظر شما آیا منع از دفن پاره تن رسول الله<sup>ص</sup> یعنی حضرت امام حسن مجتبی<sup>ع</sup> در جوار جد خویش علامت چیست؟<sup>۳</sup>

خلاصه اینکه عایشه در این دو آیه قرآن کریم مخصوصاً در آیه اول مورد مذمت قرار گرفته و نسبت به آیه دوم اطاعت نکرده و من دیگر درباره سفارشات که پیامبر اکرم<sup>ص</sup> به او درباره ولایت و محبت حضرت علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> نموده سخن

۱- عن ابی هریره قال: ابصر النبی علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً فقال انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم (مسند احمد حنبل

۲/ ۴۴۲ و مناقب ابن مغزلی / ۶۴) قال رسول الله یا علی حربک حربی و سلمک سلمی (ینایع المؤده قندوزی حنفی ۱/ ۲۵۳)

۲- و اما اصحاب الجمل فهم عند اصحابنا هالکون کلهم الا عایشه و طلحه و الزبیر رحمهم الله فانهم تابوا ولولا التوبه لحکم لهم بالنار لاصرار هم علی البغی. (شرح نهج البلاغه ۹/۱). اصحاب جمل در نزد ما اهل سنت همگی هلاک شده‌اند مگر عایشه و طلحه و زبیر، زیرا ایشان توبه کرده‌اند و اگر توبه نکرده بودند ایشان نیز در جهنم بودند. واقعاً تعصب با انسان چه می‌کند. طلحه و زبیر که در جنگ کشته شدند چه زمانی برای توبه داشتند؟ و به ما بگویند عایشه کی و کجا از عمل خویش پشیمان شده است؟ پس در نتیجه می‌توان گفت اگر ایشان توبه کرده‌اند ابوجهل و ابولهب هم توبه کرده‌اند.

۳- کافی ۱۵۰/۶ - بحار الانوار ۱۰۰/ ۱۲۵ - منتهی الامال ۳۲۱/۱



نگفته و متعرض حدیثی که در منابع اهل سنت نیز با عنوان حدیث سگ‌های حوآب نقل شده نمی‌شوم. این سفارشات و اوامری که تماماً توسط عایشه عملاً مخالفت شد. در منابع اهل سنت نیز نسبت به بداخلاقی‌ها و بد رفتاری‌های عایشه در برابر عطوفت و رحمت رسول اکرم ﷺ مطالب فراوانی یافت می‌شود که همگی دلالت بر عدم وجود محبتی فوق العاده ما بین رسول خدا ﷺ و عایشه می‌نماید. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول که از کتب معتبره سنی می‌باشد آورده است:...

﴿قالت عایشه: و كنت اشد ما كنت غضباً فقال لي ابوای قومی اليه فقلت والله لا اقوم اليه و لا احمده و لا احمدكما و لكن احمد الله الذي انزل برائتي﴾<sup>۱</sup> پس از اینکه خداوند برائت عایشه را از ماجرای افک نازل فرمود پیامبر ﷺ به نزد عایشه که در منزل پدرش بود وارد شدند او می‌گوید: بسیار عصبانی بودم و به شدت غضبناک پس پدر و مادرم به من گفتند: به نزد پیامبر ﷺ برو و در مقابلش قیام کن پس گفتم هرگز برای او بپا نخواسته و به سمت او نمی‌روم و هرگز نه او را و نه شما را ستایش نکرده و از او و شما تشکر نمی‌نمایم و لکن از خدایی که برائت مرا از تهمت نازل فرمود ستایش می‌کنم. مانند این کلمات را بخاری نیز در صحیحش ذکر نموده است.<sup>۲</sup> بخاری و مسلم هر دو در صحیحین روایت کرده‌اند که عایشه دختر ابابکر می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ نماز می‌خواندند و من نیز درمقابل ایشان می‌خوابیدم پس هرگاه که حضرت می‌خواستند به سجده روند با چشم خیره و یا نیشگون به من می‌فهماندند که پایم را از مقابل ایشان جمع کنم ولی پس از اینکه ایشان از سجده بلند می‌شدند باز من پایم را می‌گستراندم.<sup>۳</sup>

واقعاً اگر تمام این اوصاف و حالات و اخبار و مخالفت‌ها که از عایشه بیان شد و همه را اهل سنت سنداً و دلالتاً قبول دارند بدون ذکر نام گفته شود اهل سنت درباره‌ی شخصی که مرتکب چنین فجایعی شده چه قضاوتی خواهند کرد؟!

۱- جامع الاصول ۶۸/۲

۲- صحیح بخاری کتاب التفسیر حدیث ۴۷۵۰ صفحه ۸۵۶

۳- صحیح بخاری کتاب الصلاة باب ۱۰۴ التطوع خلف المرأة حدیث ۵۱۳ صفحه ۱۱۲ و کتاب الصلاة باب ۱۰۵ من قال لا یقطع حدیث

۵۱۴ صفحه ۱۱۲ و کتاب الصلاة باب ۱۰۸ هل یغمز الرجل حدیث ۵۱۹ صفحه ۱۱۳ صحیح مسلم کتاب الصلاة باب ۵۱ الاعتراض بین

بدی المصلی حدیث ۲۶۷ الی ۲۷۴ صفحه ۲۴۲ و ۲۴۳.

همان طور که گفته شد اهل سنت به خاطر علاقه به خلیفه محبوب خویش تمام زشتی‌های عایشه را نادیده گرفته و بلکه فضایی چون دفن پیامبر ﷺ را در حجره‌ی او برای وی تراشیده‌اند. بر من لازم است که بیان کنم اولاً خانه‌ای که پیکر پاک رسول اکرم ﷺ در آن دفن شده است متعلق به عایشه نبوده است، زیرا این ملکیت هرگز در زمان رسول خدا ﷺ برای او ثابت نشده است و کسی نمی‌تواند این ملکیت را به اثبات برساند زیرا این اتاق محلی بوده که عایشه در آن زندگی می‌کرده نه خانه و اتاقی که پیامبر به او هبه و یا عطاء کرده باشند فقط صرفاً زندگی بوده است آیا اگر شما ازدواج کنید و همسرتان را به منزل بیاورید آن محل متعلق به همسرتان می‌شود و یا اینکه هنوز ملک شماست؟

مسلم است که با اسکان زوجه در منزلی، آن منزل از ملکیت زوج خارج نمی‌شود بلکه صرفاً محل زندگی آن زنست و بس.

و اگر کسی بگوید این ملک پس از رسول اکرم ﷺ به او رسیده است نیز باطل است زیرا طبق اعتقاد اهل سنت رسول اکرم ﷺ پس از خویش ارث نمی‌گذارند و تمام اموال ایشان پس از مرگ صدقه است<sup>۱</sup> پس اگر اموال رسول خدا ﷺ پس از ایشان صدقه است چرا شما خانه را از آن عایشه می‌دانید؟ ولی همان ابابکر و عمری که به استناد حدیث جعلی (پیامبران ارث نمی‌گذارند) فدک را از پاره جگر رسول خدا ﷺ غصب کردند برای دفن شدن در کنار پیامبر ﷺ از عایشه به عنوان صاحب خانه کسب اجازه نمودند و در واقع این حدیث جعلی را فقط درباره‌ی حضرت فاطمه علیها السلام عمل کردند.

پس اولاً، این خانه در زمان پیامبر ﷺ به کسی منتقل نشد و پس از حیات ایشان با در نظر گرفتن این مطلب که اهل سنت معتقد به ارث برای رسول خدا ﷺ نیستند نمی‌شود کسی بگوید پس از ارتحال ایشان خانه به عایشه منتقل شده و ثانیاً اگر ارث هم باشد باید گفت که مگر رسول خدا ﷺ فقط عایشه را به عنوان وارث داشتند که شما عایشه را مالک خانه می‌دانید؟

۱- اشاره به حدیثی است که اهل سنت از ابوبکر نقل کرده و در آن حدیث منکر شده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خویش ارث بگذارد. بلکه تمام اموال ایشان پس از رحلت به عنوان صدقه محسوب می‌شود. البته این حدیث جعلی دستاویزی بود که به وسیله آن بتوانند ارث حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را غضب کنند و او را از فدک منع بنمایند.



رسول خدا ﷺ در زمان ارتحال به جز دختر بزرگوار خویش که وارث اصلی ایشان است دارای ۹ همسر بوده‌اند و طبق قانون اسلام به زن یک هشتم از ارث شوهر می‌رسد البته از غیر زمین. حال اگر مردی چند همسر داشته باشد این یک هشتم بین همه این زنها تقسیم شده و نصاب یک هشتم تغییر نمی‌کند اکنون با صرف نظر از اینکه اصلاً عایشه از زمین و خانه ارث نمی‌برده است اگر بنا بود که ارث پیامبر ﷺ تقسیم شود به عایشه  $\frac{1}{9}$  از  $\frac{1}{8}$  ارث پیامبر ﷺ می‌رسید که این اندازه بعید است به اندازه یک وجب مکان باشد چه برسد به اینکه اهل سنت به تبع خلفاء این خانه را ملک مسلم عایشه دانسته و غیر از اینکه دفن پیامبر ﷺ را در منزل او علامت محبت به او تلقی کرده‌اند (در حالی که پیامبر ﷺ در منزل خویش دفن شده‌اند نه خانه عایشه) بلکه برای دفن در آن محل از او کسب اجازه می‌نمودند.

از اینجا معلوم می‌شود که دفن خلفاء نیز در جوار رسول خدا ﷺ برای ایشان فضیلتی نیست زیرا این محل ارث فاطمه طاهره علیها السلام و اولاد طاهرین او و جمیع سادات الی یومنا هذا و ارث دیگر زنان پیامبر ﷺ هم هست یعنی خلفاء برای دفن شدن در خانه رسول اکرم ﷺ باید از جمیع زنان پیامبر ﷺ و صدیقه طاهره علیها السلام و اولاد او کسب رضایت کنند. و اگر الآن کسی بخواهد برای ایشان درباره غصبی که کرده‌اند کسب اجازه نماید باید از تمام ذراری حضرت زهرا علیها السلام که وارثان آن منزل هستند طلب اجازه نماید.

پس در واقع دفن رسول خدا ﷺ در منزل خویش بوده و ربطی به عایشه ندارد که بخواهد فضیلتی برای او محسوب شود و ضمناً دفن خلفاء در کنار رسول خدا ﷺ نیز نه تنها برای ایشان فضیلتی نخواهد بود بلکه به طور یقین در محلی غصبی که مالکان آن رضایت خویش را از تصرف غیر، اعلام نکرده‌اند مدفون گشته و این از مثالب و عیوب ایشان است.



## ارتداد اصحاب پس از پیامبر ﷺ

۳ - شیعیان به اصحاب رسول اکرم ﷺ خرده گرفته و می‌گویند ایشان پس از رسول اکرم ﷺ مرتد شدند اولاً این ارتداد به چه معنی است و دیگر اینکه اگر اصحاب رسول اکرم ﷺ انسان‌های ناشیستی بودند چرا خداوند در جای جای قرآن کریم مانند سوره اعراف ۱۵۶ و ۱۵۷، آل عمران آیه‌های ۱۷۲ و ۱۷۳، انفال آیه‌های ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و فتح آیه ۲۹ از ایشان ستایش به عمل آورده است؟ در واقع سنت تکوینی و تشریحی خداوند شهادت می‌دهد که پیروان هر پیامبری بهترین افراد آن امت‌اند. پس چرا شما شیعیان یاران و اصحاب پیامبر را کافر می‌دانید؟

### جواب

شیعه می‌گوید اصحاب رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم و دیگر ایام نسبت به ولایت و وصایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اطاعت از ایشان تضمین‌های لازم را به نبی خدا داده لکن عده زیادی از ایشان بر این پیمان نماندند و از ولایت مرتد شدند نه از اصل اسلام، چرا که اگر از اسلام مرتد شده بودند نکاح با ایشان حرام و مال و ناموس ایشان نیز حلال می‌گشت.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمودند: مردم، بعد از پیامبر ﷺ همگی به جز سه نفر مرتد شدند. و آن سه نیز مقداد، ابوذر و سلمان بودند اما همین مردم پس از زمان اندکی متوجه اشتباه و گناه خویش گشته (و برگشتند).<sup>۱</sup> باید دانست همانطور که در قرآن کریم آیاتی در تعریف اصحاب پیامبر ﷺ نازل شده آیاتی هم در مذمت و نکوهش ایشان به وفور می‌توان یافت و در اینجا است که عده‌ای فقط به آیاتی که در مورد اصحاب راستین و مدح ایشان نازل شده چنگ زده و با تغافل از آیات مذمت اصحاب، جمیع اطرافیان و اصحاب پیامبر ﷺ را در دسته افراد ممدوح وارد کرده و بدین طریق تمام اعمال و کردار همه اصحابی را که البته خود از ایشان راضی هستند و محبت ایشان در دلشان رسوخ کرده توجیه و ذم از ایشان را ممنوع کرده‌اند.



به علاوه اینکه مسلماً و یقیناً در بین اصحاب پیامبر اکرم ﷺ افراد منافقی نیز وجود داشته‌اند که تمام فرق اسلامی با تکیه به آیات قرآن بر آن معتقدند.

چند مورد از آیاتی که اصحاب را نکوهش کرده است، در ذیل بیان می‌شود.

۱- «يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقتم الى الارض ارضيتم بالحيوه الدنيا.»<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آوردید شما را چه شده که چون برای جهاد در راه خدا امر شوید بخاک زمین دل بسته‌اید آیا راضی به زندگانی دنیا عوض حیات ابدی آخرت شده‌اید.

۲- «ألا تنفروا يعذبكم عذاباً أليماً و يستبدل قوماً غيركم.»<sup>۲</sup>

بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد بجای شما برمی‌گمارد.

۳- «لو كان عرضاً قريباً و سफراً قاصداً لا تبعوك و لكن بعدت عليهم الشقه و

سيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم و الله يعلم انهم لكاذبون.»<sup>۳</sup>

ای رسول اگر این مردم را برای منفعت آنی و فوری و سفر کوتاه تفریحی دعوت کنی البته تو را پیروی خواهند کرد لیکن از سفری که مشقتی دارد می‌پرهیزند و به زودی به خدا سوگند می‌خورند که اگر توانایی داشتیم همانا برای سفر آماده می‌شدیم اینان خود را به دست هلاکت می‌سپارند و خدا می‌داند که آنها به حقیقت دروغ می‌گویند.

۴- «لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لك الامور.»<sup>۴</sup>

از این پیش هم آنها بدنبال فتنه‌گری و انهدام اسلام بودند و کارها را برای تو برعکس می‌نمودند.

۵- «ان تصبک حسنة تسؤهم و ان تصبک مصيبة يقولوا قد أخذنا امرنا من قبل و

يتولوا و هم فرحون.»<sup>۵</sup>

اگر تو را در حادثه‌ای خوش نصیب شود سخت بر آنها ناگوار آید و اگر تو را از جهاد زحمتی و رنجی پیش آید گویند که ما، در کار خود نیک پیش بینی کردیم و آنها از دین روی گردانند در حالی که شادمانند.

۲- همان ۴۲

۲- همان ۳۹

۱- توبه ۳۸

۵- همان ۵۰

۴- همان ۴۸



۶- ﴿و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون﴾<sup>۱</sup>

و آنها دائم به خدا قسم یاد می کنند که ما هم منکم و شما مؤمنانیم و حال آنکه باطناً از شما و هم عقیده شما نیستند و لیکن این قوم می ترسند.

۷- ﴿و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یومن بالله و یؤمن

للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم﴾<sup>۲</sup>

و بعضی از آنان هستند که دائم پیغمبر را می آزارند، می گویند او خوب شخص ساده و زود باوری است بگو ای پیغمبر زود باوری من لطفی بنفع شماست. رسول به خدا ایمان آورده و به مؤمنان اطمینان دارد و برای مؤمنان رحمت الهی است و برای آنان که رسول را آزار دهند عذاب دردناک مهیا است.

۸- ﴿و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقنّ و لنکوننّ من الصالحین فلما

آتا هم من فضله بخلوا به و تولّوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقاً من قلوبهم الی یوم

یلقونه بما أخلفوا الله ما و عدوه و بما کانوا یکذبون﴾<sup>۳</sup>

بعضی از آنها این گونه با خدا عهد بستند که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما شد البته پیغمبر را تصدیق کرده و از نیکان می شویم و با این عهد باز چون فضل و نعمت خدا نصیبشان گشت بر آن بخل ورزیدند و از دین روی گردانیده و از حق اعراض کردند در نتیجهی این تکذیب و خلف وعده ای که کردند خداوند دل آنها را تا روز ملاقات خداوند ظلمت کده نفاق گردانید.

۹- ﴿ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون﴾<sup>۴</sup>

به حقیقت مردمی که تو را از پشت حجرهات به صدای بلند می خوانند اکثر آنها بی عقل هستند.

۱۰- ﴿یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا﴾<sup>۵</sup>

ای مؤمنان هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید.

۱۱- ﴿یمنون علیک أن اسلموا قل لاتمنوا علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان

هداکم للایمان ان کنتم صادقین﴾<sup>۶</sup>

۳- همان ۷۷ و ۷۸

۲- همان ۶۱

۱- همان ۵۶

۶- همان ۱۷

۵- همان ۶

۴- حجرات ۴



آنها بر تو به مسلمان شدن منت می گذارند بگو شما با اسلام خود بر من منت مینهید بلکه اگر راست می گویند خدا بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

۱۲- ﴿و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا و يستأذن فريق منهم النبي يقولون ان بيوتنا عورة و ما هي بعورة ان يريدون الا فراراً و لو دخلت عليهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة لا توها و ما تلبثوا بها الا يسيراً و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الا دبار و كان عهد الله مسئلاً﴾<sup>۱</sup>

و در آن وقت طایفه‌ای از آن منافقین گفتند ای یثربیان دیگر شما را در مدینه جای ماندن نیست باز گردید و در آن حال گروهی از آنها برای رفتن از پیغمبر اجازه خواسته و می گفتند خانه‌های ما دیوار و حفاظی ندارد در صورتی که دروغ می گفتند و مقصودشان جز فرار از جنگ نبود و اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه‌هایشان از پی غارت هجوم آورند سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر و شرک کنند آنها برای آن، جز اندکی، درنگ نمی کنند و آنها با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکنند و خلق بر عهد خدا مسئول خواهند بود.

۱۳- ﴿اذ جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله ﷺ و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله انهم ساء ما كانوا يعملون﴾<sup>۲</sup>

چون منافقان نزد تو آمده و گفتند که ما گواهی می دهیم که تو رسول خدائی و خدا می داند که تو رسول اوایی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان دروغ گویند قسم‌های خود را سپر گرفته و از راه خدا باز داشته‌اند حقیقتاً که بد است آنچه که آنها عمل می کنند.

۱۴- ﴿و اذا رأيتهم تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله فاني يؤفكون﴾<sup>۳</sup>

و آنگاه که آنها را ببینی جسم‌هایشان تو را به شگفت می آورد و اگر سخن گویند گوش می دهی گویی که چوبی تکیه داده شده هستند که هر صدایی را به ضرر خود می پندارند آنها دشمنند از ایشان بر حذر باش خدایشان بکشد چه قدر از حق باز می گرداند.

۱- احزاب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵

۲- همان ۴

۳- منافقون ۱ و ۲



۱۵- ﴿يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون كبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون﴾<sup>۱</sup>  
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید چیزی را که انجام نمی‌دهید. بزرگ است از  
 حیث خشم در نزد خداوند آن که بگوئید چیزی را که انجام نمی‌دهید.

۱۶- ﴿يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين اذوا موسى﴾<sup>۲</sup>  
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید مانند آن مردمی که پیغمبرشان موسی را بیازردند نباشید.

۱۷- ﴿يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجنّ الاعزّ منها الاذل﴾<sup>۳</sup>  
 آنها می‌گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم حتماً باید عزتمندان (یعنی خودشان)  
 ذلیلان (یعنی پیامبر ﷺ) را از شهر بیرون کنند.

البته اینها مقدار کمی از آیاتی است که در مذمت عده‌ای از اصحاب رسول اکرم ﷺ در  
 قرآن کریم موجود است و تعداد حقیقی آن بسیار بیشتر است.

مضمون این آیات اینست که در بین اصحاب پیامبر ﷺ افرادی دنیا دوست و  
 دنیا طلب و کسانی که نسبت به جهاد در کنار پیامبر ﷺ بی‌رغبت و کاهل بوده‌اند  
 وجود داشته و همچنین در بین ایشان افراد دروغگو و مستحق عذاب خداوند و  
 فتنه‌گر نیز بوده‌اند. گروهی که از شادی‌های پیامبر ﷺ غمناک و از غصه‌های  
 پیامبر ﷺ دلشاد شده و همواره با کلمات و افعال خویش اسباب اذیت پیامبر ﷺ را  
 فراهم می‌نمودند، با بی‌ادبی با او تکلم می‌نمودند و در بین این اصحاب افرادی  
 فاسق نیز به جولان پرداخته و عده‌ای از آنها نیز به خاطر اینکه به رسول خدا ﷺ  
 ایمان آورده‌اند بر او منت می‌گذاشتند.

طبق صریح آیات کریمه کتاب خدا، در بین اصحاب پیامبر ﷺ منافقینی به  
 چشم می‌خوردند<sup>۴</sup> که چهره و گفتار ایشان آن قدر فریبنده بوده، که حتی فرد اول  
 عالم امکان یعنی نبی الله الاعظم ﷺ نیز ممکن بود به ایشان از این جهت مایل  
 شود و اگر خداوند آنها را به پیامبر خویش معرفی نمی‌کرد او نیز فریب آنها را  
 می‌خورد و این سخن پروردگار است که به او فرمود:

۲- احزاب ۶۹

۱- صف ۲ و ۳

۴- منافقون ۴

۳- منافقون ۸



(و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم).<sup>۱</sup>

از اعرابی که در اطراف شما هستند منافقانی بوده که بر این نفاق بعضی از اهل مدینه نیز خو گرفته‌اند ای رسول تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم.

از این آیه فهمیده می‌شود که عده‌ای از مردم مدینه و اصحاب پیامبر ﷺ آنچنان بر نفاق خو گرفته بودند که حتی پیامبر ﷺ نیز از روی سخنانشان ایشان را می‌شناختند و اگر خدای متعال اراده نفرموده بود ممکن بود ظاهر ایشان پیامبر ﷺ را نیز بفریبد.<sup>۲</sup> حال چگونه است که عده‌ای ادعا می‌کنند که تمام اصحاب پیامبر ﷺ انسانهای صالحی بوده‌اند؟

در اینجا اضافه کنم که گروه‌هایی از اصحاب رسول خدا ﷺ گفتار و کردارشان با هم سازگاری نداشته و این عدم تطابق قول و فعل ایشان گناه بزرگی را در نزد خدا برایشان رقم زده است.

در بین این گروه اصحاب کسانی بوده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ را ذلیل و خود را عزیز دانسته و تصمیم داشتند که آن عزیز خدا و ذلیلی که خود گمان می‌کردند (رسول اکرم ﷺ) را از مدینه اخراج کنند!!

حال با وجود چنین آیات و اوصافی که درباره برخی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به ما رسیده آیا می‌توان به آیاتی که مدح اصحاب در آن شده تمسک کرد و همه اطرافیان و اصحاب رسول خدا ﷺ را شامل آیات مدح نموده و از همه جانب‌داری کرده و همه ایشان را انسان‌هایی وارسته بدانیم؟ ما در قرآن کریم به غیر از تعریف اصحاب، مذمت ایشان را هم دیده‌ایم پس نمی‌توان به مدح و یا حتی ذمّ به تنهایی اکتفا کرده، و برای همه اصحاب پیامبر اکرم ﷺ حکم واحد صادر کرد.

نکته مهمی که باید دقت لازم را به آن مبذول داشت اینست که مدح‌ها و تعریف‌های موجود در آیات درباره همه اصحاب، صادق نیست بلکه مربوط به اصحاب راستین، مؤمن و با اخلاص رسول خدا ﷺ است و برای کسب فضیلت تنها

صرف صحابی بودن اکتفا نمی‌کند. و شرط لازم شمول آیات تبعیت، اطاعت و پیروی از رسول اکرم ﷺ می‌باشد.

اهل سنت در باب تبرئه خلفاء از اعمال شنیع و ناپسندی که مرتکب شده‌اند به دو چیز تمسک کرده‌اند اول اینکه همه اصحاب را بندگان صالح و مخلص معرفی کرده‌اند و در این حالت خلفاء خویش را نیز وارد دسته‌ی اصحاب صالح معرفی کرده و ایشان را از رفتار زشتشان مبری کرده‌اند در حالی که این با آیات قرآن کریم و سنت رسول اکرم ﷺ سازگار نیست زیرا که آنچه از این دو برمی‌آید وجود افراد منافق و ناسالمی است که در اصحاب رسول خدا ﷺ رخنه کرده و تعدادشان نیز اندک نبوده است.

ثانیاً: اهل سنت صرفاً مصاحبت با نبی رحمت ﷺ را کمال و فضیلت محسوب کرده و این فضیلت جعلی را دستمایه توجیه ظلم‌ها و ستم‌های عده‌ای از همین صحابه قرار داده‌اند و این در حالی است که خدای مهربان در آیه شریفه ۲۹ حجرات صفات اصحاب برگزیده را بیان کرده که اولین آن همراهی حقیقی با آن حضرت است نه جسمشان صرفاً با جسم شریف پیامبر ﷺ معیت داشته باشد.

در حقیقت مصاحبت و همراهی ظاهری که عموم اصحاب با رسول اکرم ﷺ داشته‌اند فضیلتی محسوب نشده و آنچه که فضیلت است تقوی و عمل صالح می‌باشد. خداوند متعال در سوره کهف انسان مؤمن و کافری را مثال می‌زند که با هم مصاحب هستند، و این بدین معناست که ممکن است فرد کافری صحابی انسان مؤمن و پاکدامن باشد.

﴿قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذي خلقك من تراب﴾<sup>۱</sup>

یار او در مقام گفتگو و اندرز به او گفت: «آیا به خدائی که نخست از خاک آفریدت کافر شدی» پس صرف مصاحبت با رسول اکرم ﷺ کمالی محسوب نمی‌شود.

اما اگر بپذیریم که این آیات که در برگیرنده فضائلی برای یاران حقیقی رسول خدا ﷺ است تماماً هر کس را که نام صحابی و یار پیامبر ﷺ را به دنبال خویش یدک می‌کشد شامل می‌شود در این صورت نیز این آیات مشتمله بر فضائل درباره حال آن زمان اصحاب بوده است و ملاک در قضاوت حال فعلی ایشان است نه تعاریفی که



خدای متعال از ایشان در گذشته به خاطر جهاد و جانفشانی خویش کرده است. بلکه در گذشته خداوند از ایشان راضی بوده است آنها به خاطر اعمال نیکشان (نه به علت مصاحبت با رسول خدا ﷺ) ولی امروز اگر آن اعمال پسندیده‌ای که در گذشته ملاک فضیلت ایشان بوده ترک شود و از جانب ایشان مورد فراموشی و غفلت قرار گیرد نه تنها آن فضیلت بر ایشان ثابت نیست بلکه بر آنها خرده گرفته می‌شود که چرا شما با آن مقام و درجه اعلاء این چنین به قهقری برگشته‌اید. همانطور که پروردگار عالم قارون را که از قوم موسی بوده و بلعم باعورا را نیز که هر دو در بدو امر انسان‌های صالحی بوده‌اند مذمت کرده است. در اینجا جالب است بدانیم که در روایات اهل سنت نیز احادیث معتبری یافت می‌شود که صراحتاً بر عدم عدالت عده زیادی از اصحاب پیامبر ﷺ دلالت می‌کند.

عن النبی ﷺ: فی اصحابی اثنا عشر منافقاً فیهم ثمانية لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در بین اصحابم دوازده نفر منافق وجود دارد که هشت نفر ایشان هرگز وارد بهشت نخواهند شد.

همانطور که از حدیث مشخص می‌گردد در بین اصحاب رسول خدا ﷺ به اعتراف خود آنحضرت منافق پیشه‌گانی بوده‌اند که تعدادی از ایشان هرگز وارد بهشت نمی‌شوند. حال که چنین است آیا می‌توان تمام ایشان را عادل دانست و همه را یارانی وفادار نامید؟ خوانندگان عزیز دقت بفرمایند که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: در بین اصحابم منافقینی وجود دارند یعنی منافقینی را نیز داخل در کلمه اصحاب فرموده‌اند: پس نمی‌توان گفت که کلمه صحابی صرفاً بار مثبت به همراه دارد. بخاری از قول ابن ابی ملیکه نقل می‌کند که ۳۰ نفر از اصحاب پیامبر ﷺ را درک کردم که همگی از اینکه منافق باشند می‌ترسیدند.<sup>۲</sup>

آیا ما درباره‌ی کسانی که خود در عدالت خویش شک دارند و نگران هستند که مبدا منافق باشند می‌توانیم به عدالت و وثوقشان و بلکه بالاتر از آن کفر کسی که به ایشان توهین کند حکم نمائیم؟

۱- صحیح مسلم کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث ۲۷۷۹ صفحه ۱۱۷۷.

۲- صحیح بخاری کتاب الایمان باب ۲۷ خوف المومن حدیث اول صفحه ۲۴



## آیه بیعت رضوان

﴿لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و اثنابهم فتحاً قریباً﴾<sup>۱</sup>

طوبای هدایت

خدا از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند به حقیقت خوشنود گشت و از آنچه در قلب آنها بود آگاه است پس وقار و اطمینان را برایشان نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداش داد. اهل سنت از این آیه جهت ساختن فضیلت برای خلفاء خویش استفاده کرده و می‌گویند خلیفه اول و دوم در بیعت رضوان شرکت کرده‌اند پس خداوند از ایشان راضی است و چرا شیعه به اعمال این دو خرده می‌گیرد؟

در جواب گفته می‌شود که خداوند از آن دسته از مؤمنینی که با رسول اکرم ﷺ بیعت کرده‌اند راضی است و حال باید ایمان آن چند نفر را ثابت کرد زیرا ایمان قلبی با ایمان لسانی متفاوت است به همین دلیل مهم خداوند متعال می‌فرماید: و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا.<sup>۲</sup> یعنی خدای عزوجل ایمان را از ایشان سلب کرده ولی اسلام را پذیرفته است.

فرق اسلام و ایمان در این است که اگر کسی به زبان اقرار به شهادتین کند به او مسلمان می‌گویند و احکام مسلمان مانند حرمت مال، جان، ناموس، حریت نکاح، طهارت وی و... بر او جاری می‌شود ولی ایمان یعنی رسوخ اعتقاد به قلب و عمل کردن به آنچه به عنوان ایمان پذیرفته است پس خداوند از مؤمنینی که ایمان آورده‌اند راضی شده نه از هر کس که بیعت کرده است.

و مطلب دیگر آنکه خدای عزوجل این گروه را به خاطر این عمل پسندیده ستایش کرده است حال اگر ایشان این کردار را تغییر دهند و بیعت بشکنند باز هم خداوند از ایشان راضی است یا نه؟

نباید این واقعه رخدادی نادر و کمیاب تلقی شود زیرا که عده‌ای در زمان حیات رسول اکرم ﷺ هم مرتد شده و از دین برگشتند. همان طور که خداوند در کتاب خویش خبر داده و فرموده است:





﴿و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون﴾<sup>۱</sup>

اگر آن کسی که از اهل ایمان بوده، از دین خویش برگردد و در همین حالت کفر بمیرد اعمالش در دنیا و آخرت نابود شده و در نهایت هم به جهنم جاودان وارد خواهد شد. منظور ما از آوردن آیه فوق این است که اگر آیه بیعت رضوان و اعلام رضایت خداوند از اصحاب رسول اکرم ﷺ در این آیه و هم چنین آیات دیگر درباره تمام اصحاب رسول خدا ﷺ نازل شده و مدح تمام ایشان را کرده باشد و در بین این گروه خلفاء نیز بوده و از مؤمنین به شمار می‌رفته‌اند با این حال اگر این اصحاب از دین خویش برگردند و بر آن برگشتن از دین اصرار کرده و کافر از دنیا روند نه تنها در آخرت دچار عذاب الهی می‌گردند بلکه به دلیل این قسمت آیه که می‌فرماید: ﴿حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره﴾ در دنیا نیز تمام فضائی که قبلاً کسب کرده بودند حبط شده و دیگر این فضایل شامل ایشان نمی‌گردد.

پس ملاک، حال فعلی افراد است که چگونه‌اند نه گذشته ایشان که چه فضائی داشته‌اند. در این آیه و در سایر آیات هم سخن از رضایت همیشگی خداوند به میان نیامده بلکه این رضایت به خاطر عملی از اعمال ایشان بوده و به همین دلیل است که اگر کسی از کار گذشته‌اش که مایه‌ی رضایت خداوند بوده دست بکشد دچار غضب و سخط خداوند خواهد شد.

خدای متعال درباره‌ی افرادی که پس از ایمان به کفر برگردند می‌فرماید: توبه ایشان نیز پذیرفته نخواهد شد.

همانا کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند هرگز توبه آنها پذیرفته نشود و حقیقاً ایشان گمراهند.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید این اشخاص هرگز مورد مغفرت خداوند واقع نمی‌شوند. آنان که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آورده دگر بار کافر شدند پس بر کفر خویش افزودند اینان را خداوند نخواهد بخشید و به راهی هدایت نمی‌کند.<sup>۳</sup>

۱- بقره ۲۱۷

۲- نساء ۱۳۷

۳- آل عمران ۹۰

همان‌گونه که از آیات بر می‌آید این مطلب درباره‌ی عده‌ای مؤمن بوده که در نهایت به کفر روی آورده و بی‌ایمان از دنیا رفته‌اند حال اگر کسی بیاید و فضایل ایشان را در زمان ایمانشان بیان کند، از نظر عقل و شرع بر او خرده گرفته می‌شود زیرا او به واسطه ارتداد تمام حسنات و فضائلشان حبط و نابود گردیده و خداوند نیز هرگز از ایشان راضی نخواهد شد.

حال اگر به فرض مثال یکی از مؤمنین که حقیقتاً با رسول خدا ﷺ در واقعه حدیبیه بیعت کرده و خداوند از او به صراحت قرآن کریم راضی شده مرتد گردد کسی می‌تواند بگوید که او مورد رضای خداوند است و آیه رضوان در شأن او نازل شده و او هنوز انسان خوبی است؟

واضح‌تر بگویم عده‌ای از اصحاب رسول اکرم ﷺ به خاطر بیعت رضوان مفتخر به فضیلتی گردیدند که مضمون آن رضایت خداست. این فضیلت بسیار بالاست، لکن اگر ایشان پس از رحلت رسول خدا ﷺ بیعتی که در غدیر با همان حضرت مبنی بر وصایت و خلافت حضرت ولی الله علی بن ابی طالب علیه السلام کردند را نقض کنند و زیر پا گذارده و بشکنند باز این آیه و این فضیلت برای ایشان باقی می‌ماند یا خیر؟

طبق آیات قرآن کریم اگر چنین جنایتی توسط این عده اصحاب صورت گرفته باشد دیگر این فضیلت برای این گروه باقی نمی‌ماند و... اما درباره قسمت اول مطلب که آیا ایشان بیعتی با رسول اکرم ﷺ مبتنی بر خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام کرده‌اند یا خیر می‌توان به کتاب الغدیر علامه امینی (اعلی الله مقامه) مراجعه کرد و در آنجا مفصل ماجرا را از طریق خود اهل سنت و منابع ایشان بررسی نمود.

در منابع شیعه نیز تصریح به این بیعت شده که به عنوان مثال می‌توان به کتاب بحار الانوار جلد ۳۷ مراجعه کرد.

در واقع این گروه اصحاب که دارای چنان فضیلتی بوده‌اند با این نکث بیعت آن فضایل را نابود کرده و از بین برده‌اند.

بله اگر ایشان پیروان واقعی رسول خدا باشند هرگز از دینی که خداوند از آن راضی است یعنی دین همراه با ولایت<sup>۱</sup> خارج نگشته و مانند سلمان‌ها و اباذرها و مقدادها و... مایه افتخار جمیع ملت اسلام خواهند بود، البته در ادیان گذشته هم



همه پیروان انبیاء را انسان‌های صالحی تشکیل نداده بودند بلکه در میان ایشان نیز مردان و زنانی نا شایست به چشم می‌خوردند که می‌توان به زن نوح و لوط که از صحابه از نظر جسمی به آن دو پیامبر هم نزدیک‌تر بودند اشاره کرد<sup>۱</sup> و آیات مذمت پیروان موسی و یاران او را در قرآن کریم بررسی نمود.<sup>۲</sup> که در چنین وضعیتی است که حکم خواهیم کرد: خداوند سنتی مبنی بر اینکه تمام اصحاب انبیاء گذشته افرادی صالح باشند نداشته بلکه خودش در قرآن کریم درباره اصحاب و نزدیکان پیامبران خدا و حتی رسول مکرم اسلام نکوهش‌ها و خرده‌گیری‌هایی را برای اولوالالباب متذکر شده است. ﴿و ما يتذكر آلًا اولوالالباب﴾

### رابطه خلفا با پیامبر ﷺ

۴ - اگر خلفاء انسان‌های بدی بودند چرا رسول اکرم ﷺ خود را به ایشان نزدیک کرده و به ایشان و پست و مقام عطا کرده و با عده‌ای از ایشان رابطه‌ی سببی برقرار کرده است؟  
 آیا رسول خدا ﷺ نمی‌دانستند که اینها مردم صالحی نیستند و در حقیقت باید گفت که پیامبر ﷺ نمی‌دانستند که عایشه کافر خواهد شد و چون نمی‌دانستند او را طلاق ندادند و فقط شیعه است که می‌داند عایشه کافر است!!!

### جواب

درباره ازدواج‌های رسول اکرم ﷺ باید گفت همان طور که در قبل هم ذکر شد بسیاری از این ازدواج‌ها از روی ترحم صورت گرفته بود همچون ازدواج با حفصه دختر عمر که طبق منابع اهل سنت<sup>۳</sup> از روی ترحم صورت گرفته است، و همچنین لازم به ذکر است در ازدواج، به صرف گفتن شهادتین و اسلام زبانی حرمت نکاح با کافر و کافره زایل می‌شود که درباره عایشه و حفصه دختران خلفاء چنین بوده زیرا هم ایشان و هم پدرانشان شهادتین می‌گفتند و این شهادتین ازدواج با ایشان را حلال می‌کند. اما درباره اینکه اگر ایشان بد بودند چرا رسول خدا ﷺ خود را به ایشان نزدیک می‌کرد باید گفت که رسول اکرم ﷺ با دختر ابوسفیان نیز ازدواج کردند در حالی که به شهادت تاریخ، ابوسفیان به زبان و دل کافر بوده و بعداً هم صادقانه ایمان نیاورد.

اما حقیقت مطلب همان طور که قبلاً گذشت کید و مکر خداوند و استدراج او نسبت به این افراد بوده که به ایشان مهلت دهد تا به گناه خویش بیافزیند. چنانچه کسی ایراد کند که اگر عایشه و پدرش بد بودند و پیامبر ﷺ می دانستند که کافر می شوند چرا رسول خدا ﷺ خود را از ایشان دور نکردند جواب می دهیم به غیر از اینکه مشابه این مورد درباره ی دیگر انبیای الهی یعنی نوح و لوط که زنانی کافر داشتند وجود دارد این نکته حائز اهمیت است که خود سؤال کننده در سؤال خویش گفته است که عایشه پس از پیامبر اکرم ﷺ دچار مشکل شد. پس چرا رسول خدا ﷺ او را به عقوبت کاری که هنوز نکرده است مبتلا کنند و به علت اینکه بعداً از دین خارج می گردد او را طلاق دهند همواره عقوبت پیش از گناه در نزد همه عقلاً مذموم است.

### موقعیت خلفا در زمان پیامبر ﷺ

امر مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است که رسول خدا ﷺ هیچ گاه پست های مهمی به خلفاء واگذار نکردند مگر اینکه ایشان از پس آن بر نیامده و یا از آن عزل شده و سپس یدالله العلیا حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آن را به نحو احسن به نتیجه رسانده اند. به طور مثال در جنگ هایی که ایشان فرار نکرده اند<sup>۱</sup> و بعضاً لواء و پرچم اسلام را را حمل می نموده اند، سپاه اسلام را به اضمحلال کشانده، دین را به خطر انداخته و طمع دشمن را بر اصل اسلام برانگیخته اند. ولی در همین جنگ ها پس از رجوع مفتضحانه خلفاء حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه اسلام را پیروز و پرچمش را به اهتزاز در آورده اند.<sup>۲</sup>

۱- زیرا در بسیاری از جنگها فرار می کرده اند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۱۳ صفحه ۲۸۶ به بعد  
 ۲- داستان خیبر و داستان سوره براءت و برگرداندن ابابکر و اعزام حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه برای انجام مأموریت نیز آن قدر از شهرت برخوردار است که هیچ منکری نمی تواند انکار کند. طبری در تاریخ خود درباره ی فرار کردن عثمان از جنگ احد آورده است عثمان و چند نفر دیگر تا نزدیکی مدینه فرار کردند (تاریخ طبری ۲/۲۱) همو نیز درباره ی غزوه خیبر با اشاره صریح به پرچمداری عمر و ابابکر و ناکامی این دو و تصریح به ترس شدید عمر به نقل واقعه مهم فتح خیبر به دست با کفایت امام امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می پردازد (تاریخ طبری ۳/۹۲)



رسول خدا ﷺ با چنین رفتاری علاوه بر نشان دادن لیاقت حضرت علی علیه السلام و فضائل او بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی آن دسته افراد را که حتی لیاقت تبلیغ یک سوره را نداشته و عرضه فرماندهی یک لشکر را از خویش نشان نداده‌اند به همگی اثبات می‌نمودند، اینجانب در جمیع کتب اهل سنت هیچ ذکری از شجاعت فوق العاده خلفاء سه‌گانه پیدا ننموده‌ام و حتی در این کتاب‌ها اسم یک نفر را هم نیافتم که نوشته باشند (قُتِلَ بَيْدَ أَبِي بَكْرٍ أَوْ عَمْرٍ) یعنی به دست ابابکر و یا عمر کشته شده و این در حالیست که عبارات حیرت‌انگیزی در کتب اهل سنت درباره‌ی شجاعت‌ها و دلآوری‌های امام اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و حتی ذکر اسامی کسانی که به دست ایشان به دوزخ واصل شده‌اند به فراوانی یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

حالا من نمی‌دانم منظور سؤال کننده از منسب‌های مهم و پست‌های حساسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خلفاء در زمان خویش اعطا می‌فرمودند کدام منسب و کدام پست است؟ ای کاش یک مورد را متذکر می‌شد. بله از نظر بسیاری از محققین اهل سنت ابوبکر هیچگاه برای اسلام تیری رها نکرد و خونی نریخت و شمشیری از نیام خارج نساخت.

هو اضعف المسلمین جنانا و اقلهم عند العرب ترةً لم یرم قطّ بسهم ولا سلّ سیفاً  
ولا اراق دمأ...<sup>۲</sup>

با این حال شبهه انداز ادعا کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش مسئولیت‌های مهمی به ابابکر و عمر داده‌اند مسلماً، ادعای گزاف احتیاج به دلیل ندارد و همچنین صرف ادعا دلیل نمی‌خواهد، شبهه انداختن هم نیاز به برهان ندارد لاجرم اگر کسی بخواهد عالمانه و بی‌غرض مطلبی را بیان کند نیاز به دلیل و برهان دارد.

۱- محمدبن عمر واقدی از اعلام اهل سنت در کتاب مشهور خویش یعنی مغازی بارها این جمله را تکرار کرده است: فلان شخص مشرک به دست علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد. به عنوان مثال درباره‌ی تعداد کشته‌گان مشرکین در روز بدر او به عدد چهل و نه اشاره می‌نماید و سپس اضافه می‌کند که ۲۲ نفر ایشان را علی بن ابیطالب علیه السلام به درک واصل کرده و اسامی تمام را ذکر می‌کند ولی هیچ‌کجای این کتاب ذکری از مقام منسب و یا حتی فرماندهی و شجاعت قابل اعتنائی از جانب خلفاء به میان نیامده است. (مغازی/ غزوه بدر صفحه ۱۱۳)

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۱۳ صفحه ۲۸۱

## انصار و اهل بیت علیهم السلام

۵ - علمای شیعه همواره به خاطر همراهی انصار با علی علیه السلام در جنگ صفین از ایشان تمجید می‌کنند لکن به خاطر اینکه خلافت را به علی علیه السلام واگذار نکرده‌اند این گروه را مرتد می‌نامند عجب مقیاس و ترازوی عجیبی!!! اگر در کاری از کارها با علی علیه السلام باشند بهترین مردم و اگر در کنار مخالفان باشند مرتد و دنیا طلبند. مگر علی علیه السلام کیست که با او بودن ملاک حق و مفارقت از او ملاک باطل است.

### مورد

خدای عزوجل برای اینکه مردم بتوانند اعمال خویش را بسنجند میزانی در اختیار ایشان قرار داده است که اگر این میزان نبود هر کس ادعا می‌نمود که از همه مردم بهتر و اعمالش نیکوتر است.

میزان در زمان حیات نبی خدا ﷺ وجود نازنین خود آن حضرت بوده است که باید افراد اعمال و رفتار خویش را با آن حضرت بسنجند حال پس از ایشان چه کسی میزان اعمال است؟ و چه کسی ترازوی سنجش کردار خلق است؟

اگر کسی بگوید قرآن کریم میزان است به او گفته می‌شود این همه گروه‌های مختلفی که یکدیگر را تکفیر کرده‌اند همگی معتقد به قرآن بوده و آن را کتاب منزل از جانب خداوند می‌دانند لکن این قرآن نه تنها نتوانسته است که از تفرقه بین امت اسلامی جلوگیری کند بلکه در خیلی از موارد گروه‌های متفرق به وسیله همین قرآن یکدیگر را تکفیر کرده و از همدیگر تبری جسته‌اند و این صریح آیه‌ی کریمه‌ی «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَّ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَّ آيَةٌ شَرِيفَةٌ وَّ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَّ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا»<sup>۱</sup> می‌باشد.

پس در نتیجه باید در کنار این قرآن چیز دیگری باشد که آن چیز امت را متحد کرده و میزان اعمال ایشان باشد.

۱- بقره ۲۶: بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند.

۲- اسراء ۸۲: و ما از این قرآنی که نازل کرده‌ایم چیزی است برای شفا و رحمت برای مومنین و ظالمین را جز زبان چیزی نرساند.





ممکن است به ذهن کسی برسد که چیزی که در کنار قرآن باعث وحدت بوده و میزان سنجش اعمال امت است همه اصحاب پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند و این بدین معناست که اگر به هر یک از اصحاب چنگ بزنییم به هدایت می‌رسیم.

لکن این امر صحیح نیست زیرا برای این مطلب نصّ صحیحی در اختیار نداریم و دیگر اینکه به تأکید صریح قرآن کریم در بین اصحاب رسول خدا ﷺ منافقینی وجود داشته‌اند که حضرت آنها را به عموم مسلمین معرفی نفرموده‌اند و همچنین اصحاب رسول خدا ﷺ همگی دارای عصمت نبوده و نهایتاً این که همین اصحاب در مواقع زیادی با هم موافق نبوده بلکه به حرب و جنگ با یکدیگر پرداخته‌اند.

در واقع اگر همه اصحاب رسول خدا ﷺ باعث هدایت و میزان امت باشند به جای ایجاد اتحاد، اختلاف توصیف ناشدنی به وجود خواهد آمد که تصور آن هم رعب و وحشت را بر دل انسان حاکم می‌کند. اگر همه اصحاب ملاک سنجش در اختلاف بین حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابابکر به کدام یک باید چنگ زد و یا در اختلاف بین اسامه و ابابکر و عمر و اختلافی که این دو با سعد بن عباد و ابوسفیان داشتند کدام حجّتند در جریان تبعید ابوذر آیا او میزان است یا عثمان؟ و در هنگام جنگ جمل آیا طلحه و زبیر ملاک سنجشند یا حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه؟؟؟

مسئلاً کسی نمی‌تواند بگوید که همگی میزانند زیرا هر کدام یک سلیقه و روش داشته که هر یک ناقض روش‌های دیگری می‌باشد و این سبب اختلافی عظیم در دین می‌شود که در آن تفرقه و چند سخنی را به وجود خواهد آورد. ﴿و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾<sup>۱</sup>

و اگر از غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می‌یافتند.

و اگر کسی بگوید یکی از ایشان حجّتند به این شکل که هر کدام را که شما انتخاب کنید و شما اختیار کنید و از او تبعیت کنید ولو با دیگری نزاع و دشمنی هم داشته باشید صحیح است. باز دو مشکل خواهد داشت اول اینکه حجّت خدا با انتخاب مردم نیست بلکه باید از طرف خدا و رسول ﷺ منصوب باشد و دوم اینکه به هر کدام چنگ بزنییم ترجیح بلا مرجّح پیش می‌آید یعنی اینکه بدون وجود



فضیلتی در این نفر نسبت به دیگران ما او را برایشان ترجیح داده‌ایم. در نتیجه بر خدا لازم است که کسی را که قدرت تکلم و دفاع از خویش داشته و بتواند مردم را از گمراهی‌ها به سمت هدایت سوق دهد بر ایشان منصوب کند و آن شخص نیست مگر وجود محترم امام معصوم علیه السلام.

اهل سنت در منابع مختلف خویش این روایت را ذکر کرده‌اند که:

ابن حوشب می‌گوید: در نزد ام سلمه رضی الله عنها بودم پس ابوثابت به اجازه او وارد منزل شد ام سلمه به او گفت: ابوثابت دلت در این دوران با چه کسی است؟ او جواب داد: من تبعیت از علی علیه السلام کردم. ام سلمه گفت: به حق رسیده‌ای زیرا قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ﴿علی مع الحق و القرآن و الحق و القرآن مع علی ولن یفترق حتی یردا علی الحوض﴾<sup>۱</sup>

علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر به من برسند.

حال وقتی که همیشه حق با حضرت ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است آن کسی که از حضرت جداست و در گروه و فرقه دیگری است مسلماً باطل است و شیعه کسی است که طبق فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که از جانب رب العباد حضرت مولی علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان میزان برای بندگان خویش معرفی فرموده اطاعت از امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را میزان قرار داده و هر کس با ایشان است در طریق مستقیم و هر کس که از مولا جداست در راه گمراهی و ضلالت می‌داند. حتی انصار زمانی که در قضیه سقیفه در کنار او نبودند مذموم و زمانی که در صفین مفتخر به هم‌کابی او بودند ممدوحند. اهل سنت باید بگویند به چه دلیل خلفاء و اصحاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله را میزان قرار داده و هر کس با ایشان باشد را حق و هر که نباشد را باطل تصور کرده‌اند؟ آیا چنین نصی که ذکر شد درباره خلفاء نیز وجود دارد؟ و آیا اصلاً ممکن است چند نفر که تاریخ اختلاف بزرگی از ایشان ثبت کرده و عصمت ایشان محال است همگی میزان حق و باطل باشند؟

۱- ینابیع المؤده قندوزی حنفی ۲۶۹/۱، برای اطلاع از دیگر منابع اهل سنت به کتاب مذکور مراجعه کنید



مسلماناً یک نفر، آن هم از طرف خدا و رسول خدا ﷺ باید به عنوان میزان حق و باطل پس از رحلت رسول اکرم ﷺ برای مردم معین گردد و آن یک نفر هم به نقل روایات شیعه و سنی کسی جز حضرت ابی الحسن المرتضیٰ علیّه السلام نمی‌باشد. روایتی که از طریق کتب اهل سنت گذشت تنها مُشتی از خروارها سندی است که دلیل بر این مدعاست. برای اطمینان خاطر بیشتر به چند حدیث دیگر که از کتب سنی منتخب شده‌اند کاملاً توجه بفرمائید:

عن النبی ﷺ: ﴿انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل﴾<sup>۱</sup>  
ای علی تو راستگوی بزرگ و تو جدا کننده‌ای هستی که بین حق و باطل را جدا می‌کند.

عن النبی ﷺ: ﴿یا علی انت الصراط المستقیم﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی تو صراط مستقیم هستی.

﴿عن النبی ﷺ قال: یا عمار، ان رایت علیاً قد سلک وادیاً و سلک الناس وادیاً

فاسلک مع علیٍّ ودع الناس﴾<sup>۲</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای عمار اگر دیدی که علی در راه سرزمینی است و مردم در راه سرزمینی دیگر، پس تو همراه علی باش و مردم را رها کن.

﴿عن النبی ﷺ قال: الحق مع ذا، الحق مع ذا یعنی علیاً﴾<sup>۳</sup>

از پیامبر روایت شده که حق همراه آن مرد یعنی علی علیّه السلام است.

عن النبی ﷺ: ﴿یا علی انک قسیم الجنه و النار﴾<sup>۴</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی بدرستی که تو تقسیم کننده بهشت و آتشی.

عن النبی ﷺ: ﴿اللهم ادر الحق معه حیث مادار و کیف ما دار﴾<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: بار خدایا حق را هر کجا و هرگونه که علی بگردد، بگردان.

دو روایت آخر که هر دو از قول نبی اکرم ﷺ بوده و در کتب معروف مناقب اهل سنت نقل شده دلالت بر این می‌کند که میزان اعمال و ترازوی سنجش افراد کسی

۱- ذخایر العقبی ۵۶ - ۲- کنز العمال جلد ۱۱ صفحه ۶۱۴ حدیث ۳۲۹۷۲

۳- همان جلد ۱۱ صفحه ۶۲۱ حدیث ۳۲۰۱۸ - ۴- مناقب ابن مغاز لی شافعی / ۶۷ حدیث ۹۷

۵- تذکره الخواص ۲۷۱/۱، ینابیع المؤده قندوزی حنفی ۲۴۹/۱

جز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیست زیرا او راه مستقیم است و هر کس با او نباشد در گمراهی است. و میزان برای سنجش اعمال ولایت اوست که هر کس دارای آن باشد بهشتی و الا جهنمی خواهد بود که این حقیقت معنای میزان است. ناگفته نماند طبق منابع اهل سنت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نه تنها میزان اعمال است بلکه میزان برای تشخیص طیب ولادت و یا ساده‌تر بگوییم حلال زادگی و خبث ولادت به معنی حرام زادگی هم می‌باشد.

«عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ یا علی انت مولی من انا مولاه وانا مولی کل مومن و مومنه، لا یحبک الا طاهر الولاده ولا یبغضک الا خبیث الولاده» (الحديث).<sup>۱</sup>

و همان حضرت میزان ایمان و نفاق نیز شمرده شده است.

سبط بن جوزی از اعلام سنی در کتاب تذکرة الخواص از طریق کتب مورد اعتماد اهل سنت مانند صحیح مسلم کتاب الایمان، مسند احمد حنبل، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و... این روایات را با الفاظ مختلف از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

«والله انه مما عهد الی رسول الله ﷺ انه لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق»<sup>۲</sup>

به خدا قسم یکی از سخنانی که پیامبر ﷺ به من فرمودند این بود که مرا دوست ندارد مگر مؤمن و با من دشمن نباشد مگر منافق.

ترمذی پس از تأیید حدیث مذکور که با جمله «هذا حدیث حسن صحیح» به صحت و خوبی این روایت اذعان کرده آورده است:

«کان ابو الدرداء یقول ان کنا نعرف المنافقین معشر الانصار الا ببغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام»<sup>۳</sup>

ابو دردء دائما می‌گفت: ما منافقین را از میان انصار نمی‌شناختیم مگر بواسطه اینکه دشمنی با علی علیه السلام داشتند.

۱- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۳۹۷/۱

۲- تذکرة الخواص ۲۵/۱ و به این مضمون در کنز العمال ۵۹۸/۱۱ ح ۲۲۸۷۸- این روایت در کتاب سنن ابن ماجه که از کتب صحاح

اهل سنت است نیز نقل شده است. سنن ابن ماجه باب ۱۱ حدیث ۱۱۴ صفحه ۳۰

۳- سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۲۱ حدیث ۳۷۴۵ و ۳۷۲۶ صفحه ۹۷۹



حال با وجود این همه روایات معتبر در کتب اهل سنت برای چه شیوخ وهابی به شیعه ایراد می‌گیرند که چرا امام امیرالمؤمنین علیه السلام را میزان قرار داده و شیعه را مسخره کرده و ادامه می‌دهند: به چه دلیل می‌گویید هر کس با علی علیه السلام باشد حق و هر کس مخالف او باشد باطل است؟

گویا فرقه ضاله و هابیت از منابع و روایات خویش اطلاع نداشته و یا اینکه آنها را هم قبول ندارند و در واقع هر چه را که با اهداف شوم و دیکته شده توسط استعمار برایشان تطابق دارد پذیرفته و هر چه که به نفع ایشان نیست ولو از روایات صحیح مذکور در کتب بزرگ خودشان باشد مردود و بی‌ارزش می‌پندارند.

شیعه به دلیل وجود روایات مذکور و همچنین صحیح تر از اینها روایات وارده در کتب خویش، ملاک حق و باطل را حب و بغض، همراهی و جدائی از امام المتقین و میزان الدین علی بن ابیطالب علیه السلام دانسته و برای عمل خویش دلیل دارد. وهابی باید برای اینکه خلفاء خویش و بلکه هوای نفس خویش را ملاک تشخیص حق و باطل دانسته دلیل اقامه کند که ﴿فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين﴾<sup>۱</sup>

و اگر این کار را نکردید و هرگز نتوانید کرد پس بترسید از آتشی که هیزمش مردم بدکار و سنگ‌های خارا است که برای کافران مهیا شده است...

## حدیث غدیر؛ سرپرستی یا دوستی

۶ - یکی از انتقادات شیعه به اصحاب رسول اکرم ﷺ اینست که چرا نصّ غدیر را درباره ولایت علی علیه السلام انکار کرده‌اند گفته می‌شود چه کسی گفته است که منظور پیامبر اکرم ﷺ از حدیث غدیر ولایت علی علیه السلام است اگر چنین بود اصحاب همه متوجه می‌شدند آیا شما از اصحاب پیامبر ﷺ که در واقعه غدیر حاضر بوده‌اند بیشتر می‌فهمید. شما ولایت و سرپرستی را فهمیده ولی ایشان که آنجا بودند چنین چیزی را متوجه نشده‌اند.

### جواب

اگر کسی واقعه غدیر را خوب ملاحظه کند با صرف نظر از هر مذهب و اعتقادی که دارد به راحتی متوجه خواهد شد که منظور پیامبر اکرم ﷺ از سخنرانی غدیر تعیین جانشین برای پس از خویش بوده است.

اگر فهم و درک افراد از نقل اقوال و احادیث حجّت نباشد و کسی بگوید چون شما در آن محلی که این حدیث صادر شده حضور نداشته‌اید نمی‌توانید این حدیث را بفهمید و در نتیجه قادر نیستید به این حدیث عمل کرده و آن را حجّت افعال خویش قرار دهید پس دیگر هیچ حدیث و روایتی حجّت نداشته و حتی چون ما در زمان نزول قرآن هم نبوده‌ایم و مهمتر، از آن چه که بین خدا و رسول ﷺ در هنگام نزول قرآن گذشته خبر نداریم پس قرآن هم برای ما قابل استفاده نیست و در نتیجه دین بی‌دین.

آخر این چه مغلطه‌ایست که کسی بگوید چون شما در واقعه غدیر نبوده‌اید نمی‌توانید درباره منظور پیامبر اکرم ﷺ از جمله، کلام ﴿من کنت مولاه فعلی مولاه﴾ قضاوت کنید و هر چه که حاضرین در آن ماجرا فهمیده‌اند شما هم باید آن را تصدیق کنید.

اما اگر ما این حرف غیر منطقی را هم بپذیریم باز نقضی به عقیده و مذهبمان وارد نمی‌شود زیرا سخن رسول خدا ﷺ در روز غدیر آن قدر واضح و مبرهن بوده که تمام حاضرین همان مطلبی را که ما امروز از آن برداشت می‌کنیم یعنی ولایت





و وصایت و خلافت حضرت مولا علی بن ابی طالب علیه السلام را از آن سخن متوجه شده و تمام قرائن و شواهد این نکته را تأیید می‌کند.

چون مطلب از وضوح کافی برخوردار است و به خاطر به درازا نکشیدن کلام فقط به یک مورد اشاره کرده و این بخش را به اتمام می‌رسانیم.

براء بن عازب رضی الله عنهما می‌گوید: در سفری همراه پیامبر بودیم پس به غدیر خم رسیدیم منادی ندای نماز جماعت داد و برای پیامبر جایی در زیر درختی آماده شد ایشان نیز نماز ظهر را اقامه کرده و سپس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: آیا نمی‌دانید که من از همه مؤمنین به ایشان اولی و سزاوارترم. همه تصدیق کردند و گفتند آری. پس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: خداوندا هر کس که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست، خدایا هر کس که با علی علیه السلام دوست است او را دوست بدار و با دشمن او دشمن باش. پس از این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه دوم به خدمت حضرت علی علیه السلام و دستبوسی ایشان رسید و عرض کرد: گوارایتان باد ای پسر ابوطالب زیرا که مولای هر زن و مرد با ایمان گردیدید.<sup>۱</sup>

### معنای حدیث غدیر

حدیث غدیر دلالت بر ولایت و سرپرستی حضرت علی علیه السلام کرده و بیان مقام جانشینی ایشان را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نماید. دلیل این مطلب:

۱ - این ولایت و سرپرستی را همه حاضرین حتی خلیفه دوم سنی‌ها نیز که دارای فهم فوق العاده‌ای هم نبوده<sup>۲</sup> متوجه شده که با جمله: (اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه) به این موضوع اقرار کرده.

۲ - اگر منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کلمه مولی دوستی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده چرا این مطلب را که چندان مهم هم نیست با چنین آب و تابی و

۱- با وجود ذکر مفصل منابع این حدیث در صفحات گذشته به چند منبع دیگر نیز اشاره می‌شود: ذخایر العقبی ۶۷، تذکره الخواص سبط بن جوزی در جلد اول صفحه ۲۵۶ این روایت را از منابع بزرگ خودشان مانند مسند احمد حنبل سنن ترمذی و منابع معتبر دیگری از کتب معتبره اهل سنت، ذکر کرده است.

۲- در روایات معتبره اهل سنت آمده است که فکان عمر لم يفهم یعنی عمر نمی‌فهمید (کنز العمال جلد ۱۱ صفحه ۷۹ حدیث ۲۰۶۸۸)

قرائت خطبه و گرفتن اقرار از مؤمنین بیان فرموده‌اند؟ چرا این جمعیت کثیر را فقط برای اینکه بگویند علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داشته باشید متوقف کرده است؟ آیا این عمل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخیف و دور از شأن ایشان نیست؟

مگر قرآن کریم قبلاً در موارد متعدد به دوستی با مؤمنین امر نکرده پس چرا دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با چنین مقدمات و مؤخراتی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان دوست مؤمنین معرفی کرده‌اند؟

۳ - اگر منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دوستی ایشان بوده چرا در اول سخن خویش از مردم اقرار گرفتند که آیا مرا به عنوان سرپرست خویش قبول دارید یا نه؟ وقتی اول کلام سخن از ولایت به معنی سرپرستی است آیا در میان کلام، ولایت به معنای دوستی تلقی می‌شود؟ آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این گرفتن اقرار که از مردم صورت گرفت نمی‌خواهد بفرماید که چون مرا به عنوان ولی خود قبول دارید پس باید حضرت علی علیه السلام را نیز به عنوان ولی و سرپرست بپذیرید؟

۴ - هیچ انسان منصفی ولی را در این روایت به معنای دوست نگرفته است حتی بزرگانی از علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان کرده و در کتب خویش آن را مسطور کرده‌اند.

به عنوان مثال سبط بن جوزی در کتاب معروف خویش یعنی تذکرة الخواص پس از ذکر مفصل حدیث اعلاى غدیر با ذکر اسناد و الفاظ و منابع مختلف به بررسی معنای کلمه مولى که در حدیث وارد شده می‌پردازد و در این زمینه مفصلاً به میدان وارد شده ده معنا از کلمه مولى در لغت عرب آورده که به ترتیب عبارتند از: مالک بنده، آزاد کننده بنده، خود عبد و بنده، یار و ناصر، پسر عمو، هم پیمان، متولی امور وصیت میت، همسایه، آقایی که باید از او اطاعت شود و در نهایت به معنی اولی و سزاوارتر.

او در ادامه با بررسی دلایل عقلی و ادبی می‌نویسد: هیچ یک از معانی نه گانه اول به دلیل عقلی و ادبیاتی عرب نمی‌تواند از کلمه مولى در حدیث اعلاى غدیر توسط حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اراده شده باشد. پس: فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه: من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به.



یعنی: چون هیچ یک از معانی نه گانه اولی با، سیاق حدیث سازگار نیست پس معنای دهم درباره لفظ مولی معین شده و در واقع حدیث این گونه معنا می شود: که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر کس که من از او به خودش اولی تر و سزاوارترم پس علی علیه السلام نیز بر او سزاوارتر و اولی تر است (و این حقیقت، معنای ولایت و اولویت امر خلافت برای حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام است).

او در ادامه می نویسد: از علمای بزرگ ما، حافظ ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مرج البحرین با نقل حدیث اعلائی غدیر همین معنای دهم را که به معنای ولایت و سرپرستی است پذیرفته و بر آن تأکید نموده است.<sup>۱</sup>

این سطوری که از مقابل دیدگان شما گذشت تماماً نقل قول از عالم بزرگ سنی مذهبی است که تا اندازه ای انصاف داشته و گوشه ای از حقیقت را بیان نموده است، پس باید به سلیمان خراشی که با انکار حقایق و مسلمات تاریخ و بستن افترا قصد تاریک جلوه دادن روشنی حقیقت را دارد گفت که سبط بن جوزی و حافظ ابوالفرج اصفهانی که شیعه نبوده اند لکن آنها هم از معنای حدیث اعلائی غدیر همان چیزی را فهمیده اند که شیعه و منصفین عالم آن را می فهمند، حتی خلیفه دوم شما نیز از معنای حدیث اعلائی غدیر ولایت و سرپرستی را فهمیده است و اکثر اهل سنت نیز خود می دانند که معنای حدیث اعلائی غدیر چیزی جز ولایت مطلقه حضرت ابی الحسن امیر المؤمنین علی علیه السلام نمی باشد لکن بیشتر به توجیه آن روی آورده و سعی در انکار حقیقت می کنند.

و این فرقه گمراه وهابی است که با دستورالعمل از قدرت های استعمارگر و دولت های تفرقه انداز مستبد سعی در انکار حقیقت و پوشاندن واقعیت کرده و هر از چند گاهی از آستین ناپاکی قلم شکسته ای را برای تحریف واقعیت ها و ایراد تهمت ها و انکار حقایق خارج می کند و نمی داند: ﴿یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره الکافرون﴾.<sup>۲</sup>

می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند کامل می کند.





موضوع چهارم:

**القائه شبیه در امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام**





### القاء شبهه در امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام

عموم اهل سنت به بزرگواری و عظمت دوازده امام شیعه علیهم السلام اذعان و اعتراف دارند و این به دلیل وجود روایات زیادی است که در کتب ایشان اشاره به مقام عظیم و رفیع این بزرگواران دارد، حتی عده‌ی زیادی از ایشان برای زیارت قبور ائمه علیهم السلام طی طریق کرده و خود را به عتبات عالیات و مشاهد مشرفه‌ی این امامان معصوم علیهم السلام می‌رسانند و با زیارت قبور این عباد صالح خدا به محضر او تقرب می‌جویند. لکن با روی کار آمدن فرقه بدیع و گمراه وهابیت در حجاز، این گروه بر مبنای دستورهای صادره توسط دشمنان اسلام، علماً و عملاً به مبارزه با تمام مظاهر اسلام ناب از جمله اهل بیت علیهم السلام و هر چه که مردم را به یاد ایشان می‌اندازد پرداخته و با مظاهر آل الله چون قبور ایشان، به مخالفت و مبارزه برخاسته‌اند و علاوه بر مبارزه عملی با اهل بیت علیهم السلام مانند تخریب قبور ایشان، از نظر اعتقادی نیز سعی در فریب تمام جوامع اسلامی داشته و خبیثانه‌ترین استراتژی ایشان شکستن قداست اهل بیت علیهم السلام و ایجاد شبهات ولو عوامانه درباره‌ی مقام قدسی و ملکوتی این عزیزان درگاه خداست. البته در این کار هدف ایشان علاوه بر جمعیت شیعه، دیگر گروه‌ها و دسته‌های اهل سنت نیز می‌باشد. زیرا عموم اهل سنت در اقصی نقاط عالم نسبت به عقاید، افکار و نظریات وهابیت ظنین و بدگمان می‌باشند و این وهابیت است که قصد دارد خویش را به عنوان سردمدار احیاء اسلام در سرتاسر زمین معرفی کرده و در لوای مبارزه با شرک، توحید محض را بمباران نماید و باید گفت تمام اینها اوامری است که از سفارتخانه‌های دولت‌های استعمارگر برای ریشه کنی اسلام به شیوخ وهابی دیکته می‌گردد.

ما در این جا به بررسی مهم‌ترین شبهاتی که در کتاب اسئله... در باب امامت وارد شده می‌پردازیم و به لطف خداوند پاسخی در خور برای آن ذکر خواهیم کرد.

## آیا شیعه برای امام حسن علیه السلام احترامی قائل نیست؟

۱ - حسن بن علی علیه السلام فرزند فاطمه و از آل عباس است و در این مورد هیچ فرقی با برادرش حسین علیه السلام ندارد پس چرا امامت به فرزندان حسن علیه السلام نرسیده و در فرزندان حسین علیه السلام ادامه یافته است. اصلاً شیعه درباره اعتقادش به اهل بیت دروغ می‌گوید زیرا حسن علیه السلام و اولاد او را دوست نداشته و بلکه به او توهین می‌کنند و بعد ادعا می‌کنند که ما تمام اهل بیت را دوست داریم آیا جواب قانع کننده‌ی هست؟

### جواب

کسی که خود را در عقاید پوچ خود اسیر کرده و نسبت به دیگر اعتقادات با تعصب بنگرد خود را کاملاً محق و دیگران را باطل تصور می‌نماید تا آنجا که سخنی زده و از شنیدن جواب گریخته و برای سخن خویش از طرف مقابل جواب را محال می‌داند ما به سلیمان خراشی که این جملات یاوه را نوشته و در تخیل خویش جواب آن را غیر ممکن می‌داند می‌گوئیم اولاً این سخنان آن قدر پوچ است که هر زن جوان مرده‌ی را به خنده‌ها می‌دارد. لکن حال ما که قصد پاسخ دادن داریم از تو می‌پرسیم که آیا در مملکت شما یعنی عربستان که این کتب را بر علیه شیعه منتشر می‌کند به شیعه اجازه می‌دهند که از خویش دفاع کرده و پاسخ شبهات تو را نیز منتشر کنند؟ و یا اینکه آنجا آن قدر خفقان شدید است که کتابی جز کتب مورد تأیید وهابیت یافت نشده و اگر کتابی از کتب شیعه به دست آید حکم و جزای آن اعدام و تحمل سخت ترین مجازات‌هاست.

مگر نه اینست که در کشور شما عربستان جزای کسی که کتاب الغدیر علامه عظیم الشأن عبد الحسین امینی (اعلی الله مقامه) را در اختیار داشته باشد اعدام است ولی در کشور ما و جمیع ممالک شیعه کتب اهل سنت به وفور برای طالبین آن قابل دسترسی بوده و در تمام نمایشگاه‌های بین المللی ایران این کتب به معرض عموم گذاشته می‌شود. حال تو در گوشه‌ای از حجاز نشسته، شبهه‌ای مطرح می‌کنی و بعد مدعی می‌شوی که این شبهه هیچ جوابی ندارد اگر واقعاً به دنبال جواب هستی به مشهد و قم و اصفهان و تهران آمده و جواب خویش را با استدلال و برهان دریافت نما.





## امامت فریضه‌ای الهی است

مردم درباره‌ی امامت هیچ اختیاری ندارند ماکان لهم الخیرة<sup>۱</sup> بلکه خداست که امام را برمی‌گزیند و اوست که تعیین امام می‌کند و اگر شیعه پس از حضرت امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام امامت را در امام حسین‌علیه‌السلام و اولاد برگزیده او صرفاً و نه همه اولاد او می‌داند بخاطر اینست که از طریق احادیث صحیح شیعه و سنی اسامی ائمه‌علیهم‌السلام بیان شده<sup>۲</sup>، و اگر در آن روایات نام دیگری جز این ائمه‌ای که بدان معتقد است می‌یافت مسلماً به ایشان نیز همان عقیده را داشت که نسبت به این دوازده امام دارد.

مطلب مهمی که باید به آن خوب عنایت کرد این است که اگر کسی چنین ایرادی وارد کند باید درباره همه افعال خداوند اشکال وارد کرده و بگوید چرا فرزندان موسی پیامبر نشده و نبوت از طریق اولاد هارون ادامه یافت و چرا در بین فرزندان یعقوب فقط یوسف به رسالت رسیده و یازده برادر او از این موهبت الهی محروم ماندند و چرا...؟

در بین دوازده برادر، خداوند یوسف را به نبوت برگزید و کسی حق ندارد اعتراض کند که چرا دیگر برادران به رسالت نرسیدند زیرا «لایسئل عما یفعل و هم یسألون»<sup>۳</sup> از کار خداوند سؤال نمی‌شود و مردم هستند که مورد سؤال قرار می‌گیرند.

اراده و مشیت خدای متعال بر این قرار گرفته است که فرزندان امام حسین‌علیه‌السلام امام شده و فرزندان امام حسن‌علیه‌السلام به این مقام نرسند. اگر چه از حضرت باقر العلوم‌علیه‌السلام ائمه از طریق پدر حسینی و از طریق مادر حسنی هستند زیرا مادر امام باقر‌علیه‌السلام از اولاد حضرت امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام است.

از امام هشتم حضرت ابوالحسن الرضا‌علیه‌السلام سؤال شد:

«لای علة صار الامامه فی ولد الحسین دون ولد الحسن علیهما السلام؟»

چرا امامت در بین فرزندان امام حسین‌علیه‌السلام جریان پیدا کرد و در اولاد امام حسن‌علیه‌السلام جاری نشد؟

۱- روایات امامان دوازده گانه به زودی بررسی خواهد شد.

۱- قصص/ ۶۸

۲- انبیاء / ۲۳

حضرت فرمودند: به جهت آنکه خداوند امامت را در اولاد امام حسین علیه السلام قرار داد نه اولاد امام حسن علیه السلام و از فعل و کردار حق تعالی سؤال نمی‌توان نمود.<sup>۱</sup> در اینجا حضرت ثامن الحجج علیه السلام اشاره به اراده و مشیت خداوندی کرده و فرموده‌اند چون خداوند این گونه اراده کرده پس اولاد امام حسین علیه السلام به امامت رسیده و در نسل حضرت مجتبی علیه السلام امامت ادامه پیدا نکرد. البته برای این مورد حکمت‌هایی هم در روایات ما ذکر شده که علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های جامعی چون *علل الشرایع* مراجعه فرمایند.

سخن آخر در این مورد، روایتی است که ربیع بن عبدالله بیان کرده: او می‌گوید بین من و عبدالله بن حسن درباره‌ی امامت گفتگویی رخ داد او می‌گفت: امامت هم در اولاد امام حسن علیه السلام و هم در اولاد امام حسین علیه السلام می‌باشد. من گفتم: بلکه این امر فقط در فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام بوده و این تا روز قیامت عوض شدنی نیست. او گفت: چرا امامت در اولاد امام حسین علیه السلام باشد ولی در اولاد حضرت امام حسن علیه السلام نباشد در حالی که هر دو آقای جوانان اهل بهشتند و در فضیلت مساوی بوده و حتی امام حسن علیه السلام به خاطر بزرگتر بودن سنی از برادر خویش افضل است پس باید امامت در افضل باشد نه در مفضول. من گفتم: موسی و هارون هر دو پیامبر بودند و موسی از هارون بالاتر، لکن خداوند نبوت و خلافت را در اولاد هارون قرار داد و در اولاد موسی چنین چیزی به ودیعت نگذاشت و همان خدا نیز درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به همان طریق حکم کرده و در اولاد امام حسین علیه السلام امامت را گذاشت و در اولاد امام حسن علیه السلام نگذاشت. هر جوابی که تو درباره موسی و هارون بدهی و علت رسیدن نبوت به اولاد هارون و نرسیدن آنرا به اولاد موسی را بیان کنی عیناً جواب تو درباره امامت اولاد امام حسین علیه السلام و امام نبودن اولاد امام حسن علیه السلام خواهد بود او ساکت شد و من به محضر مبارک امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام مشرف شدم چون چشم مبارک حضرت به من افتاد فرمودند: احسنت به تو ای ربیع که چه خوب با عبدالله بن حسن تکلم کردی، خداوند تو را ثابت نگهدارد.<sup>۲</sup>

۱- *علل الشرایع* ۶۶۵/۱

۲- *علل الشرایع* ۶۷۸/۱

در واقع اصل جواب اینست که شیعه درباره‌ی امامان خویش اختیاری ندارد و نه تنها شیعه بلکه هیچ کس در این مورد صاحب اختیار نمی‌باشد و چون خدا و رسول ﷺ امامان را یکی پس از دیگری تعیین و معرفی کرده‌اند شیعه نیز از خدا و رسول او ﷺ اطاعت می‌کند.

اما آخرین مطلب تهمت‌ی است که درباره دشمنی با حضرت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) و اولاد آن حضرت به جماعت شیعه زده شده که همه عالم دروغ آن را می‌دانند و هیچ انسان آزاده‌ای نیست که ذره‌ای از انصاف در او باشد مگر اینکه به کذب بودن این سخن اقرار می‌کند. و هر کس با سفری کوتاه مدت به مدینه و از این طرف به شهرهای ایران از جمله ری، با دیدن قبر ویران و بدون زائر امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) و مشاهده‌ی مرقد مطهر و پر از جمعیت نواده همان امام در ری یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی به خوبی متوجه می‌شود که چه کسی با امام حسن (علیه السلام) دوست و چه کسی دشمن است.

بله عده‌ای از اولاد حضرت مجتبیٰ (علیه السلام) با ادعای امامت و... به مقابله با ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) که منصوب از طرف خداوند هستند پرداخته و اسباب مزاحمت برای این خاندان را فراهم نمودند که از این حیث شیعیان به خاطر امتثال امر خداوند با ایشان ارتباط حسنه‌ای ندارند.

ولی به هر حال حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در عقیده شیعه امام دوم و از حضرت سید الشهداء حسین بن علی (علیه السلام) افضل و بالاتر است.



## حدیث کساء

۲- حدیث کساء شامل چهار نفر از خانواده حضرت علی علیه السلام می شود که تطهیر ایشان را بیان کرده، پس دلیل شامل کردن دیگران در تطهیر و عصمت چیست؟

جواب

درباره‌ی حدیث کساء باید گفت که کسانی که در زیر آن کساء و عبا قرار گرفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام با همسرشان صدیقه اطهره علیها السلام و دو پسرشان یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بودند ولی این محدودیت افراد در زیر کساء دلیل بر محدود شدن دایره‌ی تطهیر نمی باشد بلکه هر کس را که این پنج تن به تطهیر او حکم کنند به خاطر اینکه خودشان مطهر و از پلیدی پاک می باشند (که یکی از این پلیدی‌ها دروغ است)، او نیز مطهر خواهد بود. یعنی چون این پنج نفر پاک و مطهرند هر کس را که حکم به تطهیر او کنند او نیز مطهر است. طبق نصوص فراوان که به زودی خواهد آمد این پنج تن آل عبا به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته و به تطهیر ایشان حکم کرده اند پس در واقع تمام دوازده امام، مطهر و شامل آیه تطهیر می گردند.

در مثال، مانند این است که اگر شما به صداقت، عدالت و علم کسی یقین داشته باشید حال او به همین فضایل درباره کس دیگری شهادت دهد آیا شما نمی پذیرید؟

## شرایط امامت

۳- شیعه معتقد است از شروط امامت تکلیف است (یعنی بلوغ و عقل) و امام غائب حضرت مهدی علیه السلام در سن ۳ یا ۵ سالگی به امامت رسیده چگونه این شرط در مورد او رعایت نشده است؟ شیعه شرایط دیگری نیز برای امام گذاشته است مانند اینکه از همه پسران پدرش بزرگتر باشد و او را کسی جز امام غسل ندهد. زره پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن او درست آید و از همه مردم داناتر باشد. در حالی که بعضی از ائمه از همه برادرانشان بزرگتر نبوده اند و بعضی را امام بعدی غسل نداده و زره پیامبر صلی الله علیه و آله بر بدن بعضی برابر نمی آمد و بعضی از همه داناتر نبودند. زیرا در سن کودکی به امامت رسیده اند.

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات وهابیت





## جواب

درباره این شروط باید گفت به شیعه چه مربوط که برای امام خود شرط بگذارد بلکه اینها صفاتی است که از طریق رسول خدا ﷺ و امامان قبل برای شناختن ائمه بعد از خویش معین شده و اینها صرف علائم و صفات امام است و امامت به دست مردم از جمله گروه شیعیان نیست که بخواهند برای امام خویش شرایطی را معین کنند. اما در باب همین صفات آنچه لازم است بیان شود این است که صفات مذکور در سؤال، همگی به عنوان صفات امام معصوم (علیه السلام) بیان نگردیده بلکه سؤال کننده حق و باطل را مخلوط کرده و بعضی از اکاذیب را در سخنش وارد نموده است. اولین مشخصه‌ای که به عنوان شرط امامت بیان کرده، تکلیف است و شیعه را به آن معتقد دانسته در حالی که روح شیعه از وجود چنین شرط و صفتی بی‌خبر است زیرا در هیچ آیه و روایتی چنین شرطی برای امامت و بلکه برای نبوت هم گذاشته نشده، و بیان نگردیده است که اگر کسی ادعای امامت و یا نبوت کرد ولی هنوز به تکلیف و بلوغ شرعی نرسیده بود ادعای او را به صرف همین دلیل رد نمایید.

### نبوت عیسی و یحیی در کودکی

خداوند عزوجل دو پیامبر از رسولان خویش را معرفی می‌کند که در سن کودکی به این مقام رسیده‌اند:

درباره حضرت یحیی فرموده است:

﴿يا يحيى خذ الكتاب بقوة و اتيناه الحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>۱</sup>

به او خطاب کردیم ای یحیی کتاب آسمانی را با قوت نبوت بگیر و به او در سن کودکی حکمت و یا حکم نبوت بخشیدیم.

و همچنین عیسی را هم این گونه معرفی فرموده:

﴿قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً قال انى عبد الله اتانى الكتاب و جعلنى نبياً﴾<sup>۲</sup>

آنها گفتند ما چگونه با طفل در گهواره سخن بگوئیم؟ آن طفل گفت همانا من بنده خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود.



پس تکلیف و بلوغ از شرایط امامت نیست. شرط دوم نیز از جمله باطل‌هایی است که به عنوان شرایط امام بیان گردیده زیرا هیچ یک از منابع شیعه و علما و حتی عوام شیعه چنین شرط و صفتی برای امام قائل نیستند و هرگز نگفته‌اند که از صفات امام اینست که باید بزرگ‌ترین پسر پدر خویش باشد.

اما درباره غسل دادن امام توسط امام دیگر مسلماً این به عنوان یکی از صفات امام بر شمرده شده و همه ائمه علیهم‌السلام توسط امام پس از خویش غسل داده شده‌اند و اینکه کسی بگوید به عنوان مثال چون حضرت کاظم موسی بن جعفر علیه‌السلام در بغداد به شهادت رسیدند و فرزندشان امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در مدینه بودند پس امام کاظم علیه‌السلام را فرزندشان امام رضا علیه‌السلام غسل نداده‌اند و یا بگویند که حضرت امام حسین علیه‌السلام در کربلا شهید شده و بدن نازنین آن حضرت در آن سرزمین رها گردید و فرزندشان امام سجاد علیه‌السلام در قید اسارت سپاه یزید و ابن زیاد بودند و نتوانستند برای تدفین بدن شریف پدر به کربلا حاضر شوند: جواب داده می‌شود که ما برای امامان معصوم علیهم‌السلام کراماتی سراغ داریم و معتقدیم که پیمودن مسافت زیاد در زمانی اندک (طی الارض) و گذشتن از سد دروازه‌ها و درها و رهاپیده شدن از یوق اسارت در برابر آن کرامت‌ها چیزی به حساب نمی‌آید.

البته باید متذکر شد که قرآن کریم وجود چنین کراماتی را برای غیر انبیاء هم جایز دانسته و بیان فرموده که ممکن است کسی پیامبر نباشد ولی به خاطر قرب به درگاه الهی دارای کرامت و اعمال خارق العاده‌ای باشد.

در سوره مبارکه نمل کرامتی فوق قدرت بشری برای آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان ذکر فرموده که این بهترین دلیل برای وجود چنین کراماتی در اولیاء و مقربان درگاه الهی است.<sup>۱</sup>

انتقال تخت بلقیس از فاصله‌ای دور به کاخ سلیمان آن هم بدون هیچ فاصله زمانی (قبل ان یرتد الیک طرفک)<sup>۲</sup> توسط آصف بن برخیا وزیر سلیمان و یا همین جابه جایی در فاصله زمانی کم (قبل ان تقوم من مقامک)<sup>۳</sup> که نیروی یکی از اجنه

۱- نمل ۳۷ الی ۴۰

۲- سوره نمل/ ۲۹

۳- سوره نمل/ ۴۰





حاضر در مجلس سلیمان بود کاری بس مشکل تر از پیمودن مسیر مدینه تا بغداد در زمانی کم به اذن خدا و رهیدن از قید اسارت و برگشتن به کربلا و سپس بازگشتن به جای اول می‌باشد.

در حالی که افعال مذکور در آیه، یکی توسط آصف بن برخیا که از مقام امامت برخوردار نبوده و فقط دارای علمی محدود بوده است<sup>۱</sup> و دیگری توسط جنی از اجنه صادر گشته و تفصیل ماجرا در آیات سوره نمل موجود است. آیا واقعاً از نظر عده‌ای از اهل سنت ائمه معصومین علیهم‌السلام به اندازه یک جن و یا عالمی که مقداری از علم را داشته<sup>۲</sup> (آصف بن برخیا) به خدای خویش تقرب نداشته و دارای چنین قدرت‌های خارق العاده‌ای نبوده‌اند؟

ممکن است به ذهن عده‌ای تراوش کند که اگر حضرت زین العابدین علیه‌السلام دارای چنین قدرتی بوده‌اند که می‌توانسته‌اند از دست اسارت برهند و چنین اتفاقی هم در ماجرای برگشتن ایشان به صحرای کربلا و تدفین بدن شریف پدرشان واقع شده پس چرا تا شام در قید اسارت بودند و خود را آزاد نفرمودند؟

در جواب این سخن (همان طور که بعداً هم به طور تفصیل بیان خواهد شد) باید گفت امام مطیع امر خداوند است و به امر او عمل می‌کند و اگر قرار باشد او در تمام امور از قدرت فوق العاده خویش استفاده نماید پس مردم چگونه امتحان شده و خوب و بد از هم تمیز داده شوند.

صفت دیگر درست درآمدن زره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر بدن امام است سؤال کننده گویا این گونه تصور کرده است که در بین ائمه علیهم‌السلام افرادی با هیاکل مختلفه و اندازه‌های متغایر وجود داشته‌اند حتی بعضی در سن کودکی به امامت رسیده‌اند پس چگونه این زره با وجود اینکه مثلاً بر بدن پیامبر ۶۳ ساله متناسب در آمده با هیکل خرد و نازنین حضرت جواد الائمه محمد بن علی علیه‌السلام که در زمان تصدی مقام امامت ۹ سال بیشتر نداشتند تناسب داشته است؟ در واقع این نشانه را به استهزا گرفته است در حالی که باید گفت که به اذن خدای عزوجل در این زره اعجازی است که هر کدام

از ائمه علیهم السلام آن را برتن کنند بر بدن ایشان سازگار شده و با قدرت الهی اندازه آن با بدن شریف هر امامی منطبق می‌گردد و اگر کسی غیر از امام آن را بر تن کند بر بدن او سازگار نمی‌شود البته این مطلب هرگز از قدرت لایتناهی خداوند و لطف او در حق بندگان برای شناخت امام معصوم علیه السلام دور و بعید نمی‌باشد زیرا او خدایی است که پیامبران و اولیاء خویش را از چنین راههایی به مردم معرفی نموده است. امثال این نصرت‌ها در قبال تمام انبیاء و اوصیاء صورت گرفته که بسیاری از آنها از قبیل عصای موسی و ید بیضای عیسی در قرآن کریم مذکور است. پروردگار عالم از روی صفت لطف خویش برای معرفی انبیاء و اولیاء خویش به مردم از نشانه‌هایی استفاده می‌کرده که در قرآن کریم به وفور یافت می‌شود.<sup>۱</sup> درباره‌ی علم هم که تمام فرقه‌های مذهبی به اعلمیت اهل بیت علیهم السلام اقرار و اعتراف کرده‌اند و اگر خفاش انکار نور آفتاب را بکند عیبی بر آفتاب نیست.



۱- آیات ۲۴۸ سوره بقره، ۴۹ و ۵۰ آل عمران، ۷۳ اعراف و ۲۲ طه آیاتی است که خوانندگان عزیز می‌توانند به آن مراجعه کنند.



## برای رفتن به بهشت اطاعت از امام واجب نیست

۴ - برای رفتن به بهشت فقط اطاعت از خدا و رسول ﷺ کفایت می‌کند و اطاعت کس دیگری چون امام لازم نیست زیرا پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات و مرگش امام مردم بوده و هست و مردم نیازی به امام ندارند و اگر چیز دیگری برای رفتن به بهشت جز اطاعت خدا و رسول ﷺ لازم بود خداوند می‌فرمود: «من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها»<sup>۱</sup> در این آیه هم فقط اطاعت از خدا و رسول شرط رفتن به بهشت معرفی شده است.

### جواب

در جواب به این شبهه که ناشی از عدم تفکر و تدبر سؤال کننده می‌باشد، باید گفت: قرآن کریم در بحث اطاعت به جز اطاعت از خدا و رسول موضوع اطاعت از ولی امر را نیز بیان فرموده است در آنجا که فرموده: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۲</sup>

لکن اطاعت از رسول و اولی الامر در یک ردیف بیان شده که این امر از فعل اطیعوا که مشترکاً برای رسول و اولی الامر استعمال گردیده مشخص می‌شود به بیان واضح‌تر در آیه کریمه دوبار کلمه اطیعوا یعنی اطاعت کنید ذکر شده یک بار برای خداوند یعنی از خدا اطاعت کنید و یک بار برای رسول و اولی الامر به این معنی که از رسول و اولی الامر اطاعت کنید چون اطاعت از خدا ذاتی و حقیقی و اطاعت از رسول و اولی الامر به اعتبار خداوند است پس اطاعت از رسول و اولی الامر یک اطاعت است و هر کس از رسول اطاعت کند باید از اولی الامر اطاعت کند و هر کس از اولی الامر اطاعت نماید از رسول اطاعت کرده است. و این درباره خدا و رسول صادق نیست زیرا اطاعت از رسول اطاعت از خدا می‌باشد و «من یطع الرسول فقد اطاع الله»<sup>۳</sup> ولی اطاعت از خدا اطاعت از رسول نیست.

زیرا خداوند دارای ولایت ذاتی و رسول و اولی الامر دارای ولایت اعتباری و عرضی هستند به بیان ساده‌تر کسی به خداوند ولایت را تفویض نکرده و او ذاتاً مقام ولایت را داراست لکن رسول و اولی الامر توسط خدا دارای مقام ولایت و مطاع بودن شده‌اند.



با این مقدمه واضح می‌شود که اگر جایی شرط ورود به بهشت را اطاعت از خدا و رسول بیان کرده است این شرط شامل اطاعت از اولی الامر هم می‌شود زیرا اطاعت از رسول و اولی الامر یک اطاعت بوده و اولی الامر یعنی کسی که سرپرستی امر ولایت را به عهده دارد و به دلیل همین مقام باید اطاعت شود.

به علاوه اینکه اطاعت حقیقی از خدا و رسول زمانی واقع می‌شود که در تمام فرامین و دستوراتشان انسان مطیع محض بوده و از هوای نفس و شیطان پیروی ننماید. از مهم‌ترین دستورات خدا و رسول فرمان نسبت به ولایت و سرپرستی حضرت ابی الحسن المرتضی و ائمه پس از ایشان علیهم افضل صلوات المصلین می‌باشد.

اطاعت از خدا و رسول مطلبی است کلی و اینکه کسی بگوید برای ورود به بهشت فقط عمل به همین شرط کافی است این جمله‌ی حقی است که از آن اراده باطل شده (زیرا انسان مطیع خدا و رسول، باید در مصادیق و اعمال خودش اطاعت از خدا و رسول بکند) و به همین دلیل است که در بسیاری از آیات کریمه شرایطی برای ورود به بهشت بیان شده که در واقع مصادیق اطاعت از خدا و رسول ﷺ است.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشتند و در آن بهشت جاوید (متنعم) خواهند بود.

﴿إِن حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

آیا گمان می‌کنید به بهشت داخل خواهید شد بدون آنکه خدا آنان را که جهاد کردند و آنها را که صبر و مقاومت نمودند معلوم گرداند؟

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...﴾<sup>۳</sup>

خدا از اهل ایمان جان و مالشان را به بهای بهشت خریداری کرده است آنان که در راه خدا جهاد می‌کنند و دشمنان دین را به قتل می‌رسانند و خود کشته می‌شوند.

﴿وَالَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾<sup>۴</sup>

و آنانرا که از پروردگارشان ترسیدند و تقوی پیشه کردند فوج فوج به سوی بهشت برند.

۲- آل عمران، ۱۴۲

۱- بقره، ۸۲

۴- زمر ۷۳

۳- توبه ۱۱۱



﴿وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكذبنا مع الشاهدين و ما لنا نومن بالله و ما جاءنا من الحق و نطمع ان يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين فاتابهم الله بما قالوا جنات تجرى من تحتها الانهار...﴾<sup>۱</sup>

و چون آیاتی را که بر این رسول فرستاده شده بشنوند می‌بینی که اشک از دیده آنها جاری می‌شود زیرا حقانیت آنها شناخته‌اند و می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس نام ما را در زمره‌ی گواهان بنویس و «می‌گویند» چرا ما به خدا و کتاب حق که به ما رسیده ایمان نیاوریم در صورتی که طمع داریم پروردگاران ما را در زمره‌ی صالحان داخل گرداند. پس بخاطر آنچه گفتند خدا به آنها باغ‌هایی پاداش داد که زیر آن نهرها جاری است.

﴿والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم... اولئك

جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات...﴾<sup>۲</sup>

و کسانی که هرگاه کار ناشایستی از ایشان سرزند یا به نفس خویش ظلمی کنند خدا را به یاد آورند و از گناه خود توبه و استغفار کنند پاداش عملشان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بهشتی است که...<sup>۳</sup>

این آیات که امثال آن در قرآن کریم به وفور یافت می‌شود هر کدام برای رفتن به بهشت به نکته‌ای اشاره کرده و برای ورود به جنات خداوندی چیزی را به عنوان شرط قرار داده است.

یکی ایمان و عمل صالح، دیگری جهاد و صبر، آیه بعدی فروختن مال و جان به خدای عزوجل و مواردی چون تقوا، طمع ورود به بهشت و توبه از جمله این شروط و مصادیق فراوانی است که در آیات قرآن مذکور است. حال کسی چون این شبهه انداز وهابی برای زیر سؤال بردن اصل امامت فقط به یک آیه قرآن کریم بصورت ناقص چنگ زده و آن را ملاک ورود به بهشت معرفی کرده است، که اگر چنین باشد هر کس می‌تواند آنچه را که مایل است از آیات قرآن کریم ذکر کند و از همان آیه به تنهایی نتیجه بگیرد که چنین کسی مسلماً جایگاهش دوزخ خواهد بود.

به عنوان مثال کسی بگوید ورود در بهشت فقط نیاز به توبه دارد، ایمان و عمل صالح و اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ شرط نیست و برای این مطلب به آیه ۱۳۵

و ۱۳۶ سوره آل عمران استناد کند و یا حتی بالاتر بگوید ورود به بهشت فقط مشروط به داشتن طمع به آن و جاری کردن این طمع بر زبان است همان طور که در آیه ۸۵ سوره مائده جزای قول عده‌ای که گفتند ای کاش ما با خوبان بودیم را بهشت قرار داده است (توجه کنید فقط گفتند، خبری از عمل صالح نیست) حال کسی بگوید برای ورود به بهشت همین یک شرط کافی است.

البته این سخن آن قدر جاهلانه است که به جز شخص مغرض و مریض القلب و یا مغرور و جاهل بدان تکلم نمی‌نماید.

شبهه انداز جاهل ما نیز فقط یک آیه قرآن در طول عمرش آن هم بدون تعقل خوانده است که شرط ورود به بهشت را اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ معرفی کرده پس او نتیجه گرفته است اطاعت از امام شرط نیست ای کاش می‌دانستم که چرا او نتیجه نگرفته است که ورود به بهشت شرط ایمان، اقامه نماز، ایتای زکات، حج بیت الله را هم ندارد زیرا آیه فقط اشاره به اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ نموده و به اعتقاد شبهه انداز اگر شرط دیگری هم داشت حتماً در آیه آمده بود ولی او نمی‌داند که اطاعت از خدا و رسول ﷺ یعنی همین اقامه نماز و ایتای زکات و... و از جمله اطاعت از ولی امر و امام که اکمل شرایط دخول در بهشت است.

برای حسن ختام به بعضی از روایات اهل سنت که شرط مهم امامت را برای دخول در بهشت متذکر شده اشاره می‌کنیم:

﴿قال النبي ﷺ: لا يجوز الصراط الا من كتب له على الجواز.﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: اجازه عبور از صراط را ندارد مگر کسی که علی‌الکلیه برای او آنرا نوشته باشد.

﴿قال النبي ﷺ: الا و من مات على بغض آل محمد ﷺ لم يشم رائحة الجنة.﴾<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: بدانید و آگاه باشید کسی که بمیرد و بغض آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) را داشته باشد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.

﴿قال النبي ﷺ: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية.﴾<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.

﴿قال النبي ﷺ: عليّ يوم القيامة على الحوض لا يدخل الجنة الا من جاء بجواز من علي بن ابي طالب ﷺ﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: در روز قیامت علی بر روی حوض می ایستد و وارد بهشت نمی شود مگر کسی که از علی ابن ابی طالب ﷺ اجازه ی ورود بیاورد.

طوبای هدایت

**شیعه پس از پیامبر ﷺ بوجود آمده و ربطی به اسلام ندارد**  
۵ - دین در دوران پیامبر ﷺ کامل گردید زیرا خداوند می فرماید: ﴿اليوم اكملت لكم دينكم﴾ امروز دین شما را کامل گردانیدم. و مذهب شیعه بعد از وفات پیامبر ﷺ پدید آمده است.

جواب

درباره اینکه دین در زمان پیامبر اکرم ﷺ به کمال رسید هیچ کس نزاعی ندارد و اختلافی نیز از جانب شخص و یا گروهی گزارش نشده است. لکن باید دید که منظور از آن روزی که خدای متعال در آن روز دینش را تکمیل فرموده و نعمت خویش را به صورت تمام به مردم عرضه داشت چه روزی بوده و در آن روز چه اتفاقی رخ داده است.

مسلماً در آن روز مسأله مهمی صورت داده است که خداوند متعال آن مسأله را به عنوان اکمال دین معرفی فرموده است. طبق منابع معتبر سنی شخصی از قوم یهود به خلیفه دوم گفت: به خدا سوگند اگر ما در دین خویش چنین روزی داشتیم که خداوند آن را به عنوان روز کامل شدن دینمان معرفی نموده بود حتماً آن روز را عید می گرفتیم و آن را بزرگ می داشتیم.  
اگر چه بعضی از جاهلین در صد کتمان و پوشاندن حقیقت هستند.<sup>۲</sup>

۱- مناقب ابن مغزلی / ۱۱۹ ح ۱۵۶

۲- عمر بن خطاب گفته است منظور از کمال دین نزول حکم غسل جنابت است (جامع الاصول ابن اثیر ۷۰۴/۱) آیا این سخن مضحکه و دستمایه ای برای تمسخر دین اسلام به شمار نمی آید، آیا این چه دینی است که کمال آن با غسل جنابت است؟ آیا چیز مهمتری در این دین نیست؟





لکن بسیاری از علمای بزرگ سنی به این مطلب اقرار نموده که منظور از تکمیل دین، نزول آیه مذکور در روز غدیر و در پی اعلام ولایت امام المتقین و خلیفه رسول رب العالمین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.

فخر رازی در جلد ۱۲ تفسیر کبیر صفحه ۴۹ ذیل آیه ۶۷ سوره مائده و علی بن محمد واسطی معروف به ابن مغزلی در کتاب مناقب صفحه ۱۹ باب نصّ الولاية فی غدیر خم و عبیدالله بن عبدالله از علمای قرن پنجم معروف به حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۱۵۶ به بعد ذیل آیه ۳ سوره مائده، سبط بن جوزی در کتاب تذکره الخواص جلد ۱ صفحه ۲۶۵ باب ثانی و قندوزی حنفی در کتاب ینابیع الموده جلد ۱ صفحه ۳۴۷ و جلد ۳ صفحه ۳۶۵ از جمله علمای اهل سنتی هستند که نگارنده این سطور یکایک کتب مذکورشان را مباشرةً مطالعه نموده و مسلماً بزرگان سنی دیگری نیز وجود دارند که متذکر این مهم شده‌اند که آیه سوم سوره مائده یعنی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» در روز غدیر و به هنگام اعلام نصب امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت مطلقه الهیه نازل گردیده و مولفین این کتب فارغ از هر گونه مذهب فقهی و کلامی<sup>۱</sup> که دارند بالاتفاق روایت شأن نزول آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) که مربوط به اعلام ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است را در کتب خویش نقل نموده‌اند.

کسی چون ابن مغزلی که در فقه، شافعی و در کلام، اشعری است و دیگری چون قندوزی که دارای مذهب حنفی، است این روایت را آورده‌اند. حال با توجه به ذکر اسناد و با عنایت به اینکه بزرگان اهل سنت خودشان منظور از اکمال دین را اعلان ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته و این مطلب را در کتب خویش به وضوح نقل کرده‌اند برای ما سؤال بوجود می‌آید که چرا آنها در کلمه‌ی مولی تصرف کرده و مفهوم مطالب خویش را منکر شده و ادعا می‌کنند که منظو از ولایت محبت و دوستی آن حضرت است نه قبول سرپرستی ایشان و این خود گزافه‌ای است که بطلان آن به وضوح روشن است.

۱- در اهل سنت چهار مذهب فقهی، مالکی، حنبلی، و شافعی و دو مذهب کلامی اشعری و معتزلی رایج است.



اکنون که اعتراف بزرگان اهل سنت را مبنی بر نزول آیه اکمال دین یعنی همان آیه سه سوره مائده در روز غدیر ملاحظه کردیم به این نکته اساسی پی می‌بریم که منظور حقیقی این آیه بیان کامل شدن دین بر مبنای ولایت است و این همان چیزی است که بنا و رکن استوار شیعه بر آن پی ریزی شده است. در واقع کسانی که در روز غدیر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را قبول کرده و بر آن استوار ماندند اینان گروه شیعه و پیرو محمد و آل محمد علیهم السلام هستند. و کسانی که نقض عهد کرده و یا پیروی از گروهی نمودند که بیعت شکستند ایشان نیز شیعه هستند لکن شیعه کسانی غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام: «ثم لئنزعن من کل شیعه ایهم اشد علی الرحمن عتياً ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیاً»<sup>۱</sup> از هر گروهی و دسته‌ای کسانی از آنان که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند را بیرون خواهیم کشید پس از آن به کسانی که برای درآمدن به جهنم سزاوارترند خود دانائیم.

## پیشینه تاریخی شیعه

اگر کسی با کلمات خدای متعال در قرآن کریم آشنا باشد به خوبی می‌داند که شیعه گروه و فرقه‌ای که بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ به وجود آمده باشد نیست، بلکه شیعه از قدمتی به قدمت عالم خلقت برخوردار است و این دیگرانند که باید به دنبال اصل و نسب و ریشه تاریخی خویش بگردند و آن را جستجو کنند. در قرآن کریم پیروان صادق انبیاء الهی (علی نبینا و آله و علیهم السلام) به عنوان شیعیان ایشان معرفی شده‌اند.

۱ - ﴿فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعتہ و هذا من عدوہ﴾<sup>۱</sup>

پس موسی در آنجا دید که دو مرد با هم به قتل مشغولند این یک از شیعیان وی و آن یک از دشمنان او بود.

۲ - ﴿فاستغاثه الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ﴾<sup>۲</sup>

در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود از او دادخواهی و یاری بر علیه دشمنش خواست. پیرو حضرت موسی علیه السلام به عنوان شیعه او و در مقابل، کسی که شیعه او نیست به عنوان دشمن او معرفی گردیده است، در واقع آن کس که شیعه پیامبری از پیامبران الهی نیست دشمن و عدو اوست و این درباره حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیز صادق است یعنی اگر کسی شیعه ایشان نباشد مسلماً عدو و دشمن ایشان است.

۳ - ﴿و ان من شیعتہ لابراہیم إذ جاء ربه بقلب سلیم﴾<sup>۳</sup>

همانا ابراهیم از شیعیان اوست، آنگاه که با قلبی سلیم نزد پروردگارش آمد. در اینجا نیز حضرت ابراهیم را به عنوان یکی از شیعیان حضرت نوح معرفی فرموده است. اینها پیشینه تاریخی تشیع است. حال که با دقت به این سه آیه نظر افکنندیم از دیگران سؤال می‌کنیم آیا شما هم دارای چنین سابقه تاریخی هستید و یا اینکه...

بزرگی می‌فرمود: مردی از اهالی مدینه در مسجد النبوی صلی الله علیه و آله به من گفت: این گروه گمراه شیعه از چه زمانی درست شده است؟ و با این سؤال قصد توهین به تشیع را





داشت. به او گفتم خداوند متعال در چند جای قرآن نام شیعه را به نیکی یاد کرده است. بگو ببینم گروه سنی از چه زمانی ایجاد شده، و مبدأ ایجاد این فرقه از چه تاریخی بوده است و آیا در قرآن کریم چیزی درباره مدح سنی یافت می‌شود؟

﴿فبهِت الذی کفر﴾<sup>۱</sup>

در ادامه علاوه بر آیات قرآن کریم که در بالا ذکر شد به چند روایات از روایات اهل سنت درباره شیعه می‌پردازیم که همگی دلالت بر اصالت و قدمت شیعه و مدح این گروه ناجیه می‌کند.

﴿عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الايه (إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه)<sup>۲</sup> قال النبی ﷺ لعليّ ﷺ هو انت و شیعتک تأتي انت و شیعتک يوم القیامه راضین مرضیین و يأتي عدوگ غضباناً مقمحين﴾<sup>۳</sup>

ابن عباس گوید: هنگامیکه این آیه «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مخلوقات هستند» نازل شد. پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمودند: مراد از آنها تو و شیعیان تو هستی که در روز قیامت در حالی می‌آیند که راضی و مرضی هستید و دشمنان تو می‌آیند در حالیکه عصبانی و خوار و سرافکنده هستند.

﴿عن ابی بررة قال: تلا رسول الله «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»<sup>۴</sup> قال هم انت و شیعتک یا علی و میعاد ما بینهم و بینک الحوض﴾<sup>۵</sup>

ابی برره روایت کند که رسول خدا ﷺ آیه‌ی «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مخلوقات هستند.» را تلاوت کرده و فرمودند: ای علی آنها تو و شیعیان تو هستید و حوض کوثر وعده‌گاه تو و آنان است.

﴿قال النبی ﷺ: شیعه علی هم الفائزون﴾<sup>۶</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: شیعه‌ی علی ﷺ، آنها، رستگارانند.

۱- بقره / ۲۵۸ - ۲- بینه / ۷

۳- شواهد التنزیل حاکم حسکانی ۳۵۷ / ۲ - ۴- بینه / ۷

۵- شواهد التنزیل حاکم حسکانی ۳۵۹ / ۲ - ۶- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۷۷ / ۲

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول فی علی... شیعہ علی هم الفائزون یوم القیامہ»<sup>۱</sup>

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کند که از رسول خدا ﷺ شنیدم که در مورد علی رضی الله عنه می فرمودند: شیعیان علی رضی الله عنه، آنها، رستگاران روز قیامت هستند.

«قال رسول الله ﷺ اما ترضی انک معی فی الجنه و الحسن و الحسین و ذریاتنا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذریاتنا و اشیاعنا عن ایماننا و عن شمائلنا»<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمودند: آیا راضی نیستی که در بهشت با من هستی، حسن و حسین و فرزندانمان پشت سر ما و همسران ما پشت سر فرزندانمان و شیعیان ما سمت راست و چپ ما هستند.

به دینم سوگند که آنقدر روایات متعددی درباره شیعه و فضیلت آن در کتب روایی اهل سنت ذکر شده است که جمع آوری آن نیاز به زمانی طولانی و نگارش کتابی مفصل دارد حال با این وجود متحیرم که چرا افرادی کوردل، مزدور و مغرض به انکار وجود چنین خورشید تابانی می پردازند و جز زحمت ما نمی دارند. عجیب اینجاست که در کتب روایی شیعه و سنی مدح شیعه وارد شده ولی نه در کتب شیعه و حتی نه در کتب سنی هیچ روایتی که نامی از سنی در آن باشد ذکر نشده با این اوصاف جای تعجب دارد که چگونه امروزه به ما می گویند شیعه از کجا آمده و چه کسی آن را تأسیس کرده است!!!

«و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها ليقولنَّ الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون»<sup>۳</sup>

و اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد تا زمین را با پس از مرگش با آن حیات بخشد گویند خداوند، بگو حمد مخصوص خداست، بلکه اکثر آنها تعقل نمی کنند.

۲- ذخائر العقبی طبری / ۹۰

۱- ینابیع الموده قندوزی حنفی / ۱۷۳/۱

۳- عنکبوت/ ۶۳

## روایات اهل بیت علیهم السلام درباره شیعه

در منابع متعلق به شیعیان روایات فراوانی یافت می‌شود که علاوه بر نشان دادن فضیلت و کرامت شیعه دلالت بر اصالت و حقانیت و مخصوصاً قدمت وجودی این گروه می‌نماید ما تبرکاً به یکی از این روایات نگاهی انداخته و طالبین را به کتب مفصل‌تر راهنمایی می‌نمائیم.<sup>۱</sup>

از امام محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: خداوند سبحان در وحدانیت خویش یگانه بود پس به کلمه ای تکلم فرمود که آن کلمه نوری شد و از آن، نور محمد و علی و خاندان ایشان علیهم السلام را خلق کرد سپس به کلمه دیگری تکلم فرمود پس آن کلمه روح شد و آن روح را در آن نور ساکن فرمود و آن نور همراه با روح را در بدن‌های ما ائمه علیهم السلام قرار داد پس ما روح خدا و کلمه او هستیم که به واسطه ما از خلقش در حجاب است.

در هر صورت ما را در سایه عرش سبزش در حالی که مشغول تسبیح و تقدیس بودیم و هیچ خورشید و ماه و جنبنده‌ای نبود قرار داد سپس شیعیان ما را آفرید و ایشان شیعه نامیده شده‌اند زیرا از شعاع نور ما آفریده شده‌اند.<sup>۲</sup>

از این روایت می‌توان فهمید که شیعه از کجا و کی بوده و چه قدمت و سابقه‌ای دارد البته این حدیث را فقط برای لذت مؤمنین شیعه نقل نمودم و خود واقف هستم که در این موضوع برای بحث با مخالفین، همان روایات اهل تسنن که گذشت کفایت می‌کند.

۱- یکی از جامعترین کتبی که درباره شیعه نوشته شده است کتابی است از ابن حقیق با عنوان مرآة الابرار فی فضائل الشیعه و محبی الائمه الاطهار که درباره تمام موضوعات مربوط به شیعه تا حد امکان روایات مرتبط را ذکر کرده است.

۲- بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۳، مرآة الابرار/ ۳۰



## آیا اهل بیت علیهم السلام با اینکه از دنیا رفته اند سودی می‌رسانند؟

۶ - اگر علی و دو فرزندش رضی الله عنهم دارای این قدرت خارق‌العاده‌ای هستند که کتاب‌های شیعه آن را روایت می‌کند و حتی با اینکه مرده‌اند باز هم فایده و سود می‌رسانند چرا تا وقتی زنده بودند برای خودشان کاری نکردند و به خودشان سودی نرسانند؟ یکی از اصول صحیح و غیر قابل‌خداشه شیعه بحث توسل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است ما قبل از پاسخگویی به شبهه بالا چند جمله‌ای در باب اصل توسل به این خاندان سخن گفته و سپس به ایراد جواب درباره شبهه فوق خواهیم پرداخت:

### توسل، شرک یا توحید

عده‌ای انسان جاهل گمان می‌کنند که معنی توسل درخواست کمک مستقیم از کسی غیر از خداست و اینگونه می‌اندیشند که اگر کسی برای رسیدن به حاجات خویش کس دیگری را در محضر خدای مهربان واسطه و وسیله کند این شرک و کفر است و بر همین مبنی نیز فتوی به قتل این مشرک و کافر!!! داده و نکاح با او را نیز باطل می‌شمرند.<sup>۱</sup>

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات وهابیت



۱- هیأت دائم فتوای سعودی در پاسخ استفتایی در مورد ازدواج با شیعه می‌نویسد: لایجوز ترویج بنات اهل السنه من ابناء الشیعه ... ازدواج دختران اهل سنت با پسران شیعه و کمونیست‌ها جایز نیست و اگر ازدواجی صورت گرفت باطل است چون عادت شیعه توسل به اهل بیت است و این بزرگ‌ترین شرک است. همین گروه در پاسخ استفتاء دیگری می‌نویسد: آنان که با علی، یا حسین می‌گویند مشرک و از ملت اسلام خارج می‌باشند و ازدواج با آنان جایز نیست خوردن حیوانی را که ایشان ذبح کرده باشند نیز حرام است (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء جلد ۲۹۸/۱۸ و جلد ۳۷۳/۳) این در حالی است که همین گروه ازدواج با یهودی و مسیحی را که به صراحت قرآن یکی عزیز را و دیگری عیسی را فرزند خدا می‌دانند جایز دانسته‌اند!!! (توبه/۳۰) «یجوز للمسلم أن یتزوج کتابیة یهودیه او نصرانیة - إذا كانت محصنه و هی الحرّة العقیفه» (همان کتاب جلد ۹۸ و ۹۷/۱۸) ازدواج مسلمان با زن اهل کتاب، یهودی باشد یا نصرانی جایز است بشرط آنکه محصنه، آزاد و پاکدامن و عقیف باشد.



## توسل در قرآن کریم

جالب توجه است که خدای عزوجل در قرآن مجید امر به توسل فرموده و سیره و روش بزرگان دین و انبیاء الهی نیز بر همین منوال بوده است.

در سوره مائده آیه ۳۵ آمده است: ﴿يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيله﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و به سمت خدا توسل جوید.

در سوره نساء آیه ۶۴ نیز توسل به رسول اکرم ﷺ را تأیید کرده و می‌فرماید:

﴿و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله

تواباً رحيماً﴾

و اگر هنگامی که گروهی که برخود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه نموده و به تو رجوع می‌کردند که برای آنها استغفار کنی البته در این حال خدا را پذیرنده‌ی توبه و مهربان می‌یافتند. اگر کسی بگوید این توسل فقط در زمان حیات رسول اکرم ﷺ مورد تأیید است باید به او گفت اینگونه ادعا خلاف ظاهر آیه قرآن بوده و کلام خدا را منحصر به زمان خاص نمودن است.

از همین قبیل می‌توان به توسل برادران یوسف اشاره کرد که به یعقوب گفتند:

﴿يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئين﴾ ای پدر برای تقصیراتمان از خدا آمرزش طلب

که ما درباره یوسف خطا کاریم و او هم قبول کرده و گفت:

﴿قال سوف استغفر لكم ربي انه هو الغفور الرحيم﴾<sup>۱</sup>: به زودی از درگاه خدا برای شما

آمرزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

و از همین دسته آیات می‌توان آیه پیراهن یوسف را نام برد که قرآن کریم

درباره حضرت یوسف این پیامبر بزرگ و معصوم الهی می‌فرماید:

﴿اذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيراً﴾<sup>۲</sup>

یوسف گفت این پیراهنم را ببرید و بر صورت پدرم قرار دهید تا بینا شود.



وقتی پیراهن یوسف که چیزی جز تار و پود نبوده است می‌تواند چشم یک انسان نابینا را شفا دهد و این طلب شفاء از این پیراهن توسط دو پیامبر از پیامبران بزرگ خدا یعنی یوسف و یعقوب صورت گرفته پس چگونه پیامبر خدا ﷺ و اولاد طاهرین آن حضرت قادر به شفا دادن کسی نباشند. اگر توسل به رسول اکرم ﷺ و خاندان او و تبرک از قبر و ضریح ایشان شرک باشد مسلماً استشفاء از پیراهن یوسف شرکش جلی‌تر است لکن اینگونه امور شرک محسوب نمی‌شود زیرا ما اینها را مستقلاً صاحب اثر نمی‌دانیم بلکه معتقدیم که خدایی که علی کل شیء قدير است در این امور اثر قرار داده است و لاغیر.

سؤال اساسی ما از وهابیت در اینجا است که چه چیزی در پیراهن یوسف بوده است که یوسف به برادرانش امر می‌کند آن را به صورت پدرم بیافکنید تا بینایش برگردد و یعقوب نیز چنین می‌کند؟

آیا العیاذ بالله خداوند در او حلول کرده بود یا اینکه حقیقت مطلب در این است که تنها خصوصیت این پیراهن تعلق آن به نبی خدا یعنی یوسف صدیق است؟ (به کلمه قمیصی یعنی پیراهن من توجه کنید). اگر صرف تعلق این پیراهن به یوسف صدیق تبرک را از آن جایز کرده است، آیا این علامت جواز تبرک به هر چه که متعلق به انبیاء و اولیاست، نمی‌باشد؟ آیا اگر کسی از قبر، ضریح و هر چه متعلق به یک نبی مخصوصاً اشرف انبیاء حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و خاندان طاهرین او تبرک بجوید می‌توان او را مشرک و کافر خواند؟؟؟

آیا پیراهن یوسف در مذهب وهابیت از روح رسول اکرم ﷺ و خاندان معصومش در نزد خداوند مقرب‌تر و گرمی‌تر است که بتوان به پیراهن تبرک و استشفاء جست لکن به اهل بیت رسول خدا ﷺ نتوان توسل پیدا کرد؟

همه اینها به یک طرف و از طرف دیگر باید گفت همان رب العالمین که امر فرموده است ایاک نعبد و ایاک نستعین (حمد/۵) و استعانت و کمک گرفتن را منحصرأ از خودش اجازه داده است در سوره مبارکه بقره دو مرتبه می‌فرماید: ﴿واستعینوا بالصبر و الصلاة﴾<sup>۱</sup> و امر به استعانت از صبر و نماز می‌فرماید.



پرسشی که مطرح می‌شود اینک: آیا صبر و نماز همان خدا هستند یا چیزی هستند غیر خدا؟! اگر کسی بگوید صبر و نماز در مفهوم همان وجود خداوند است او بی‌تردید گمراه شده و از دایره و جرگه اسلام خارج گردیده است و اگر بگوید این دو، چیزی غیر خدا هستند که حقیقتاً نیز چنین است به او گفته می‌شود حال که ذات پاک خداوند امر به استعانت به چیزی غیر از خویش را صادر فرموده این غیر خدا هر چه می‌خواهد باشد صبر یا نماز و یا چیز دیگر، معلوم می‌شود اگر کسی به امر خداوند از چیزی یا کس دیگری غیر از خدا استعانت بجوید مشرک که نیست، هیچ؛ بلکه از همه انسان‌ها موحدتر است ناگفته نماند که این نتیجه چیزی را حتی فوق توسل به اثبات رسانده و در باب استعانت نیز که از توسل دایره‌ای وسیع‌تر دارد به تکلم پرداخته است.

### توسل در سنت

در کتب معتبر اهل سنت روایات زیادی به چشم می‌خورد که همگی صراحتاً بر جواز توسل به رسول خدا ﷺ و خاندان پاک و طاهر ایشان ﷺ دلالت می‌کند. به نمونه‌هایی از این روایات توجه فرمایید:

قندوزی حنفی در ینابیع الموده جلد ۱ باب ۲۴ صفحه ۲۸۸ این روایت را به همراه روایات دیگری که از نظر مفهوم شباهت به این حدیث دارند ذکر کرده است:

«عن ابن عباس قال: سئل عن النبي ﷺ عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه؟»

قال سأله بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين إلا تبت علي فتاب عليه و غفر له»

ابن عباس روایت کند: از پیامبر اکرم ﷺ در مورد کلماتی که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و به خاطر آنها توبه‌اش پذیرفته شد سؤال شد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: او خداوند را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ خواند که توبه‌اش را بپذیرد پس خداوند نیز توبه‌اش را پذیرفت و او را آمرزید.

او این روایت را از کتاب مناقب ابن مغزلی که از معروف‌ترین کتب اهل سنت در منقبت می‌باشد، صفحه ۶۳ حدیث ۸۹ نقل کرده است.

در حاشیه کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی صفحه ۷۸ ذیل آیه ﴿و علم ادم الاسماء کلها﴾<sup>۱</sup> این روایت وارد شده که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه ۳۱ بقره سؤال کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی فرمودند: ... آدم پس از هبوط از بهشت و فرود او بر زمین در هند قرار گرفته و مرتب به خاطر گناه خویش گریه می کرد تا اینکه خداوند جبرئیل را به سمت او فرستاد و از علت بکاء او جوپا شد و او نیز علت را دوری از جوار خداوند و بیرون شدن از بهشت و نگرانی از گناه خویش معرفی کرد. جبرئیل نیز در جواب گفت: ﴿فعلیک بهولاء الکلمات فان الله قابل توبتک و غافر ذنبک، قل: اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم﴾ و این توسل به محمد و آل محمد علیهم السلام کلماتی بود که خداوند به آدم تعلیم داد. ناقلین این روایات طبق نقل حاشیه شواهد التنزیل عبارتند از کفایه الطالب صفحه ۱۲۱، در المنثور سیوطی ذیل همین آیه، منتخب کنز العمال جلد ۱ صفحه ۱۹ و... شبیه این حدیث را در کتاب مستدرک علی الصحیحین جلد ۲ صفحه ۶۷۳ حدیث ۴۲۲۷ و دلائل النبوه جلد ۵ صفحه ۴۸۹ و معجم صغیر جلد ۲ صفحه ۸۲ با عبارت هذا حدیث صحیح الاسناد<sup>۲</sup> و یا عبارات دیگر که دلالت بر حجّیت آن می کند می توانید ملاحظه بفرمایید.

حال بر طبق این احادیث که از کتب خود اهل سنت ذکر شد توسل به ذوات مقدس محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قبل از حضور مادی و ظاهری در این عالم نه تنها جایز بلکه به انبیاء بزرگی چون حضرت آدم توصیه گردیده است هر جوابی که وهابیت به این گونه روایات دهند عیناً جواب ماست درباره توسل به این خاندان پس از ارتحال ایشان از این عالم مادی.

آنهایی که معتقدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ارتحال از این عالم دیگر سودی به حال کسی نمی رسانند و توسل به ایشان ممنوع است با این دسته روایات مذکور در کتب اهل سنت چه می کنند؟ روایاتی که در ادامه هم باید به آن توجه فراوان نمود:

۲- یعنی این حدیثی است که از نظر سند صحیح است.



«عن ابی امامه قال النبی ﷺ: اکثرُوا من الصلاه علیّ فی کل یوم جمعه فان صلاه امتی تعرض علیّ فی کل یوم جمعه فمن کان اکثر هم علی صلاه کان اقربهم منی منزله»<sup>۱</sup>

ابی امامه گوید رسول خدا ﷺ فرمودند: در هر روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید پس همانا صلوات امت من در هر روز جمعه به من عرضه می‌شود و هر که بیشتر صلوات فرستاده باشد جایگاهش نسبت به من نزدیکتر است.

«قال النبی ﷺ: حیثما کنتم فصلّوا علیّ فان صلاتکم تبلیغنی»<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کجا که باشید بر من صلوات بفرستید پس همانا صلوات‌های شما به من می‌رسد.

«عن ابی بکر عن النبی ﷺ: اکثرُوا الصلاه علیّ فان الله وکلّ بی ملکاً عند قبری فاذا صلّی علیّ رجل من امتی قال ذلک الملك یا محمد انّ فلان بن فلان صلّی علیک الساعه»<sup>۳</sup>

ابوبکر از پیامبر ﷺ روایت کند که فرمودند: بر من بسیار صلوات بفرستید همانا خداوند در کنار مرقده من فرشته‌ای را گماشته است و هرگاه یکی از شما بر من صلوات فرستد آن فرشته می‌گوید ای محمد همانا فلان شخص هم اکنون بر تو صلوات فرستاد.

«عن مجاهد عن النبی ﷺ: انکم تعرضون علیّ باسمائکم وسمیامکم فاحسنوا الصلاه علیّ»<sup>۴</sup>

مجاهد از پیامبر ﷺ روایت کند که فرمودند: همانا شما با نام و سیمای ظاهریتان بر من عرضه می‌شوید پس بر من نیکو صلوات بفرستید.

«عن ابی هریره عن النبی ﷺ: من صلّی علیّ عند قبری سمعته و من صلّی علیّ غائباً و کلّ بها ملک یبلیغنی»<sup>۵</sup>

ابی هریره از پیامبر ﷺ روایت کند که فرمودند: هر کس کنار مرقدم بر من صلوات بفرستد می‌شنوم و هر که در غیاب من صلوات بفرستد فرشته‌ای موکل رساندن آن به من است.

۱- کنز العمال ۴۸۸/۱

۲- همان ۴۸۹/۱

۳- همان ۴۹۴/۱

۴- همان ۴۹۸/۱

۵- کنز العمال ۴۹۸/۱



﴿عن النبی ﷺ قال: فاکثروا علیّ من الصلاه فيه (ای فی یوم الجمعہ) فانّ صلاتکم معروضه علیّ قالوا یا رسول الله و کیف تعرض صلاتنا علیک و قد ارمت فقال: إنّ الله عزوجل حرم علی الارض اجساد الانبیاء﴾<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ فرمودند: در روز جمعہ بسیار بر من صلوات بفرستید، همانا صلوات شما به من عرضه می‌شود. گفتند: ای رسول خدا چگونه صلوات ما بر شما عرضه می‌شود در حالیکه بدن شما (پس از وفات) پوسیده شده است پس فرمودند: همانا خداوند عزوجل بدن پیامبران را بر زمین حرام کرده است.

این روایات که به عنوان مشتی از خروار از کتاب کنز العمال علاء الدین هندی که از کتب مشهور اهل سنت می‌باشد نقل شد همگی دلالت بر نوعی حیات برای رسول گرامی ﷺ حتی پس از مرگ و شنیدن اصوات مردم حتی پس از رحلت از دنیا می‌کند. پس واضح می‌شود که موت نبی اکرم از قبیل دیگر مردن‌ها نیست زیرا اگر او نیز با مردن چون دیگر مردم بود و در این جهت با دیگران اختلافی نداشت باید گفت این سخنان او با صریح آیه کریمه ﴿انک لا تسمع الموتی﴾<sup>۲</sup> و همچنین با آیه ﴿و ما انت بمسمع من فی القبور﴾<sup>۳</sup> سازگار نبودالبته امثال این روایات در موضوعات مختلف، بسیار زیاد یافت می‌شود که ما فقط به مقداری از آن، و صرفاً فقط از یکی از کتب اهل سنت اشاره کردیم.

در قرآن کریم صراحتاً به چنین حیاتی اشاره شده و فرموده است کسانی که در راه خدا به قتل می‌رسند زنده‌اند و مبادا که ایشان را مرده به حساب آورید<sup>۴</sup> آیا می‌توان تصور کرد که کسانی چون خلیفه دوم و خلیفه سوم که به اعتقاد سنی‌ها در راه خدا به قتل رسیده‌اند دارای چنین حیاتی باشند و در واقع پس از مرگ نیز از نشئه‌ای از حیات که دیگر اموات از آن محرومند برخوردار بوده، ولی اشرف موجودات و اکمل مخلوقات یعنی نبی اکرم ﷺ از آن بی بهره و بی‌نصیبند؟

در واقع به اعتقاد وهابیون عده‌ای چون خلیفه دوم و سوم و دیگران کمالی را دارند که رسول اکرم ﷺ در آن رتبه کمال راهی ندارند؟ بگذریم، مطلب جدیدی

۲- نمل / ۸۰

۱- همان / ۴۹۹/۱

۴- آل عمران / ۱۶۹

۳- فاطر / ۲۲



که در کنار ادله فوق باید بدان اذعان نمود اینست که ابوبکر و عمر دو خلیفه اهل سنت هر دو در سیره عملی خویش هم در حیات و هم پس از وفات نبی اکرم ﷺ به این بزرگوار متوسل شده‌اند.

از فرزند خطاب یعنی خلیفه دوم روایت شده که در هنگام قحطی می‌گفت:

﴿اللهم إنا كنا نتوسل اليك بنبينا فسقينا و انا نتوسل اليك بعمّ نبينا فاسقنا.﴾<sup>۱</sup>

خدایا ما به پیامبرمان متوسل می‌شدیم پس به ما باران می‌دادی الان نیز به عباس عموی پیامبر متوسل می‌شویم پس بر ما باران بیار.

از عایشه نقل شده که گفته است هنگامی که پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفتند ابوبکر بر سر جنازه ایشان حاضر شده و پس از اینکه پارچه را از روی صورت آن حضرت کنار زد خود را بر آن حضرت انداخت و ایشان را بوسید و گریه کرد و سپس گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای نبی خدا...<sup>۲</sup>

اگر مرده پیامبر ﷺ برای کس سودی ندارد و اگر او صدای کسی را نمی‌شنود پس چرا سیره بزرگان شما در مقام عمل غیر از این بوده و کسی چون ابوبکر که در نزد اهل سنت بسیار تعظیم و تکریم می‌شود جنازه بی جان پیامبر ﷺ را بوسیده و بر او گریه کرده و از همه مهم‌تر با او تکلم کرده است. آیا ابابکر که پس از وفات پیامبر ایشان را با جمله یا رسول الله صدا زده است طبق فتاوی وهابیت مشرک شده و از دین خارج گردیده است.<sup>۳</sup>

باز درباره تأیید توسل در کتب اهل سنت می‌توان به این روایت توجه کرد روایتی که بزرگان اهل سنت چون ابن کثیر<sup>۴</sup> و ابن حجر<sup>۵</sup> از آن به عنوان حدیث صحیح یاد کرده‌اند:

در زمان خلیفه دوم قحطی شدیدی به مردم رسید پس مردی به نزد قبر پیامبر ﷺ آمده و گفت: ﴿یا رسول الله استقس الله تعالی لامّتك فانهم قدهلكوا﴾ ای رسول خدا برای امتت از خداوند طلب باران نما پس پیامبر ﷺ را در خواب دید که

۱- صحیح بخاری کتاب الاستسقاء باب ۳ حدیث ۱۰۱۰ صفحه ۱۸۸

۲- صحیح بخاری کتاب الجنائز باب سوم حدیث ۱۲۴۱ صفحه ۲۲۶

۳- فتاوی وهابون مبنی بر کفر کسی که بگوید یا رسول الله، یا علی و یا حسین و... در پاورقی صفحه ۱۹۱ گذشت.

۴- البدایه و النهایه ۱۰۵/۷ وقایع سال ۱۸

۵- فتح الباری ۴۱۲/۲ باب سؤال الناس الامام الاستسقاء ...

به او فرمودند: به نزد عمر برو سلامش برسان و به او خبر بده که به زودی باران خواهد آمد و به او بگو کیسه سخاوت را باز کن پس آن مرد به نزد او آمد و به او خبر داد پس عمر گریه کرد و گفت خداوندا با وجود تلاش و کوشش همیشه ناتوان بوده‌ام.<sup>۱</sup> با دقت در مضمون این روایت می‌توان دریافت که آن مرد به پیامبر ﷺ متوسل شده و در توسلش نتیجه دیده است و حتی به خلیفه دوم خبر داده و او وی را از توسل نهی نکرده است.

در این روایت معتبر اهل سنت به وضوح تأیید صد در صد توسل مشاهده می‌شود که شاید خود سنی‌ها و وهابی‌ها از وجود چنین روایاتی در کتب خویش بی‌خبر باشند که اگر خبر داشتند یا اینکه اعتقاد خویش را تصحیح می‌کردند و یا اینکه این روایات را از کتاب‌های خویش حذف می‌نمودند.

باز تأکید می‌کنم از قبیل این روایات در کتب اهل سنت اخبار دیگری هم یافت می‌شود ولی در خانه اگر کس است یک حرف بس است.<sup>۲</sup>

### رجوع به اصل مطلب

در بسیاری از کتاب‌های اهل سنت قدرت‌های فوق‌العاده‌ای درباره تعداد زیادی از بندگان خدا ادعا شده است<sup>۳</sup> و جالب این است که هیچ کس از ایشان معترض این ادعا نگشته‌اند و نگفته‌اند اگر اینان دارای چنین قدرتی بوده‌اند چرا در زمان حیات خویش کاری برای خود نکرده‌اند.

اما در همین زمینه وقتی از امامان معصوم علیهم‌السلام و اولاد طاهر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن به میان می‌آید انکارها و اعتراضات شروع شده و زبان‌های لال ایشان نیز قدرت کلام و ردّ این مناقب را پیدا می‌کند.

۱- کنز العمال ۴۳۱/۸ حدیث ۲۳۵۳۵

۲- بعضی از متأخرین اهل سنت کتابهایی پیرامون جواز توسل نوشته‌اند که محققین گرامی می‌توانند به آنها مراجعه کنند. مانند رفع المنارة لتخریج احادیث التوسل و الزیارة اثر محمود سعید ممدوح و ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی صلی الله علیه و آله اثر حافظ بن صدیق المغربي

۳- به عنوان مثال اهل سنت معتقدند که خلیفه دوم در حالیکه در مدینه بالای منبر نشسته بود لشگر مسلمانان را در نهاوند ایران می‌دید و با ایشان سخن می‌گفت. (البداية و النهاية جلد ۷ صفحه ۱۳۵)



در هر حال اگر برای انکار معجزات و قدرت‌های فوق بشری اهل بیت علیهم‌السلام استفاده نکردن از این قدرت‌ها در زمان حیات برای نفع رساندن به خویش را بهانه کرده و همین مطلب را دلیل این مدعی گرفته باید گفت اولاً همه انبیاء و اولیاء الهی این‌گونه نبوده‌اند که هر وقت مایل بوده از این قدرت‌ها استفاده کنند مگر در قرآن کریم نخوانده‌اید که بسیاری از پیامبران را به قتل رسانده‌اند و مگر درباره موسی بن عمران آن پیامبر اولوالعزم با آن ید بیضا و عصای شگفت انگیز ندیده‌اید که چگونه توسط بنی اسرائیل اذیت شده<sup>۱</sup> و از قدرت خارق العاده خویش نیز استفاده نمی‌کند و آیا عیسی بن مریم را ندیده‌اید که با آن خبر دادن از غیبتات و خلق کردن پرندگان از گل بی‌جان<sup>۲</sup> چگونه در هنگام دسیسه بنی اسرائیل از اعجاز خویش بر علیه ایشان بهره نمی‌برد و آیا نمی‌دانید که خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن معجزات و خوارق عادات که فریقین بر آن معتقد هستند چگونه در جنگ احد با لشگری منهزم به خانه برمی‌گردد.

آیا این گونه مطالب دلیل بر عدم قدرت این بزرگان است و یا این که شاهد بر این است که ایشان از آن قدرت الهی فقط در مواردی استفاده می‌نمایند که خداوند به ایشان اذن داده و امر او را در این زمینه مراعات می‌کنند.

﴿انی اخلق لكم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً باذن الله و ابری الاکھه والابرص باذن الله و اُحی الموتی باذن الله﴾<sup>۳</sup>

و من برای شما از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم. به جمله «باذن الله» دقت کنید. اینکه کسی بگوید اگر علی بن ابی طالب علیه‌السلام و اولاد او علیهم‌السلام دارای قدرت فوق العاده‌ای هستند که شما به ایشان متوسل می‌شوید باید در زمان حیات خویش برای خود کاری می‌کردند و مثلاً خویش را از چنگال مرگ نجات می‌دادند سخن بیهوده‌ای است زیرا به صراحت قرآن کریم انبیاء عظام الهی کسانی چون ابراهیم و موسی و محمد (علی نبینا و آله و علیهم السلام) همگی دارای قدرت‌های فوق العاده بوده‌اند لکن همگی نیز طعم مرگ را چشیده‌اند.



در ثانی اگر امام علی بن ابی طالب علیه السلام دارای قدرت فوق العاده‌ای نبوده است پس چه کسی در خیبر را با آن هیأت خاص از جا می‌کند و برای چه کسی به اقرار علمای بزرگ شما خورشید برمی‌گردد<sup>۱</sup> و... بله امام را نمی‌توان با خود قیاس کرد زیرا او به امر خدا کار می‌کند نه به امر نفس و هوای خویش، هر کجا امر باشد از آن قدرت بهره می‌برد و آنجا که مأمور نباشد انسان ضعیفی چون فلانی می‌تواند به گردن او طناب بندد و او را به مسجد کشیده و یا حتی موجود نحیفی در محراب او را با ضربه شمشیر از پای درآورد. اگر می‌بینید امام حسن و امام حسین علیهما السلام به ظاهر برای پیشبرد خویش از آن قدرت و اعجاز الهی استفاده نمی‌برند به این علت است که ایشان امامند و امام کسی است که از قدرت الهی برای نفع خویش استفاده نکند و تنها به امر خدا است که کاری را مرتکب می‌شود.

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان او کنند.

این است فرق اساسی امام با دیگران، زیرا سایر افراد مصالح خویش را در نظر می‌گیرند و در این صورت است که اگر خداوند به ایشان قدرتی کرامت کرده باشد ولو این قدرت از قدرت‌های ظاهری و پوچ دنیایی باشد آن را در راه مصالح خویش هزینه می‌کنند لکن امام معصوم علیه السلام تمام اعمال و رفتار و اعجازاتش به امر خداست و اینگونه نیست که اگر در حال تشنگی افتاد و می‌داند که خداوند تشنه کامی او را دوست دارد با این حال برای خویش و اولادش که در بین آنها فرزندان صغیر و کوچکی نیز به چشم می‌خورد به واسطه همان قدرت آبی را فراهم کرده و دشمن را به همان اعجاز منکوب کند.

حرف آخر: ما باید در شناخت امام به این مطلب توجه بیشتری کنیم که ائمه علیهم السلام فرمودند:

﴿لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٍ﴾<sup>۳</sup>: هیچ کس با ما قابل قیاس نیست. ما را با خودتان قیاس نکنید.

۱- درباره‌ی حدیث ردّ الشمس (برگشتن خورشید از حالت غروب به حالت عصر) می‌توانید به کتاب مناقب ابن مغازلی ص ۹۶

۲- انبیاء / ۲۷

حدیث ۱۴۰ و ۱۴۱ مراجعه کنید.

۳- قال الصادق علیه السلام: نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد (بحار الانوار ۴۰۶/۲۳)

## فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام با فضائل بنی امیه فرقی ندارد

۷- شیعه به خاطر وجود فضائلی که در علی رضی الله عنه یافته است او را در امامت به دیگران ترجیح می‌دهد آیا شما شیعیان می‌توانید فضائلی هم برای حسن و حسین رضی الله عنهما ارائه دهید و به همین سبب به امامت ایشان معتقد شوید کسی نمی‌تواند چنین ادعایی بکند پس درباره امامت حسن و حسین شیعه دستش خالی است و حتی بنی امیه هم می‌توانند مانند ایشان ادعا کنند که معاویه و یزید امامند و در این زمینه بین ایشان تفاوتی نیست.

### جواب

وجود فضائل کثیره در کتب شیعه و سنی که همگی درباره امام ابی محمد، حسن بن علی علیهما السلام و امام ابی عبدالله، حسین بن علی علیهما السلام بوده چیزی است که انکار آن احتیاج به جهالت و بی‌انصافی فراوان دارد. ما ضمن نقل بعضی از فضائل این دو امام معصوم علیهما السلام البته فقط با ذکر منابع اهل سنت بر این نکته هم تأکید می‌کنیم که اگر فضائلی درباره دیگر مهاجر و انصار یا درباره بنی امیه در کتب سنی‌ها یافت شود علاوه بر اینکه مذمت، قرح و ثلبی نیز درباره ایشان در آن کتب نقل شده بلکه در برابر فضائل این دو امام علیهما السلام قابل عرض اندام نیست.

۱- «عن النبی صلی الله علیه و آله انه کان یاخذہ و الحسن و یقول اللهم انّی احبهما.»<sup>۱</sup>

همانا پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: بار خدایا من این دو را دوست دارم.

۲- «قال النبی صلی الله علیه و آله: هما ریحانتای من الدنیا»<sup>۲</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن دو ریحانه‌ی من از دنیا هستند.

۳- «البراء بن عازب قال رأیت الحسن بن علی علی عاتق النبی صلی الله علیه و آله و هو یقول

اللهم انی احبّه فاحبّه»<sup>۳</sup>

براء بن عازب گوید: حسن بن علی علیهما السلام را سوار بر گردن پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم در حالیکه پیامبر می‌فرمودند بار خدایا همانا من او را دوست دارم پس تو نیز او را دوست مدار.

۲- همان ح ۳۷۵۳

۱- صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی حدیث ۳۷۴۷ ص ۶۶۵

۳- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۴۲۲ صفحه ۱۰۴۸

۴- «قالت عائشه: خرج النبي ﷺ غداه و عليه مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخل معه ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل بيت و يطهركم تطهيرا»<sup>۱</sup>

عائشه گفت: یک روز صبح پیامبر ﷺ در حالیکه عباي مویی سیاه رنگی بر تن داشتند (از منزل) خارج شدند پس حسن بن علی علیه السلام بر او وارد شد و او را داخل فرمود سپس حسین علیه السلام آمد پس او را نیز با خود داخل کرد سپس فاطمه علیه السلام آمدند پس او را نیز داخل فرمودند و سپس علی علیه السلام آمدند و او را نیز داخل کردند سپس فرمودند: «همانا خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت، پلیدی را محو کند و شما را مطهر قرار دهد.

ناگفته نماند که همین یک روایت که از معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح مسلم به ما رسیده است آنقدر فضیلت برای اهل بیت علیهم السلام و مخصوصاً موضوعنا هذا درباهی حسنین علیهم السلام اثبات می نماید که به تنهایی کمیت تمام روایات فضائل دیگر صحابه را لنگ می کند.

«عن عمر عن النبي ﷺ كل و لدأب فان عصبتهم لا بيهم ما خلا ولد فاطمه فاني انا ابوهم و عصبتهم»<sup>۲</sup>

شخصی از پیامبر ﷺ روایت کند که فرمودند: هر فرزندی منسوب به پدر خویش است به جز فرزندان فاطمه سلام الله علیها، زیرا من پدر آنها هستم.

«عن ابي هريره قال لا ازال احب هذا الرجل يعني الحسن بن علي بعد ما رايت رسول الله ﷺ يصنع به ما صنع قال رايت الحسن في حجر النبي ﷺ و هو يدخل اصابعه في لحيه النبي ﷺ و النبي ﷺ يدخل لسانه في فيه ثم يقول اللهم اني احبه»<sup>۳</sup>

ابی هریره گفت: همواره از وقتی که دیدم رسول خدا علیه السلام با این مرد چگونه رفتار می کند او را دوست دارم و به حسن بن علی علیه السلام اشاره کرد و گفت دیدم که حسن علیه السلام در دامان پیامبر علیه السلام بود و انگشتان خود را در ریش پیامبر وارد می کرد و پیامبر علیه السلام زبان خود را در دهان او وارد می کرد و می فرمود بار خدایا همانا من او را دوست دارم.

۲- ذخائر العقبی / ۱۲۱

۱- همان / صفحه ۱۰۴۹ حدیث ۲۴۲۴

۳- همان / ۱۲۲



«عن انس بن مالک قال سئل النبي ﷺ ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسین»<sup>۱</sup>

انس بن مالک روایت کند که از رسول خدا پرسیده شد: کدامیک از اهل بیت، نزد شما محبوبترند؟ فرمودند: حسن و حسین علیهما السلام

«کان رسول الله ﷺ یصلی و الحسن و الحسین یتواثبان علی ظهره فباعدهما الناس فقال ﷺ دعوهما با بی هما و امی من احبنی فلیحب هذین»<sup>۲</sup>

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند که حسن و حسین علیهما السلام بر پشت حضرت سوار شدند، مردم خواستند که مانع شوند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله (پس از نماز) فرمودند: رهایشان کنید پدر و مادرم فدایشان باد، هر که مرا دوست دارد باید این دو را دوست بدارد.

«عن النبي ﷺ یقول: من احب الحسن و الحسین فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی»<sup>۳</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که حسن و حسین علیهما السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

«عن حذیفه قال سمعت رسول الله ﷺ یقول... ان فاطمه سیده نساء اهل الجنة و ان الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة»<sup>۴</sup>

حذیفه گوید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: همانا فاطمه سیده و سرور زنان اهل بهشت است و همانا حسن و حسین آقا و سرور جوانان اهل بهشت هستند.

«قال النبي ﷺ فی حدیث طویل... من احبهما فی الجنة و فی ابغضهما فی النار»<sup>۵</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی فرمودند: هر که آن دو را دوست بدارد در بهشت است و هر که دشمن آنها باشد در آتش است.

«قال النبي ﷺ: حسین منی و انا من حسین»<sup>۶</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حسین از من است و من از حسینم.

روایاتی از همین قبیل در کتاب ینابیع الموده، تذکره الخواص، شواهد تنزیل و... به وفور یافت می شود به حدی که اینجانب فقط در کتاب کنز العمال در جلد ۱۲ تعداد ۸۰ و در جلد ۱۳ بیش از ۸۲ روایت را شمردم که همگی در فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل شده بودند.

۳- ذخائر العقبی ۱۲۳/

۲- همان / ۱۲۳

۱- همان / ۱۲۲

۶- همان / ۱۳۳

۵- همان / ۱۳۱

۴- همان / ۱۲۹

## فضائل بنی امیه؟!

ما در کتب روایی اهل سنت فصلی با عنوان فضائل بنی امیه یافت نکردیم بلکه تنها خانواده‌ای که در این کتب از ایشان بالخصوص ذکر شده و مدح گردیده‌اند خاندان رسالت و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌باشند.<sup>۱</sup> لکن درباره افرادی چون معاویه و ابوسفیان فضائلی در این مصادر یافت می‌شود که جهت تنویر افکار خوانندگان گرامی به بعضی از اینها اشاره می‌نماییم.

۱- معاویه بعد از نماز عشاء نماز وتیره که نافله عشاء محسوب می‌شود را یک رکعت به جا می‌آورد پس کسی به ابن عباس در این زمینه گزارش داد و او هم گفت رهایش کنید او از اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.<sup>۲</sup>

واقعاً این حدیث که دلالت بر بدعت‌گذاری معاویه می‌کند از فضائل او شمرده می‌شود؟ یکی دیگر از فضائل او را در این روایت که از کتاب صحیح مسلم نقل شده است با هم ملاحظه می‌کنیم:

«عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال: امر معاویه بن ابی سفیان سعداً فقال ما منعک ان تسب ابا تراب؟» معاویه به سعد بن ابی وقاص امر کرد و گفت چرا تو به ابی تراب (یعنی امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام) سب و لعن نمی‌کنی... تا آخر روایت.<sup>۳</sup>

در این حدیث یکی دیگر از فضائل معاویه که سب و لعن امام المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه افضل صلوات المصلین و علی عدوه اسفل درکات الحجیم) و اجباری کردن این لعن می‌باشد وارد شده است و این در حالی است که همین مسلم در کتاب صحیحش بابی را با عنوان: باب تحریم سب الصحابه رضی الله عنهم<sup>۴</sup> یعنی باب حرمت سب بر اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باز کرده و در ذیل آن روایاتی را آورده است. آیا واقعاً امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام جزء صحابه نبوده‌اند؟

۱- صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی باب مناقب قرايه رسول الله (صلی الله علیه و آله)، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و دیگر کتب اهل سنت.

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی، حدیث ۳۷۶۴، صفحه ۶۶۶

۳- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه ۳۲ صفحه ۱۰۴۲

۴- همان باب ۵۴ صفحه ۱۰۸۸.





چگونه کسی حکم به تکفیر معاویه و بنی امیه نمی‌کند در صورتی که اینها لعن بر صحابه‌ی بزرگ یعنی امام امیرالمؤمنین علیه السلام را بر روی منابر علنی کرده و بدان دستور می‌دادند نه تنها کسی به ایشان ایراد نمی‌گیرد بلکه ایشان را از اجلاّی امت اسلام شمرده و عنوان مسخره خال المؤمنین به ایشان می‌دهد ولی اگر کسی به خلفای ایشان جمله ناپسندی را حواله دهد. به استناد همین روایات (باب تحریم سبّ الصحابه) او را تکفیر و خونش را مباح می‌شمرند.

سبط بن جوزی از قول غزالی می‌نویسد: ﴿ثم استفاض لعن علی علیه السلام علی المنابر ألف شهر و كان ذلك بامر معاویه لانه اول من فعل ذلك و سبّه﴾ مدت هزار ماه لعن بر امام علی بر منابر، عملی مشهور بود و این کار به دستور معاویه صورت می‌پذیرفت زیرا او اولین کسی بود که بر امام علی لعن و سبّ می‌کرد.

باز از فضائل بنی امیه می‌توان به این قول ابن مسعود که گفته است: هر دینی آفتی دارد و آفت این دین بنی امیه هستند توجه کرد.<sup>۲</sup>

سعد بن مصیب نیز می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی امیه را در خواب بر منابرشان دیدند پس بسیار اندوهگین شدند پس خدا به ایشان وحی فرستاد این فقط دنیایی است که به ایشان داده شده پس چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن گردید و این قول خدا است که فرمود: ﴿و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس﴾<sup>۳</sup>

... و رؤیایی را که به تو نشان دادیم، جز فتنه‌ای برای مردم قرار ندادیم.

در نهایت به این سخن ابن ابی الحدید که در مقدمه شرح بر نهج البلاغه نگاشته است توجه فرمایید:

﴿و اما عسکر الشام بصفین فانهم هالکون کلهم عند اصحابنا لایحکم لاحد منهم الا بالنار لاصرار هم علی البغی و موتهم علیه رؤسائهم و الاتباع جميعاً﴾<sup>۴</sup>

اما سپاه شام در صفین همگی از نظر ما اهل سنت (ویا ما معتزلیان) هلاک و نابودند و بر هیچیک از آنها مگر با آتش حکم نمی‌شود زیرا آنها بر بغی و ستمشان اسرار ورزیدند و رئیس و تابعشان همگی بر آن راه مردند و همگی هلاک شدند.

۲- کنز العمال ۸۷/۱۴ حدیث ۳۸۰۱۲

۱- تذکره الخواص ۳۶۰/۱

۴- شرح نهج البلاغه ۹/۱

۳- همان / حدیث ۳۸۰۱۴ آیه در سوره اسراء / ۶۰

بلی، همه اینها بخشی است از فضائل بنی امیه و معاویه که در کتب اهل سنت نگاشته شده است.

حال باعث تعجب است که با این اوصاف چگونه عده‌ای ادعا می‌کنند که شیعه درباره حسنین علیهم‌السلام نمی‌تواند فضائلی پیدا کند و بلکه فضائل بنی امیه از ایشان بیشتر است و با همین دلیل بنی امیه از امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بر امامت اولی‌ترند. حال که به کذب بودن اصل ادعا پی بردیم باید سخن اساسی را زد و آن هم این است که شیعه به خاطر وجود فضائل در کسی به امامت او اقرار نمی‌کند بلکه امامت را مخصوص از جانب خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانسته و معتقد است امام یعنی کسی که خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را به ما معرفی کرده باشند هرگز این نیست که کسی گمان کند شیعه بر اساس فضائل موجود در یک شخص به امامت او اقرار می‌کند حقیقت مطلب این است که اعتقاد به امامت یک امام ارتباطی با وجود فضائلی در او ندارد و این شبهه رأساً بی معنی و بدون هر گونه تحقیق علمی مطرح گردیده است.

### شیعه دلیلی بر امامت دوازده امام ندارد

۸ - شیعه دلیلی بر امامت امامان دوازده گانه خویش ندارد روایاتی هم که اشاره به دوازده امیر می‌کند اسم دوازده امام ایشان را ندارد بلکه اگر صحت ایمان شخص را مشروط به شناخت دوازده امام کنیم که این گفتار شیعه است پس درباره کسانی که قبل از تکمیل دوازده امام مرده‌اند باید گفت که ناقص الایمان مرده‌اند حتی ائمه‌ای که قبل از کامل شدن تعداد دوازده نفر مرده‌اند چون امام بعدی خویش را نمی‌شناختند آنها هم از این قول مستثنی نیستند.



## دلایل شیعه بر امامت ائمه دوازده گانه از منابع اهل سنت

در روایات سنی به این گونه روایات زیاد برخورد می کنیم.

﴿قال النبي ﷺ: من مات و لا بیعة علیه مات میتة جاهلیة﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر او نیست بر مرگ جاهلیت مرده است.

﴿قال النبي ﷺ: من مات بغير امام مات میتة جاهلیة﴾<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بدون امام بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است.

﴿من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة﴾<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.

همه این روایات در تأیید این قول خداوند است که فرمود:

﴿يوم ندعوا كل اناس بامامهم﴾<sup>۴</sup>

ای رسول ما بیاد آر روزی را که ما گروهی از مردم را با پیشوایشان دعوت می کنیم.

از مجموع این آیه و روایات آن چیزی که قابل استفاده است این که هر زمانی

مردم امامی داشته و هر کس که او را نشاسد و با او بیعتی نکرده باشد و در این حال

هم از دنیا برود به مردن جاهلی یعنی خارج از دایره اسلام از دنیا رفته است.

حال که ثابت شد که خداوند در هر زمانی امامی دارد که شناخت او بر خلق

لازم است بر خداوند لازم می آید که این امامان را به خلق خویش معرفی کرده و

ایشان را به سمت آن ائمه هدایت کند.

۱- کنز العمال ۱۰۳/۱ ح ۴۶۳

۲- همان ح ۴۶۴ و جلد ۶۴/۶ ح ۱۵۴۸۶۳

۳- ینابیع المودة ۳/ ۳۷۲

۴- اسراء/ ۷۱





## معرفی عمومی ائمه علیهم السلام

روایت ثقلین در کتب اهل سنت از چنان شهرتی برخوردار است که هیچ منکری را جرأت بر انکار آن نیست. بزرگان سنی این روایت را این گونه نوشته‌اند.

طوبای هدایت

﴿قال رسول الله ﷺ: اوشك ان ادعى فاجيب و انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل و عترتى اهل بيتى فانظروا ماذا تخلصون فيهما﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نزدیک است که خوانده شوم و اجابت کنم (کنایه از رحلت پیامبر) و همانا من در بین شما دو امانت گرانبها می‌گذارم، کتاب خداوند عزوجل و عترتم اهل بیتم پس مراقب چگونگی رفتار با آنها باشید.

در حدیث ثقلین دو خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده است اول کتاب خدا یعنی قرآن و دوم اهل بیت و عترت او علیهم السلام در بسیاری از روایات بحث عدم انفکاک این دو از یکدیگر و لزوم تمسک و چنگ زدن به هر دوی اینها بیان شده است با توجه به مضمون این روایت می‌توان به این نکته مهم دست پیدا کرد که جانشین پیامبر و امام پس از او حتماً باید از عترت و اهل بیت او باشد و با توجه به عبارت «اگر به این دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید» که در بسیاری از نقل‌های حدیث ثقلین آمده است به این مهم دست پیدا می‌کنیم که اگر کسی به امامت غیر اهل بیت چنگ بزند گمراه شده و به بیراهه رفته است.

در حدیث ثقلین به طور کلی خلافت و امامت، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از آن اهل بیت علیهم السلام دانسته و برای شناخت اهل بیت همین روایت صحیح مسلم کافی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای کساء، امام علی علیه السلام حضرت فاطمه طاهره علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را اهل بیت خویش نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

با عنایت به حدیث ثقلین و حدیث کساء که هر دو در معتبرترین کتب اهل سنت آمده است می‌توان دریافت آن کسانی که باید بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان چنگ زد اهل بیت ایشانند و آنها نیز شامل امام علی و همسر و اولاد ایشان علیهم السلام

۱- این روایت را با کمی تفاوت می‌توانید در صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه حدیث ۲۴۰۸ صفحه ۱۰۴۳ - سنن ترمذی کتاب المناقب

حدیث ۳۷۹۴ صفحه ۹۹۱ - مناقب ابن مغازلی صفحه ۲۳۴ حدیث ۲۸۱ به بعد - ینابیع الموده جلد ۱ صفحه ۹۵ به بعد - کنز العمال جلد ۱

صفحه ۱۸۵ حدیث ۹۴۲ به بعد - ذخایر العقبی صفحه ۱۶ باب فضل اهل بیت و بسیاری دیگر از منابع اهل سنت نیز بیابید.

۲- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه صفحه ۱۰۴۹ حدیث ۲۴۲۴





می‌باشند البته همین مسلم در ذیل حدیث ثقلین با نقل قولی جمیع اولاد امام علی علیه السلام را اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته که می‌توان در همین جا این نتیجه را به عنوان دلیل شیعه برای امامت ائمه دوازده گانه‌اش اعلام کرد، لکن ما ادله‌ای واضح‌تر نیز داریم که به بیان آن نیز می‌پردازیم.

### روایت ائمه و خلفای اثنی عشر

﴿قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة اويكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قريش﴾<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دین تا روز قیامت برپاست و بر شما دوازده جانشین می‌گمارم، که همگی از قریش هستند.

عن جابر بن سمره:

﴿قال النبي صلی الله علیه و آله: ليكون اثنا عشر اميراً فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال: كلهم من قريش﴾<sup>۲</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دوازده امیر وجود دارد پس کلمه‌ای فرمود که آنرا که نشنیده‌ام، پس پدرم گفت که فرمودند: همگی از قریش هستند.

﴿قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا سيد النبيين و علي سيد الوصيين و ان اوصيائي بعدى اثنا عشر اولهم علي و آخرهم القائم المهدي﴾<sup>۳</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من سید انبیاء هستم و علی علیه السلام سید اوصیاء می‌باشد و همانا اوصیاء بعد از من دوازده نفرند اولین ایشان علی علیه السلام و آخرینشان مهدی علیه السلام است.

﴿قال النبي صلی الله علیه و آله: يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قريش﴾<sup>۴</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس از من دوازده خلیفه و جانشین وجود دارد که همگی از قریش هستند. سلیمان قندوزی حنفی که از علمای اهل سنت است در کتاب خویش به نام ینابیع الموده لذوی القربی برای احادیث ائمه دوازده گانه از مصادر جمع الفوائد،

۲- صحیح بخاری کتاب الاحکام حدیث ۷۲۲۲ صفحه ۱۲۷۵

۱- صحیح مسلم کتاب الاماره حدیث ۱۸۲۲ صفحه ۸۲۲

۴- کنز العمال ۳۳/۱۲ ۳۳۸۵۰ به بعد

۳- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۲۹۱/۳

سنن ابی داود، سنن ترمذی، موده القربی همدانی و فرائد السمطین که همگی از مصادر اهل سنت می‌باشد آدرس داده است.<sup>۱</sup>

همان‌طور که ملاحظه فرمودید به غیر از این مصادر ما نیز از کتبی چون صحیح بخاری و مسلم و کنز العمال این روایت را نقل نموده و آدرس آن را ذکر کردیم.

اما همان‌طور که از مضمون روایت بر می‌آید خلفای پیامبر ﷺ دوازده نفرند و همگی از قبیله قریش خواهند بود و نتیجتاً هر کس که در دایره این دوازده خلیفه نگنجد جانشین رسول اکرم ﷺ نبوده و غصب مقام ایشان را نموده است.

درباره مصداق این دوازده نفر و اینکه این روایت شامل چه کسانی می‌شود نظر شما را به ترجمه گفتار قندوزی که در کتاب ینابیع الموده آورده جلب می‌کنیم، او که خود حنفی مذهب و سنی می‌باشد این‌گونه نوشته است:

بعضی از محققین گفته‌اند: احادیثی که دلالت بر وجود دوازده خلیفه پس از رسول اکرم ﷺ می‌کند بسیار مشهور و از طرق زیادی به ما رسیده است پس رسول اکرم ﷺ می‌دانسته‌اند که پس از ایشان دوازده نفر از اهل بیت و عترتشان جانشین ایشان خواهند شد و منظور از این دوازده نفر، دوازده بزرگوار از عترت ایشان است زیرا ممکن نیست که این حدیث حمل بر خلفای بعد ایشان که صحابه بوده‌اند (ابابکر، عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم) شود زیرا ایشان چهارتن بوده ولی روایت اشاره به دوازده نفر می‌کند و باز ممکن نیست که منظور حاکم‌های بنی‌امیه باشند زیرا علاوه بر اینکه ایشان بیشتر از دوازده نفر می‌باشند به جز عمر بن عبد العزیز همگی ظالم و خطا کار بوده‌اند و دیگر اینکه ایشان از بنی هاشم نبوده‌اند زیرا در روایات پیامبر ﷺ کلهم من بنی‌هاشم هم رسیده است و باز ممکن نیست که حمل بر حاکمان بنی عباس شود زیرا ایشان هم بیش از دوازده نفر بوده و آیه ﴿قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی﴾<sup>۲</sup> را کم رعایت می‌نمودند پس ناچاراً این حدیث خلفای دوازده‌گانه حمل می‌شود بر ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ زیرا ایشان اعلم اهل زمان و بزرگوارترین مردم، با تقوی‌ترین ایشان و... می‌باشند. و این معنا را حدیث ثقلین تأیید و تحکیم می‌نماید.<sup>۳</sup>

۲- شوری/۲۳

۱- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۲۸۹/۳

۳- ینابیع الموده قندوزی حنفی ۲۹۲/۲



با توجه به احادیثی که پیرامون جانشینان دوازده گانه پیامبر ﷺ وارد شده و توضیح قندوزی پیرامون معنای آن، مشخص شد که منظور از جانشینان پیامبر، دوازده نفر از خاندان و عترت پاک ایشان ﷺ بوده و ایشانند که خلیفه بر حق آن جناب بوده و دیگران غصب مقام ملکوتی ایشان را کرده‌اند.

حال ممکن است کسی بگوید این دوازده نفر از خاندان رسول خدا ﷺ غیر متعین بوده و شامل تمام اولاد آن حضرت می‌شوند ما جهت جواب به این سؤال و تبیین بیشتر عرض می‌نماییم که در کتب اهل سنت روایاتی است که اشاره به نام تک تک این دوازده امام و خلیفه نیز کرده‌اند و ما با ذکر این روایات هرگونه راه عذر و بهانه را بر هر انسان بهانه جویی به لطف خدا خواهیم بست.

### روایاتی که صراحت به نام امامان دوازده گانه کرده است

به منّتی که خدای متعال بر سر شیعه گذارده و راه را بر ایشان نمایان ساخته است، برای شناخت دین خویش هیچ احتیاجی به کتب دیگران ندارد لکن ما برای اینکه همه بدانند که در منابع اهل سنت هم نام ائمه علیهم السلام به عنوان وصی و خلیفه پیامبر ﷺ ذکر شده این روایت را جهت، تکمیل بحث می‌نگاریم.

خلاصه روایت این است که:

مردی یهودی از پیامبر اکرم ﷺ درباره وصی و جانشینشان سؤال می‌پرسد پیامبر خدا ﷺ در جواب می‌فرماید:

﴿إن وصی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه ائمه

من صلب الحسین﴾

بدرستیکه جانشین من علی ابن ابی طالب علیهم السلام و بعد از او دو نوه من و حسن و حسین علیهم السلام و نه امام از فرزندان حسین علیهم السلام هستند که پس از حسین علیهم السلام می‌آیند.

﴿قال یا محمد فسمّهم لی ... قال اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه

محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه

علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجه محمد المهدی فهولاء اثنا عشر ... الى آخر الروایه<sup>۱</sup>

مرد یهودی گفت: پس اسم آنها را برایم بگو حضرت فرمودند: وقتی که حسین علیه السلام از میان شما رفت فرزندش علی پس از او فرزندش محمد و پس از او فرزندش جعفر پس از جعفر فرزند او موسی و پس از او فرزندش علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمدش فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از حسن فرزند او حجه مهدی علیه السلام پس آنها دوازده امام هستند.

بعضی از اهل سنت نیز این روایت و امثال آن را که به شعر در آمده است، اینگونه در کتب خویش ذکر کرده‌اند:

.....

اقرّ إعلاناً به ام اجحد  
حبّهم و هو الهدی و الرّشد  
ثم علی و ابنه محمّد  
موسى و يتلوه علی السید  
ثم علیاً و ابنه المسدّد  
محمّد بن الحسن المفتقد  
و ان لحانی معشر و فندوا<sup>۲</sup>

.....

و سائل عن حبّ اهل البیت هل  
هیئات ممزوج بلحمی و دمی  
حیدرة و الحسنان بعده  
جعفر الصادق و ابن جعفر  
اعنى الرضا ثم ابنه محمداً  
الحسن التالی و يتلو تلوه  
فانهم أئمتی و سادتی

و باز از شاعر دیگری آورده است:

و اربعة اسماء کلّهم علی  
و موسی اجرنی انی لهم ولی<sup>۳</sup>

با ربعة اسماء کلّ محمد  
و با لحسین السیدین و جعفر

در منابع شیعه نیز به وفور می‌توان روایاتی که سلسله وار نام ائمه علیهم السلام را به ترتیب متذکر شده مشاهده کرد کتاب ارزشمند کفایة الاثر اثر خزاز قمی و کتاب

۱- فرائد السمطين ح ۴۳۱، ینابيع المودة ۲۸۱/۳ در کتب دیگر اهل سنت چون شواهد التنزیل ۴۵۷/۱ ح ۶۲۶ نیز به این مضمون احادیثی آمده است

۲- تذکره الخواص ۵۱۹/۲

۳- تذکره الخواص ۵۱۷/۲



گرانسنگ اثبات الهداة شیخ عاملی در هفت جلد از جمله کتابهایی هستند که بیشتر نصوص و ادله امامت این بزرگواران را جمع آوری کرده‌اند.

با تمام این اوصاف و با وجود نصوص مختلفه‌ای که از لسان مبارک نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر گردیده است و به علاوه طبق نقل‌های متعدد حضرت شیخ حر عاملی<sup>۱</sup> از امامان هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مبنی بر ذکر اسم‌های نورانی دوازده امام، چگونه می‌توان ادعا کرد که امام معصوم، امام پس از خویش را نمی‌شناخته و نام او را نمی‌دانسته است؟ در بسیاری از روایات شیعه موجود است که حتی مردم عادی نیز نام امامان دوازده‌گانه را می‌دانسته‌اند و احادیث فراوانی را در این باره نقل کرده‌اند.

با این وجود جای بسی تأسف است که کسی بگوید عده‌ای از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ امام پس از خویش را نمی‌شناخته‌اند، در حالی که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ علمش از علم خدا و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشأت گرفته و امر امامت فوق این شبهات مضحک است که بتوان آن را بدین وسیله متزلزل نمود.

نکته پایانی اینکه شناخت امام هر زمان، بر اهل آن زمان لازم و واجب است همان طور که این مطلب از روایات من مات و لم يعرف امام زمانه<sup>۲</sup> بر می‌آید و نهایتاً ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر کسی امام زمان خویش را بشناسد و قبل از تکمیل دوازده امام از دنیا برود باز در ایمانش خللی وارد نیست. به عنوان مثال مردی در زمان حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ زندگی می‌کند و امام زمان خویش یعنی همان حضرت را می‌شناسد حال قبل از شهادت حضرت از دنیا می‌رود و امام بعد از ایشان را ندیده و نشناخته است با این اوصاف بر طبق احادیث من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چون بر او فقط شناخت امام زمان خویش لازم بوده و او هم امام خویش را می‌شناخته دیگر بر او حرجی نیست که امام زمان‌های بعد را نشناخته و از دنیا رحلت کرده باشد.

امیدوارم که با ذکر روایت مربوطه و توضیحات لازمه جواب مکفی در این باب بیان گردیده و راه هرگونه شبهه‌ای در این زمینه مسدود شده باشد.

۱- کتاب اثبات الهداة، شیخ حر عاملی رحمه الله علیه.

۲- اسناد ابن حدیث از طریق اهل سنت گذشت



موضوع پنجم:

**انکار فضائل و مظلومیت‌های حضرت فاطمه زهرا علیها السلام**





## انکار فضائل و مظلومیت‌های حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

وی در این کتاب سعی بر القاء شبهه پیرامون مقام ملکوتی و لاهوتی پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تلاش در طبیعی نشان دادن ارتباط آن حضرت با خلفاء و در نهایت انکار شهادت آن حضرت به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام نموده است. البته این جریان یک عادت فرقه‌ای در بین اهل سنت است که نسبت به پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی‌محبت بوده و این مشخصه از کتب، خطبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان نمایان است.

### عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها

۱ - چرا شیعیان اعتقاد به عصمت فاطمه رضی الله عنها دارند ولی دو خواهر ایشان رقیه و ام‌الکلتوم را معصومه نمی‌دانند در حالی که این دو مثل فاطمه از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟

### فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: دو پسر به نام‌های قاسم و ابراهیم و چهار دختر به نام‌های فاطمه، زینب، رقیه و ام‌الکلتوم و در واقع آن حضرت شش اولاد داشته<sup>۱</sup> که چهار تن ایشان دختر بوده‌اند حال با کمی توجه می‌توان پی برد که مولف کتاب مسئله..... چقدر بی‌اطلاع و کم‌سواد بوده که برای حضرت فاطمه علیها السلام دوخواهر نام برده است در حالی که ایشان به اقرار منابع سنی خواهر سومی نیز به نام زینب داشته‌اند.<sup>۲</sup>

۱- البته در بعضی منابع شیعه چون منتهی الامال جلد اول صفحه ۱۴۷ برای آن حضرت صلوات الله علیه و آله پسر دیگری با نام



البته ممکن است دلیل دیگری برای ذکر نکردن اسم زینب نیز در کار باشد و آن امر دیگری که باعث عدم ذکر نام زینب به عنوان خواهر حضرت زهرا علیها السلام گردیده و باعث شده شبهه انداز فقط به ذکر نام رقیه و ام کلثوم اکتفاء کند، علاقه‌ی او به عثمان بن عفان خلیفه و جانشین عمر می‌باشد زیرا رقیه و ام کلثوم یکی پس از مرگ دیگری همسران او بوده و چون شبهه انداز میزان و ملاکش در دوستی و دشمنی تنها خلفاء سه گانه‌اند، فقط نام آن دو دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که همسران عثمان بوده‌اند را ذکر کرده و گویا اصلاً منکر وجود زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله گردیده است.

حال از همه این مطالب که بگذریم در بررسی شبهه مذکور همراه با انتقاد از شیعه، شبهه انداز درباره اعتقاد به عصمت پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها افضل السلام) این مطلب را بیان کرده است، که چون حضرت خواهران دیگری داشته‌اند طبیعتاً باید ایشان هم دارای مقام عصمت باشند.

جواب ما در این موضوع دارای چند بخش است:

اول: قرآن کریم حضرت مریم رازنی برگزیده و دارای مقام طهارت معرفی کرده است و فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾

ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است. این مقام و درجه، جایگاهی است که دیگر زنان حتی خواهران او از رسیدن به آن قاصرند یکی از خواهران حضرت مریم، مادر یحیی بن زکریا می‌باشد اما با اینکه از جایگاه خاصی برخوردار است لکن هیچ گاه به عظمت و افتخاری که حضرت مریم در باب مقام عصمت رسید دست نیافته است و قرآن کریم فقط مریم را دارای این مقام معرفی کرده است و این در شرایطی است که هر دو، دختران یک پدر و مادر و از یک سرچشمه جاری بوده‌اند.

اصلاً اگر قرار باشد کسی بگوید چون حضرت فاطمه علیها السلام معصومه‌اند پس باید دیگر خواهرانشان نیز دارای چنین مقامی باشد در نتیجه باید در بسیاری از موارد



که یکی از دو برادر و یا یکی از دو خواهر دارای مقام ملکوتی می‌گردند اعتراض کرده و آیا این اعتراض به نظر شما صحیح می‌باشد؟

دوم: مقام لاهوتی حضرت فاطمه طاهره (سلام الله علیها) و اعتقاد شیعه و حتی بسیاری از اعظام اهل سنت به این جایگاه رفیع برای آن بانو و سیده نساء عالمین<sup>۱</sup> چیزی نیست که نشأت گرفته از رابطه نسبی با پیامبر خدا ﷺ باشد بلکه از کمترین فضائل آن حضرت و مناقب آن بانو این است که او دختر پیامبر خدا ﷺ است. در واقع عصمت ایشان ربطی به نسبت با پیامبر خدا ﷺ ندارد همان طور که عصمت و طهارت مریم کبری مربوط به پدر و مادر و اجدادش نمی‌باشد.

سوم: یکی از دلایل ارادت شیعیان نسبت به این بانوی بزرگ علاقمندیشان به تبعیت کامل از پیامبر ﷺ رحمت می‌باشد و در سنت پیامبر اکرم ﷺ اکرام‌هایی را از ایشان نسبت به دخترشان فاطمه علیها السلام دیده‌اند که درباره کس دیگری شبیه آن را سراغ ندارند. هیچ کس بیان نکرده و در هیچ منبع تاریخی ذکر نشده که پیامبر خدا ﷺ دست یکی از دخترانشان را به جز دست حضرت فاطمه علیها السلام بوسیده باشند. کسی نگفته است که ایشان دهان و زبان دختری از دخترانشان جز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بوسیده باشند و این اکرام‌ها و تعظیم‌ها فقط مخصوص آن حضرت بوده و خواهرانشان در آن شریک نبوده‌اند.

چهارم: دلیل دیگر امتیاز حضرت صدیقه اطهره علیها السلام، نزول آیه تطهیر در شأن و منزلت ایشان است و این مطلبی است که هیچ یک از اهل سنت حتی گروه‌های وهابی و حتی خود شبهه انداز نتوانسته است از آن فرار کرده و به آن اقرار نکنند. بزرگانی از ایشان چون مسلم در صحیح<sup>۲</sup>، ترمذی در سنن<sup>۳</sup>، طبری در ذخائر العقبی<sup>۴</sup> حاکم حسکانی در شواهد التنزیل<sup>۵</sup> و بسیاری از علمای ایشان که شمارش

۱- حتی خود شبهه انداز در کتاب خویش یعنی اسئله ... شبهه ۳۲ به مقام عصمت زهرا علیهما السلام و حتی انحصار آن در همین یک دختر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اقرار کرده است و گفته: حدیث کساء شامل چهار نفر از خانواده علی علیه السلام می‌شود که تطهیر شامل آنها می‌گردد (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) ... چه شده است که چند صفحه جلوتر منکر چنین مقام شده و فقط از سر ایراد گرفتن به جان شیعه افتاده است نمی‌دانم.

۲- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب ۹ حدیث ۲۴۲۴ صفحه ۱۰۴۹

۳- سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۶۱ فضل فاطمة بنت محمد صلی الله علیها و سلم حدیث ۳۸۸۰

۴- ذخائر العقبی ۲/۱ ۵- شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۱۰ به بعد

آن از حد و حصر خارج است، همگی به نزول آیه تطهیر در شأن حضرت فاطمه طاهره علیها السلام اذعان دارند.

پنجم: ما وقتی به کتب شیعه و سنی مراجعه می‌کنیم می‌یابیم که تماماً فضائل فراوانی را درباره سرور زنان عالم یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل نموده‌اند و ویژگی‌هایی در مورد آن حضرت متذکر شده‌اند که هیچ کدام را درباره احدی حتی دیگر فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل نشده‌اند حتی کار به جای رسیده است که در کتاب صحیح بخاری و مسلم<sup>۱</sup> بابی مجزا با عنوان باب مناقب فاطمه علیها السلام باز کرده و هیچ یادی از دیگر اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله به میان نیاورده‌اند. آنچه که در این دو کتاب تعجب نگارنده این سطور را در پی داشت، این بوده که مؤلفین هر دو کتاب که از بالاترین کتب در نزد اهل سنت می‌باشند در تمام موارد پس از ذکر اسامی صحابه و حتی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با کلمه رضی الله عنه و رضی الله عنها عرض ادب به ایشان نموده است و فقط مورد پس از نام مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض ادب کرده‌اند و بخاری با جمله علیها السلام و مسلم با جمله علیها الصلاه و السلام ارادت خویش را به سرور زنان عالم نشان داده‌اند. البته در دیگر کتب اهل سنت نیز وضعیت به همین منوال است. یعنی تنها کسی که ایشان به جز پیامبر صلی الله علیه و آله بر او سلام و صلوات فرستاده‌اند حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند.

حال نظر شما خواننده عزیز را به روایاتی چند که فقط از کتب اهل سنت در این زمینه انتخاب شده و ذکر می‌شود جلب می‌نمایم که خود به پوچی و بی‌مایگی شبهه کتاب اسئله پی برده و متوجه خواهید شد که جز انسان جاهل و یا مزدور نمی‌تواند در رد عصمت معصومه کبری فاطمه زهرا علیها السلام سخنی بر زبان جاری کرده و یا بین ایشان و دیگر زنان ولو نزدیکان و خواهرانشان مقایسه و سنجش و یا خدای ناکرده ادعای تساوی بین ایشان نماید.

۱- صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله) صفحه ۶۶۷ و صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه صفحه ۱۰۵۶.



## فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در کتب اهل سنت

۱ - «قال رسول الله صلى الله عليه وآله على المنبر: إن بنى هشام بن مغيرة استأذوني أن ينكحوا ابنتهم

على بن ابيطالب فلا آذن لهم ثم لا آذن لهم ثم لا آذن لهم الا ان يحب على ابن ابيطالب ان

يطلق ابنتي و ينكح ابنتهم فانما ابنتي بضعة مني يرييني مارايبها و يؤذيني ما آذاها»<sup>۱</sup>

یعنی اولاد هشام بن مغیره از من اجازه می‌خواهند که دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب علیه السلام درآورند ولی من اصلاً چنین اذن و اجازه‌ای نمی‌دهم. مگر در یک صورت و آن هم اینکه علی علیه السلام دختر مرا طلاق دهد و دختر ایشان را بگیرد. همانا دخترم پاره تن من است هر چه او را بیازارد مرا آزرده است.

۲ - «قال النبي صلى الله عليه وآله لابنته فاطمة علیها السلام في حديث طويل: ... ألا ترضين أن تكوني

سيدة نساء المؤمنین او سيدة نساء هذه الأمة...»<sup>۲</sup>

۳ - «قال النبي صلى الله عليه وآله: فاطمة سيدة النساء اهل الجنة»<sup>۳</sup>

پیامبر اعظم صلى الله عليه وآله فرمودند: فاطمه علیها السلام سرور همه زنان اهل بهشت است.

۴ - «قال النبي صلى الله عليه وآله: فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني»<sup>۴</sup>

پیامبر اعظم صلى الله عليه وآله فرمودند: فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

۵ - «عن علي عليه السلام: قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة: يا فاطمة تدرين لم سميت

فاطمة قال علي يا رسول الله لم سميت فاطمة قال ان الله عزوجل قد فطمها و ذريتها

عن النار يوم القيامة»<sup>۵</sup>

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: که رسول خدا به حضرت فاطمه (سلام علیهما و الهما) فرمودند: فاطمه جان می‌دانی برای چه اسم تو فاطمه است حضرت علی علیه السلام به رسول خدا عرض کردند

۱- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی علیها الصلاه و السلام ح ۲۴۲۹ صفحه ۱۰۵۶ سنن ترمذی،

کتاب المناقب باب ۶۱ فضل فاطمة بنت محمد صلی الله علیهما و سلم حدیث ۳۸۷۶

۲ - همان کتاب صفحه ۱۰۵۷

۳ - صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی مناقب فاطمه علیهما السلام حدیث ۳۷۶۷ صفحه ۶۶۷

۴ - صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی مناقب فاطمه علیهما السلام حدیث ۳۷۶۷ صفحه ۶۶۷

۵ - ذخائر العقبی / ۲۶



برای چه نام ایشان فاطمه است؟ فرمودند: بدرستی که خداوند عزوجل برید و دور کرد او و ذریه‌اش را از آتش در روز قیامت. (فاطمه یعنی بریده شده)

۶ - «قال رسول الله ﷺ: ان ابنتی فاطمه حوراء اذلم تحض ولم تطمٹ و انما سمّاها فاطمة لانّ الله عزوجل فطمها و محببها عن النار»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا دخترم فاطمه سلام الله علیها حوریه‌ای است که به هیچ عنوان حیض نمی‌شود و پلید نمی‌گردد بدرستی که او فاطمه نام گرفت چون خداوند عزوجل او را و محبین او را از آتش دور گردانیده (بریده) است.

۷ - «عن اسامة بن زید قالوا یا رسول الله من احبّ الیک. قال: فاطمة»<sup>۲</sup>

اسامه می‌گوید: جمعی از رسول خدا ﷺ پرسیدند محبوب‌ترین شخص نزد شما چه کسی است. حضرت فرمودند: فاطمه علیها السلام.

۸ - «عن عائشه قالت. قلت: یا رسول الله ما لک اذا قبلت فاطمة جعلت لسانک فی فمها کأنّک ترید أن تعلقها عسلاً فقال ﷺ انه لما اسرى بی ادخلنی جبرئیل الجنة فناولنی تفاحة فاکلتها فصارت نطفه فی ظهري فلما نزلت من السماء واقعت خدیجه ففاطمه من تلك النطفه کلما اشتقت الی تلك التفاحه قبلتها»<sup>۳</sup>

عائشه می‌گوید: به رسول خدا ﷺ گفتم: چرا هنگامی که فاطمه علیها السلام به نزد شما می‌آید زبانتان را در دهان ایشان قرار می‌دهید گویی که از ایشان عسل می‌نوشید. ایشان فرمودند: وقتی به معراج رفته بودم جبرئیل بر من داخل شد و سیبی از بهشت برایم آورد پس من آن سیب را خوردم و نطفه‌ای شد در صلبم وقتی از آسمان به پایین آمد آن را در خدیجه علیها السلام قرار دادم پس فاطمه علیها السلام از آن نطفه است و هرگاه مشتاق آن سیب می‌شوم او را در آغوش می‌گیرم.

۹ - «قال النبی ﷺ: یا فاطمه انّ الله عزوجل یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»<sup>۴</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای فاطمه علیها السلام همانا خداوند غضب می‌کند به غضب تو و راضی می‌شود به رضای تو.

۱- همان / ۲۶

۲- ذخائر العقبی / ۳۵

۳- همان / ۳۹

۴- همان / ۲۶



۱۰- ﴿قال النبي ﷺ: في حديث طويل لابنته فاطمه: اما ترضين انك سيده نساء العالمين﴾<sup>۱</sup>  
 پیامبر اکرم ﷺ به دخترشان فاطمه عليها السلام فرمودند: آیا راضی نمی‌شوی که سرور زنان  
 جهانیان باشی.

۱۱- ﴿قال رسول الله ﷺ: اذا كان يوم القيامة نادى مناد من تحت الحُجُب، يا اهل الجمع  
 غضوا ابصاركم ونكسوا رؤسكم فهذه فاطمه بنت محمد ﷺ تريد ان تمر على الصراط﴾<sup>۲</sup>  
 رسول خدا ﷺ فرمودند: در آن هنگام که قیامت برپا شود منادی از پشت حجابها ندا می‌دهد  
 که ای اهل محشر همگی چشمانتان را ببندید و سرهایتان را به پایین بیفکنید که این  
 فاطمه عليها السلام دختر محمد ﷺ است که می‌خواهد از روی صراط عبور کند.

۱۲- ﴿عن النبي ﷺ: فاطمه بضعة مني يربيني ما رابها و يؤذيني ما آذاها فمن  
 اغضبها اغضبني﴾<sup>۳</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: فاطمه عليها السلام پاره تن من است هر چه او را بیازارد مرا آزرده است و  
 هر چه او را به غضب درآورد مرا غضبناک کرده است.

۱۳- ﴿قال النبي ﷺ: احب اهلِي اليّ فاطمه﴾<sup>۴</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: محبوب‌ترین شخص در خانواده‌ام نزد من فاطمه عليها السلام است.

۱۴- ﴿قال النبي ﷺ: فاطمه بضعة مني، يقبضني ما يقبضها و يبسطني ما يبسطها  
 و إن الانساب تنقطع به يوم القيامة غير نسبي و سببي و صهري﴾<sup>۵</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: فاطمه عليها السلام پاره تن من است هر کس با او دشمنی کند مرا دشمن داشته  
 و هر کس او را خوشحال کند مرا شاد نموده و بداندید همه‌ی پیوندها و خویشاوندی‌ها در روز قیامت  
 گسسته می‌شود مگر کسانی که با من به هر شکلی خویشاوند باشند چه سببی و چه نسبی.

۱- ذخائر القبی ۴۳/

۲- کنز العمال جلد ۱۲ صفحه ۱۰۶ و مناقب ابن مغازی / ۳۵۵ البته بر اساس حاشیه ایه الله العظمی مرعشی در صفحه مذکور  
 همان کتاب ابن روایت را حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین ۱۵۳/۳ و علامه ذهبی در میزان الاعتدال ۲۸۲/۲ و ابن

۳- تذکرة الخواص ۳۲۱/۲ اثیر در اسد الغابه ۵۲۳/۵ آورده اند.

۴- کنز العمال ۱۰۸/۱۲ ح ۳۴۲۱۸ و ینابیع المودة ۷۰/۲ سنن ترمذی ۳۶۲/۵ حدیث ۳۹۶۵

۵- همان ۱۰۸/۱۲ ح ۳۴۲۲۳

۱۵ - ﴿عن النبی ﷺ: ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمئ و انما سمّاهَا

الله فاطمه لان الله تعالی فطمها و محببها من النار﴾<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: دخترم فاطمه علیها السلام زنی بهشتی به شکل انسان است هرگز چون دیگر زنان حیض نمی‌شود و پلییدی ندارد. همانا خداوند نام او را فاطمه نهاد به این سبب که او و دوستانش را از آتش دور ساخته است.

این روایات تنها قطره‌ای از دریای فضائل دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاره تن اوست که در کتب اهل سنت موجود است. بسیاری از این روایات دلالت بر محبوبیت فوق العاده آن حضرت در نزد پسر بزرگوارشان و بسیاری دیگر دال بر عصمت آن دردانه هستی می‌نماید. که البته در همین کتب حتی یک روایت ولو بسیار نازلتر درباره دیگر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نگردیده است. جداً اگر روایاتی که رضایت و غضب حضرت فاطمه علیها السلام را مدار رضایت و غضب خدا معرفی کرده است اگر گویای عصمت آن حضرت نباشد دلیل بر چه چیزی می‌تواند باشد.

باز تکرار می‌کنم این فضائلی که تماماً از کتب سنی‌ها انتخاب شده است صرفاً منحصر به حضرت فاطمه علیها السلام بوده و کس دیگری با آن حضرت شریک نمی‌باشد.

حال اگر کسی ایراد بگیرد که چرا شیعه بین حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت قائل است و ایشان را دارای مقام عصمت می‌داند باید به او گفت این تمایز در کتب روایی معتبر سنی همانطور که گذشت به وفور یافت می‌شود و علمای اهل سنت خود چنین فرقی را بین حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته‌اند بالاتر از ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله خود چنین تمایزی را بین ایشان قرار داده‌اند و بلکه خود خداوند متعال در عرشش حضرت فاطمه علیها السلام را بر دیگران برتری بخشیده است پس اگر کسی اعتراضی دارد باید به خداوند قهار و جبار و حکیم معترض شود. در نتیجه چون شیعیان امام علی علیه السلام شیعه خدایند و از او پیروی می‌کنند، هر که را که او برتری بخشیده تعظیم کرده و هر کس را که او تقبیح کند، تحقیر می‌نماید با این اوصاف کسانی که چنین نیستند خوب بنگرند و بیابند که شیعه چه کسی هستند؟ و از چه کسی پیروی می‌کنند؟

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات وهابیت



## رابطه حضرت فاطمه علیها السلام با خلفا

۲- شیعه می گویند فاطمه پاره تن محمد صلی الله علیه و آله در زمان خلافت ابوبکر مورد اهانت قرار گرفته و پهلوی او را شکستند و خواستند خانه اش را آتش بزنند و او را زدند که بر اثر آن فرزندش محسن را سقط کرد. سوال اینست که علی کجا بود و چرا حق فاطمه را نگرفت در صورتی که او شجاع و دلیر بود؟

جواب

پاسخ ما به این شبهه در چند بخش خلاصه می شود.

بخش اول: آیا دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خلیفه اول مورد اهانت واقع شد یا خیر؟

بخش دوم: آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فجایع دیگر از افسانه های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت نیز بدان اشاره شده است؟

بخش سوم: اگر تمام این فجایع و جنایات ادعا شده صحت دارد پس در آن زمان چرا امام علی علیه السلام به یاری دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نشتافت؟

با این شرایط ما باید به این سوال در سه بخش پاسخ گوئیم که انشاء الله و بالطف بی دریغ پروردگار عزیز کاملاً به این امر خواهیم پرداخت.







## بخش اول:

### آیا دختر گرامی رسول خدا ﷺ در زمان ابوبکر مورد اهانت واقع شدند یا خیر؟

ما در جواب این سوال همانطور که در گذشته به چنین دأب و روشی عمل می‌کردیم صرفاً از کتب اهل سنت و مخصوصاً از صحاح استفاده کرده و از منابع شیعه بهره‌ای نمی‌گیریم ما با مراجعه به بابهای مختلف کتاب صحیح بخاری و کتب صحیح مسلم که معتبرترین کتب در نزد اهل سنت است به وضوح به اهانت‌هایی که توسط خلفا به دختر گرامی رسول خدا صورت گرفته دست پیدا می‌کنیم.

در کتاب المغازی صحیح بخاری باب غزوه خیبر (۴۰) حدیث ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱ صفحه ۷۴۹ و همچنین در کتاب الجهاد و السیر صحیح مسلم باب قول النبی ﷺ لا نورث... (۱۶) حدیث ۱۷۵۹ صفحه ۷۸۸ این حدیث آمده است:

«عن عائشه: ان فاطمة رضی الله عنها بنت رسول الله ﷺ ارسلت الی ابوبکر الصدیق رضی الله عنه تسأله میراثها من رسول الله ﷺ مما افاء الله علیه بالمدينة و فدک و ما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله ﷺ قال «لا نورث ما ترکنا صدقة انما یأکل آل محمد ﷺ فی هذا المال» و انی و الله لا اغیر شیئاً من صدقة رسول الله ﷺ عن حالها التي کان علیها فی عهد رسول الله ﷺ و لا عملن فیها بما عمل به رسول الله ﷺ فابی ابوبکر أن یدفع الی فاطمة منها شیئاً فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی ﷺ ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها...»<sup>۲</sup>

آنچه از این حدیث که از نظر اهل سنت در صحیح‌ترین کتب بعد از قرآن ذکر

۱- در صحیح مسلم علیها السلام ندارد و در صحیح بخاری علیها السلام ذکر شده است. ۲- در صحیح بخاری الصدیق ندارد.

۳- در صحیح مسلم صلی علیها علی. یعنی علی بر فاطمه علیهما و آلهما السلام نماز خواند آمده است.



شده فهمیده می‌شود این است که حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارشان به سراغ ابوبکر رفته و از او درخواست میراث آن پدر را می‌کنند و او نیز با استناد به حدیثی که کسی جز خودش آنرا روایت نکرده دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از ارث پدر محروم کرده و در اینجاست که سرور زنان دو عالم و دختر رحمة للعالمین از ظالم اول ناراحت شده و با او قهر کرده و تا زمان مرگ نیز به همین دلیل با او تکلم نمی‌فرمایند و در نهایت پس از شش ماه از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله دار دنیا را به سمت دارالبقا ترک می‌نمایند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان را شبانه دفن کرده و بر او نماز گذارده و به ابابکر خبر نمی‌دهند.

خلیفه اول به استناد روایتی که کسی جز او آنرا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نکرده و مخالف صریح آیات قرآن کریم همچون آیه ﴿وورث سلیمان داود﴾<sup>۱</sup> و آیه ﴿یرثنی و یرث من آل یعقوب﴾<sup>۲</sup> می‌باشد دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از حق خویش محروم نموده است. آنچه از همین حدیث واضح می‌گردد اینست که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در پی میراث پدر بودند (تسأله میراثها) آیا پیامبری که می‌خواهد پس از خویش به خویشان و بستگانش ارثی ندهد این مطلب مهم را فقط در گوش ابابکر گفته و حتی به فامیل و بستگانش اطلاع نمی‌دهد که شما از من ارث نخواهید برد؟! و یا اینکه به دختر خویش گفته بوده است که از من ارث نمی‌بری لکن او با علم به اینکه نباید از پدر خویش ارث ببرد از ابابکر طلب ارث پدر را کرده است؟! با کمی توجه به مطلب فوق می‌توان از یک طرف به سستی و پوچی ادعای ابابکر و از طرف دیگر به مظلومیت سرور بانوان عالم حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پی برد.

همین کتاب صحیح مسلم که نقل کننده این حدیث است در کتاب فضائل الصحابه مطلب قابل توجهی را نقل کرده است:

راوی این روایت نیز چون حدیث قبل عایشه بوده و او نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهم افضل صلوات المصلین را در زیر عبائی جمع کرده و با قرائت آیه تطهیر، اعلام طهارت وجود این بزرگواران از هر گونه پلیدی را نموده‌اند.<sup>۳</sup>

۱- نمل / ۱۶ سلیمان از داود ارث برد ۲- مریم / ۶ زکریا گفت فرزندی به من عطا کن که از من و خاندان یعقوب

ارث ببرد. از این آیه و آیه فوق برداشت می‌شود که پیامبران نیز چون دیگر انسان‌ها برای فرزندانشان ارث می‌گذاشته‌اند.

۳- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله (۹) حدیث ۲۴۲۴ صفحه ۱۰۴۹

صحیح مسلم در یک جا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را از هر پلیدی مانند دروغ، شک و جهل پاک دانسته و در جای دیگر نوشته است که خلیفه فرمایش آن حضرت طاهره را درباره‌ی طلب ارث پدر رد کرده است.

در واقع قبول نکردن فرمایش آن حضرت و برنگرداندن فدک و عطا نکردن ارث پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت مستلزم یکی از دو امر است یا آنکه حضرت زهرا علیها السلام جاهل به احکام خدا بوده و ابوبکر از ایشان عالمتر بوده است و جالب‌تر آنکه درباره ارث نبردن آن حضرت از پدر بزرگوار خویش، پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان چیزی نگفته و تنها به ابابکر در این باره اطلاع داده بوده‌اند. که این فرض مسلماً مضحک و باطل است.

امر دوم اینکه بی بی دو عالم می‌دانسته‌اند لکن دنیا طلبی و حب مال ایشان را به سمت مالی که حقی در آن نداشته‌اند سوق داده است ﴿الی الله المتاب و اعوذ به من هذا المقال﴾ که این فرض نیز چون مورد قبل به دلیل طهارت ایشان به شهادت بزرگان اهل سنت محال است پس صرفاً یک فرض می‌ماند و آن هم خطا و غلط خلیفه اول و اهانت نمودن او به آن حضرت و قبول نکردن قول آن سرور زنان عالم.

آنچه که از متن روایت منع ارث برمی‌آید اینست که حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر ناراحت شده و تا پایان عمر با او تکلم نکرده و حتی او اجازه شرکت در نماز و دفن آن حضرت را پیدا نکرده است. اگر اینها دلالت بر توهین به آن حضرت نمی‌نماید بگوئید دلالت بر چه چیزی می‌کند.

اما برای اینکه مطلب واضح‌تر شود توجه شما را به حدیث دیگری که باز از معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری کتاب فرض الخمس باب ۱ حدیث ۳۰۹۳ صفحه ۵۵۰ انتخاب شده جلب می‌کنم:

﴿فقال لها ابوبکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لا نورث ما ترکنا صدقة فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ستة اشهر﴾

ابوبکر به دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند ما ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بر او غضب کرده و با او قهر نمودند و این قهر و هجران تا زمان وفات ایشان که شش ماه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت ادامه داشت.



در این روایت صحیح بخاری صراحتاً به غضب دختر پیامبر ﷺ بر ابابکر تأکید کرده است که البته در چند صفحه جلوتر یعنی در همان صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ باب ۳۱ حدیث ۳۷۶۷ صفحه ۶۶۷ آمده است:

﴿قال رسول الله ﷺ: فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني﴾

یعنی فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده است. و در صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة باب ۱۵ حدیث ۲۴۴۹ صفحه ۱۰۵۶ آمده است: ﴿قال رسول الله ﷺ: ... انما ابنتي بضعة مني يريني ما رايها و يؤذيني ما آذاها﴾

یعنی: فاطمه ﷺ پاره تن من است هر چه او را بیازارد و اذیت کند مرا آزرده و اذیت کرده است. با توجه به روایات مذکور فوق به این نتیجه می‌رسیم که: در معتبرترین کتب اهل سنت ذکر شده که:

اولی دختر پیامبر ﷺ را غضبناک کرده است و این غضب اذیت او به حساب می‌آید و در همان کتب ذکر شده که غضب حضرت فاطمه ﷺ با دیگر انسانها متفاوت است بلکه غضب او غضب پیامبر اکرم ﷺ و اذیت او اذیت رسول گرامی ﷺ است.

همچنین در سوره احزاب آیه کریمه ۵۷ اذیت رسول خدا ﷺ اذیت خدای متعال معرفی شده و سزای چنین عمل ناپسندی دوری از رحمت و مشمول لعنت در دنیا و آخرت شدن و چشیدن عذابی خوار کننده در دوزخ بیان شده است<sup>۱</sup> و این آیه مبنای عملی شیعه در تبری از اعدا اهل بیت ﷺ است.

حال به آن کسانی که ادعا می‌کنند که در زمان خلیفه اول هیچ‌گونه توهین و آزاری به دختر طاهره پیامبر اکرم ﷺ توسط او انجام نگرفته است گفته می‌شود: آیا شما کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را هم قبول ندارید؟ آیا این کتاب که در نزد شما از همه کتب صحیح‌تر بوده و از نظر شما اهل سنت هیچ روایت ضعیفی در آن وجود ندارد در این آدرسهایی که داده شده به بیان اذیت و اهانت به دختر پیامبر ﷺ توسط ابابکر نپرداخته است؟ از اینجا معلوم می‌شود که فرقه وهابیت حتی کتابهای معتبر در نزد اهل سنت را نیز قبول ندارند. جداً وهابیون به کجا وابسته‌اند که حتی اهل سنت نیز از ایشان بیزارند؟

۱- ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة واعدلهم عذاباً مهيناً (احزاب ۵۷)

## بخش دوم:

آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فجایع دیگر از افسانه‌های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت به آن اشاره شده است؟ در کتاب کنز العمال که از معروفترین کتب روایی در نزد اهل سنت است پس از ذکر روایات زیاد از ناراضایتی دختر معصومه پیامبر صلی الله علیه و آله از دستگاه خلافت و مخصوصاً ابابکر<sup>۱</sup> به نقل یکی از مشهورترین روایات اهل سنت می‌پردازد که ما ضمن بیان روایت متوجه خواهیم شد آیا در زمان ابابکر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حمله‌ای گردیده است یا خیر؟

عن عبدالرحمن بن عوف ان ابابکر الصدیق قال له فی مرض موته: انّی لا آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتھن وددت انّی لم افعلھن... فأما اللاتی فعلتھا وددت انی لم افعلھا انی لم اکشف بیت فاطمة و ترکته و ان کانوا قد غلقوه علی الحرب و وددت انی یوم سقیفه بنی ساعدة کنت قدذت الامر فی عنق احد الرجلین ابی عبیده بن جراح او عمر فکان امیراً و کنت وزیراً و...<sup>۲</sup>

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: ابوبکر در مرضی که بواسطه آن مرد به من گفت: بر هیچ چیز تأسف نمی‌خورم مگر بر سه کار که آرزو می‌کنم ای کاش آنها را انجام نداده بودم. اول ای کاش به خانه فاطمه حمله نکرده و آنها باز نمی‌نمودم و آنها رها می‌کردم ولو اینکه در آنها برای جنگ بسته و در آن مجتمع شده بودند. دوم اینکه: ای کاش در روز سقیفه کار خلافت را بر عهده‌ی ابو عبیده و یا عمر وا گذاشته و خود کمک کار ایشان می‌شدم...

۱- کنز العمال جلد ۵ باب خلافة ابی بکر صفحه ۵۸۴. جالب است در این بخش روایات زیادی ذکر شده که همگی دلالت بر ناراضایتی حضرت فاطمه (علیها السلام) از ابابکر است. حتی اولین روایتی که متقی هندی در بخش خلافت ابابکر آورده است به بیان غضب ارث دختر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط دستگاه خلافت پرداخته است.

۲- کنز العمال جلد ۵ صفحه ۶۳۱ حدیث ۱۴۱۱۳



در این روایت صراحتاً به جسارت به حضرت زهراء علیها السلام و حمله به بیت ایشان اشاره شده است که انکار آن کار ساده‌ای نیست.

طبری نیز در کتاب تاریخ خویش نوشته است:

«تاتی عمر بن الخطاب منزل علیّ و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال و الله لاحرقنّ علیکم اولتخرجنّ الی البیعة فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فاخذوه»

خلیفه دوم به سراغ منزل حضرت علی علیه السلام آمده در حالیکه در آن خانه طلحه و زبیر وعده دیگری از مهاجرین بودند. پس گفت بی شک خانه را آتش زده و یا اینکه از آن خارج شوید. پس زبیر با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمده لکن شمشیر از دستش افتاد و ایشان او را گرفتند.

در کتاب الامامه و السیاسة نیز که از کتب تاریخی معتبر اهل سنت است، ماجرای ظلم‌هایی که به حضرت زهراء علیها السلام شده است را به طور مفصل می‌توان دید، ما ترجمه قسمت‌هایی از آن را جهت تنویر افکار مخاطبین در اینجا ذکر می‌کنیم:

همانا ابابکر سراغ قومی را گرفت که با او بیعت نکرده و در نزد علی بن ابیطالب علیه السلام جمع شده بودند پس دومی را به نزد ایشان فرستاد و او هم به نزد ایشان آمده و از پشت در ایشان را صدا زد ولی آن گروه خارج نشده پس هیزم طلبیده و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست باید از خانه خارج شده یا اینکه خانه را با اهلش آتش می‌زنم!! به او گفته شد ای عمر در این خانه فاطمه زندگی می‌کند او نیز گفت فاطمه را هم آتش می‌زنم!! پس همگی به جز علی خارج شده و با ابوبکر بیعت کردند زیرا علی قسم یاد کرده بود که از خانه خارج نشود مگر اینکه قرآن را جمع آوری کند. پس فاطمه به پشت در آمد و گفت: هیچ مردی را بدتر از شما سراغ ندارم جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را در بیت ما رها کرده و بدون اینکه حق ما را رعایت کنید و یا اینکه با ما مشورت نمائید خود سرانه برای پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین مشخص نموده‌اید؟!!



در این هنگام عمر به نزد دومی رفت و گفت آیا علی را که از بیعت با تو سرپیچی کرده است مجبور به بیعت نمی‌کنی؟ ابوبکر نیز قنغذ را برای آوردن علی علیه السلام عازم کرده و پس از سه مرتبه رفت و برگشت موفق به آوردن علی علیه السلام نمی‌شود.

پس دومی بلند شده و با عده‌ای که همراهش بودند به در خانه فاطمه رسیدند و چون در زدند شنیدند که فاطمه با صدای بلند می‌فرماید: ای پدر جان ای رسول الله چه سختی‌ها که ما بعد از تو از جانب عمر و ابوبکر چشیدیم!! پس عده‌ی زیادی از آن گروهی که با عمر بودند به خاطر شنیدن این صدا گریستند و برگشتند.

﴿و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیاً فمضوا به الی ابوبکر﴾

سپس دومی و عده‌ای که باقی مانده بودند علی را از خانه خارج ساختند (امام از خانه خارج نشد بلکه او را بیرون آوردند، از این جمله فتح خانه به خوبی واضح است) و او را به سمت ابوبکر روانه کردند....

پس عمر به ابوبکر گفت بیا تا با هم به خانه فاطمه برویم زیرا ما او را غضبناک کردیم.<sup>۱</sup> پس به نزد آنحضرت رفته و طلب ورود کردند لکن فاطمه زهرا علیها السلام به ایشان اذن داخل شدن در منزل را نداده ایشان ناچار به نزد علی رفته و او ایشان را وارد خانه کرد. پس زمانیکه در محضر فاطمه وارد شدند صورت خویش را از ایشان برگردانده و به سمت دیوار کرد. پس بر او سلام کرده ولی فاطمه جواب سلام ایشان را هم نداد. در اینجا ابوبکر به سخن درآمده و کلماتی را بر زبان راند. فاطمه زهرا علیها السلام به آندو فرمودند: آیا به خاطر دارید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رضایت و خشنودی فاطمه رضایت من و سخط او سخط من است پس هر کس فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر کس او را راضی کند مرا راضی کرده و هر کس فاطمه را به سخط درآورد مرا به سخط درآورده است.

آندو گفتند بله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین گونه شنیدیم. پس فاطمه فرمود: من خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآورده و مرا راضی نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را حتماً به محضر او خواهم کرد.

۱- متن الامامة و السیاسة چنین است فقال عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمة فاننا قد اغضبناها. کتابی که این داستان را نوشته است از منابع اصلی تاریخی و مهم اهل سنت است با این حال آورده است که ابوبکر و عمر خود معتقد بودند که فاطمه طاهره علیها السلام را غضبناک کرده‌اند. همانطور که گذشت در صحیح بخاری آمده است که غضب فاطمه (سلام الله علیها) غضب پیامبر صلی الله علیه و آله است.



پس ابوبکر گفت من از غضب او و غضب تو ای فاطمه به خدا پناه می‌برم... فاطمه نیز فرمود: به خدا قسم پس از هر نمازی که به جای می‌آورم بر تو نفرین می‌کنیم. ﴿وهی تقول: و الله لادعون الله عليك في كل صلاة اصلها﴾<sup>۱</sup>

ذکر این ترجمه با علم به طولانی بودن آن به درک چند مطلبی اساسی می‌آرزد.

نکته اول: حمله عمر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نکته دوم: بیرون آوردن اجباری امام امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه

نکته سوم: خشم و غضب حضرت فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول و دوم و اعتراف آندو بر این غضب.

نکته چهارم: راضی نشدن حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه اول و دوم و نفرین کردن آن حضرت بر ایشان پس از هر نماز.

قابل ذکر است که همه این نکات به طور صریح در یکی از عالی‌ترین کتب تاریخی اهل سنت به نام الامامة و السياسة نگاشته شده است. با این حال گروه‌هایی از اهل سنت و وهابیون به انکار این امور پرداخته و حتی ادعا می‌کنند که شیعه به دروغ مدعی است که ابابکر به حضرت فاطمه علیها السلام اهانت کرده است.

احمد بن یعقوب در کتاب تاریخ یعقوبی نگاشته است:

به ابابکر و عمر خبر رسید که جماعتی از مهاجرین و انصار به همراه علی بن ابی طالب در منزل فاطمة دختر پیامبر اجتماع کرده‌اند پس به اتفاق جماعتی به سراغ ایشان رفته تا اینکه به خانه حمله کرده و بدان هجوم آوردند ﴿فاتوا فی جماعة حتی هجموا الدار﴾ پس علی با شمشیر از خانه خارج شد و عمر شمشیر را از او گرفته و شکست سپس به اتفاق آن جماعت داخل خانه شد پس فاطمه خارج شده و فرمود باید از خانه من بیرون روی و آموهایم را پریشان کرده و به درگاه خدا ضجه خواهیم زد...<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید در چند جای کتاب معروف خویش یعنی شرح نهج البلاغه به داستان حمله به خانه حضرت فاطمه شهیده سلام الله علیها اشاره کرده و در ضمن بیان ما وقع باطن خویش را بر همگان روشن نموده و با اعلام طرفداری از خلفای خویش روی خود را برای همیشه سیاه کرده است.



او در جایی از کتاب خویش آورده است:

﴿و الصحيح عندی انها ماتت و هی واجدة علی ابی بکر و عمر و أنها اوصت الآ یصلیا علیها و ذلك عند اصحابنا من الامور المغفورة لهما و كان الاولى بهما اكرامها و احترام منزلها لكنهما خافا الفرقة و اشققا من الفتنة ففعلا ما هو الاصلح بحسب ظنهما و كانا من الدين و قوة اليقين بمكان مكين لاشك في ذلك و الامور الماضية يتعذر الوقوف علی عللها و اسبابها و لا یعلم حقائقها الا من قد شاهدها و لابسها بل لعل الحاضرين المشاهدين لها لا یعلمون باطن الامر فلا یجوز العدول عن حسن الاعتقاد فیهما بما جرى و الله ولیّ المغفرة و العفو. فانّ هذا لو ثبت انه خطأ لم یکن كبيرة بل كان من باب الصغائر التي لا تقتضی التبری و لا توجب زوال التوئی﴾

خواننده گرامی خواهشمندیم به ترجمه متن بالا که این نویسنده اهل سنت در کتاب خویش آورده کاملاً توجه فرمایید.

آنچه در نزد من صحیح است که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت در حالیکه از ابوبکر و عمر دلگیر بود و او وصیت فرمود که آن دو بر او نماز نخوانند. البته این ناراحتی فاطمه علیها السلام از آن دو در نزد دوستان ما از اموری است که بر ابوبکر و عمر بخشیده شده و ایشان به خاطر راضی نکردن او دچار ترک اولی شدند و بر ایشان اولی تر بود او را اکرام کرده و منزل او را حرمت پاس دارند. لکن ایشان از تفرقه و فتنه ترسیده و آنچه را که گمان کردند بهتر است مرتکب شدند. بی شک ابابکر و عمر از لحاظ دین و قوه یقین در جایگاهی بس رفیعند و هرگز در این مطلب شک و شبهه‌ای وجود ندارد. در هر صورت قضاوت درباره‌ی اموری که بر ایشان با فاطمه گذشت نیاز به دانستن اسباب و علل آن دارد که کسی جز آنهایی که در آنجا بودند به حقیقت آن علم ندارند بلکه بسیاری از ایشان نیز باطن ماجرا را نمی‌دانند. پس نتیجتاً ما از اعتقاد نیکویی که به این دو داریم عدول نکرده و خداوند نیز آمرزنده است در نهایت اینکه: اگر ظلمهای ایشان نسبت به فاطمه علیها السلام اثبات شود این ظلمها از قبیل گناه صغیره بوده و کبیره نمی‌باشد و منجر به دشمنی با این دو و زوال محبتشان نمی‌گردد.





بنگرید که چگونه ابن ابی الحدید پس از اثبات نارضایتی حضرت صدیقه شهیده علیها السلام از ابابکر و عمر از آندو دفاع کرده و ظلمهای ایشان را در حق آن حضرت از قبیل گناه صغیره می‌داند. آیا ظلم به کسی که غضب و رضایت او محور غضب و رضایت خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خداوند است گناهی صغیره محسوب می‌شود. «و من الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب الله»<sup>۱</sup>.

او در صفحات دیگری از کتابش نوشته است: «و رأی فاطمة ما صنع عمر فصرخت و ولوت و اجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت الی باب حجرتها و نادت یا أبابکر ما اسرع ما اغرتم علی اهل بیت رسول الله و الله لا اکلم عمر حتی القی الله»<sup>۲</sup> فاطمه علیها السلام چون کارهای عمر را در روز حمله به خانه خود دید ضجه‌ای زده که بسیاری از زنان هاشمی و غیر ایشان به دور او جمع شدند پس به سمت در خانه رفته و فرمود: ای ابوبکر چه قدر زود بر اهل بیت پیامبر جفا کردید به خدا تا قسم زمانی که زنده‌ام با عمر تکلم نخواهم کرد.

و در جلد دیگری از کتاب خویش آورده است: و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام فقد تقدم الکلام فیه و الظاهر عندی صحة ما یرویه المرتضی و الشیعه ... فهو بان یکون منقبة له اولی من کونه طعناً علیه<sup>۳</sup>

و اما حدیث حمله به خانه فاطمه علیها السلام در نظر من صحیح بوده و آنچه که سید مرتضی و شیعه در این باره می‌گویند درست است... ولی این کار به جای اینکه برای ابابکر و یا عمر طعن و خرده‌ای باشد منقبت و افتخاری است!!!

وی در قسمت دیگری از کتابش آورده است: حدیث سوزاندن خانه فاطمه علیها السلام را کسان دیگری به جز شیعه هم نقل نموده‌اند.<sup>۴</sup>

۱- بقره / ۱۶۵

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۶ صفحه ۴۹

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۱۷ صفحه ۱۶۸

۴- همان جلد ۱۶ صفحه ۲۸۲

یکی از متأخرین از اهل سنت به نام عبدالرحمن احمد البکری کتابی را با عنوان «من حياة الخليفة عمر بن الخطاب» نگاشته و در این کتاب که قریب به ۴۰۰ صفحه دارد به بیان زوایای مختلف زندگانی خلیفه دوم پرداخته است.

یکی از فصول این کتاب با عنوان: سیرته مع اهل البیت یعنی برخورد و روش خلیفه دوم با اهل بیت نام گذاری شده است. در این فصل که از بخشهای: حدیث سوزانیدن در خانه فاطمه علیها السلام، منع کردن خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله از سهمی که خدا بر ایشان قرار داده بود، منع کردن ایشان از خمس و... تشکیل شده، مفصلاً پیرامون حمله عمر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در زمان ابابکر سخن گفته شده که ما در اینجا به نقل فرازهایی از کتاب او می پردازیم.

او از قول ابن عبد ربه اندلسی از کتاب معروفش عقدا لفرید جلد ۲ صفحه ۲۰۵ طبع الازهریه مصر نوشته است: کسانی که از بیعت با ابوبکر، سرباز زدند علی و عباس و زبیر و سعد بن عباده بودند. اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر را به سراغ ایشان فرستاد تا از خانه فاطمه خارجشان کند و به او گفت اگر خارج نشوند با ایشان مقاتله کن. پس او با شعله ای از آتش (فاقبل بقبیس من نار) برای سوزاندن در به سمت ایشان آمد. در اینحال فاطمه علیها السلام او را دیده و فرموده: آیا آمده ای که خانه ما را بسوزانی گفت آری مگر اینکه با ابوبکر بیعت کنید.<sup>۱</sup> او سپس از قول عمر رضا کحاله از کتابش اعلام النساء جلد ۴ صفحه ۱۱۴ نقل می کند که: پس خلیفه اول، عمر را به دنبال علی و عباس و زبیر و سعد بن عباده که در خانه فاطمه نشستند و از بیعت خودداری می کردند فرستاد. عمر نیز بدانجا آمده و ایشان را طلبید. ولی هیچ یک خارج نشدند. پس هیزم طلبید و گفت: به کسی که جان عمر به دست اوست اگر از خانه خارج نشوید خانه را با اهلش آتش خواهم زد. کسی گفت در این خانه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام نیز زندگی می کند. او گفت فاطمه را نیز آتش خواهم زد.<sup>۲</sup> وی در ادامه از قول ابوالفتح شهرستانی از بزرگان اهل سنت از کتابش ملل و نحل جلد ۱ صفحه ۵۷ می نویسد:



﴿ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى اقلت الجنين من بطنها و كان يصيح  
 احرقوا دارها بمن فيها و ما كان في الدار غير علي و فاطمة و الحسن و الحسين﴾<sup>۱</sup>  
 عمر در روزی که برای ابوبکر بیعت می‌گرفتند چنان به شکم فاطمه ضربه‌ای زد  
 که فرزندش سقط شد وی با این حال همینطور فریاد می‌زد که خانه را با اهلش  
 آتش بزنید و این در حالی بود که در آن لحظه کسی جز علی و فاطمه و حسن و  
 حسین، کس دیگری در خانه نبود.  
 احمد البکری پس از ذکر این جنایات شعری را که یکی از اهل سنت درباره این  
 واقعه سروده و از آن تعظیم کرده است، را می‌آورد:

اقولہ لعلی قالہا عمر	اکرم بسامعہا اعظم بملقیہا
حرقہ دارک لا ابقی علیک بہا	ان لم تبایع و بنت المصطفیٰ فیہا
ما کان غیر ابی حفص یفوه بہا	امام فارس عدنان و حامیہا

خلاصه ترجمه شعر اینست که حمله عمر به خانه حضرت فاطمه علیہا السلام و  
 جسارت‌های وی، علائم دلاوری و شجاعت او بوده. سبحان الله ﴿و سيعلم الذين ظلموا  
 ای منقلب ینقلبون﴾<sup>۲</sup>

بخش دوم جواب ما با وجودی که به نظر طولانی شد، لکن به طور کامل جواب  
 آن دسته از وهابیون که ادعا می‌کنند ظلم و جنایتی در حق سرور زنان عالمیان  
 توسط خلفا صورت نگرفته است، را داده و جای تردیدی برای کسی باقی نگذاشت  
 در ادامه برای تکمیل پاسخ شبهه مذکور به بخش دیگری می‌پردازیم که نظر شما  
 را به آن جلب می‌نمایم:

۲- همان ۱۸۱ الی ۱۸۲ - این ماجرا در ملل و نحل شهرستانی چاپ بیروت مؤسسه اعلمی در ذیل فرقه نظامیه صفحه ۶۱ آمده است.



بخش سوم:

## چرا امام علی علیه السلام به یاری دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نشنافت با اینکه او شجاع و دلیر بود؟

مطلبی که از نقل‌های تاریخی مذکور منابع اهل می‌توان برداشت کرد این است که حضرت صدیقه شهیده فاطمه زهرا سلام الله علیها پس از اینکه عمر و یاران او امام علی علیه السلام را محصور کرده و وارد خانه شدند مورد ظلم و ستم ستمکاران قرار گرفته و آن جنایتها در حق ایشان روا شد (تاریخ یعقوبی)

در واقع امام علی علیه السلام و حتی زبیر با شمشیر به قومی که در خانه را آتش زده و قصد جسارت داشتند حمله کردند لکن مورد ظلم ستمکاران قرار گرفته و چون امام مأمور به امر خداست از نیروی الهی خویش استفاده نکرده که اگر چنین بود مردم هرگز امتحان نمی‌شدند و همگی هرگاه قصد مخالفت داشتند جبراً توسط نیروهای فوق العاده‌ای چون نیروی الهی و ربانی امام معصوم به طریق مستقیم برمی‌گشتند حقیقتاً امام و رسول تا حدی و آن هم به امر خدا می‌توانند از معجزات و قدرتهای ملکوتی استفاده ببرند و اگر چنین نباشد مردم دیگر مختار نبوده و هیچ کس نمی‌تواند انسان بدی باشد زیرا اگر خواست بدی بکند امام با قدرت معنوی خویش او را نابود می‌سازد و این نقص هدف خلقت و اختیار انسان بوده و هرگز این آیه خداوند که:

﴿انا هدیناه السبیل اما شاکراً او کفوراً﴾<sup>۱</sup> عملی نخواهد شد.

پس از اینکه امام علی علیه السلام از بیت و اهل بیت خویش دفاع فرمودند آن قوم مهاجم وارد خانه شده و چنان جسارت‌هایی را در حق سیده نساء عالمیان روا داشتند که تاریخ از ذکر آن شرمسار است.

۱- دهر/۳ ما انسان را هدایت کردیم حال می‌خواهد تشکر کند و یا کفران ورزد



وقتی کس اینگونه محققانه به ماجرا بنگرد هرگز از روی جهل و تعصب نمی گوید که ماجرای حمله به خانه حضرت فاطمه علیها السلام افسانه و دورغ است.

و چنین دلیل بیاورد که اگر چنین حمله‌ای صورت گرفته بود امام علی علیه السلام که دارای قدرت الهی بودند جلو ایشان را می گرفتند و اصالتاً اینکه ایشان نشسته و نظاره کنند که کس به همسرشان توهین می کند با غیرت ایشان سازگار نیست.

خلاصه کلام اینکه اولاً شرایطی که امام علی علیه السلام در آن قرار داشتند به گونه‌ای بود که حتی انسانهای بسیار قوی و قدرتمند نیز هرگز در آن توان مقابله با آن همه دشمنی را نداشته و به جز اتفاقی که برای امام و خانواده آن حضرت افتاد برای ایشان نیز اتفاق دیگری نمی افتاد.

و ثانیاً اگر کسی بگوید چرا امام علی علیه السلام از قدرت فوق العاده الهی خویش استفاده نکردند جواب داده می شود که امام مأمور به او امر الهی است و اگر بنا باشد که در تمام مواردی که به او ظلم می شود و... از قدرت ملکوتی خویش استفاده کند برای مردم اختیاری باقی نخواهد ماند.

این در حالی است که خود خدای متعال برای خویش نیز چنین اراده‌ای را نکرده و همین سخن جاهلانهای که در این مورد زده شده درباره او نیز مصداق دارد یعنی به او هم می توان اعتراض جاهلانه کرد و گفت که اگر خدائی هست چرا وقتی معصیت او می شود و مخالفت او صورت می پذیرد، عذاب را جهراً نفرستاده و به عاصیان مهلت می دهد.

مگر خداوند قدرت و قوت ندارد؟ اما همانطور که گفته شد خدای متعال و اولیاء او چنین سنتی در سنن خویش ندارند که هرگاه کسی مخالفت و عصیان نمود بلافاصله او را مورد قهر و غضب قرار داده و او را عذاب کنند.



موضوع ششم:

ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام





### ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام

یکی از تلاشهای مذبحخانه وهابیون القاء شبهاتی پیرامون عصمت اهل بیت و امامان بزرگوار علیهم السلام است.

البته فساد این گونه القاءات آنقدر مبرهن است که عده زیادی از اهل سنت نه تنها عصمت بلکه امامت امامان دوازده گانه را نیز پذیرفته‌اند و در واقع سنی دوازده امامی هستند.<sup>۱</sup>

شبهات مسخره‌ای مانند اینکه اگر امام علی علیه السلام معصوم است چرا دعا می‌کند که خداوند گناهان او را ببخشد و ادعای مخالفت بعضی از ائمه با بعضی دیگر از امامان دستاویزهایی است که وهابیون برای رد عصمت ائمه علیهم السلام بدان چنگ زده‌اند. ما در اینجا برای اثبات عصمت ائمه علیهم السلام با استفاده از کتب معتبر اهل سنت به اختصار شبهات مذکور را پاسخ خواهیم داد.

### اثبات عصمت ائمه علیهم السلام توسط کتب اهل سنت

در بسیاری از کتابهای اهل سنت روایات معتبر متعددی وجود دارد که دلالت بر عصمت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و دیگر اهل بیت عصمت و طهارت می‌نماید بعضی از این روایات عبارتند از:

۱- صحیح مسلم از قول عایشه دختر ابی بکر نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی حضرت حسن بن علی و برادرش حضرت حسین بن علی و حضرت

۱- استاد رسول جعفریان در جلد دوم کتاب تاریخ تشیع در ایران صفحه ۵۲۸ بدین مطلب تصریح نموده است.



فاطمه و حضرت علی علیه السلام را در زیر عبای خویش جمع کرده و سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾<sup>۱</sup>

یعنی: خداوند اراده کرده است که فقط از شما اهل بیت پلیدی را دور کرده و تطهیرتان نماید. همانطور که ملاحظه فرمودید این روایت که در معتبرترین کتب سنی ذکر شده دلالت بی چون و چرا بر عصمت و بلکه طهارت وجودی اهل بیت علیهم السلام و از جمله امام علی و دو فرزند معصومشان یعنی امام حسن و امام حسین علیهم السلام می نماید.

۲- ترمذی در کتاب سنن که از صحاح سته<sup>۲</sup> اهل سنت است آورده است: آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت یطهرکم تطهیراً<sup>۳</sup> در خانه ام سلمه نازل شده است پس هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه، حسن و حسین و علی علیهم السلام را صدا زده و زیر کسائی جمع نمود و سپس فرمود: اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً: یعنی خداوندا ایشان اهل بیت منند پس هر پلیدی را از ایشان دور کن و تطهیرشان نما. ام سلمه می گوید گفتم: ای رسول خدا آیا منمهم با ایشانم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: تو جایگاه خودت را داری و خوب زنی هستی (ولی این مقام از آن تو نیست؟)<sup>۴</sup>

باز در این حدیث صراحتاً به عصمت و طهارت خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله با محصور نمودن اهل بیت خویش در زیر کساء منظور از اهل بیت رسالت را معین فرموده اند و در ضمن ام المومنین، ام سلمه که از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است به صراحت حدیث جزو اهل بیت محسوب نشده و آیه تطهیر شامل حال او و دیگر زنان و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود.

۱- احزاب / ۳۳ - صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب ۹ فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله حدیث ۲۴۲۴ صفحه ۱۰۴۹

۲- صحاح سته اهل سنت شش کتاب است که در نزد ایشان اعتبار فراوان دارد و عمل به احادیث آن را واجب دانسته و در بین ایشان معروف است که پس از قرآن کتابی به صحت این کتب نمی رسد. این شش کتاب عبارت است از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه (به نقل از خزائن ملا احمد نراقی / ۳۴۰)

۳- سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۳۲ حدیث ۳۷۹۶ صفحه / ۹۹۲

۴- احزاب / ۳۳



۳- صحیح مسلم از قول زید بن ارقم حدیث آورده است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

... انا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله و  
استمسكوا به و اهل بيتي...<sup>۱</sup>

یعنی من از نزد شما می‌روم ولی دو چیز گرانبها در نزد شما می‌گذارم اول کتاب خدا و  
دیگر اهل بیتم را.

همینطور که از روایت مشهود است عترت و اهل بیت رسول خدا ﷺ در کنار قرآن گذاشته شده است و تمسک و چنگ زدن به ایشان رمز نجات و رهایی از گمراهی و ضلالت بر شمرده است حال اگر این عترت و اهل بیت معصوم نباشند چگونه امر به تمسک به ایشان آن هم در تمام موارد و آن هم در ردیف کتاب خدا توجیه پذیر است. وقتی نام اهل البیت پیامبر ﷺ در کنار قرآن ذکر شود و امر به تمسک به ایشان از طرف پیامبر ﷺ برای ما صادر شود آیا نتیجه ای جز عصمت ایشان حاصل می‌شود! حال ممکن است کسی بگوید شما به چه دلیل اهل بیت پیامبر ﷺ را به امام علی بن ابی طالب عليه السلام و اولاد او تفسیر می‌کنید؟

در جواب می‌گوئیم خود زید بن ارقم در ادامه روایت صحیح مسلم منظور از اهل بیت پیامبر ﷺ را بیان کرده است. وقتی حصین بن سبره که حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده از او سوال کرد: و من اهل بینه یا زید؟ ایس نساء من اهل بینه؟ یعنی ای زید اهل بیت پیامبر ﷺ کیانند آیا زنان او از اهل بیت او نیستند؟ او در جواب گفت: زنان او از اهل خانه او هستند لکن اهل بیت (حقیقی) او کسانی هستند که صدقه بر ایشان حرام است و ایشان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند. صحیح مسلم در سومین روایت که پس از این روایت آورده اساساً زنان پیامبر ﷺ را از دایره اهل بیت رسول

۱- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب ۴ من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث ۲۴۰۸ صفحه ۱۰۴۳. این روایت در سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۲۲ حدیث ۳۷۹۷ صفحه ۹۲۲ اینگونه آمده است: عن زید بن ارقم رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انی تارك فيكم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر: کتاب الله المدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. کنز العمال جلد ۱ صفحه ۱۸۵ حدیث ۹۴۳ به بعد با ۹ لفظ متفاوت حدیث تقلین را ذکر کرده که یکی از آن احادیث این است: انی تارك فيکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

اکرم صلی الله علیه و آله خارج می‌داند. ما، در مورد اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آل علی علیه السلام می‌باشند با زید بن ارقم و صحیح مسلم موافقیم لکن به دلیل روایتی که خود مسلم در صحیح چند صفحه جلوتر نقل کرده افراد دیگر را به عنوان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شناسیم. او در چند صفحه جلوتر در حدیث کساء شماره ۲۴۲۴ همانطور که ما در صفحات قبل آوردیم نوشته است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حضرات معصومین: فاطمه و حسن و حسین و علی بن ابی طالب علیهم افضل صلوات المصلین می‌باشند این مطلب را از قول خود پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است. و همه می‌دانند که فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله از گفتار زید بن ارقم ارجح است.

حال که معلوم شد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دختر او و علی و اولاد علی علیه السلام هستند به دلالت حدیث ثقلین که ذکر شد عصمت ایشان نیز واضح و مبرهن می‌شود.

۴- حاکم حسکانی مفسر بزرگ اهل سنت در کتاب معروف خویش به نام شواهد التنزیل آیات زیادی را تأویل به ائمه علیهم السلام کرده است که همگی دلالت بر عصمت ایشان می‌نماید:

الف: وی در تفسیر آیه ۱۱۹ توبه از قول فرزند خلیفه دوم اهل سنت عبدالله بن عمر آورده است:

و کونوا مع الصادقین: یعنی محمداً و اهل بیته<sup>۱</sup> یعنی منظور امر خدا که می‌فرماید با صادقین همراه باشید محمد و اهل بیت او علیهم السلام است که باید با ایشان همراه باشیم.

اولاً ذکر کردن نام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ثانیاً امر به همراهی کردن با ایشان دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می‌نماید.

زیرا اگر اهل بیت علیهم السلام معصوم نبودند نباید خداوند متعال از ما بخواهد که در کارها و اموراتمان همراه با ایشان بوده و به ایشان اقتدا کنیم.

ب: در تفسیر آیه اهدانا الصراط المستقیم<sup>۲</sup> از قول جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده‌اند: همانا که خداوند علی و همسرش و پسرانش را حجت خویش بر خلقش قرار داده و ایشانند درهای علم در امت من پس هر کس به واسطه ایشان هدایت یابد به صراط مستقیم هدایت یافته است.<sup>۳</sup>



و از قول ابی بریده نقل کرده که اهدنا الصراط المستقیم یعنی صراط محمد و آل محمد ﷺ پس وقتی ایشان صراط مستقیمند تخلف از ایشان یعنی مورد غضب خدا واقع شدن و از راه گمراه شدن و این دلالت بر عصمت ایشان می‌نماید.

۵- محقق هندی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب کنز العمال از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمودند:

همانا مثل اهل بیت من در بین شما مانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس باز ماند هلاک شود.<sup>۱</sup>

از این روایت نیز عصمت اهل بیت رسالت ﷺ به روشنی استنباط می‌شود زیرا مثل ایشان چون کشتی نوح است یعنی نجات منحصرأً فقط در همراهی با ایشان است. هر کس در کنار ایشان باشد نجات یافته و هر کس از ایشان تخلف کند هلاک شود و این همان معنای عصمت است زیرا اگر ایشان معصوم نبودند چه امتیازی بر دیگر مردم داشتند که بر آنها لازم باشد با این خاندان بوده و از ایشان جلو و یا عقب نیفتند. مسلماً وقتی امر به تبعیت محض از این خاندان می‌شود از این امر معنایی جز عصمت نمی‌توان فهمید.

تمام این روایات که عموماً از کتب صحاح اهل سنت و دیگر کتب معتبره ایشان ذکر گردید و روایات بسیار دیگری که به علت اختصار از بیان آن خودداری نمودیم تماماً دلالت بر عصمت مطلقه آل محمد علیهم الصلاه و السلام می‌نماید. حال چرا عده‌ای با تمسک به شبهات بی‌پایه و اساس چون شبهاتی که بیان شد اصرار بر عدم عصمت ایشان می‌نمایند امری است که برای رسیدن به جواب آن نیاز به علم انساب و امثال آن دارد.

در پایان این بخش لازم به ذکر است که تمام اختلافاتی که وهابیون آنها را به ائمه ﷺ نسبت داده و بدین وسیله قصد انکار عصمت ایشان را دارند از جعلیات بوده و مصدر قابل اعتمادی ندارند. اما درباره‌ی اختلاف عمل ظاهری بین عملکرد

۱- شواهد التنزیل ۵۷/۱

۲- کنز العمال جلد ۱۲ صفحه ۹۸ حدیث ۳۴۱۶۸ و ۳۴۱۶۹ برخی دیگر از منابع معروف اهل سنت که این حدیث را ذکر کرده اند عبارتند از:

دخائر العقبی صفحه ۲۰، مناقب ابن مغزلی صفحه ۱۳۲ حدیث ۱۷۲ تا ۱۷۷ و ینابیع الموده قندوزی حنفی جلد ۱ صفحه ۹۳

بعضی از ائمه مانند صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام باید گفت که این اختلاف در وظیفه دو امام است نه این که اگر صلح امام حسن علیه السلام عمل صحیحی بوده است پس قیام و جنگ امام حسین علیه السلام غلط بوده و یا بالعکس.

زیرا در شرایط مختلف، برخوردهای مختلف و عملکردهای متفاوتی لازم است همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برهه‌ای از زمان با مشرکین قتال و نبرد کرده و زمانی دیگر با ایشان پیمان صلح امضاء نموده‌اند. اگر کسی به اختلاف عملکرد امام حسن و امام حسین علیه السلام در مورد صلح و قیام ایراد وارد کند این ایراد و اشکال به عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله العیاذ بالله واردتر است لکن انسان سالم و به دور از تعصبات تشخیص می‌دهد که در شرایط مختلف تدابیر گوناگونی لازم است و این اختلاف در تدابیر چه در یک نفر و چه در افراد متعدد ربطی به عصمت و یا عدم آن ندارد.<sup>۱</sup>

در مورد دیگری شبهه انداز گفته است اگر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معصومند چرا برای مغفرت گناهان خویش از خداوند طلب غفران می‌نمایند؟ مثلاً چرا در دعاهای مختلفی که از ایشان نقل شده چون دعای کمیل بسیار از خداوند درخواست غفران و رحمت می‌نمایند؟<sup>۲</sup>

ما نیز در جواب می‌گوئیم اگر این گونه دلایل برای عدم عصمت امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام کفایت کند باید گفت که شبیه این دلایل و بلکه متقن‌تر از آن را درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله که تمام گروه‌های اسلامی بر عصمت ایشان اجماع دارند می‌توان اقامه کرد.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾<sup>۳</sup> تا خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده تو را

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ اسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ﴾<sup>۴</sup> برای گناهت استغفار کن

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب گناهی شده‌اند که قرآن در جایی وعده غفران گناهان ایشان را و در جای دیگر امر به استغفار از گناهان را به ایشان می‌نماید؟

۱- طالبین برای تحقیق پیرامون علل صلح و قیام امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌توانند به منابع مربوطه از جمله:

استراتژی صلح و قیام، ترجمه کتاب السبطان فی موقفیهما اثر آیه الله سید علینقی نقوی مراجعه کنند.

۲- اللهم اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم و... (دعای کمیل) ۳- فتح / ۲ ۴- غافر / ۵۵



در کتاب صحیح بخاری از قول ابو هریره نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: به خدا قسم که من در هر روز بیش از هفتاد مرتبه از خدا طلب مغفرت نموده و به سوی او توبه می‌کنم.<sup>۱</sup>

و باز از قول ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای تهجد بیدار می‌شدند دعایی می‌خواندند که قسمتی از آن چنین است: ...  
فاغفر لی ما قدّمت و ما اخرت ...<sup>۲</sup>

و احمد حنبل نیز در مسند آورده است: هرگاه پیامبر ﷺ داخل مسجد می‌شدند صلوات فرستاده و ادامه می‌دادند: پروردگارا گناهانم را بیامرز و درهای رحمت را به سمت من باز فرما.<sup>۳</sup>

همانطور که به این چند روایت که از کتب صحاح اهل سنت بیان شد توجه فرمودید یافتید که رسول اکرم ﷺ نیز از خدای خویش طلب غفران می‌نمایند در حالیکه به اجماع تمام فرق اسلامی نبی اکرم ﷺ معصوم بوده و قرآن کریم نیز در آیات مختلف از جمله در آیات اول سوره نجم بر عصمت حضرت ختمی مرتبت ﷺ تصریح می‌نماید.

پس در نتیجه باید گفت اگر کسی از خدای خویش طلب غفران نموده و به درگاه او توبه نماید دلیل بر این نیست که مرتکب گناه و معصیت شده و مخالفت امر پروردگار را نموده است.

بلکه در مقام دعا و تضرع، خدای متعال دوست دارد که بندگان او حتی عباد معصوم و پاک از عصیان و گناه نیز، خود را مقصر و خطا کار بدانند، و اقرار به تقصیر و گناه در پیشگاه خدای عزوجل ربطی به عصمت و عدم عصمت ندارد. آری اگر کسی در محضر مردم و مخلوقین اقرار به گناه کند او در هر صورت معصوم نبوده و خود اقرار به عدم عصمت خویش می‌نماید. زیرا اگر راست بگویند و گناه کار باشد، مستقیماً عدم عصمت خویش را اقرار کرده و اگر دروغ بگویند و گناهی را مرتکب نشده باشد به واسطه این دروغ عصمتش زیر سوال می‌رود همانطور که

۱- صحیح بخاری کتاب الدعوات باب ۳ استغفار النبی صلی الله علیه و آله فی الیوم و اللیلة حدیث ۶۳۰۷ صفحه ۱۱۳۷/

۲- مسند احمد حنبل / ۱۹۵۲

۳- همان کتاب باب ۱۰ حدیث ۶۳۱۷ صفحه ۱۱۲۹

منابع معتبر سنی در حالات و گفتارهای خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه بسیار نقل کرده‌اند که می‌گفت:

﴿ان رسول الله ﷺ كان يعصم بالوحي و كان معه ملك و ان لي شيطاناً يعتريني فاذا غضبت فاجتنبوني.... فان استقمت فاعينوني و ان زغت فقوموني﴾<sup>۱</sup>

یعنی: رسول خدا ﷺ به خاطر وحی معصوم بودند ولی من شیطانی دارم که مرا گمراه می‌کند... پس اگر دیدید در راه مستقیم بودم مرا تقویت کنید و اگر لغزیدم مرا به راه آورید.

به وضوح از سخنان ابوبکر « که خطاب به مردم است» نه به خدای عزوجل روشن است که او معصوم نیست زیرا خودش اقرار می‌کند که رسول اکرم ﷺ معصوم بودند ولی من شیطانی دارم که مرا فریبم می‌دهد پس در هنگام غضب و عصبانیت نزدیک من نشوید و اگر دیدید که در حالت انحراف هستم مرا به راه برگردانید.

منشأ این سخنان هر چه که باشد دلالت بر عدم عصمت ابوبکر می‌کند زیرا او اگر راست بگوید، خود اقرار بر لغزش و خطا و عدم عصمت خویش کرده است و اگر دروغ هم بگوید باز دلالت بر عدم عصمت وی می‌کند. و این سخنان که خطاب به مردم است کجا قابل قیاس است با فرمایشات امام العارفین و المعصوم من الخطا بالیقین امیرالمومنین علی رضی الله عنه که در دعا و انابه تضرع داشته و خود را در محضر خداوند و نه در برابر مردم مقصر و خطا کار می‌داند. بگذارید امام عده‌ای کسی باشد که خود به نزد ایشان اقرار به گناه و خطا کرده و امام ما نیز کسی باشد که به صراحت کتب اهل سنت آیه تطهیر در شان او نازل شده و خداوند او را از گناه و خطا و هرگونه پلیدی طاهر دانسته است.

بگذارید امام عده‌ای کسی باشد که آخرین کلمات او ویلی و وای بر من بوده<sup>۲</sup> و امام ما هم کسی باشد که آخرین کلمات او فزت و رب الکعبه یعنی به خدای کعبه رستگار شدم بوده است.

۱- کنز العمال ۵۹۰/۵ حدیث ۱۴۰۵۰

۲- از عثمان روایت شده که آخرین کلامی که عمر بن خطاب بر زبان جاری کرد و سپس مرد این بود: ویلی و ویل لامی ان لم یغفر الله لی (کنز العمال ۶۸۷/۱۲ حدیث ۳۶۰۶۱) و همچنین مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب دیگرش به نام اثبات الهداء: جلد ۴ صفحه ۳۰۳ از کتاب حلیة الاولیاء ابونعیم که از منابع اهل سنت است نقل کرده که خلیفه دوم اهل سنت در ساعات پایانی حیات خویش می‌گفت: ای کاش عذره یعنی مدفوع بودم و انسان نبودم.



موضوع ہفتنمہ

# مہدویت





## مهدویت

وهابیون با انکار یکی از اساسی‌ترین اعتقادات و ضروریات اسلام یعنی مهدویت درصدد مضمحل کردن اساس اعتقاد به امامت و در نتیجه نابودی بنیادی اسلام محمدی صلی الله علیه و آله هستند. آنها با شبهاتی چون تشکیک در طول عمر امام مهدی علیه السلام، ایجاد شبهه در ولادت ایشان و تردید در اصل وجود حضرت مهدی علیه السلام به خاطر اختلاف نقل‌هایی که بعضاً درباره اسامی و القاب آن حضرت شده است در صددند که رکن رکن حیات اسلام و تشیع را که همان اعتقاد به امامت امام حی و زنده است تخریب کرده و یک اسلام التقاطی را به مردم معرفی نمایند.

به تبع بزرگان وهابی، سلیمان خراشی نیز عقیده به مهدویت را اعتقاد به امری موهوم و افسانه‌ای دانسته و این در حالی است که بسیاری از بزرگان اهل سنت با این نظریه خطرناک وهابیون به مبارزه پرداخته و عده‌ای از ایشان نیز کتاب‌هایی در این باره نگاشته‌اند.<sup>۱</sup>

کتب روایی ایشان نیز مملو از روایاتی است که صراحتاً به وجود حضرت مهدی علیه السلام تاکید می‌کند. تا آنجائی که فقط در یکی از کتب ایشان به نام ینابیع الموده قندوزی حنفی تنها در جلد سوم تعداد ۱۶۹ روایت در باب حضرت مهدی علیه السلام و موضوع انتظار و قیام آن حضرت ذکر شده است و این اعتقاد از قدیم الایام در بین اهل سنت درباره مهدویت بوده و مع الاسف فرقه ضاله وهابیت که

۱- به عنوان مثال می‌توان به کتاب المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه تألیف دکتر عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی که اتفاقاً در مکتبه المکیه در مکه مکرمه به چاپ رسیده و با دلایل متقن به اثبات وجود حضرت مهدی علیه السلام و رد شبهات پیرامون آن حضرت پرداخته است اشاره کرد.



منکر تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام می باشند این موضوع را هم که مرتبط با این خانواده است مورد انکار و طعن قرار می دهد.

باید گفت که اگر در روایات، حضرت مهدی علیه السلام، را به عنوان فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یا پسر فاطمه علیها السلام معرفی نکرده و به جای آن ایشان را فرزند خلیفه دوم و یا کسی دیگری معرفی می کردند الان تمام جهان توسط بوق های وهابیت در این باره پر شده بود.

از این غصه که بگذریم در متون اهل سنت مطالب چشمگیری را مبنی بر اثبات حضرت مهدی علیه السلام و عقیده انتظار می یابیم که به تعداد انگشت شماری از آن اشاره می شود.<sup>۱</sup>

سنن ترمذی از صحاح سته اهل سنت که در نزد ایشان بسیار معتبر است آورده است:

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي.<sup>۲</sup>

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دنیا سپری نخواهد شد مگر اینکه مردی از اهل بیتم که هم نام من است بر عرب حاکم شود.

ابو عیسی ترمذی مولف کتاب مذکور پس از نقل این روایت در تایید آن نوشته است: «هذا حديث حسن صحيح.» این حدیثی خوب و صحیح است.

۱- در اشعار و کلمات بزرگان سنی مطالبی رامبنی بر اثبات مهدویت می یابیم که به عنوان نمونه می توان به اشعار یکی از بزرگان شافعی مذهب در این زمینه اشاره کرد:

اسر اعلا تاً بهم ام اجعد	وسائلی عن حب اهل بيت هل
حبهم هم الهدى و الرشيد	والله مخلوط بلحمی و دمی
ثم على و ابنه محمد	حیدره و الحسنان بعده
موسی و تلووه علی السند	و جعفر الصادق و ابن جعفر
ثم على و ابنه المسدد	اعنی الرضا ثم ابنه محمد
محمد بن الحسن الممجد	و الحسن النالی و يتلوتلوه

(ینابیع المودة قندوزی حنفی ۳/۲۵۲)

۲- سنن ترمذی کتاب الفتن باب ۵۲ (ما جاء فی المهدي) حدیث ۲۲۳۰ صفحه ۶۱۱.

۲- عن النبي ﷺ قال: يلي رجل من اهلبیتی یواطی اسمه اسمی قال عاصم و انا ابو صالح عن ابی هريرة قال: لولم یبق من الدنيا الا یوم لظول الله ذلك الیوم حتی یلی. قال ابو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح.<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمودند: مردی از اهلبیت من به حکومت خواهد رسید که هم نام من است در ادامه ابوهریره گفته است: اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد که او به ولایت و حکومت برسد.

محمدبن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه در کتاب سنن که آنهاهم از صحاح اهل سنت است بابی به عنوان باب خروج المهدی<sup>۲</sup> باز کرده که ما بعضی روایاتش را در اینجا نقل می کنیم.

۳- قال النبي ﷺ: المهدی من ولد فاطمة<sup>۳</sup>

پیامبر اکرم ﷺ: فرمودند: مهدی از اولاد فاطمه است.

۴- قال رسول الله ﷺ: المهدی منا اهل البیت یصلحه الله فی لیلۃ<sup>۴</sup>

نبی اکرم ﷺ فرمودند: مهدی از ما اهلبیت است که خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.

کتاب کنز العمال نیز که از کتب معتبر اهل سنت است با نقل بیش از ۵۰ روایت درباره موضوع حضرت مهدی علیه السلام به اثبات این امر پرداخته است. ما نیز به چند نمونه از روایات مذکور می پردازیم.

۵- قال النبي ﷺ: ابشروا بالمهدی رجل من قریش من عترتی یخرج فی اختلاف من الناس و زلزال فیملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض و یقسم المال صحاحاً بالسویة و...<sup>۵</sup>

۱- همان آدرس حدیث ۲۲۲۱

۲- سنن ابن ماجه کتاب الفتن باب ۳۴ صفحه ۶۹۸

۳- سنن ابن ماجه کتاب الفتن باب ۳۴ صفحه ۶۹۹ حدیث ۴۰۸۶

۴- همان، حدیث ۴۰۸۵

۵- کنز العمال جلد ۱۴ صفحه ۲۶۲ حدیث ۳۸۶۵۲



پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: درباره‌ی مهدی که مردی است از قریش است از قریش و از خاندان من بشارت دهید او زمانی خروج می‌کند که بین مردم اختلاف افتاده و...

۶- قال النبی ﷺ: المهدی من عترتی من ولد فاطمة<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مهدی از خانواده من و از اولاد فاطمه علیها السلام است.

۷- عن النبی ﷺ: المهدی من اهل البيت يصلحه الله فی لیلة<sup>۲</sup>

نبی اکرم ﷺ فرمودند: مهدی از اهل بیت بوده و خداوند کار او را در یک شب اصلاح کند.

۸- عن النبی ﷺ: منّا الذی یصلی عیسی ابن مریم خلفه<sup>۳</sup>

خاتم انبیاء ﷺ فرمودند: از ما کسی است که عیسی پشت سر او نماز می‌خواند.

۹- عن النبی ﷺ: لا تقوم الساعة حتی تمتلی الارض ظلماً و عدواناً ثم یخرج

رجل من عترتی فیملؤها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و عدواناً<sup>۴</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: قیامت بر پا نمی‌شود مگر آنکه زمین پر از ظلم و جور شود و سپس مردی از خاندانم خروج کند پس زمین را پر از قسط و عدل کند همانگونه که پر از ظلم و عدوان شده است.

۱۰- طبری نیز نگاشته است: قال رسول الله ﷺ: لفاطمة علیها السلام... یا فاطمه والذی

بعثنی بالحق ان منهما مهدی هذه الامه اذا صارت الدنیا هرجاً و مرجاً و تظاهرت

الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم علی بعض...<sup>۵</sup>

رسول خدا ﷺ به فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: ای فاطمه به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد همانا مهدی امت از حسن و حسین است...

۱۱- قال النبی ﷺ لفاطمة علیها السلام: المهدی من ولدک و فی حدیث آخر قال: المهدی

من ولدی و جهه کالکوکب الدرّی<sup>۶</sup>

پیامبر اکرم ﷺ به دخترشان فاطمه علیها السلام فرمودند: مهدی از اولاد توست

۱- کنز العمال جلد ۱۴ ص ۲۶۲ حدیث ۳۸۶۵۲

۲- همان ص ۲۶۴ ح ۳۸۶۶۴

۳- همان ص ۳۷۱ ح ۳۸۶۷۳

۴- همان ص ۳۷۱ ح ۳۸۶۹۱

۵- ذخایر العقبی طبری / ۱۳۶

۶- همان / ۱۳۶

و در حدیث دیگر فرمودند:

مهدی از فرزندان من است او را صورتی است چون ستاره درخشان

۱۲- عن النبی ﷺ قال: لولم یبق من الدنیا الیوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلاً من ولدی اسمه کاسمی فقال سلمان من ای ولدک یا رسول الله قال من ولدی هذا و ضرب بیده علی الحسین<sup>۱</sup>

رسول اکرم فرمودند: اگر نماند از دنیا مگر یک روز خداوند به اندازه‌ای آن را طولانی کند که مردی از اولاد من که هم نام من است خروج کند. سوال شد از کدام فرزند شما به وجود خواهد آمد؟ فرمودند از حسین علیه السلام

سبط بن جوزی پس از ذکر نسب امام زمان علیه السلام<sup>۲</sup> به ذکر این حدیث می‌پردازد

۱۳- قال رسول الله ﷺ: یخرج فی آخر الزمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً<sup>۳</sup>

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مردی در آخر الزمان خروج می‌کند که از اولاد من است نام او نام من و کنیه او چون کنیه من است پس زمین را همانگونه که پر از جور شده پر از عدالت می‌کند.

قندوزی نیز روایات فراوانی را در ینابیع المودة نقل کرده است که به ذکر یکی از آنها بسنده می‌کنیم.

۱۴- قال رسول الله ﷺ: من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل علی محمد<sup>۴</sup>

نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس که قیام مهدی را انکار کند پس به آنچه که بر محمد نازل شده کافر شده است.

۱- ذخایر العقبی / ۱۳۶

۲- او نوشته است: هو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام: تذکره الخواص / ۲ / ۵۰۶

۳- تذکره الخواص جلد ۲ / ۵۰۶

۴- ینابیع المودة قندوزی حنفی / ۳ / ۲۹۵





با توجه به روایاتی که ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که اهل سنت نیز در منابع خویش اعتقاد به مهدویت حتی شخص حضرت مهدی علیه السلام را به روشنی بیان کرده‌اند اما آنچه که هست عده‌ای از ایشان چون فرقه وهابیت سعی در انکار واقعیات و حقایق داشته و این کار امر را بر عوام ایشان نیز مشتبه ساخته است.

### نکته‌ی مهم:

این مطلب بر کسی پوشیده نیست که امر انتظار منجی و اعتقاد به ظهور مردی آسمانی که برای نجات بشریت در بدترین زمانها آشکار می‌شود امری مورد قبول و پذیرش تمام ادیان الهی و حتی برخی از مکاتب غیر الهی می‌باشد. و هیچ مؤمن معتقدی یافت نمی‌شود که به دین خویش هر چه که باشد معتقد بوده لکن امر انتظار منجی را خرافه بپندارد.

فلذا با صرف نظر از تمام روایات و آیاتی که دلالت بر وجود و ظهور منجی می‌نماید فقط در صورت بهره‌مندی از عقلی سلیم می‌توان به این نتیجه رسید که چون خدای عزوجل راه رسیدن به تمام کمالات را برای انسان هموار کرده و هرگز آرزویی منطقی در وجود او قرار نداده است مگر اینکه اسباب رسیدن به آن را نیز آفریده باشد پس حال که همه انسانها در مذاهب مختلف آرزوی رسیدن به عدالت جهانی توسط یک عادل الهی را دارند بر خدا لازم است که آن عدالت گستر جهانی را به عالم وجود ارزانی دارد. در حقیقت همین آرزو و امید بر ظهور عدالت گستر بهترین دلیل بر وجود اوست.

﴿ثَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ﴾



موضوع هشتم:

**شعبه از روی ترس و هر جا که به سود  
اوست تقیه می کند در حالیکه عقل و شرع  
تقیه را مردود می داند.**





## شیعه از روی ترس و هر جا که به سود اوست تقیه می‌کند در حالیکه عقل و شرع تقیه را مردود می‌داند.

مولف کتاب در ادامه‌ی اهانت‌ها و جسارت‌هایی که نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام و دوستان و شیعیان ایشان به خرج داده با لحنی تمسخر آمیز به دلیل اجرای دستور خدای متعال مبنی بر رعایت تقیه به استهزاء عترت طاهرة علیهم‌السلام و پیروان ایشان می‌پردازد و نمی‌داند که **«الله یستهزیئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون»**<sup>۱</sup> درباره‌ی وی و همفکرانش نازل گشته است. نویسنده وهابی در سؤال بیست و هفتم کتابش آورده است:

علت تقیه فقط ترس است و امامان نباید از اینکه در راه خدا کشته شوند و یا شکنجه شوند ترسی به خود راه داده و با مردم منافقانه برخورد کنند.<sup>۲</sup>

### مورد

خوانندگان عزیز با دقت لبّ کلام او را دریابید که چگونه اولاد پاک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صالحترین بندگان خدای عزوجل و عباد معصوم او را العیاذ بالله منافق پنداشته و آنچه را که خود سزاوار آنست به مقربان درگاه احدیت نسبت داده است. با همه‌ی این اوصاف به لطف خدای عزوجل ما در این جا در حد وسع خویش به بررسی مقوله تقیه پرداخته و قضاوت را بر عهده‌ی شما وامی‌گذاریم.

۱- بقره / ۱۵: خداوند ایشان را استهزاء کند و در گمراهی رها کند که حیران و سرگردان باشند.

۲- مولف کتاب طوبای هدایت با این که چاره‌ای از نقل این سخنان ندارد به درگاه خدای عزوجل پناه برده و استغفار می‌جوید.



## معنای لغوی تقیه:

کلمه تقیه از ماده‌ی وقایه منشعب گشته و همانطور که راغب اصفهانی در مفردات آورده<sup>۱</sup> است به معنای حفظ الشی ممّا یوذیه و یضّرهُ یعنی محافظت از چیزی در برابر آنچه که او را آزار و ضرر می‌رساند می‌باشد. در واقع تقیه یعنی از چیزی در مقابل ضررها و صدمات مراقبت کردن. ناگفته معلوم است که بر اساس معنای لغوی تقیه و روایات آل الله علیهم‌السلام تقیه باید در جایی صورت پذیرد که خوف ضرر وجود دارد. پس تقیه در مورد جلب منفعت کاربرد نداشته و مشمول دستور خدای عزوجل نمی‌گردد.

## مبنای عقلی تقیه:

هر انسانی با هرگونه اعتقاد و مذهب و مسلک بدین امر پی می‌برد که اگر جان و مال و آبرو و ناموس او یا دیگری که چون او جان و مال و ناموسش محترم است در معرض خطر و آزار و اذیت قرار گیرد، به هر سبب و وسیله‌ای که عقل تجویز کند خود و دیگران را از آن مهلکه برهاند و اذیت و ضرر را به گونه‌ای دفع نماید. گاهی اوقات برای اینکه جانش را حفظ کند عقل، او را به کتمان و اخفای دین و مذهب واداشته، گاهی نیز با توجه به شرایط او را به دفاع دعوت می‌کند و حتی برخی از مواقع، عقل برای فرار از ضرر و نجات از مهلکه او را مأمور به قتل و نابودی ضرر رساننده نماید.

با در نظر گرفتن تمام این اوصاف اگر کسی در مسیری مخوف در چنگال ظالمی به اسارت بیفتد پس با اخفای اعتقاد و یا مال و دارائی خویش از دست او بگریزد و یا اینکه اگر او را بر عزم قتل خویش استوار دید او را بکشد و از ورطه هلاکت نجات یافته و به نزد خویشانش باز گردد هیچ عاقلی او را مذمت نکرده و کسی او را برای این مخفی نگه داشتن اعتقاد که گاهی جبراً با دروغ نیز همراه است ملامت نمی‌کند.





طبیعتاً وقتی که قتل آن موذی طبق شرایطی که عقل بپذیرد جایز است آیا دروغ و کتمان عقاید برای رهایی از آزار و اذیت او جایز نیست؟

بی تردید عمل حضرت خضر نیز در سوراخ کردن کشتی آن قوم مسکین برای این که به دست ظالم نیفتد ارشادی عقلی بر فرار کردن از دست ظالم است ولو اینکه با سوراخ کردن مختصری در کشتی صورت پذیرد.

حال با بیان این مقدمه‌ی عقلی که مورد تأیید همه عقلای دورانهای مختلف بوده و می‌باشد به این نکته تصریح می‌کنم که پس از فقدان جانسوز نبی رحمت ﷺ در تمام ادوار دشمنان تشیع در پی این بوده‌اند که به هر نحوی که شده احدی از شیعه را باقی نگذارند مگر اینکه یا او را از مذهبش منصرف کرده و یا در غیر این صورت خونش را بر زمین بریزند.

و به همین دلیل است که خدای حکیم و آل الله ﷺ در تأیید حکم عقل و در ارشاد به سمت آن، دوستان و پیروان خویش را مأمور به حفظ جان و مال... کرده و ایشان را امر به تقیه می‌فرموده‌اند.

با این وجود یعنی در شرایطی که ائمه ﷺ و دوستان ایشان در رعایت تقیه بسیار زیرکانه عمل می‌نموده‌اند باز تاریخ پر است از جنایات دشمنان و مخالفان شیعه در حق اهل بیت ﷺ و پیروان ایشان.

منهال بن عمرو می‌گوید در خدمت باقر العلوم ﷺ مشرف بودم که مردی بر آن حضرت وارد شد و پس از رد و بدل شدن سلام از حضرت سوال نمود که: در چه حالی به سر می‌برید؟ امام باقر ﷺ فرمودند: آیا زمان آن نرسیده است که حال ما را بدانید؟ مثل ما، در این امت چون بنی اسرائیل است که پسرانشان را می‌کشتند و دختران را زنده می‌گذاشتند پس این امت نیز پسران ما را کشته و دخترانمان را زنده می‌گذارند.<sup>۱</sup>

هرگز فراموش نمی‌کنیم که چگونه اهل بیت پاک پیامبر ﷺ را یکی یکی از دم تیغ گذراندند و بسیاری را نیز با زهر جفا جگر دریده و زهر الماس به حلقومشان خوراندند.

چه بسیار بودند شیعیانی که فقط به خاطر اعتقادشان چونان گوسفندی ذبح شده و در خون خود غلطیدند و چه بسیار بودند آنهایی که زنده زنده در گور و یا در زیر دیوارها مدفون شدند و چه بسیار بودند محبین اهل بیت علیهم السلام که به آتش سوزانده شدند و از بدن نازنینشان در آتش بغض و نفرت و کینه دشمنان به جز مختصر خاکستری چیز دیگری یافت نشد. کتاب مقاتل الطالبیین اثر ابوالفرج اصفهانی مملو است از اسامی ساداتی که تا سال سیصد و سیزده هجری به دست مخالفان به شهادت رسیده‌اند. در این شرایط و با وجود چنین دشمن خونخوار و ظالم و کینه توزی که قتل شیعه را سبب دخول در جنت می‌داند آیا عقل هیچ عاقلی، نصرانی باشد یا یهودی، بت پرست باشد یا مجوسی، حکم نمی‌کند که شیعه باید خود را در برابر این دشمن قسم خورده حفظ نماید و برای اینکه نابود نشود آیا او را توصیه به اخفای دین و تقیه نمی‌نماید و آیا اگر کسی به خاطر عدم تقیه اسباب دردسر برای خویش و دیگران را فراهم کند او را ملامت و سرزنش نمی‌نماید؟

ناگفته واضح است که هر صاحب عقلی، شیعه را سفارش به تقیه و مراقبت از خویشان می‌نماید. اما تنها عقل وهابیون است که حکم تقیه را آنهم برای شیعه روا نداشته و بسیار تمایل دارند که شیعیان اعتقادات درونی خویش را در جایی که نباید، بر ملا سازند.

حال یا این گروه در مورد عقل خویش از مشکلی در رنج و عذابند و یا اینکه مایلند شیعیان اعتقاد خویش را آشکار ساخته و ایشان نیز که هیچ واهمه‌ای ندارند بدون خوف سر از بدن آن شیعه‌ی مظلوم بردارند. واقعاً که واعجباً! بی‌تردید عقل حکم می‌کند که اگر یک گروه اقلیت، چون شیعه از مظالم یک گروه اکثریت در امان نبود برای حفظ جان خویش تقیه کرده و جان و مال خویش را از چنگ و دندان آن ظالم برهاند.

آری دورانهایی بر شیعه گذشته و می‌گذرد که اگر کسی را در حجاز و برخی از بلاد دیگر یهودی و نصرانی بنامند بهتر است از اینکه او را شیعه و رافضی بخوانند. خواننده عزیز! تردید به خود راه ندهید، درست است که شیعه در اقلیت است اما



این قَلت از قبیل «و قلیل من عبادی الشکور»<sup>۱</sup> و کثرت دیگران از باب «اکثرهم لا یعقلون»<sup>۲</sup> است.

مرحوم آیه الله محمد رضا مظفر در کتاب عقائد الامامیه آورده است: عقیده ما درباره تقیه اینست که دشمنان در این زمینه به شیعه امامیه سرزنش کرده و آن را جزو مطاعن ایشان می‌پندارند. گویا اینکه کینه‌ی این دشمنان و آتش بغض ایشان آرام نمی‌شود مگر اینکه تمام شیعیان گردن را در مقابل آنها گرفته و اجازه دهند که ایشان سرشان را از تن جدا سازند.<sup>۳</sup>

عیناً همانطور که مرحوم مظفر هم فرمودند انکار تقیه توسط دشمنان شیعه و ترسو خواندن شیعیان درباره رعایت آن با این که می‌دانند نادیده گرفتن حکم قطعی عقل است فقط و فقط از این رو صورت می‌گیرد که تک تک افراد را شناسائی کرده و همه را از دم تیغ بگذرانند. ولی نمی‌دانند که: «یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون»<sup>۴</sup>.

### آیات و روایات در موضوع تقیه:

پس از تبیین لزوم عقلی تقیه، در اینجا لازم است که برای فهم حدود و ثغور این حکم عقل و شرع به محضر آیات و روایات وارد شده و از آنها نیز بهره کافی ببریم. در ابتدا باید به این نکته مهم توجه کرد که ما شیعه و پیرو محمد و آل محمد علیهم‌السلام بوده و زمانیکه بر ما از طرق عقلی و نقلی، آیات و روایات چه از طریق شیعه و چه سنی مشخص شد که آل محمد علیهم‌السلام یعنی ائمه دوازده گانه جانشینان خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلفای ایشان بر روی زمینند و معلوم شد که اطاعت محض از ایشان شرط نجات و رهایی از شقاوت است دیگر از ایشان تبعیت کرده و در هر حکمی از جمله تقیه از آنها پیروی می‌نمائیم.

۱- سبأ/ ۱۳

۲- حجرات/ ۴

۳- بدایة المعارف الالهیه فی شرح عقاید الامامیه ۱۸۰/۲

۴- صف/ ۸

در صفحات گذشته دلایل حقانیت ائمه علیهم السلام و مذهب شیعه با استفاده از کتب اهل سنت بررسی گردید و عقل سلیم حکم می‌کند که اگر کسی را به عنوان امام و رهبر برگزیدیم از او اطاعت و تبعیت نمائیم. بی‌تردید یکی از سفارشات و دستورات ائمه هدی علیهم افضل صلوات المصلین رعایت تقیه بوده و این امر فرع اثبات خلافت و امامت ایشان از جانب خدای مهربان است که البته در صفحات قبل به طور مبسوط مورد بحث قرار گرفت.

سنی و وهابی نمی‌تواند به احکام صادره از جانب ائمه ما علیهم السلام ایراد بگیرد در حالیکه خود در کتب خویش حقانیت ایشان، علم و فضل و تقوای ایشان را به اثبات رسانده است.

پس اگر عترت پاک پیامبر علیه و علیهم السلام از همه عالم‌ترند و از همه در قضاوت و استنباط حکم خدا نیرومندترند و اگر ایشانند که باید اطاعت و پیروی شوند، دیگر نباید به خاطر تعصبات جاهلی به حکم و نظر ایشان خرد و اشکال وارد کرد. اهل سنتی که عمل زشت زنا و قتل عمد صادره توسط خالد بن ولید را به خاطر اینکه وی را مجتهد می‌شمردند تایید کرده و مهر صحت بر آن می‌نهند<sup>۱</sup> چگونه است که امام باقر و امام صادق علیهم السلام را به خاطر نظرات عقلانی و منطقی و قابل تطبیق بر آیات قرآن تخطئه و ایشان و پیروانشان را تمسخر می‌نمایند؟

العجب کل العجب!

۱- خالد بن ولید، مالک بن نویره مسلمان را به خاطر زیبایی همسرش به تهمت ارتداد به قتل رسانید و با همسر وی زنا نمود و زمانیکه گند این عمل زشت تمام مدینه را پر کرد ابوبکر در پی توجیه برآمده و اعلان کرد که خالد مجتهد بوده و در این قتل و زنا خطا کرده است و اینگونه وی را از مجازات اعدام رهانید!

این واقعه در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت از جمله تاریخ خلیفه بن خیاط صفحه ۶۸ و تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۱۸ و من حیة الخلیفه عمر بن خطاب صفحه ۲۱۹ به تفصیل ذکر شده است.



## تقیه در احادیث عترت طاهرة ﷺ

امام صادق علیه السلام فرمودند: عمل بر مبنای تقیه در شهری که باید تقیه کرد واجب است.<sup>۱</sup> همچنین حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز فرمودند: کسی که تقیه ندارد دین ندارد.<sup>۲</sup> و حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به عبدالله بن یعفور فرمودند: تقوای خدا را درباره‌ی دینتان رعایت کرده و آنرا با تقیه پنهان دارید. شما شیعیان در بین سائر مردم مانند زنبور عسل در بین پرندگان هستید که اگر مردم از محبت شما نسبت به اهل بیت خبردار شوند شما را با زبانشان خواهند خورد.<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام هفتم حضرت ابا الحسن الکاظم علیه السلام وارد شده که فرمودند: اگر بگویم که ترک کننده تقیه مانند تارک الصلاة است راست گفته‌ام.<sup>۴</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: مومنی که تقیه ندارد مانند بدنی است که سر ندارد.<sup>۵</sup> و در نهایت حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تقیه دین من و دین پدران بزرگوار من است.<sup>۶</sup>

این روایات تعداد محدودی از احادیثی است که در کتب معتبره شیعه در باب تقیه وارد شده و همگی صحیح و بی‌ایراد است.

با وجود این روایات معتبره پس از اینکه ما امامت و ولایت و حجیت فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام یعنی امامان اثنی عشر را ثابت کردیم (در صفحات گذشته از طرق منابع سنی گذشت) دیگر دلیلی برای مخالفت اوامر ایشان من جمله رعایت تقیه در برابر دشمنان باقی نمی‌ماند.

لکن با این اوصاف برای اتمام حجت با استفاده‌ی از آیات قرآن کریم به اثبات مشروعیت تقیه پرداخته و خدای متعال و کلام مقدس او را حکم قرار داده و برای

۱- بحار الانوار ۳۹۴/۷۵

۲- کمال الدین ۶۱/۲

۳- محاسن برقی ۴۰/۱- کافی ۲۱۸/۲

۴- بحار الانوار ۴۱۴/۷۵

۵- بحار الانوار ۴۱۴/۷۵

۶- بحار الانوار ۴۱۱/۷۵

آنهایی که داد حسبنا کتاب الله<sup>۱</sup> می دهند از راه آیات کریمه قرآن به بررسی این موضوع می پردازیم.

## اثبات تقیه به واسطه آیات قرآن کریم:

ما برای اثبات تقیه از طریق قرآن کریم به دو دسته از آیات نورانی آن تمسک می کنیم. دسته اول آیاتی هستند که با صراحت به حکم عقل مبنی بر حفظ جان و مال و ناموس خود و دیگران که تقیه نام دارد ارشاد کرده و آنرا امضاء می کنند. دسته دوم نیز آیاتی هستند که خبر از تقیه انبیاء عظام و بندگان صالح خدا می دهد.

برای دسته اول، دو آیه را انتخاب کرده و درمقابل دیدگان شما قرار می دهیم.  
۱- سوره ی آل عمران آیه بیست و هشتم: ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةَ وَ يَحْذَرِكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾

نباید اهل ایمان مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست برگزینند و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر آنکه برای در حذر بودن از شر آنها تقیه کند و خدا شما را از خود می ترساند و بازگشت به سوی خدا خواهد بود.

در این آیه که صراحتاً به تقیه در برابر دشمنان اشاره شده است به مؤمنین اجازه می دهد که در برابر کفار در صورت خوف، تقیه نموده و خود را حفظ کنند. لطفاً به جمله ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةَ﴾ توجه ویژه ای بفرمائید.

۱- در حالیکه قرآن کریم در آیات متعددی از جمله سوره ی بقره آیه ۲۶ خود معتقد است که قرآن کریم هم هادی است و هم گمراه کننده و تأکید کرده کسی که تنها به سراغ متشابهات برود و به مفسرین واقعی مراجعه نکنند توسط آیات قرآن گمراه خواهد شد مخالفین شیعه برای تبعیت نکردن از رسول خدا صلی اله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به تبعیت از خلیفه دوم فقط قرآن را برای هدایت کافی می دانند. بخاری در چند جای کتاب خویش به نقل این داستان پرداخته که ابن عباس می گوید. زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر احتضار بودند فرمودند: بیائید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت: درد مرگ بر پیامبر غلبه کرده، در حالیکه قرآن در دست شماست همان قرآن برای ما بس است. (صحیح بخاری کتاب

المرضى باب ۱۷ حدیث ۵۶۶۹ صفحه ۱۰۳۳)





شاید خواننده‌ی عزیز متحیر باشد که چگونه آیه‌ای به این صراحت که حتی کلمه تقیه نیز در آن ذکر شده در قرآن کریم وجود دارد ولی با این حال فرقه‌های غیر شیعه به ائمه اطهار علیهم‌السلام و شیعیان خرده گرفته و می‌گویند: چرا زمانیکه می‌خواهیم شما را بکشیم یا آبرویتان را ببریم و یا... در مقابل ما تقیه می‌کنید؟ آیا آنها این آیه از قرآن را نخوانده‌اند؟ آری ایشان نیز اگر در اقلیت بسر می‌بردند و دشمنی غدار و خونخوار در کمین ایشان بود بی‌تردید این آیه که هیچ، صدها آیه‌ی نامربوط به بحث را به هم آمیخته و به اثبات تقیه می‌پرداختند. در حالیکه اکنون بسیاری از مفسرین ایشان رأساً از تفسیر این آیه شانه خالی کرده و با زیرکی خاص خویش از کنار آن گذشته‌اند.

۲- سوره‌ی نحل آیه یکصد و شش: ﴿من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم﴾.  
هر آنکس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر گردید نه آنکه از روی اجبار به زبان کافر شده و دلش در ایمان ثابت باشد بلکه به اختیار کافر شد و دلش آکنده از کفر گردیده بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود.

در این آیه نیز به جمله ﴿الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان﴾ توجه نمایند. خداوند متعال همانطور که در آیه قبل با یک الّا بحث تقیه را استثناء فرمود در این آیه نیز با یک استثنای دیگر اجازه می‌دهد که اگر کسی به خاطر حفظ جان و مال خویش دچار دردسر شد کلمه کفر را بر زبان جاری ساخته ولی در دل ایمان را حفظ نماید زیرا آنکسی که او بدان ایمان دارد از قلب وی خبر داشته و عالم بر ما فی الضمیر انسانها می‌باشد.

در اینجا خوب است اشاره کنم که چنین عملی نه تنها کفر نمی‌باشد بلکه برخلاف زعم شبهه انداز در مقوله‌ی نفاق هم نمی‌گنجد. زیرا نفاق آنست که انسان در درون خویش کافر باشد ولی برای خوشآمد دیگران اظهار ایمان نموده و خویش را مؤمن و معتقد جلوه دهد. ولی اگر کسی در درون ایمان داشته و به سبب خوف از انسانها ایمان را اخفاء و بلکه کفر را اظهار کند این در هیچ یک از انواع نفاق گنجانده نمی‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که شبهه انداز چون بزرگان خویش از





درک معنای حقیقی کلمات از جمله معانی لفظی نفاق عاجز است و گمان می‌کند که اگر کسی ایمان خویش را پنهان کند دچار نفاق شده است و به همین دلیل عترت پاک پیامبر علیه و علیهم السلام را به خاطر کتمان عقیده و ایمان واقعی متهم به نفاق می‌کند. در حالیکه این امر تقیه بوده و مورد تأیید پروردگار حکیم و خبیر می‌باشد و مسلماً بدان نفاق و دورویی گفته نمی‌شود. زیرا زمانی اختلاف ظاهر با باطن مذموم است که اولاً تعمداً ظاهر از باطن زیباتر جلوه داده شود به این معنا که ایمانی که در درون نیست در برون به جهت منافع مادی جلوه‌گر باشد و ثانیاً این اخفای عقیده از روی هوی و هوس بوده و به امر پروردگار عالم نباشد.

قسم دوم آیاتی است که از تقیه بندگان پاک و صالح خدا خبر می‌دهد:

۱- سوره انبیاء آیات پنجاه و هشت الی شصت و سه: ﴿فَجَعَلَهُمْ جَذَابًا إِلَّا كَبِيرًا﴾  
 لهم لعلمهم اليه يرجعون قالوا من فعل هذا بالهتتا انه لمن الظالمين قالوا سمعنا فتى  
 يذكرهم يقال له ابراهيم قالوا فأتوا به على اعين الناس لعلمهم يشهدون قالوا أنت  
 فعلت هذا بالهتتا يا ابراهيم قال بل فعله كبيرهم هذا فستلوهم إن كانوا ينطقون﴾.

پس ابراهیم همه بتها را شکست به جز بت بزرگ آنها تا به او رجوع کنند. قوم ابراهیم گفتند کسی که چنین کرده همانا از ظالمین است گفتند ما شنیدیم که جوانی ابراهیم نام بتان را به بدی یاد می‌کرد قوم گفتند: او را حاضر سازید در حضور جماعت تا بر این کار او جمع گواهی دهند. به او گفتند ای ابراهیم تو با خدایان ما چنین کردی؟ ابراهیم گفت: بلکه این کار بت بزرگ ایشان است شما از این بتان سؤال کنید اگر سخن می‌گویند!

طبق گزارشی که خدای تبارک و تعالی از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دهد او بوده که بتها را درهم شکسته است لکن وقتی از او می‌پرسند که آیا تو چنین کرده‌ای؟ می‌گوید: بلکه این بت بزرگ، آنها را خورد و نابود ساخته است.

آیا این پیامبر بزرگ خدا که خداوند او را اسوه و الگوی این امت معرفی کرده است<sup>۱</sup> در این مقام مرتکب ترس و دروغ شده؟ باید گفت درباره نسبت ترس به زودی سخن خواهیم گفت ولیکن بی‌شک او پاک و معصوم بوده و از هرگونه خطا و

۱- قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه امتحنة ۴



عصیانی مبراست. پس به امر خدای مهربان به مصلحت حفظ جان و مصالح دیگر تقيه کرده و در مقام تعليم به امتهای بعد به خوبی از پس استادی این سر الهی برآمده است.

۲- سورهی غافر آیه بیست و هشت: ﴿و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه اتقتلون رجلاً أن یقول ربی الله...﴾

و مرد با ایمان از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت با فرعونیان گفت آیا مردی را به جرم اینکه می گوید پروردگار من خداست می کشید؟

در این آیه نیز مومنی از خاندان فرعون که در صورت ابراز ایمان دچار خطر خواهد شد ایمان خویش را کتمان کرده و این همان تقيه و حفظ جان و مال در برابر دشمنان خداست.

و شاید به همین سبب هم از دست مکر و حيله آنها نجات پیدا کرده و خداوند داستان او را با این آیه به پایان می برد: ﴿فوقه الله سیئات ما مکروا﴾<sup>۱</sup>  
پس خدا از شر و مکر فرعونیان او را محفوظ داشت.

۳- سورهی طه آیهی چهل و سه و چهل و چهار: ﴿اذهبا الی فرعون انه طغی فقولاله قولاً لئناً لعله یتذکر او یخشی﴾

پس ای موسی و هارون به سمت فرعون رفته که او بسیار در راه طغیان شتافته است و با او با کمال آرامی و نرمی سخن گوئید باشد که متذکر شود و یا از خدا بترسد.

این دستور خدای تعالی به موسی و هارون علیهم السلام نیز که دو پیامبر از انبیاء الهی هستند در بردارندهی حقیقت تقيه و حفظ جان در برابر ظالم است زیرا پروردگار متعال از آنها می خواهد با فرعون طاغی و جبار به نرمی و ملایمت تکلم کنند و همین عمل یک نوع تقيه به شمار می رود. اما در اینجا سوالی بی پاسخ می ماند و آن اینست که آیا تقيه عمل انسانهای ترسو و بزدل است؟

## آیا تقیه از بزدلی نشأت می‌گیرد؟

باید گفت که اولاً ترس در همه موارد مذمت نشده و چه بسیار جاهایی است که عقل و شرع آنرا تأیید و تارک آنرا تقبیح می‌کنند. آیا اگر کسی با جسارت خود را داخل دهان شیردرنده‌ی وحشی کند این عمل او عقلاً و شرعاً پذیرفته است؟ و در ثانی بسیاری از انبیاء خدا علیهم‌السلام بوده‌اند که از دشمنان خونخوار می‌ترسیده‌اند آیا می‌توان ایشان را استهزا کرده و تهمت بزدلی به ایشان زد؟

موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام بارها از این خوف خویش پرده برداشته و ندای: «انی اخاف أن یقتلون»<sup>۱</sup> در داده است داوود نبی علیه‌السلام نیز دچار ترس شده در آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف»<sup>۲</sup> ابراهیم خلیل علیه‌السلام نیز دچار خوف و ترس شد همانگونه که حضرت باری تعالی می‌فرماید: «فاوجس منهم خیفه قالوا لا تخف»<sup>۳</sup>

لوط نبی علیه‌السلام نیز دچار خوف شد و خدا از داستان او خبر داده است که: «ولمّا ان جاءت رسلنا لوطاً سیء بهم و ضاق بهم ذرعاً و قالوا لا تخف»<sup>۴</sup>

اصلاً باید گفت که ترس و خوف را خدای مهربان در سینه‌ها جای داده است که نظام خلقت از هم نیاشد و نسل بشر بالجمله مقطوع نگردد. زیرا اگر انسان از مهلکات خوف به خود راه ندهد و در برابر مخوفات خائف و ترسان نباشد به راحتی خود را در ورطه نابودی انداخته و تیشه هلاکت را به ریشه خود می‌زند. مگر نخوانده‌اید که: «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»<sup>۵</sup>

خود را به مهلکه و خطر نیاندازید.

این ترس و خوف حتی در حیوانات به طور غریزی وجود داشته و تا این اندازه که انسان خود را از مهالک نجات دهد مطلوب است. بله اگر از این حد بگذرد به

۱- می‌ترسم که فرعونیان مرا بکشند شعرا/ ۱۴ و شبیه آن در قصص / ۳۳

۲- هنگامیکه فرشتگان بر او داخل شدند سخت ترسید پس گفتند نترس ص/ ۲۲

۳- پس ابراهیم سخت از آن ملائکه بیم ناک شد پس گفتند نترس ای ابراهیم

۴- و چون رسولان ما به نزد لوط آمدند او از آمدن ایشان دل‌تنگ و اندوهگین شد پس گفتند ترسان مباش. عنکبوت / ۳۳

۵- بقره / ۱۹۵



بزدلی موصوف شده و از حد اعتدال خارج خواهد شد. آنجائی هم که خداوند و ملائکه انبیاء خویش و اولیاء الهی را به عدم خوف سفارش می‌کنند به دلیل نهی از یک صفت غریزی نیست بلکه به معنای دلداری و وعده‌ی یاری و حمایت و حفاظت از ایشان است و اینکه می‌گوید خوف و ترس به خود راه ندهید یعنی من شما را یاری کرده و نصرت می‌بخشم.

پس اشکالی ندارد که مومنی از پرتگاهی بترسد و بر لبه آن راه نرود و کسی او را ملامت نمی‌کند بلکه اگر پا بر لبه پرتگاه بگذارد عقلا او را سرزنش کرده و متهم به جنون و دیوانگی می‌کنند. و از همین قبیل است تقیه در برابر قاتل و ظالمی که قصد ظلم و تعدی نسبت به او را داشته و صرفاً منتظر ابراز عقیده او می‌باشد.

در نهایت تاکید می‌کنم که تقیه عملی عقلانی و بر مبنای حکم صریح عقل سلیم است و به دلیل اینکه افراد گمان نکنند که باید در شرایط خطرناکی که در صورت ابراز عقیده دچار صدمه و ضرر می‌شوند بازهم دین خویش را آشکار سازند و به گمان خویش دین را یاری کنند خداوند در قرآن به این حکم عقل ارشاد کرده و آنرا امضاء نموده است.

همان خدائی که در صورت قدرت به مسلمین و مؤمنین امر به جهاد با دشمنان کرده است در صورت بروز سختی و دشواری آنها را مأمور به تقیه نموده و تارک هر یک از این دو امر با دیگری تفاوتی ندارد.



موضوع نهم :

## عزاداری از بدعت‌های شیعیان است





### عزاداری از بدعت‌های شیعیان است

سلیمان خراشی در کتابش با تمسخر شیعیان و طبق رویه باطل خویش با ادعائی بدون دلیل، شیعه را در موضوع عزاداری و گریه بر بزرگان دین و بالخصوص سرور و سالار شهیدان سید الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه بدعتگذار معرفی کرده و فعل او را در این زمینه تابع هوی و هوس دانسته است.

شیعیان می‌گویند: گریه بر حسین مستحب است. آیا این استحباب مبتنی بر دلیل است یا هوی و هوس؟ اگر مبتنی بر دلیل است، دلیلش کجاست؟ چرا اهل بیت که شما مدعی تبعیت از آنها هستید چنین نکرده‌اند؟

جواب

ما برای اینکه به شبهه مذکور به لطف خدای متعال جوابی کامل و بی‌نقص داده باشیم به شبهه‌ی وی چند سوال دیگر نیز اضافه کرده و با استعانت از خدای مهربان تبارک و تعالی به پاسخگوئی آنها مبادرت می‌ورزیم.

**سوال اول:** آیا گریه و عزاداری بر عزیزان و اولیاء الهی خلاف صبری است که خدا بدان سفارش فرموده است؟

**سوال دوم:** آیا در منابع معتبر اهل سنت دلیلی بر مشروعیت گریه و عزاداری عزیزان یافت می‌شود؟

**سوال سوم:** چه دلیل و روایتی بر استحباب گریه بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام وجود دارد؟

**سوال چهارم:** آیا اهل بیت علیهم السلام بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و دیگر معصومین عزاداری و گریه می‌کرده‌اند؟

## صبر و عزاداری

قبل از آنکه موضوع را به طور مبسوط بررسی نمائیم نیاز است که معنایی از صبر به محضر خواننده عزیز ارائه داده و از همین طریق بحث خویش را پی‌گیری نمائیم. خدای متعال در مورد اهل عذاب و جهنم می‌فرماید: ﴿سواء علينا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محيص﴾<sup>۱</sup> بر ما یکسانست که جزع نموده و یا صبر نمائیم. از این آیه و آیات مشابه آن روشن می‌شود که مفهوم جزع در مقابل صبر بوده و هر کس که صبر پیشه نکند در صورتی که به جزع مشغول باشد عملی منافی با صبر را مرتکب شده است.

راغب اصفهانی که از مفسرین و لغویین بزرگ عالم اسلام بالخصوص اهل سنت می‌باشد در معنای جزع نوشته است:

الجزع ابلغ من الحزن و هو حزن یصرف الانسان عما هو بصده و یقطعه عنه<sup>۲</sup>

جزع عملی است که از حزن و اندوه فراتر و حزنی را جزع گویند که انسان را از رسیدن به آنچه که در پی آنست واداشته و او را از آن جدا می‌سازد.

در واقع حزن شدیدی که زندگی شخص را مختل می‌کند و او را از رسیدگی به امور شخصی و اجتماعی بازمی‌دارد جزع نام دارد. با این بیان روشن شد که گریه و عزاداری بر عزیزان و اولیاء الهی هیچ منافاتی با صبر نداشته و مغایرتی نیز با مقام صابری ندارد.

از این سخنان گذشته ما در قرآن کریم در قصص برخی از انبیاء به صراحت عدم تنافی گریه و عزاداری را با درجه صبر و بردباری می‌یابیم.

همه ما از جزئیات داستان حضرت یعقوب و یوسف علی نبینا و آله و علیهما السلام مطلع هستیم و می‌دانیم که به صراحت آیات قرآن مجید یعقوب علیه السلام پس از شنیدن خبر دریده شدن یوسف توسط گرگ اعلان داشت که در این مصیبت صبر را پیشه خواهد کرد و از مقام او نیز جز چنین عملی انتظار نمی‌رفت. ﴿قال بل





سولت لکم انفسکم امرأً فصبر جمیل<sup>۱</sup> او دو مرتبه با شنیدن خبر اسارت بنیامین، مصائب خویش را همراه با صبر معرفی کرده و باز تاکید نمود: ﴿فصبر جمیل﴾<sup>۲</sup> او عکس العمل خویش را در برابر مصائب وارده صبری که جمیل و نیکو باشد معرفی نمود و در عین حال محزون و مکروب روزگار را به سر می‌برد ﴿قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله﴾<sup>۳</sup> یعقوب در عین اینکه دارای صبر جمیل است لکن بر این مصائب محزون است و این حزن را به خدا شکایت می‌برد.

بی‌تردید می‌توان گفت که صبر با حزن و غم و اندوه قابل جمع است. یعنی مغایرتی ندارد که شخصی هم صابر باشد و هم محزون بر مصائب. در ادامه باید گفت که این حزن یعقوب تا جائی ادامه داشت که در اثر گریه و اندوه بر مصائب وارده بینائی چشمان خویش را از دست داده و چشمانش سفید و بی‌نور می‌شود: ﴿و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف و ایضت عیناه من الحزن و هم کظیم﴾<sup>۴</sup>

همانطور که در آیه مشاهده می‌فرمائید یعقوب از شدت حزن بر یوسف و در اثر گریه‌های متوالی چشمانش سفید و نابینا شد. و این در حالی بود که به وضوح می‌دانست که یوسفش زنده و در قید حیات است و به همین دلیل می‌گفت: بروید و از یوسف جستجو کنید: ﴿یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه﴾<sup>۵</sup> همه‌ی این عزاداری‌ها فقط در هجران یوسف و فراق او به این شدت ابراز و اظهار می‌شد حال می‌توان گفت که پیامبر خدا، یعقوب نبی با آن درجه از مقام معنوی که داشت نستجیربالله دروغ می‌گفت که صبر جمیل خواهم کرد و در عین حال به حدی گریه می‌نمود که چشمانش کور و نابینا گشت؟ شاید وهابیون در پی ارشاد یعقوب نبی بر آمده و بخواهند او را نیز از لوث شرک رهانیده و به جایگاه موحدین راهنمائیش کنند!

۱- یوسف/ ۱۸

۲- یوسف/ ۸۳

۳- یوسف/ ۸۶

۴- یوسف/ ۸۴

۵- یوسف/ ۸۷



این وهابیونی که ما سراغ داریم به اندازه‌ای وقیح و جسورند که هیچ ابا ندارند پیامبری را که از جانب خدا برای هدایت ما آمده و در اعلی درجه توحید بسر می‌برد، متهم به شرک کرده و فقط خود و عقاید خود را ملاک حق و باطل بدانند. ای عزیزی که مشغول مطالعه‌ی این سطور هستی آیا تا بحال فکر کرده‌ای که اگر پیامبری که از جانب خدا برای هدایت بشریت به توحید و یگانه پرستی مبعوث شده خود به شرک آن هم چنین شرکی مبتلا باشد پس چه کسی باید مردم را با معارف الهی آشنا سازد و ایشان را از شرک و ثنویت برهاند. پیامبرانی که خداوند در قرآن کریم ایشان را به عنوان معلم بشریت معرفی نموده است اگر خود بی‌سواد باشند و در بین شاگردانشان کسانی چون وهابیون علم و سوادشان از انبیاء بیشتر باشد پس ارسال این پیامبران چه سود و نفعی در پی داشته است. آیا خدای متعال العیاذ بالله کاری بیهوده و عملی سرتاسر لعب و بازی مرتکب شده است. ﴿افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون﴾<sup>۱</sup> در انتهای این بخش لازم است این مطلب را مجدداً گوشزد نمایم که صبر آن زمان به کنار رفته و انسان از او تهی می‌گردد که در مصائب به شکایت از خدا پرداخته و اینگونه بردباری خویش را از دست دهد و گریه و عزاداری در مصیبت‌ها هیچ منافاتی با درجه و مقام صابرین ندارد.

این رسول خدا ﷺ است که در مصیبت پسر عزیزشان ابراهیم گریه می‌کردند و می‌فرمودند: چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود ولی چیزی را که خدا به آن رضایت ندارد نمی‌گوئیم و ما ای ابراهیم بر تو محزون و غصه داریم.<sup>۲</sup> این روایت که در معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری و سنن ابن ماجه ذکر شده است خود به خوبی بر مدعای ما دلالت می‌کند که صبر با گریه و حزن و اندوه تعارضی ندارد بلکه اگر انسان سخنی بر زبان جاری کند که خلاف رضایت خدا باشد و در واقع در این مصیبت به شکایت از فعل خدای مهربان و حکیم پردازد عملی در تضاد با صبر مرتکب شده است.

۱- مومنون/ ۱۱۵

۲- صحیح بخاری کتاب الجنائز باب ۴۲ حدیث ۱۳۰۳ صفحه ۲۳۶، سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ۵۳/ حدیث ۱۵۸۹ صفحه ۲۶۶



این رسول خداست که بر یکی از نوادگان خویش در حالیکه مشغول جانکندن بود گریه می‌کرد و در جواب آنهايي که اعتراض می‌کردند می‌فرمودند: این رحمتی است که خدا در اولاد آدم قرار داده و او فقط به بندگان رحیمش مهربان است.<sup>۱</sup>

واقعاً این رسول رحمت ﷺ اگر بود و می‌دید که اسلاف این وهابیون با نوادگان و فرزندان دلبندش پس از او چه کردند و چه مصائبی بر سر آنها وارد ساختند چه می‌کرد؟ اگر ناله‌های غریبانه‌ی دخترش فاطمه ؑ و پاره‌های جگر، جگر گوشه‌اش مجتبی ؑ و حلقوم دریده‌ی علی اصغر و رأس بر نیزه حسین عزیزش ؑ را می‌دید چگونه گریه کرده و عزاداری می‌نمود؟ آیا این مصائب از مصیبت هجران یوسف دردناکتر و از جانکندن نوهی خردسال رسول اکرم ﷺ در مقابل دیدگانش جانسوزتر نبود.

این رسول خداست که وقتی جانکندن سعدبن عباد را می‌بیند گریه می‌کند و می‌فرماید: آیا نمی‌شنوید؟! خدا مرده‌ای را با گریه و حزن ما عذاب نمی‌کند ولکن عذاب به خاطر سخنی است که از زبان خارج می‌شود.<sup>۲</sup>

این رسول خداست که چون دید عمر زنی را از تشییع جنازه با داد و فریاد نهی می‌کند به او فرمودند: او را رها کن ای عمر زیرا که چشم می‌گرید و به جان مصیبت وارد شده است دعها یا عمر فان العين دامعة و النفس مصابة<sup>۳</sup>

با ذکر این آیات قرآن کریم و این روایات که همگی از معتبرترین کتب اهل سنت که معروف به صحاح است انتخاب شده بود جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که گریه و عزاداری بر مصائب نه تنها با صبر و بردباری تنافری نداشته بلکه اولیاء و انبیاء عظام خدا چون خاتم الانبیاء ﷺ و یعقوب نبی ؑ خود در مصائب می‌گریستند و روشن می‌شود که تا چه اندازه نبی اکرم ﷺ با این فکر جاهلی که گریه را مخصوصاً از سوی بانوان مردود می‌دانسته است مبارزه کردند لکن عده‌ای که در زمان آن حضرت به مقاصد خویش نرسیدند پس از آن بزرگوار چگونه افکار خرافی و ضد انسانی خویش را به جامعه‌ی اسلامی غالب کردند. باز

۱- صحیح مسلم کتاب الجنائز باب ۶ حدیث ۹۲۲ صفحه ۳۹۴، سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ۵۳/ حدیث ۱۵۸۸ صفحه ۲۶۶

۲- صحیح بخاری کتاب الجنائز باب ۴۴ حدیث ۱۳۰۴ صفحه ۲۳۶

۳- سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ۵۴ حدیث ۱۵۸۷ صفحه ۲۶۶

آیات و روایات به روشنی ثابت شد که عزاداری و گریه با صبر مغایرتی ندارد و آنچه که در تعارض با صبر است شکایت از مصیبت و بیان سخنان شرک آلود و کفر آمیز است پس در نتیجه انسان، هم می‌تواند صبور و بردبار باشد و هم در مصیبت محزون و غصه‌دار. با بهره‌گیری از فضل و رحمت الهی در این بخش به دو سوالی که مطرح شده بود پاسخ دادیم. اول اینکه: آیا صبر با گریه و عزاداری در ضدیت است؟ و دوم: آیا در منابع اهل سنت دلیلی بر مشروعیت گریه و عزاداری یافت می‌شود یا خیر؟ حال که پاسخ این دو سوال روشن گردید سخن را در بخش دیگر که پیرامون گریه بر مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام است پی می‌گیریم و

الله هو الموفق المعین

### استحباب گریه و عزاداری بر حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام

مولف وهابی در نتیجه انکار فضیلت بکاء و گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام دلیل این استحباب را هوی و هوس معرفی کرده و با این که خود به خوبی از روایات وارده بر فضائل گریه بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مطلع است لیکن خویش را تسلیم هوی و هوس آلوده نفسانی خویش نموده و برای جلب رضایت ابلیس و اصحاب او همانطور که بیش از هزار سال است که رویه بزرگان ایشان بر این مدار دور زده است به یاوه سرائی می‌پردازد. لکن بر مؤمنین لازم است بدانند که خدای مهربان از حال او و همفکرانش در کتاب خویش خبر داده که:

﴿ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشرکوا اذی کثیراً﴾<sup>۱</sup>

ای مومنین بی شک از مشرکین و آنهایی که صاحب کتابند اذیتهای فراوانی خواهید شنید. و به اهل ایمان نیز صبر و تقوی در برابر آنها را سفارش کرده است: ﴿وان

تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور﴾<sup>۲</sup>

۱- ۲/۱- آل عمران / ۱۸۶ بی تردید از مشرکین و اهل کتاب اذیت‌ها و زخم زبانهای فراوانی را خواهید شنید و اگر صبر پیشه کرده و تقوی را رعایت کنید پس آن سبب استواری در کارهاست.





از این سخنان گذشته ما برای اثبات استحباب گریه و عزاداری بر حضرت اباعبدالله علیه السلام و برای اینکه بر همه تبیین گردد که ملاک این سخن هوی و هوس نیست، به ذکر پاره‌ای از روایات آل الله علیهم السلام پیرامون این عمل مقدس پرداخته و نمونه‌ای از کلمات نورانی ایشان را در راستای تبیین موضوع مذکور در اینجا نقل می‌نمائیم.

۱- امام باقر علیه السلام فرمودند: پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام مرتب می‌فرمودند: هر مؤمنی که چشمش برای قتل حسین بن علی علیه السلام گریان شود به اندازه‌ای که بر گونه‌هایش روان گردد خداوند او را بدین سبب در غرفه‌های بهشت ساکن کند.<sup>۱</sup>

۲- زید شحام می‌گوید: با جماعتی از اهل کوفه به نزد حضرت صادق علیه السلام حاضر بودیم پس جعفر بن عفان (شاعر اهل بیت علیهم السلام) بر آن حضرت وارد شد پس امام او را نزدیک خود فرا خوانده و فرمودند: به من خبر رسیده که تو برای حسین علیه السلام خوب شعر می‌گویی گفت: آری. فرمودند: بخوان پس شروع به خواندن کرد و حضرت صادق آل محمد علیهم السلام و آنهایی که دور آن بزرگوار بودند گریستند به اندازه‌ای که محاسن حضرت از اشک چشمشان خیس گردید.

سپس فرمودند: ... ای جعفر هیچ کس نیست که برای حسین علیه السلام شعری بگوید و بگیرد و بگیراند مگر اینکه خداوند او را در بهشت ساکن کرده و گناهانش را بیامرزد.<sup>۲</sup>

۳- امام ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: ... همانا روز (قتل) حسین علیه السلام چشمهای ما را مجروح کرده و اشک ما را سرازیر نموده است. عزیزان ما در کربلا ذلیل شده و تا روز قیامت کرب و بلا را ارث ما ساخته است. پس بر کسی چون حسین علیه السلام باید بگریند گریه کنندگان زیرا گریه بر او گناهان بزرگ را نابود می‌سازد. فعلی مثل الحسین فلیک الباکون<sup>۳</sup>

۴- حضرت رضا علی بن موسی علیه السلام به پسر شیبب فرمودند: اگر می‌خواهی برای چیزی گریه کنی پس برای حسین گریه کن که او را چون گوسفندی سر بریدند و با او هجده نفر از اهلیتتش که مانندی در زمین نداشتند کشته شدند...

۲- بحار الانوار ۴۴/۲۸۳

۱- ثواب الاعمال ۱۷۸

۳- امالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۲۰۴

ای پسر شیبب اگر بر حسین به اندازه‌ای گریستی که اشکت بر گونه‌هایت روان شد خداوند هر گناه کوچک و بزرگ، کم و زیاد تو را می‌بخشد.<sup>۱</sup>

۵- امام صادق علیه السلام فرمودند: گریه و جزع بر بنده در هر غصه‌ای مکروه است مگر گریه و جزع بر حسین بن علی که گریه و جزع بر او اجر دارد.<sup>۲</sup>

۶- حضرت ابا عبدالله حسین بن علی علیه السلام فرمودند: من کشته گریه‌ام هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر اینکه می‌گرید.<sup>۳</sup>

۷- امام غریب و شهید حضرت سید الشهداء علیه السلام از حلقوم بریده به دختر خویش سکینه فرمودند: شیعیان من هرگاه آب گوارا نوشیدید مرا یاد کرده و هر زمان که شنیدید غریبی در غربت و کسی به شهادت از دنیا رفته بر من گریه کنید.<sup>۴</sup>

۸- حضرت صادق علیه السلام در ضمن دعایی که برای زوار و عزاداران جدشان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام انشاء فرموده‌اند اینگونه گریه کنان بر جدشان را دعا می‌فرمایند:... خدایا رحمتت را بر آن چشمهایی که به خاطر دلسوزی بر ما گریان می‌شود و بر آن قلبی که به سبب ما جزع می‌نماید و آتش می‌گیرد و آن ناله‌های بلندی که به خاطر مصائب ما برمی‌خیزد نازل فرما.<sup>۵</sup>

۹- امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند: کسی که در نزد او حسین علیه السلام یاد شود و از چشم او به اندازه‌ی بال مگسی اشک خارج گردد ثواب او بر خداست و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی‌شود.<sup>۶</sup>

خواننده عزیز این مقدار روایات را در عدد بیست ضرب کرده و بداند عدد حاصله حداقل روایاتی است که در استحباب گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام در کتب ما موجود است. و چقدر مشتاقم که بدانم تارک این همه روایات معتبر پیرو هوی و هوس است یا آنکس که به حکم عقل و شرع بدانها عامل و پایبند می‌باشد؟

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۰۴/۱

۲- کامل الزیارات / ۱۰۶

۳- کافی ۵۸۳/۴

۴- کامل الزیارات / ۹۹

۵- مستدرک الوسائل ۲۶/۱۷

۶- وسائل الشیعه ۵۰۷/۱۴





## گریه‌های ائمه علیهم‌السلام بر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام مخصوصاً بر مصیبت‌های امام حسین علیه‌السلام

شبهه انداز با لحنی عاری از مبانی علمی به راحتی مدعی شده است که اهل بیت علیهم‌السلام بر مصائب حضرت ابا عبدالله علیه‌السلام گریه و عزاداری نمی‌کرده‌اند. با وجود روشنی بطلان سخن وی فقط به جهت اتمام حجت روایاتی را در رد سخن بی‌پایه و اساس او ذکر می‌نمایم.

۱- ابن عباس در حدیثی می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هنگام احتضار آنقدر بر مظلومیت امام علی علیه‌السلام گریستند که از هوش رفتند.<sup>۱</sup>

۲- عایشه دختر ابابکر نقل کرده است: زمانی که جبرئیل خبر شهادت حسین بن علی علیه‌السلام را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد حضرت گریستند و جبرئیل ایشان را دلداری می‌داد.<sup>۲</sup>

۳- ابن عباس در روایتی طولانی نقل کرده است که چون از صفین بازمی‌گشتیم گذر امام‌المتقین علی بن ابی طالب علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت به سرزمین نینوا افتاد. سپس آن بزرگوار با صدای بلند مصائبی را که در این زمین بر عترت طاهره خواهد رسید بیان کرده و آنقدر گریستند که از هوش رفتند. ثم بکی بکاء طویلاً و بکینا معه حتی سقط لوجه و غشی علیه طویلاً<sup>۳</sup>

۴- ابن عباس می‌گوید: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته بودند که امام حسن علیه‌السلام که کودکی بودند وارد شده پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گریستند و فرمودند بیا به نزد من ای پسر من او را بر زانو نشانده و فرمودند:... در آخر امر او را با سمّ شهید خواهند کرد و در آن زمان ملائکه و هفت آسمان و زمین بر او بگریند و همه چیز حتی پرندگان آسمان و ماهیان دریا بر او بگریند پس هر کس بر مصیبت حسنم گریه کند چشمش در روزی که چشمها کور است کور نخواهد شد...<sup>۴</sup>

۲- بحار الانوار ۳۴۹/۳۶

۱- بحار الانوار ۸۳/۲۸

۴- امالی صدوق مجلس ۲۴ صفحه ۱۸۲ و بحار الانوار ۱۴۹/۴۴

۳- امالی صدوق مجلس ۸۷ صفحه ۹۴۰

۵- امام العارفين و قدوة الصالحين اميرالمومنين عليه السلام فرمودند: به همراه فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله بودیم پس به ما توجهی کرده و گریستند. من گفتم: گریه‌ی شما را چه سبب بود؟

فرمودند: گریه می‌کنم برای آنچه که بعد از من بر شما خواهد رسید. گفتم: آن چیست؟ فرمودند: گریه می‌کنم به خاطر ضربه‌ای که بر سر تو وارد می‌شود ضربه‌ی سیلی‌ای که به صورت فاطمه می‌خورد و خنجری که به ران حسن فرو رفته و سمی که بدان مسموم می‌شود و گریه می‌کنم به خاطر شهادت حسین. پس همه گریستیم.<sup>۱</sup>

۶- امام صادق عليه السلام فرمودند: حضرت ابا عبدالله الحسین عليه السلام در روزی که امام حسن عليه السلام را مسموم کرده بودند وارد بر برادر شدند و چون چشمشان به برادر افتاد شروع به گریه کردند. امام مجتبی عليه السلام پرسیدند بر چه گریه می‌کنید؟ فرمودند: به حال شما و آنچه که بر سر شما آورده‌اند گریه می‌کنم. پس امام حسن مجتبی عليه السلام فرمودند: لکن هیچ روزی چون روز تو نیست ای ابا عبدالله...<sup>۲</sup>

۷- ابوعماره شاعر می‌گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند: برای من شعری درباره‌ی حسین عليه السلام بخوان پس خواندم و حضرت گریه کرده و صدای گریه از خانه بلند گردید...<sup>۳</sup>

۸- حضرت رضا عليه السلام فرمودند: پدرم چون روز عاشورا می‌رسید در آن روز محزون و مصیبت زده و گریان بودند و می‌فرمودند: امروز روزی است که حسین صلوات الله علیه در آن کشته شده است.<sup>۴</sup>

۹- چون پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دختر خویش فاطمه عليها السلام را به مصائب ابا عبدالله عليه السلام مطلع ساختند سرور زنان دو عالم سلام الله علیها به شدت گریستند و فرمودند: پدرجان این مصائب در چه زمانی واقع خواهد شد؟ حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمودند: زمانی که نه من و نه علی و نه تو هیچ یک نباشیم. پس گریه ریحانه قلب رسول خدا صلى الله عليه وآله شدت یافته و فرمود پس چه کسی بر او اقامه عزا کند؟ نبی خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: ای فاطمه، زنان امتم بر زنان اهل بیتم و مردان امتم بر مردان ایشان گریه

۲- امالی صدوق مجلس ۲۴ صفحه ۱۸۴

۱- بحار الانوار ۱۴۹/۴۴

۴- بحار الانوار ۲۸۴/۴۴

۳- بحار الانوار ۲۸۲/۴۴



خواهند کرد و گروه گروه عزای او را در هر سال تجدید می‌کنند پس در قیامت تو زنان را و من مردان را و هر کس که بر مصائب حسین گریه کرده است را دستگیری کرده و با شفاعت خویش وارد بهشت می‌سازیم.<sup>۱</sup>

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام بیست سال یا چهل سال بر پدر بزرگوار خویش حضرت سید الشهداء علیه السلام گریستند.<sup>۲</sup>

۱۱- حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در زیارت جد غریب خویش به آن حضرت خطاب می‌فرمایند که: هر آینه هر صبح و شام بر شما ندبه کرده و بر شما به جای اشک خون می‌گریم.<sup>۳</sup>

۱۲- امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثنا در هنگام خروج اجباری از مدینه به سمت طوس به اهل بیت خویش امر فرمودند که بر من با صدای بلند گریه کنید.<sup>۴</sup>

این روایات و امثال آنها که لا یعدّ ولا یحصی هستند همگی در پی اثبات این مدعاست که اهل بیت علیهم السلام خود بر مصائب خویش بیش از همه عزاداری و گریه می‌کرده‌اند و در بطن سخنان این وهابی خود فروخته جز القاء شبهه و ایجاد تفرقه چیز دیگری نهفته نیست.

محمد بن ادريس شافعی که خود از ائمه اربعه اهل سنت است در قصیده‌ای منسوب به او در مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام نوحه سرائی کرده و رثای آن حضرت را بر زبان خویش جاری ساخته است که ما نیز کتاب خویش را با مرثیه‌ی او به اتمام می‌رسانیم.

۱- بحار الانوار ۲۹۲/۴۴

۲- کامل الزیارات / ۱۰۵

۳- بحار الانوار ۳۱۷/۱۰۱

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۵۲۷/۲



و ارقّ عینی فارقاد غریب      تاوب عنّی و الفواد کئیب  
 و ان کرهتها انفس و قلوب      فمن مبلغ عنی حسین رسالّة  
 صبیغ بماء الارجوان خضب      قتیلاً بلا جرم کان قمیصه  
 وللخیل من بعد الصهیل نحیب      فللسیف احوال و للرمح رتّه  
 و کادلهم صمّ الجبال تذوب      تزلزلت الدنیا لال محمّد  
 و یغزّی بنوه انّ ذالّعجیب<sup>۱</sup>      یصلّی علی المبعوث من آل هاشم

\*\*\*\*\*

در پایان به تمام عزیزانی که این کتاب را به طور کامل و با دقت مطالعه فرموده‌اند عرض می‌نمایم که اگر در موردی از جوابها احساس نمودند متوجه و یا قانع نمی‌شوند گمان نکنند که این آخرین سخن شیعه است بلکه با مراجعه به بزرگان و اساتید فن، هم جواب را بار دیگر بررسی کرده و هم از اجوبه ایشان استفاده نمایند. آخرین نکته‌ای که سفارش بدان ضروری می‌نماید این است که همهی ما همواره بدانیم مثل یک شبهه مثل درد و مرضی است که باید به دنبال مداوای آن رفت.

ومن الله التوفیق

۱- البكاء للحسین علیه السلام / ۴۱۲

اندوه من باز گردید و دل من محزونست      و چشم من ضعیف و خواب از ان دور شد  
 پس کیست که از من پیغامی به حسین رساند      اگر چه نفسها و دلها را خوش نیابد  
 در حالیکه بدون گناهی کشته شده و گویا      پیراهنش با آب ارغوان رنگ شده  
 پس برای شمشیر فریادهای و برای نیزه‌ها ناله‌ها      و برای اسب پس از شیعه زدن ضجه‌هائیسست  
 دنیا برای آل محمد متزلزل شد      و نزدیک است که کوهها برایشان سخت آب شود  
 وه که بر پیامبر هاشمی صلوات فرستاده می‌شود      و با فرزندان او جنگ می‌شود این بسیار عجیب است



## منابع

قرآن کریم

طوبای هدایت

پاسخی به شبهات و هائیت



۱. الامامة و السياسة: ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶ هـ ق) چاپ منشورات الرضی (۱۳۶۳ هـ ق)
۲. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات: شیخ حر عاملی قدس الله نفسه القدوسی (۱۱۰۴ هـ ق) انتشارات دارالکتب الاسلامیة (۱۳۸۴ هـ ش)
۳. احتجاج: شیخ جلیل القدر ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی رحمة الله علیه (قرن ششم هجری) دارالکتب اسلامیه (۱۳۸۱ هـ ق)
۴. الاختصاص: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید اعلی الله مقامه (۴۱۳ هـ ق) چاپ موسسه نشر اسلامی (۱۴۲۵ هـ ق)
۵. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید اعلی الله مقامه ۴۱۳ هـ اسلامیه ۱۳۸۰ شمسی
۶. ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی ﷺ: حافظ بن صدیق المغربي
۷. امالی: ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی ۴۶۰ هـ دارالکتب اسلامیه ۱۳۸۰ شمسی
۸. امالی: شیخ ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف به شیخ صدوق رضوان الله علیه (۳۸۱ هـ ق) چاپ وحدت بخش (۱۳۸۴ هـ ش)
۹. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام: علامه محقق مولى محمد باقر مجلسی سلام الله علیه (۱۱۱۱ هـ ق) چاپ دار الکتب الاسلامیة (۱۳۶۲ هـ ش)
۱۰. بداية المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه: علامه محمد رضا مظفر به شرح سید محسن خرازی موسسه نشر اسلامی ۱۴۱۷
۱۱. بداية و النهاية: اسماعیل بن عمر بن کثیر (۷۷۴ هـ ق) چاپ دارالکتب العلمیه
۱۲. بصائر الدرجات: ابو جعفر محمد بن حسن صفار رحمة الله علیه (۲۹۰ هـ ق) چاپ طلعيه نور (۱۳۸۴ هـ ش)
۱۳. البكاء للحسين عليه السلام: علامه مير جهانی چاپ خورشيد ۱۳۷۱ شمسی

۱۴. تاریخ الامم و الملوك: ابی جعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰ هـ ق) چاپ دارالقلم بیروت
۱۵. تاریخ تشیع در ایران: رسول جعفریان، انتشارات انصاریان (۱۳۸۰ هـ ش)
۱۶. تاریخ خلیفه بن خیاط: خلیفه بن خیاط عصفری بصری (۲۴۰ هـ ق) چاپ دارالفکر بیروت (۱۴۱۴ هـ ق)
۱۷. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب بن جعفر معروف به یعقوبی (حدود قرن سوم هجری) چاپ موسسه اعلمی بیروت (۱۴۱۳ هـ ق)
۱۸. تذکرة الخواص: یوسف بن قزغلی بن عبدالله معروف به سبط بن جوزی (۶۵۴ هـ ق) چاپ مرکز نشر مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام (۱۴۲۶ هـ ق)
۱۹. تزویج ام کلثوم من عمر: علی حسینی میلانی
۲۰. تفسیر المیزان: علامه فقیه سیدمحمد حسین طباطبائی علیه الرحمة، دفتر انتشارات اسلامی
۲۱. تفسیر عیاشی: محدث جلیل القدر ابی نصر محمد بن مسعود معروف به عیاشی علیه الرحمة (قرن سوم هجری) چاپ انتشارات اعلمی بیروت (۱۴۱۱ هـ ق)
۲۲. تفسیر فرات کوفی: ابوالقاسم فرات بن ابراهیم علیه الرحمة (قرن چهارم هجری) چاپ وزارت ارشاد (۱۳۷۴ هـ ش)
۲۳. تفسیر کبیر: محمد بن عمر بن حسین قرشی طبرستانی معروف به فخر رازی (۶۰۶ هـ ق) داراحیاء التراث العربی بیروت
۲۴. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی ۱۱۰۴ هـ موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث ۱۴۲۴ هـ
۲۵. تهذیب الاحکام: شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره الشریف (۴۶۰ هـ ق) چاپ دارالصعب - دارالتعارف بیروت (۱۴۰۱ هـ ق)
۲۶. ثواب الاعمال: ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف به صدوق ۳۸۱ هـ نشر اخلاق قم ۱۳۸۲ شمسی
۲۷. جامع الاصول: محمد بن اثیر جزری (۶۰۶ هـ ق) چاپ دارالفکر بیروت





٢٨. جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد: علامة محمد بن على اردبيلى رحمة الله عليه (حدود قرن ١١ هجرى) چاپ: انتشارات دارالاضواء بيروت (١٤٠٣ هـ ق)
٢٩. جامع الصحيح سنن الترمذى: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة (٢٩٧ هـ ق) داراحياء التراث العربى بيروت
٣٠. الجمل و النصره لسيد العترة فى حرب البصرة: ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد اعلى الله مقامه ٤١٣ هـ مكتب الاعلام الاسلامى ١٤١٣ هـ
٣١. حياة فاطمة الزهراء عليها السلام: باقر شريف قريشى
٣٢. الخرائج و الجرائح فقيه محدث قطب الدين راوندى (٥٧٣ هـ ق) منشورات دارالكتب الاسلامى توزيع بيروت ١٤٠٩
٣٣. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى ٩١١ هـ دارالفكر بيروت ١٤٠٣
٣٤. دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعى: احمد بن حسين بن على بيهقى ٤٥٨ هـ دارالكتب العلميه بيروت
٣٥. ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى: محب الدين ابوالعباس احمد بن عبدالله طبرى (٦٩٤ هـ ق) چاپ مكتبة دارالزمان
٣٦. رفع المنارة لتخريج احاديث التوسل و الزيارة: محمود سعيد ممدوح، چاپ دار الامام النووى عمان، اردن
٣٧. سبطان فى موقفيهما: آية الله سيد علينقى نقوى قدس سره چاپ موسسه بهار قلوب
٣٨. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى معروف به ابن ماجه (٢٧٥ هـ ق) انتشارات دار احياء التراث العربى بيروت (١٤٢١ هـ ق)
٣٩. شرح نهج البلاغه: عز الدين ابو حامد ابن ابى الحديد المدائنى (٦٥٥ هـ ق) چاپ موسسه اسماعيليان (١٣٧٨ هـ ق)
٤٠. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن عبدالله معروف به حاكم حسانى (قرن پنجم هجرى) چاپ موسسه اعلمى بيروت (١٣٩٣ هـ ق)

۴۱. صحیح بخاری: ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶ هـ ق) چاپ داراحیاء التراث العربی (۱۴۲۲ هـ ق)
۴۲. صحیح مسلم: ابی الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۶۱ هـ ق) چاپ داراحیاء التراث العربی (۱۴۲۰ هـ ق)
۴۳. علل الشرایع: شیخ ابوجعفر محمد بن علی قمی معروف به شیخ صدوق رضوان الله علیه (۳۸۱ هـ ق) چاپ انتشارات مومنین (۱۳۸۲ هـ ش)
۴۴. عیون اخبار الرضاء علیه السلام: شیخ ابوجعفر محمد بن علی قمی معروف به شیخ صدوق رضوان الله علیه (۳۸۱ هـ ق) چاپ دارالکتب اسلامیة (۱۳۸۰ هـ ش)
۴۵. الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب: علامه بزرگ شیخ عبدالحسین امینی قدس الله نفسه القدوسی چاپ بنیاد بعثت (۱۳۷۶ هـ ش)
۴۶. فاطمة الزهراء علیها السلام بهجة قلب المصطفى صلی الله علیه و آله: آیه الله احمد رحمانی همدانی چاپ منیر (۱۴۲۰ هـ ق)
۴۷. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: احمد بن علی بن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ ق) چاپ دارالمعرفة بیروت
۴۸. الکافی: ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی نورالله مضجعه (۳۲۹ هـ ق) چاپ دارالکتب الاسلامیة (۱۳۸۳ هـ ش)
۴۹. کامل الزیارات: جعفر بن قولویه قمی ۳۶۷ هـ دارالمرتضی بیروت ۱۴۲۹ هـ
۵۰. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: محمد بن یوسف کنجی شافعی ۶۵۸ هـ داراحیاء التراث اهل البيت علیهم السلام تهران ۱۴۰۴
۵۱. کمال الدین و تمام النعمة: ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف به صدوق ۳۸۱ هـ دارالحديث قم ۱۳۸۰ شمسی
۵۲. کنز العمال فی سنین الاقوال و الافعال: علاء الدین المتقی بن حسام الدین هندی (۹۷۵ هـ ق) چاپ موسسه رساله بیروت (۱۴۰۹ هـ ق)
۵۳. محاسن: ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (قرن سوم هجری) مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ۱۴۱۶
۵۴. مرآة الابرار: احمد رضا آقا دادی چاپ انتشارات دلیل ما (۱۳۸۷ هـ ش)





۵۵. مروج الذهب و معادن الجوهر: ابی الحسن علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ هـ ق) چاپ دارالفکر بیروت (۱۴۰۹ هـ ق)
۵۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: حاج میرزا حسین نوری طبرسی رحمة الله علیه (۱۳۲۰ هـ ق) چاپ مؤسسة ال البيت: لاهیا التراث (۱۴۰۸ هـ ق)
۵۷. مستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری ۴۰۵ هـ دارالکتب العلمیه بیروت ۱۴۱۱
۵۸. مسند احمد حنبل: احمد بن حنبل بن هلال (۲۴۱ هـ ق) چاپ بیت الافکار الدولیه بیروت
۵۹. معجم الصغیر: سلیمان بن احمد طبرانی ۳۶۰ هـ دار احیاء التراث العربی بیروت ۱۴۰۴
۶۰. المغازی: محمد بن عمر واقدی (۲۰۷ هـ ق) چاپ مرکز نشر دانشگاهی (۱۳۶۹ هـ ش)
۶۱. مفاتیح الجنان: محدث جلیل القدر شیخ عباسی قمی علیه الرحمة
۶۲. مفردات الفاظ القرآن: راغب اصفهانی حدود ۴۲۵ هـ دارالقلم دمشق ۱۴۱۶
۶۳. مقاتل الطالبیین: ابوالفرج علی بن محمد اصفهانی ۲۵۶ هـ دفتر نشر اسلامی ۱۳۸۰ شمسی
۶۴. الملل و النحل: ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۵۴۹ هـ ق) انتشارات اعلمی بیروت ۱۴۲۷ هـ ق
۶۵. من حياة الخليفة عمر بن خطاب: عبدالرحمن احمد البکری چاپ الارشاد للطباعة و النشر بیروت
۶۶. مناقب خوارزمی: موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی (۵۶۸ هـ ق) چاپ انتشارات جامعه مدرسین
۶۷. مناقب علی بن ابیطالب عليه السلام: ابی الحسن علی بن محمد شافعی مشهور به ابن مغزلی (۴۸۳ هـ ق) چاپ مکتبه الاسلامیه (۱۴۰۲ هـ ق)
۶۸. منتهی الامال: محدث جلیل القدر شیخ عباسی قمی علیه الرحمة، انتشارات نسیم حیات (۱۳۸۲ هـ ش)

٦٩. المهدي المنتظر عليه السلام في ضوء الاحاديث و الاثار الصحيحة: دكتور عبدالعليم  
عبدالعظيم البستوى، چاپ مكتبة المكيه.

٧٠. نهج البلاغه: ابو الحسن محمد بن حسين الطاهر الشريف الرضى عليه الرحمة

(قرن پنجم هجرى) چاپ موسسه تحقيقاتى اميرالمومنين عليه السلام (١٣٧٩ هـ.ش)

٧١. وافي بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى شافعى (٧٦٤ هـ ق) چاپ  
بيروت

٧٢. الوهمى و الحقيقى فى سيرة عمر بن الخطاب: عبدالباقى قرنة الجزائرى

دارالتفسير ١٤٢٨ هـ

٧٣. ينابيع المودة لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى (١٢٩٤ هـ ق)

چاپ دارالاسوة (١٤٢٢ هـ ق)

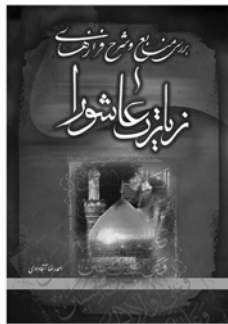
طوبى  
هدايت

پاسخى به شبهات وهاييت



● آشنایی با آثار دیگر نویسنده :

◆ این کتاب با بررسی اکثر منابع روایی شیعه در موضوع محبین و شیعیان اهل بیت علیهم السلام به زبان عربی نگارش یافته است. فضائل شیعه قبل از دنیا، در دنیا و در آخرت صفات شیعه و آیاتی که تاویل به شیعه شده است را می توانید به طور مبسوط در این کتاب بخوانید.



◆ این کتاب پارویکردی نو ضمن معرفی منابع زیارت عاشورا به بررسی فرازهای آن زیارت بر مبنای آیات و روایات پرداخته است. در این کتاب برای اولین بار عین فتاواي علمای متقدم و متأخر در زمینه ی معنای ناصبی گنجانده شده است. بی شک نظرات بدیع نویسنده پیرامون موضوعاتی چون شفاعت و تقرب و مبحث برائت و لعن توجه شما را به خود جلب خواهد کرد.

◆ کتاب نگاهی نو به تاریخ صدر اسلام با نگرشی جدید انحرافات صدر اول اسلام را بررسی کرده و به کنکاش موضوع غصب خلافت از نظر روانی پرداخته است.



◆ فضائل و آثار سوره های قرآن کریم و اذکار وارده در روایات موضوعی است که این کتاب به زیبایی به آن پرداخته است.